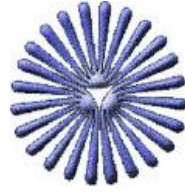


بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه پیام نور

دانشگاه پیام نور مشهد

گروه علمی: الهیات

عنوان پایان نامه:

بررسی اعاده حیثیت در امور کیفری در فقه و حقوق

موضوعه

نگارش:

علی مختاری

استاد راهنما:

دکتر عباسعلی سلطانی

استاد مشاور:

دکتر محمدعلی داوریار

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته: فقه و مبانی حقوق اسلامی

بهار ۱۳۸۹



دانشگاه پیام نور
خراسان رضوی
باسم تعالی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

تصویب نامه پایان نامه

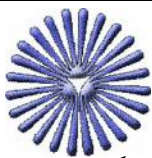
" که توسط آقای بررسی اعاده حیثیت در امور کیفری در فقه و حقوق موضوعه پایان نامه تحت عنوان :
خانم **علی مختاری** دانشجوی دوره **کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق /**
اسلامی مرکز مشهد تهیه و به هیات داوران ارائه گردیده است مورد تایید می باشد.

تاریخ دفاع : ۸۹/۳/۲۷ نمره : ۱۹ درجه ارزشیابی : عالی

اعضاء هیات داوران:

نام و نام خانوادگی امضاء	مسئولیت	مرتبه علمی
دکتر عباسعلی سلطانی	استاد راهنما	استادیار
دکتر محمدعلی داوریار	استاد مشاور	استادیار
دکتر احمد علی هاشمی	استاد داور	استادیار
دکتر زهرا گواهی	نماینده گروه آموزشی	استادیار

تغییرات لازم:



دانشگاه پیام نور

فرم چکیده پایان نامه تحصیلی دوره تحصیلات تکمیلی

نام و نام خانوادگی: مختاری	نام: علی
استاد یا اساتید راهنما: دکتر عباسعلی سلطانی	استاد یا اساتید مشاور: دکتر محمدعلی داوریار
دانشگاه: پیام نور مشهد	رشته: الهیات
گرایش: فقه و مبانی حقوق اسلامی	مقطع: کارشناسی ارشد
تاریخ دفاع:	تعداد صفحات:
عنوان پایان نامه: بررسی اعاده حیثیت در امور کیفری در فقه و حقوق موضوعه	
کلید واژه ها: اعاده حیثیت، محکومیت کیفری، افتراء، توهین، هتک حرمت	
<p>چکیده:</p> <p>اعاده حیثیت عبارت است از ((بازگرداندن اعتبار، آبرو و حقوق سلب شده از بزه دیدگان (کلیه کسانی که دیگران حیثیت آنها را زایل کرده اند) و مجرمین و رفع کلیه محرومیت های حقوقی اجتماعی و آثار ناشی از محکومیت قطعی کیفری پس از اجرای مجازات در مدت معین از سابقه محکوم علیه به صورتی که در قانون پیش بینی شده است)).</p> <p>اعاده حیثیت در واقع جبران خسارت معنوی وارده به اشخاص است و در اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مورد توجه واقع شده است. حیثیت اشخاص به دو طریق زایل می شود. الف) از طرف دیگران: در مواردی نظیر اشتباه و تقصیر قاضی، هتک حرمت، قذف و اتهامات واهی که در این موارد، اعاده حیثیت شاکی یا مدعی خصوصی به نحو مقتضی تا حد ممکن ضروری است. البته در خصوص نحوه اعمال اعاده حیثیت در موارد یاد شده قوانین ما ساکت است، که با توجه به استدلالهای محکم فقهی ارائه شده، اعاده حیثیت افراد بسیار ضروری است. ب) از طرف خود شخص: که با ارتکاب جرم از سوی خود شخص حیثیت او زایل می شود و هدف از این نوع اعاده حیثیت بر طرف نمودن محرومیت های اجتماعی است. در این رابطه نیز قوانین ما ساکت است، و این نواقص و ایرادات شایسته حکومت اسلامی نمی باشد، که در این زمینه پیشنهادات خوبی ارائه گردیده است.</p>	
امضا استاد یا اساتید راهنما	

علايم اختصارى

قانون اساسى	ق.ا.
قانون مجازات اسلامى	ق.م.ا.
قانون مجازات عمومى	ق.م.ع.
قانون آيين دادر	ق.ا.د.ك.
قانون آيين دادرسى مدنى	ق.ا.د.م.
قانون مسئوليت مدنى	ق.م.م.
قانون مدنى	ق.م.
شماره	ش
صفحه	ص
جلد	ج
سال	س

صفحه	فهرست مطالب
۱	مقدمه :
۱۱	فصل اول: مفاهیم و کلیات
۱۲	بخش اول: شناخت معنا و مفهوم اعاده حیثیت
۱۲	۱- واژه شناسی
۱۳	۲- تعاریف اعاده حیثیت
۱۳	۲-۱- تعریف لغوی
۱۴	۲-۲- تعریف عرفی
۱۴	۲-۳- تعریف اصطلاحی
۱۴	۲-۳-۱- تعریف حقوقی
۱۷	۲-۳-۲- تعریف قانونی
۱۸	بخش دوم: تعاریف، توضیح و تبیین اصطلاحات مورد استفاده در بحث
۶۷	بخش سوم: سابقه و تاریخچه اعاده حیثیت
۱۸	۱- منشاء و خواستگاه اعاده حیثیت
۲۰	۲- سابقه اعاده حیثیت در ایران
۲۰	۲-۱- دوران پیش از اسلام
۲۱	۲-۲- دوران اسلامی
۲۲	۲-۳- دوران معاصر
۲۳	۲-۳-۱- قبل از انقلاب اسلامی

۲۴	۲-۳-۲- بعد از انقلاب اسلامی
۲۵	۳- جایگاه اعاده حیثیت در دیدگاه مکاتب حقوقی
	۴- تحولات حقوق جزا
۲۶	بخش چهارم: مبانی اعاده حیثیت
۲۶	۱- مبانی حقیقی اعاده حیثیت
۲۷	۱-۱- اعاده حیثیت عام
۲۸	۱-۲- اعاده حیثیت خاص
۲۹	۲- مبانی جامعه شناختی اعاده حیثیت
۳۰	۳- مبانی جرم شناختی اعاده حیثیت
۳۲	۴- مبانی عرفی
۳۴	۵- مبانی شرعی (توبه در شریعت اسلام)
۳۵	۵-۱- معنی و مبنای توبه در اسلام
۳۷	۵-۲- زمان انجام توبه
۳۸	۵-۳- توبه در قانون مجازات اسلامی
۴۰	۵-۴- نحوه حصول اعاده حیثیت در حق الله و حق الناس
۴۱	۵-۵- اعاده حیثیت حق است یا حکم؟
۴۷	بخش چهارم: ادله فقهی اعاده حیثیت
۴۷	۱- آیات
۸۷	۲- روایات

۹۳	۳-اجماع
۹۴	۴- دلیل عقل و سیره عقلا
۹۴	۵- قاعده لاضرر و ضرورت اعاده حیثیت
۹۸	۶- قاعده ضمان ید و ضرورت اعاده حیثیت
۹۹	نتیجه فصل اول
۱۰۱	فصل دوم: بررسی مسائل اعاده حیثیت
۱۰۲	بخش اول: اشکال زوال حیثیت
۱۰۲	۱- زوال حیثیت شخص ناشی از عمل دیگران
۱۰۲	۱-۱- در اثراشتباه و تقصیر قاضی
۱۴۰	۱-۲- در اثراثرهتک حرمت (تهمت و افترا)
۱۵۶	۱-۳- در اثراقذف
۱۵۸	۱-۴- در اثراثر اتهامات واهی
۱۸۴	۲- زوال حیثیت شخص ناشی از عمل خودش
۱۸۸	۲-۱- زوال حیثیت در اثر محکومیت کیفری
۱۹۰	۲-۲- زوال حیثیت در اثر محرومیت از حقوق اجتماعی
۱۹۳	۲-۳- زوال حیثیت با ایجاد سجل قضائی
۱۹۴	بخش دوم: راههای پیشگیری و ارکان مسؤلیت مدنی در زوال حیثیت
۱۹۴	۱- راههای پیشگیری از زوال حیثیت
۱۹۷	۲- ارکان مسؤلیت مدنی در زوال حیثیت
۲۰۲	بخش سوم: انواع اعاده حیثیت

۲۰۲	۱- اقسام اعاده حیثیت
۲۰۰	۱-۱- اعاده حیثیت قانونی
۲۰۱	۱-۲- اعاده حیثیت قضایی
۲۰۶	۱-۳- اعاده حیثیت عرفی یا جبران خسارت معنوی
۲۰۸	۲- امکان جبران مادی ضرر معنوی
بخش چهارم: چگونگی کسب اعاده حیثیت و طرق نیل به آن	
۱- چگونگی کسب اعاده حیثیت	
۲۱۰	۱-۱- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه دیگران
۲۱۰	۱-۲- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه خودش
۲۱۱	الف- شروط نیل به اعاده حیثیت در محکومیت کیفری
۲۱۵	ب- نحوه کسب اعاده حیثیت
۲۱۶	۲- طرق نیل به اعاده حیثیت
۲۱۶	۲-۱- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه دیگران
۲۱۸	۲-۲- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه خودش
۳- عوامل رافع آثار محکومیت کیفری (که با آن مجرم به اعاده حیثیت نیل می شود)	
۲۱۹	۳-۱- عفو
۲۲۷	۳-۲- تعلیق اجرای مجازات
۲۳۷	۳-۳- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی
۲۴۳	۳-۴- اعاده حیثیت در نتیجه مرور زمان

۲۴۸	نتیجه فصل دوم
۲۵۰	فصل سوم: آثار و احکام اعاده حیثیت
۲۵۱	بخش اول: اعاده حیثیت در قانون مجازات اسلامی (بعد از انقلاب اسلامی)
۲۵۱	۱- نوآوری ها و اشکالات ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی
۲۵۶	۲- لایحه پیشنهادی قانون مجازات اسلامی
۲۵۷	۳- نوآوری ها و اشکالات لایحه پیشنهادی
۲۶۰	بخش دوم: آثار و فواید و ثمرات اعاده حیثیت
۲۶۰	۱- آثار نهاد اعاده حیثیت
۲۶۰	۱-۱- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه دیگران
۲۶۱	۱-۲- در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه خودش
۲۶۱	الف- زوال آثار تبعی محکومیت کیفری (مجازات های تبعی)
۲۶۲	ب- زوال و امحاء سابقه محکومیت کیفری
۲۶۴	۲- فواید و ثمرات اعاده حیثیت
۲۶۷	بخش سوم: احکام اعاده حیثیت
۲۶۷	۱- تعیین مجازات اضافی برای شخصی که هتک حرمت کرده است.
۲۶۸	۲- آیا اعاده حیثیت به ارث می رسد؟
۲۷۲	۳- آیا اعاده حیثیت برخی از وراث برای مورث امکان پذیر است؟
۲۷۳	نتیجه فصل سوم
۲۷۵	نتایج و دست آوردهای پژوهش
۲۸۸	منابع و مآخذ

مقدمه:

هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد

خداش در همه حال از بلا نگه دارد.

حافظ

از زمانی که محمد امین (ص) به عنوان آخرین رسول خدادر جزیره العرب مبعوث شد، و اسلام را به عنوان مکتب آزادی و آرمانی برای نجات بشریت به ارمغان آورد، انسان به عنوان اشرف مخلوقات که از جانب خداوند صاحب کرامت شناخته شده است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ...^۱). همواره سعی بلیغی را مصروف پاسداری از این شرافت و کرامت خدادادی خود نموده است. چون کرامت و حیثیت هر انسان بعنوان سرمایه معنوی او در زندگی هر گاه در معرض خدشه و آسیبی قرار گیرد، آثار مخرب فراوانی تا مدت های مدیدی به جای می گذارد که به سهولت قابل ترمیم نیستند. از این رو تدوین قوانین و مقررات متعدد در حمایت از این سرمایه معنوی و تاسیس نهاد های حقوقی که در صد احیا و اعاده حیثیت برآیند در بسیاری از نظام های حقوقی مورد توجه حقوق دانان قرار گرفته است.

دین مبین اسلام هم که از دیدگاه قرآن کریم کامل ترین دین ها و شریعت ها است، برجسته ترین نظام حقوقی دنیا را دار می باشد، و برای کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی انسانها جایگاه بسیار والایی را در نظر گرفته که در این پایان نامه این مسأله کاملاً اثبات می شود. دین اسلام در مورد انسان و شأن و شرافتش سنگ تمام گذاشته و حق مطلب را به طور کامل ادا کرده است. و در آیات و روایات بسیاری، احترام به انسانیت و بخصوص مؤمن را از جمیع محترمان بالاتر و ریختن آبروی او را از جمله گناهان کبیره بر شمرده و مانند ریختن خورش به شمار آورده است. خداوند انسان مؤمن را وابسته به خود معرفی کرده است و در آیات بسیاری خود را یار و یاور مؤمن معرفی می کند.^۲

^۱ - سوره الاسراء آیه ۷۰.

^۲ - آیه ۲۵۷ سوره بقره: * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا * خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند. یا در آیه ۱۱ سوره محمد می فرماید: * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا *

از تمام این آیات که بیان شد معلوم می شود که وابستگی مؤمن با خداوند بسیار آشکاراست و بدیهی است که هتک آبروی کسی که وابسته به خداوند است در اصل هتک حرمت به خداوند می باشد. و همچنین در روایات هم به این موضوع اشاره شده است.^۱

از این آیات و روایات که در ادامه و در متن به طور مفصل بیان خواهد شد، فهمیده می شود که چقدر عزت و آبروی مؤمن مورد توجه بوده و برای هتک آن عذاب دنیوی و اخروی قرار داده شده است.

ریختن آبروی اشخاص یا ضرر و خسارت رساندن به او به هر نحوی که باشد خواه به مسخره کردن یا دشنام دادن یا بد گفتن یا عیب گذاردن یا سرزنش و ذلیل و خوار کردن، سبک شماردن و اهانت کردن، هجو کردن یا آزدن مومن، جزء گناهان کبیره معرفی شده است. که خداوند برای آنها وعده عذاب داده است و هر کدام از موارد گفته شده به نوبه خود می توانند حیثیت و آبروی اشخاص را از بین برده یا باعث شود که شخص در جامعه جایگاه خود را از دست بدهد که این یعنی ضرر و خسارتی که شاید به هیچ وجه جبران نشود.

تعریف مسئله :

درفقه و حقوق کیفری منظور از اعاده حیثیت بازگرداندن حقوق تضییع شده فرد است و اینکه فرد پس از اعاده حیثیت به تمام شئون و وضع سابق خود نایل شود و جایگاه و موقعیت اجتماعی خود را دوباره به دست آورد. و می توان بحث اعاده حیثیت در امور کیفری را به سه دسته تقسیم نمود.

الف- بحث اعاده حیثیت در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه دیگران باشد، نظیر موارد تهمت و افترا و توهین و نسبت ناروا به اشخاص.

ب - اعاده حیثیت متهم در صورتی که زوال حیثیت او از طرف اشخاصی (مثل شاکی خصوصی، قاضی یا مدعی العموم و یا ضابطین قضایی) که در محاکم قضایی به ناحق علیه او شکایت مطرح کرده اند او را متهم نمودند. یا با اشتباه و تقصیر به او ضرر و زیان وارد کردند، مثلاً متهم با اشتباه یا تقصیر قاضی محکوم به زندان شده است.

^۱ - حضرت محمد(ص) در این حدیث: ان ... خلق المومن من عظمته جلاله و قدرته فمن طعن علیه اورد علیه قوله فقد رد علیه ...* طعن بر مؤمن و رد گفته اش را رد بر خداوند می داند. - حج الوسائل، ج ۸، باب ۱۵۹

ج- اعاده حیثیت مجرم پس از تحمل مجازات و تنبیه و یا اینکه مشخص گردد مجرم پس از تحمل مجازات یا در حین تحمل مجازات بی گناه بوده است.

گاهی آسیب وارده به حیثیت و تمامیت شخص ناشی از عمل دیگران است (اعاده حیثیت عام) یعنی آبرو، عزت و احترام او در اثر تجاوز و تعدی افراد دیگر مورد خدشه قرار می گیرد که در مواردی نظیر اشتباه و تقصیر قاضی، هتک حرمت (توهین و افترا) کذب و اتهامات واهی، حیثیت شخص زایل می شود، بدیهی است به منظور حفظ کرامت و شخصیت وی این کسر آبرو و حیثیت باید حتی الامکان از طریق جبران خسارت معنوی و تشفی خاطر زیان دیده و مجنی علیه جبران گردد، که اصول ۱۹، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۳۳، ۳۲، ۲۵، ۲۲، ۲۰ فصل سوم قانون اساسی - و اصول ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۵ قانون اساسی - مواد ۵۸ و ۶۹۸ ق.م.ا. و همچنین مواد ۸ و ۱۰ و ۲ و ۸ و ۱۰ قانون مسئولیت مدنی بر اعاده حیثیت عام تاکید دارند. گرچه این نوع از اعاده حیثیت در حقوق ایران پذیرفته شده است، اما در خصوص نحوه اعاده حیثیت قوانین ما ساکت است و نقص بسیار فاحشی در این باره در قوانین ما وجود دارد، که با توجه به استدلال های محکم فقهی که در این پایان نامه ارائه خواهد شد، اعاده حیثیت این افراد بسیار ضروری است. و بایستی قوانین جامعی در این باره تدوین شود، که پیشنهادات خوبی در این باره ارائه خواهد شد.

و گاهی نیز لطمه وارده به حیثیت اجتماعی شخص ناشی از عمل خود اوست (اعاده حیثیت خاص) یعنی مجرم با تعرض به مقررات و قواعد جامعه و احیاناً تعدی به تمامیت مادی و معنوی اشخاص دیگر در واقع به شخصیت و آبروی خود لطمه میزند و شان و جایگاه اجتماعی خویش را مورد تنزل و بی اعتباری قرار می دهد. و با ارتکاب جرم علاوه بر اینکه به مجازات اصلی می رسد، به عنوان مجازات تبعی مدتی از حقوق اجتماعی محروم می شود، مثلاً مدتی از اشتغال به برخی از مشاغل محروم می شود یا از عضویت در کلبه انجمن ها و شوراهای محروم می شود.

سابقه و ضرورت انجام تحقیق:

در مورد اعاده حیثیت فقط در برخی از کتابهای حقوقی و مقالات مطالبی بسیار مختصر و به صورت پراکنده بیان شده است، و تاکنون در مورد آن به طور مفصل بحث نشده است. و در نظام حقوقی ایران ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی که در حال حاضر اصلی ترین ماده در رابطه با اعاده حیثیت است، تلاشی در خور اما ناقص برای اعاده حیثیت قانونی است که علاوه بر نواقص بسیار، ضعف اعاده حقوق اجتماعی به محکوم در آن ملموس است و این نواقص در چنین نهاد حساس و مهمی که ویتترین حقوق بشرو حقوق شهروندی محسوب می شود، شایسته نظام اسلامی که داعیه الگو بودن برای بشریت

دارد نمی باشد. و نیازمند بازنگری و اصلاح است و بایستی باب جدید و مجزایی درباره اعاده حیثیت در حقوق جزایی ایران گشوده شود و ضرورت دارد که نگاه جامعی به این مسأله شود.

در تبیین نهاد اعاده حیثیت در ایران بایستی گفت که در حال حاضر در قوانین مابۀ اعاده حیثیت به نحو عام با وجود نواقص آن تصریح شده است. اما در رویه قضایی به آن توجهی نمی شود و اگر کسی به دادگاه مراجعه نماید و به هر علتی (مثلاً توهین) ادعای زوال حیثیت کند، دادگاه صرفاً با توجه به قوانین جزایی پس از بررسی دقیق و اثبات جرم چنانچه این امر در قانون مجازات اسلامی جرم محسوب شود، و برای آن مجازات پیش بینی شده باشد حکم به مجازات مقرر می دهد و درباره نحوه اعاده حیثیت حکمی صادر نمی شود. اما درباره اعاده حیثیت خاص اگرچه ماده ۶۲ مکرر به اعاده حیثیت مجرم اشاره نموده است. اما واقعیت این است که گرچه ظاهراً محرومیت‌های اجتماعی از مجرم به استناد این ماده رفع می شود اما به دلیل نقص قانونی، محکومیت مجرمین و آثار آن برای همیشه باقی است. و همچون طوقی در گردن مجرم باقی می ماند و مجرم پس از خلاصی از مجازات و سپری کردن مدت محرومیت باز هم به حالت قبل از جرم باز نمی گردد و این دقیقاً به این معناست که اگرچه در حقوق ماتنهایی نوع از اعاده حیثیت وجود دارد اما همین هم عملاً بی فایده است.

در این باره نیز در قوانین سابق مواد ۵۷ و ۵۸ ق.م.ع تقریباً تکلیف این نوع از اعاده حیثیت مشخص شده بود. اما بعد از انقلاب اسلامی نهاد اعاده حیثیت جایگاه خاص خود را از دست داد. البته در سال ۱۳۶۶ قانونگذار قانون تعریف محکومیت‌های موثر کیفری را از تصویب گذراند، اما قانون مذکور به تعیین مجازات‌های تبعی اشاره ای نداشت. و این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۷۷ قانونگذار با الحاق ماده ۶۲ مکرر به قانون مجازات اسلامی تا حدودی به نقایص موجود پایان داد و با تعیین محرومیت‌های اجتماعی ناشی از جرم و تعیین مهلت‌های لازم جهت رفع اثر از آنها جانی تازه به نهاد اعاده حیثیت داد، که در این رابطه نیز این ماده قانونی اگرچه در حالی که اسمی از نهاد اعاده حیثیت نبرده است اما محتوای این ماده تا حدودی دال بر اعاده حیثیت از مجرم است. و دارای اشکالات و نواقص بسیاری است که مادرین پژوهش در این باره بحث خواهیم کرد. و به دلیل نقص قانونی، محکومیت مجرمین و آثار آن برای همیشه باقی است و بسیاری از مجرمین پس از گذشت سالها از اجرای مجازات، از اشتغال و استخدام در ادارات و سازمانها و نهادهای دولتی و خصوصی محروم هستند. که مشکلات فراوانی برای هزاران نفر از محکومین و خانواده آنها و به تبع آن برای جامعه بوجود می آید که تمامی این نواقص و ایرادات شایسته حکومت اسلامی نمی باشد، که در این زمینه هم پیشنهادات جامعی ارائه گردیده است.

وبا توجه به اینکه در حال حاضر در نظام حقوقی ایران ماده ۶۲ مکرر به عنوان اصلی ترین ماده اعاده حیثیت به شمار می آید، لذا ضروری است که علاوه بر قوانین و موادی که ذکر شد ماده مذکور به صورت مفصل و تکمیلی در مباحث متن مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

اعاده حیثیت به دو صورت قانونی و قضایی وجود دارد، اعاده حیثیت قانونی در قوانین پیش از انقلاب وجود داشت، که به صورت خودکار محکوم علیه پس از تحمل مجازات و گذاراندن مدت معین پس از مجازات، به حکم قانون به وضعیت پیش از ارتکاب جرم برگردانده می شد و گویی جرمی مرتکب نشده است و پس از آن جامعه با وی مانند دیگر افراد رفتار خواهد کرد، بعد از انقلاب خلاء این نوع از اعاده حیثیت احساس می شد که بالحق ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۷۷ اعاده حیثیت قانونی احیاشد اما همان طور که گفته شد کامل نیست. اما اعاده حیثیت قضایی به این معناست که فرد با مراجعه به محاکم قضایی درخواست اعاده حیثیت می کند و به صورت خودکار به اعاده حیثیت نایل نمی شود که این نوع از اعاده حیثیت در حقوق ماسبقه عملی ندارد.

اهداف:

۱- «وَكَاذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»

(و این چنین شمارا امتی قرار دادیم تا الگوی همه ی مردمان باشید)^۱

مسلم برای اینکه امت نمونه باشیم می بایست سعی کنیم که با برطرف کردن نواقص و معایب خود در همه زمینه ها بخصوص مواردی که از اهمیت زیادی برخوردار است و افکار عمومی جهان آن را با حساسیت دنبال می کنند، از جمله همین موضوعی که مابه آن می پردازیم، سعی کنیم ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی را آن گونه که هست، برای بشریت معرفی کنیم.

۲- یکی از مسائلی که همواره از بنگاه های سخن پراکنی غرب در جهت هجمه علیه حقوق اسلامی مطرح است این است که حقوق اشخاص در جامعه اسلامی رعایت نمی شود و فرد در جامعه اسلامی امنیتی در حقوق شخصی ندارد. لذا در این پایان نامه بایان آیات و احادیث صریح ضمن به چالش کشیدن این سخن گزاف، به تبیین این موضوع می پردازیم که حقوق اسلام جامع تر و کامل تر از آن

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۳

است که برآن این گونه خدشه ها وارد شود. یکی از بارزترین مصادیق از حقوق شخصی بحث اعاده حیثیت است که نظام حقوقی اسلامی با نگاه ویژه به آن پرداخته است.

۳- با توجه به اهمیت موضوع یکی از اساسی ترین اهداف، بیان ضرورت و اهمیت و حساسیت آن با رجوع به ادله فقهی است. و مادرپی احیای نهاد اعاده حیثیت به طور کامل در حقوق موضوعه هستیم، همان طور که در اسلام به آن پرداخته شده است.

۴- از آنجاکه نحوه اعاده حیثیت و چگونگی اعاده حیثیت در حقوق ایران مسکوت است، لذا در پی آنیم که بتوانیم برای این موضوع هم راه حلی ارائه نماییم تا شاید انشاءالله بابتی شود در جهت حل اساسی این موضوع.

۵- از آنجایی که در حال حاضر اصلی ترین مفاد قانونی مربوط به اعاده حیثیت در قوانین ما اصل ۱۷۱ق.ا. و ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا است. مابه تحلیل و بررسی دقیق این مقررّه می پردازیم. و باین نواقص و معایب آن به دنبال رفع آن هستیم.

۶- در قوانین فعلی تنها به اعاده حیثیت برای مجرم (اعاده حیثیت خاص) پرداخته شده است، و به برطرف کردن محرومیتها و ممنوعیتهای اعمال شده به محکوم علیه در مدت مقرر در قانون توجه کافی نشده است، که این نوع از اعاده حیثیت که در قوانین مابین شده دارای معایب و نواقصی است، که بایستی رفع گردد. و علاوه برآن مابه دنبال آن هستیم که اعاده حیثیت عام هم در قوانین ماجایگاه خود رایباید.

۷- در قوانین فعلی مافقط اعاده حیثیت قانونی (برای مجرمین) مدنظر قانونگذار بوده است. و اعاده حیثیت قضایی از نظر قانونگذار دور مانده است که مابه دنبال آن هستیم که این نوع از اعاده حیثیت هم در قوانین ماجایگاه خود رایباید.

۸- محرومیت های اجتماعی مطرح شده در ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا ناکافی و ناکارآمد و یادارای تبعات بدی برای جامعه است که مابا پرداختن به این موضوع در صدد بیان راه حل هستیم.

۹- و به عنوان اصلی ترین هدف مابه دنبال این هستیم که با ارائه پیشنهادات ابتکاری که در قسمت دست آورد پژوهش بیان شده است. معضلات و مشکلات اعاده حیثیت را در حقوق ایران برطرف کنیم و ان شاءالله نهادی ارائه کنیم که درخور نظام اسلامی باشد.

سوالات اصلی تحقیق:

- ۱- فردی که به او تهمت و افترا زده شده و یا توهین شده چگونه از او اعاده حیثیت می شود؟
- ۲- اعاده حیثیت متهم پس از رفع اتهام چگونه است؟
- ۳- چگونه از مجرم اعاده حیثیت می شود و پس از اعاده حیثیت مجرم دارای چه حقوقی است؟
- ۴- آیا اعاده حیثیت می تواند از لحاظ جرم شناسی نیز مورد توجه واقع شود؟ و یا اینکه در کاهش و پیش گیری از بزهکاری موثر باشد؟
- ۵- آیا نهاد توبه در اسلام رامی توان همان اعاده حیثیت محسوب نمود؟
- ۶- پس از اینکه حیثیت شخصی از ناحیه دیگران زایل شد آیا جبران چنین ضررمعنوی با جبران مادی آن امکان پذیر است؟ آیا می توان برای جبران ضرر حیثیتی پول پرداخت کرد؟
- ۷- حیثیت افراد حق است یا حکم؟ آیا کسی می تواند اعاده حیثیت را از خود سلب یا از خود ساقط کند، یا تعهد نماید که در آینده برای خود اعاده حیثیت نکند؟
- ۸- نحوه حصول اعاده حیثیت در حق الله و حق الناس چگونه است؟
- ۹- آیا مجازات شخصی که هتک حرمت کرده است کافی است؟ یا از باب اعاده حیثیت می توان مجازات یا اقدام دیگری علیه او پیش بینی کرد؟
- ۱۰- آیا اعاده حیثیت به ارث می رسد؟
- ۱۱- اگر تعدادی از وارثان از اعاده حیثیت مورث خود منصرف شوند آیا می توان گفت که بقیه ورث حق دارند اعاده حیثیت مورث خود را پیگیری نمایند؟

فرضیه ها:

- ۱- در فقه اسلامی و حقوق موضوعه ایران نسبت به اعاده حیثیت به خصوص اعاده حیثیت متهم که به ناحق متحمل زیان و زندان و... شده، تأکید شده است. و فقه اسلامی سنگ بنای حفظ کرامت و احترام به حیثیت و حقوق شهروندی را در ۱۴۰۰ سال پیش گذاشته است و همواره بر آن تأکید کرده است، در نظام

حقوقی اسلام ضمن احترام گذاشتن به کرامت انسانی، از اتهام زدن نابجا و افترا و قذف به شدت نهی شده است و برای آن مجازات در نظر گرفته شده است.

۳- فرد قذف شده دارای حقوقی است که مهمترین آنها حق تقاضای اعاده حیثیت است.

۴- نهاد توبه در فقه اسلامی نوعی اعاده حیثیت شخص مجرم و گناه کار است.

۵- می توان گفت که اعاده حیثیت جزء حقوق است و به ارث هم می رسد، یعنی وراثت می تواند برای مورث خود اعاده حیثیت کند.

۶- در صورتی که حیثیت شخصی از ناحیه دیگران زایل شده باشد و اعاده حیثیت او امکان پذیر نباشد و فرد شخص نیازمندی بوده و از نظر مالی در مضیغه باشد، می بایست فردی که حیثیت او را زایل کرده است جهت تشفی خاطر و کاستن از آلام او و عذرخواهی به او کمک مالی کند.

جنبه جدید بودن و نوآوری طرح:

الف- از آن جایی که به بحث اعاده حیثیت در کتابهای فقهی و حقوقی بسیار کم پرداخته شده است • لذا در این پایان نامه سعی بر این است که انشاءالله بحث اعاده حیثیت زنده شود و رد پای این بحث در ابواب فقهی پیگیری شود و در واقع اعاده حیثیت از لابلای ابواب فقه کشف شود و از بعد حقوقی هم به پهنای آن افزوده شود •

ب- پس از تحقیق و بررسی نتیجه این شد که بحث اعاده حیثیت در رویه محاکم قضایی خیلی مورد توجه نیست. بخصوص پس از این که کسی به ناحق از طرف قاضی یا مدعی العموم یا شاکی خصوصی در محاکم به عنوان متهم تحت پیگرد قضایی قرار گیرد. که پس از رفع اتهام نسبت به اعاده حیثیت رویه قضایی در این است که محاکم خیلی به اظهارات متهم نسبت به اعاده حیثیت توجهی ندارند. لذا بر آن شدم که این بحث را نیز پیگیری کنم شاید که بابتی شود در جهت احیای حقوق متهمان.

ج- تا آنجا که اینجانب تحقیق نمودم در حقوق ایران با این تفصیل به نهاد اعاده حیثیت از هر دو جنبه عام و خاص آن پرداخته نشده است. یعنی در صورتی که زوال حیثیت شخص از ناحیه دیگران باشد و همچنین در صورتی که زوال حیثت شخص از ناحیه خودش و با ارتکاب جرم باشد.

د-از آنجایی که لایحه پیشنهادی قانون مجازات اسلامی هم اکنون در دست بررسی می باشد و در آن برای اولین بار بعد از انقلاب به طور صریح در یک ماده قانونی به اعاده حیثیت پرداخته شده، در این پایان نامه برای اولین بار این لایحه پیشنهادی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و مزایا و معایب آن بیان شده است.

و-در این پژوهش به پدیده شاکیان حرفه ای پرداخته شده است، یعنی کسانی که مدام در دادگاه ها حاضر می شوند و چون قانون را می دانند با دورزدن قانون طعمه های خود را از میان مردم عامی انتخاب می کنند و با ابزار قانون و با سوء استفاده از جهل افراد عامی و با توجه به اینکه این افراد از محکوم شدن و بر باد رفتن آبرو و حیثیت خود بسیار می ترسند از این افراد به ناحق باج می گیرند و نهایتاً آنها را به ناحق محکوم می کنند، این شاکیان را ما دلالان حیثیت و آبرو معرفی کردیم که چوب حراج بر آبروی مردم می زنند و به تحلیل و بررسی این موضوع پرداختیم.

روش تحقیق:

تحقیق در این پایان نامه با مراجعه به کتابخانه و استفاده از کتابهای مربوط به موضوع با اولویت کتابهای مرجع صورت گرفته است. همچنین با توجه به این که امروزه نرم افزارهای جامع علوم قرآنی، روایی، فقهی و حقوقی گردآوری شده است. از این نرم افزارها هم در جهت تبیین بهتر مباحث استفاده شده است. و علاوه بر آن از مقالات علمی، پژوهشی در سایت ها و وبلاگ های مختلف با ذکر منبع و مأخذ آن استفاده شده است.

ساختار تحقیق: مطالب این پایان نامه در سه فصل به نگارش در آمده است، که هر فصل آن به چند بخش تقسیم شده است. در فصل اول تعاریف، ادله فقهی، مبانی و تاریخچه بررسی شده است. در فصل دوم اشکال زوال حیثیت، محکومیت کیفری، سجل کیفری و محرومیت های اجتماعی، چگونگی کسب اعاده حیثیت و انواع اعاده حیثیت و طرق نیل به اعاده حیثیت بررسی شده است. در فصل سوم نوآوریها و اشکالات ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی که در حال حاضر اصلی ترین ماده در رابطه با اعاده حیثیت است و همچنین لایحه پیشنهادی قانون مجازات اسلامی که هنوز در دست بررسی است بررسی شده و از آثار و احکام اعاده حیثیت بحث شده و در ادامه سؤالاتی با پاسخ آن درباره اعاده حیثیت مطرح شده و در پایان، دست آورد پژوهش بیان شده و پیشنهاداتی ابتکاری ارائه گردیده است. و سعی شده مباحث مذکور در عین رعایت ایجاز تفسیر و تحلیل شوند.

فصل اول:

مفاهیم و کلیات

بخش اول: معنا و مفهوم اعاده حیثیت

۱- واژه شناسی:

اعاده حیثیت مرکب از دو لفظ "اعاده" و "حیثیت" است. اعاده کلمه ای عربی و ریشه ی آن عود می باشد که به باب افعال رفته است و اعاده شده است^۱. (اعاد، یعید، اعاده، بر وزن افعال، یفعل، افعال) عاد فعل لازم و معنی بازگرداندن یا باز گردانیدن دارد. و در عربی اعاده حیثیت ذیل عنوان (رد الاعتبار او الحقوق، تأهیل و اصلاح) و یا (اعاده الاعتبار) آمده است^۲. در فرهنگ دهخدا درباره این لفظ آمده است: "اعاده [اد] (ع مص) بازگردانیدن چیزی را بجای خود بازگردانیدن... و مکرر گفتن ... باز گفتن ... لفظ مذکور در عربی با حرف تاء، {اعاده} است و در فارسی با تاء (اعادت) و با هاء ملفوظ و اعاده و با هاء زاید هر سه استعمال می شود اما استعمال با حرف تاء در غیر متکلم است...^۳.

در فرهنگ معین اعاده حیثیت چنین تعریف شده است «اعاده باز گفتن - دوباره گفتن - بازگردانیدن (چیزی به جای خود) باز آوردن برگرداندن - برگشت [اعاده حیثیت] رد کردن حقوق و اعتبارات مجرم که سبب جرم سلب شده بدو» همچنین اعاده حیثیت را این چنین تعریف کرده اند «اعاده حیثیت رفع آثار جزایی بازگشت حقوق به دستور قانونی مبنی بر اینکه به جهت گذشتن مدت معینی از خاتمه اجرای محکومیت حیثیت فردی و حقوق مدنی و سیاسی محکوم اعاده و سابقه کفیری از سجل جزایی وی حذف می شود»^۴.

لفظ حیثیت نیز مصدر جعلی عربی است، و به معنی وضع، اسلوب، نظر، جهت و حالت می باشد.^۶

۱ - کلیه کلمات اجوفی که به باب افعال می روند در آن اعلال صورت گرفته و الف دوم آن حذف شده تاء گرد (ه) به آخر آن افزوده می شود. مانند قوم - اقامه یا

عود - اعاده. النحو الوافی، ج ۴ ص ۲۱۳.

۲ - اسماعیل الوهیب، ابراهیم القاموس القانونی. و همچنین رجوع شود به الف - السراج، عبود، قانون العقوبات القسم العام، ص ۴۷۰، ب - عالی، سمیر، شرح قانون العقوبات

القسم العام، ص ۴۹۸، ج - عبدالملک بک، جندی، الموسوعة الجنائیه، ص ۲۱۵

۳ - دهخدا، لغت نامه زیر حرف الف

۴ - معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، صص ۲۹۹-۳۰۰

۵ - کاتبی، حسینقلی، فرهنگ حقوقی فرانسه فارسی ص ۲۹۹

۶ - همان، زیر حرف ح

تعاریفی که از "اعاده حیثیت" در کتب لغت شده است غالباً در رابطه با مفهوم حقوقی آن بوده^۱ و تعریفی که جامع معانی و مفاهیم اعاده حیثیت را در بر داشته باشد تحقیقاً بیان نشده است.

با وجود این اصولاً بحث اعاده حیثیت زمانی پیش می آید که حیثیت شخص بنا به علل و جهاتی خدشه دار شده است و یا لطمه شدیدی خورده باشد؛ به عبارت دیگر هر گاه وضع، موقعیت، شان، اعتبار و جایگاه فردی و اجتماعی شخصی بر اثر عواملی، مخدوش و لکه دار گردد و یا اینکه بر اثر انجام عملی، نامبرده اهلیت و حقوق اجتماعی خود را از دست بدهد، گفته می شود حیثیت چنین شخصی لکه دار و آسیب دیده است؛ در نتیجه بعد از این مرحله است که مسئله "اعاده حیثیت" یعنی طرق بازگرداندن یا ترمیم اهلیت و حیثیت پیشین شخص، مطرح می گردد.

با این مقدمه در واقع می توان گفت معنی "اعاده حیثیت" عبارت است از: «بازگرداندن و به دست آوردن حیثیتی که شخص بنا به علل و جهاتی آنرا از دست داده است.»

۲- تعاریف اعاده حیثیت

۲-۱- معنای لغوی و تعریف عرفی اعاده حیثیت

۲-۱-۱- معنای لغوی

اما حیثیت خود به تنهایی «یعنی اعتبار - جهت و آبرو»^۲ در تعریف لغوی اعاده حیثیت نیز به برگشت اعتبارات و حقوق سلب شده از مجرم اشاره دارد و اگر لغت به لغت یعنی اعاده و حیثیت را جدا بررسی کنیم می بینیم معنی اصطلاحی و لغوی چندان جدای از هم نیستند و همین برداشت را نیز عرف از اعاده حیثیت دارد.

۲-۱-۲- تعریف عرفی اعاده حیثیت

در عرف غیر حقوقی نیز وقتی مردم از اعاده حیثیت صحبت می کنند بیشتر به برگشت آبرو و اعتبار شخص توجه دارند و کمتر به معنی اصطلاحی خاص اعاده حیثیت توجه دارند در واقع در نزد مردم عادی اعاده حیثیت یعنی برگشت آبرو و حیثیت و اعتبار سلب شده از اشخاص و این تعریف با

۱ - اعاده حیثیت (حق) رد کردن حقوق و اعتبارات مجرم که به سبب جرم سلب شده - بدو- فرهنگ فارسی معین جلد اول، زیر حرف الف

۲ - عمید، حسن، فرهنگ فارسی، ص ۵۷۶، تک جلدی

تعریف اصطلاحی عام از اعاده حیثیت نزدیکی بیشتری دارد، اما در مجموع تعریف لغوی و عرفی اعاده حیثیت بر برگشت آبرو و اعتبارات و حقوق اشخاص تاکید دارند اعم از اینکه مجرم باشد یا غیر مجرم، در همین زمینه یکی از اساتید می گوید: «از لحاظ لغوی حیثیت به معنی آبرو و اعتبار وضع و قرار آمده در عرف و عادت عموم واژه حیثیت مشخص و روشن است و مجموعاً سوابق احترام آمیزی که فرد در ارتباط با دیگر افراد در زندگی و کار کسب کرده است، این معنی میان همه طبقات و گروههای مردم با هر فکر و عقیده استعمال دارد. در بسیاری موارد به جای حیثیت از واژه شرف استفاده شده است. در موازین اسلامی به اعتبار حیثیت و شرف توجه بسیار شده و برای آن مصونیت قطعی قائل گشتند.»^۱

۲-۲- تعریف اصطلاحی اعاده حیثیت در حقوق

در این قسمت به تعریف اصطلاحی اعاده حیثیت در حقوق می پردازیم.

۲-۲-۱- تعریف حقوقی اعاده حیثیت - تعریف حقوقی اعاده حیثیت در نزد حقوقدانان - یکی از حقوقدانان اعاده حیثیت را این گونه تعریف می کند: «حذف محکومیت های جزایی محکوم علیه از سجل جزایی او به منظور رفع بعضی از محرومیتها که وی به عنوان مجازاتهای تبعی به آنها محکوم شده است.»^۲

به نظر می رسد تعریف مذکور جامع و مانع نیست زیرا این تعریف فقط اشاره به رفع بعضی محرومیتها دارد. در حالیکه محکومیت شخص آثار دیگری را دارد که یکی از آنها قرار دادن او در زمره اشخاص سابقه دار می باشد. ولذا جامعه در مورد چنین افرادی که از مرتکبین جرم به حساب می آیند شدت عمل بیشتری نشان می دهد، لیکن با اعاده حیثیت وضعیت قانونی شخص که در اثر ارتکاب جرم آنرا از دست داده بود، اعاده می گردد و چنین شخصی از زمره اشخاص سابقه دار خارج شده و در صورت ارتکاب مجدد جرم احکام تکرار جرم در مورد او اعمال نخواهد شد. و این موضوع در تعریفی که ارائه شد منظور نشده است.

بنظر نگارنده آنچه حیثیت شخص را از نقطه نظر حقوقی لکه دار می کند ثبت نام او در دفتر سجل قضایی است؛ بنابراین چنانچه چنین مطلبی در سجل قضایی ثبت نشده باشد و یا اگر ثبت شده محو

۱ - مدنی، سید جلال الدین، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، ص ۱۰۲

۲ - هدایتی، محمد علی، آئین دادرسی کیفری، ص ۱۸۱

گردد حیثیت او مانند افراد عادی است و لذا می توان گفت که "اعاده حیثیت عبارت است از: حذف محکومیت جزایی محکوم علیه از سجل قضایی او" این تعریف متضمن رفع کلیه آثار محکومیت از قبیل محرومیتها و ممنوعیتهای وضع شده به خاطر محکومیت و عدم شمول مقررات تکرار جرم در صورت ارتکاب جرم مجدد خواهد بود. از این رو اشخاص دارای سابقه محکومیت به واسطه نیل به اعاده حیثیت تمامی حقوق و اهلیت و صلاحیت از دست رفته خویش را باز می یابند. درحالی که گاه ممکن است نام شخص در سجل کیفری ثبت نگردد ولی اعاده حیثیت لازم باشد، آیا لکه دارشدن حیثیت منحصر در ثبت در سجل کیفری است؟

یکی دیگر از حقوقدانان نیز در تعریف اعاده حیثیت می گوید: «بازگشت به اهلیتی که شخص به علتی آن را از دست داده است که شامل اعاده اعتبار تاجر ورشکسته هم می شود، لکن در اصطلاح ما برای تاجر اعاده اعتبار و برای مجرم اعاده حیثیت را آورده اند. اعاده حیثیت از طریق محو مجازات و محکومیت کیفری محقق می شود اگر اعاده حیثیت به موجب حکم دادگاه باشد آنرا اعاده حیثیت قضایی نامند و اگر به موجب حکم قانون باشد آنرا اعاده حیثیت قانونی می نامند.»^۱ یکی دیگر از حقوقدانان چنین تعریف نموده: «شخصی که در اثر ارتکاب جرم به مجازات محکوم شده و محکومیت جزایی در مورد وی اجرا شده باشد با گذشتن مدت معینی از تاریخ اتمام محکومیت جزایی به اعاده حیثیت نائل می گردد.»^۲

اکثر حقوقدانان کم و بیش در تعریف اعاده حیثیت الفاظ و اصطلاحات شبیه به هم را به کار برده اند و بیشتر به اعاده حیثیت به معنی خیلی خاص آن یعنی اعاده حیثیت محکومین توجه نموده اند در حالی که در دهه های اخیر علاوه بر محکومین، بزه دیدگان هم مورد توجه قرار گرفته اند و اگر در مورد محکومین، اجتماعی شدن از طریق اعاده حیثیت مد نظر بوده در مورد بزه دیدگان نیز باز یافتن موقعیت و وضعیت قبلی آنها مد نظر می باشد، و در واقع اعاده حیثیت در حال حاضر دیگر آن معنای کلاسیک را نمی تواند داشته باشد بلکه با توجه به تحولات اخیر در علوم جنایی بایستی آن را در معنای گسترده تری به کار برد، چراکه در خیلی از کشورها در حمایت از بزه دیده مراکز و نهاد هایی تاسیس شده که هم قصد حمایت از آنها را دارند و هم در صدد دلجویی و اعاده حیثیت از آنها

۱ - جعفری لنگرودی، جعفر، ترمینولوژی حقوقی - ص ۵۹ ش ۴۴۲

۲ - ولیدی، محمد صالح، همان، ج ۴، ص ۲۳۷

بر می آیند و حتی در کشوری مثل فرانسه دولت خود نیز با پرداخت خسارت به بزه دیدگان برخی جرایم در صدد حمایت از آنها بر آمده است.^۱

به این ترتیب به نظر من مفهوم اعاده حیثیت در عصر جدید اگر می خواهیم که مفید تر واقع گردد بایستی هم شامل محکومین (کسانی که با ارتکاب جرم باعث زوال حیثیت خود شده اند) گردد هم شامل بزه دیدگان (کسانی که اشخاص دیگر حیثیت آنان را زایل نموده اند) گردد.

اما این تعریف هم خالی از فایده نیست «اعاده حیثیت عبارت است از بازگرداندن حقوق و اعتبارات از شخص به طرق پیش بینی شده قانونی» این تعریف یک تعریف عام و کلی است که قصد دارد اعاده حیثیت عام (در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه دیگران باشد) و خاص (در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه خود شخص و ناشی از ارتکاب جرم باشد) را تحت پوشش خود قرار دهد. در این تعریف صحبت از برگرداندن حیثیت سلب شده است. اگر به تعریف لغوی اعاده حیثیت توجه کرده باشیم حیثیت سلب شده یعنی حقوق و اعتبارات و آبروی سلب شده از شخص و زمانی که از بازگشت آنها صحبت می کنیم یعنی این محرومیت ها و ممنوعیتها و هتک حرمت ها زایل و جبران شوند.

امروزه با تحولات جدید در جوامع دیگر این تنها انسان نیست که دارای حرمت و شخصیت می باشد بلکه اشخاص حقوقی که نماینده تعدادی از اشخاص حقیقی می باشند نیز در جامعه دارای حرمت حیثیت و حقوق می باشند.^۲ و می توان اشخاص حقوقی را از حقوقشان محروم نمود یا به حیثیتشان لطمه زد پس با آوردن اصطلاح شخص هم اعاده حیثیت شخص حقیقی مد نظر بوده هم اعاده حیثیت شخص حقوقی مد نظر بوده، حتی امروزه در اکثر کشورها برای اشخاص حقوقی مسولیت کیفری قائل هستند و مجازاتهایی نیز برای آنها تعیین شده. پس برای رفع آثار چنین محکومیت هایی نیاز به اعاده حیثیت می باشد.^۳ اما منظور از طرق پیش بینی شده در قانون برای اعاده حیثیت این است که برای اعاده حیثیت طرق و روشهایی باید در قوانین پیش بینی شود تا اشخاص

۱ الف- آنس مارک، دفاع اجتماعی نوین، صص ۱۲۵-۱۳۲

ب- پیکا ژرژ، جرم شناسی، ترجمه حسین علی نجفی ایرند آبادی - صص ۴۸ تا ۶۶

۲ مراجعه شود به ماده ۵۸۸ قانون تجارت ایران

۳ - اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، ج دوم، صص ۲۶ تا ۲۰

بتوانند دوباره حقوق و حیثیتشان را باز یابند (اعاده حیثیت قضایی - قانونی) که این تقسیم بندی در ادامه به طور مفصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲-۲- تعریف اعاده حیثیت در قانون

در هیچ یک از قوانین جزایی مدون و مصوب از طرف مجالس کشور ایران، تعریفی از اعاده حیثیت نشده است. و آنچه که در کتب حقوقی آمده است در واقع تعریفی بوده که با توجه به منابع خارجی تعریف شده و در حقوق ما وارد شده چرا که خود اصطلاح اعاده حیثیت نیز مثل سایر تاسیسات حقوقی اصطلاحی وارداتی در حقوق ما بوده است. اگرچه سابقه آن در فقه ماموجود است، و جادارد به جای توجه به منابع خارجی از متون فقهی خودمان کمک بگیریم.

نهایتا تعریفی که می تواند مفید تر به منظور ما باشد این چنین است: اعاده حیثیت عبارت است از «بازگرداندن اعتبار، آبرو و حقوق سلب شده از بزه دیدگان (کلیه کسانی که دیگران حیثیت آنها را زایل کرده اند) و مجرمین و رفع کلیه محرومیت های حقوقی و اجتماعی و آثار ناشی از محکومیت قطعی کیفری پس از اجرای مجازات در مدت معین از سابقه محکوم علیه به صورتی که در قانون پیش بینی شده است.» به نظر من این تعریف جامع می باشد و نظر حقوقدانان و قانون گذار را می تواند تامین کند.

البته آنچه در صدر ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی نیز آمده می تواند به نوعی تعریف اعاده حیثیت باشد ولی تعریف جامع و مانع و قاطعی برای اعاده حیثیت نمی تواند باشد این ماده مقرر می دارد: «محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی به شرح ذیل محکوم علیه را از حقوق اجتماعی محروم می کند و پس از انقضای مدت تعیین شده و اجرای حکم رفع اثر می گردد.»

همان طور که ملاحظه می شود تعریفی که در قانون مجازات ما آمده تعریفی ناقص است، چرا که اولاً فقط موردی از اعاده حیثیت را در بر می گیرد که در آن مجرم خود با ارتکاب جرم حیثیت خود را زایل نموده و مشمول مواردی که حیثیت شخص توسط دیگران زایل می شود نیست و ثانیاً در همان مورد هم فقط اعاده حیثیت قانونی را در بر می گیرد یعنی در ماده ۶۲ مکرر گفته شده در زمانی که مجرم محکومیت قطعی در برخی از جرایم عمدی، که در ذیل همان ماده این جرایم بر شمرده شده است داشته باشد، برای مدت معینی از برخی از حقوق اجتماعی محروم می گردد، و پس از انقضای مدت محرومیت که در آن ماده معین شده به صراحت قانونی همان ماده این محرومیتها از او برداشته می شود و در واقع به

حکم قانون از او اعاده حیثیت قانونی می شود این در حالی است که از اعاده حیثیت قضایی که در آن شخصی که حیثیتش زایل شده به قوه قضائیه مراجعه می کند و پس از طی مراحل قضایی از او اعاده حیثیت قضایی می شود یعنی برای اعاده حیثیت او حکم قضایی صادر می شود، ذکر در آن ماده یاد هیچ ماده دیگری و یا سایر قوانین نشده و همچنین سخنی از سایر انواع اعاده حیثیت که بعداً توضیح مفصل آن گفته می شود نشده است.

بخش دوم: تعاریف، توضیح و تبیین اصطلاحات مورد استفاده در بحث

۱- قضاوت:

«قضا» واژه‌ای عربی و در لغت به معنای حکم، سخن گفتن، دستور، آفریدن، کار کردن و به آخر رساندن^۱ و مشهورترین معانی آن حکم است. قاضی در میان مردم، فصل خصومت می‌کند؛ یعنی حقی را ثابت یا ادعایی را نفی می‌نماید. مسند قضاوت از مناصب حکومت است که قاضی به واسطه آن ولایت و سلطه‌ای بر اشخاص و حقوق آنان پیدا می‌کند و سمت قضاوت سمتی است که از ناحیه پیامبر و بالتبع ولایت مطلقه به قاضی اعطا می‌گردد.^۲

ولایت قاضی چون ولایت پیامبران و جانشینان آنهاست. در اسلام اولین قاضی پیامبر (ص) بوده که احادیث و روایات بسیاری در طریقه قضاوت ایشان آورده شده است. قرآن کریم در چگونگی قضاوت می‌فرماید: « يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ إِي دَاوُودَ، مَا تُو رَا خَلِيفَةً رُ وى زمين گردانيديم. در ميان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو.»^۳

لذا قضاوت به رغم تصور عامه شغل نیست بلکه ولایتی است بر مردم و به همین سبب هم در اسلام از شرایط نصب قاضی و آداب القضاء بسیار سخن گفته شده است. شرایط قاضی منصوب عبارت است از:

۱- ابن منظور، لسان العرب ج ۹ ص ۲۴۶.

۲- امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۸۷.

۳- سوره ص، آیه شریفه ۲۶.

بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، اجتهاد مطلق، مرد بودن، طهارت مولد و اعلمیت نسبت به کسانی که در شهر یا نزدیک آن هستند بنا بر احتیاط و همچنین احوط است که دارای حافظه باشد به گونه‌ای که فراموشی، غالباً او را نگیرد.^۱

۲- مسئولیت:

۲-۱- مسئولیت در لغت:

به معنی مورد پرسش و سؤال واقع شدن است و غالباً به مفهوم تفکیک وظیفه و آنچه که انسان عهده‌دار و مسئول آن باشد.^۲

۲-۲- مسئولیت در اصطلاح:

تعهد قانونی شخص است به دفع ضرر دیگری که وی به او وارد آورده است؛ خواه این ضرر ناشی از تقصیر خود وی باشد یا از فعالیت او ایجاد شده باشد.^۳

۲-۳- مسئولیت مدنی:

عبارتست از تعهد و الزامی که شخص به جبران زیان وارد شده به دیگری دارد اعم از اینکه زیان مذکور در اثر عمل شخص مسئول و یا عمل اشخاص وابسته به او و یا ناشی از اشیاء و اموال تحت مالکیت یا تصرف او باشد.^۴

۲-۴- مسئولیت کیفری:

مسئولیت کیفری، الزام شخص به پاسخ گویی از آثار و نتایج رفتار مجرمانه خود می باشد. از نظر جزایی، تنها ارتکاب جرم برای تحقق مسئولیت کیفری کافی نیست، بلکه برای این است که مرتکب جرم مسئول شناخته شود، علاوه بر داشتن اراده ارتکاب و سوء نیت یا خطای جزایی در ارتکاب جرم، لازم است بین جرم ارتكابی و فاعل آن، قابلیت اسناد وجود داشته باشد؛ یعنی

۱ - امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۸۵

۳- عمید، حسن، فرهنگ عمید، ص ۹۵

۳ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۶۴۲.

۴ - حسینی نژاد، حسینقلی، مسئولیت مدنی، ص ۱۳

مرتکب جرم از نظر رشد جسمی و عقلی و نیروی اراده و اختیار دارای آن چنان اهلیتی باشد که بتوان جرم ارتكابی را به او نسبت داد به طور خلاصه مسئولیت کیفری عبارت است از :

قابلیت اسنادین جرم ارتكابی و فاعل آن + مجرمیت = مسئولیت کیفری^۱

۲-۵- سبج کیفری:

دریک تعریف ساده سبج کیفری یعنی شناسنامه فردی که مرتکب جرم شده است. در واقع سبج کیفری بیان کننده سوابق فرد در جرایم است.

سبج کیفری مبتنی بر تفکر فردی کردن مجازاتها می باشد و به همین منظور سبج کیفری برای تعیین تکرار جرم مجرمین بوجود آمده است و به این ترتیب هم دفاع جامعه تامین می شود و هم اصلاح و درمان بزهکار موثرتر واقع می شود.^۲

در ایران در امور جنایی به موجب آیین نامه سبج کیفری در مواردی که فقط نیاز به سابقه محکومیت بوده است ، سبج کیفری تنظیم می شود.

تعلیق مجازات نیز یکی از این موارد است که در برگ شماره یک و دو سبج کیفری درج و در برگ شماره سه تا زمانی که دوران تعلیق ، محکوم مرتکب جرمی که دارای محکومیت مؤثر کیفری است ، نشده باشد ، مطلبی قید نمی شود .

برگ سبج کیفری پس از انقضای ۹۰ سال از تاریخ ولادت شخصی که سبج کیفری به نام او صادر شده یا پس از اطلاع رسمی از مرگ او از بین برده می شود.^۳ که مطابق ماده ۴ آیین نامه سبج قضایی مصوب ۲ / ۱۱ / ۱۳۸۴ انقضای ۷۰ سال پیش بینی شده است . ماده ۳۲ ق، م، مقرر داشته است : « برای کلیه محکومین به مجازاتهای معلق باید بلافاصله پس از قطعیت حکم از طرف دادسرای مربوط برگ سبج کیفری تنظیم و به مراجع صلاحیتدار ارسال شود و در هر مورد که در مدت تعلیق تغییر داده شود یا حکم تعلیق مجازات الغاء گردد باید مراتب فوراً برای ثبت در سبج کیفری محکوم علیه به مراجع صلاحیتدار مربوط اعلام شود » .

۱- رحیمی نژاد، اسمائیل، آشنایی با حقوق جزا و جرم شناسی، ص ۵۰

۲- شامبیانی ، هوشنگ ، حقوق جزای عمومی ، جلد دوم . ص ۱۴۸.

۳. همان .

۳-تقصیر:

تقصیر در لغت: واژه‌ای عربی و مصدر باب تفعیل می‌باشد.

جوهری در معنای آن می‌نویسد: التقصیر فی الامر: التوانی فیه: یعنی تقصیر در کار و امری به معنای سستی ورزیدن در آنست.^۱

در لغتنامه دهخدا تقصیر به معنی سستی و کوتاهی کردن در کار، سهو و غفلت، خطا، گناه، جرم و عیب، قصور و کوتاهی مقابل توفیر، بازماندن از چیزی، می‌باشد.^۲

مفهوم اصطلاحی تقصیر: برابر ماده ۹۵۳ قانون مدنی تقصیر اعم است از تفریط و تعدی، در ماده ۹۵۱ قانون مدنی تعدی یعنی: تجاوز نمودن از حدود اذن متعارف نسبت به مال یا حق دیگری. در ماده ۹۵۲ قانون مدنی تفریط یعنی: ترک عملی که به موجب قراردادوبه طور متعارف برای حفظ مال غیر لازم است. در تبصره ماده ۳۳۶ قانون مجازات اسلامی آمده است: تقصیر اعم از بی احتیاطی، بی مبالاتی، عدم مهارت، عدم رعایت نظامات دولتی که اینها مصادیق تقصیرند.

پس می‌توان گفت تقصیر عبارت است از: «تجاوز و تخطی عمدی یابی احتیاطی و بی مبالاتی از وظیفه ای است که قوانین و مقررات برای فرد موظف مقرر داشته است».^۳

۴-اشتباه:

اشتباه در حقوق عبارت است از تصور خلاف واقع مرتکب نسبت به حکم یا موضوع قانون، یا ماهیت یا عناصر تشکیل دهنده جرم می‌باشد.^۴

در حقوق جزا از مفهومی که در فقه به شبهه یاد می‌شود با عنوان اشتباه تعبیر شده.

در حقوق جزای اغلب کشورها با اعتقاد به عدم تاثیر جهل حکمی بر مسئولیت کیفری، قاعده جهل به قانون رافع مسئولیت کیفری نیست را با دلائل گوناگون پذیرفته‌اند.

۱- جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد، الصحاح، ج ۲، ص ۷۹۴

۲- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، دوره جدید، ج ۳، و ۱۳، ص ۶۸۷۹

۳- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۰۰

۴- جمعی از نویسندگان؛ تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ص ۱۷۸

به این معنی که پس از تصویب و انتشار قانون، فرض بر این است که عموم افراد از آن مطلع شده‌اند و کسانی که در مقام آگاه شدن از قانون بر نیامده‌اند مسلماً در این راه مسامحه و سهل انگاری کرده‌اند.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به موجب ماده ۲ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۰۷ و همچنین حکم شماره ۲۹۳ مورخ ۱۳۱۷/۲/۲۰ دیوان عالی کشور، ادعای جهل به قانون مسموع نبود.

۵- ضرر:

«ضرر عرفاً عبارت است از نقصی که بر مال، آبرو، جان یا هر چیز دیگری که درباره بعدی از ابعاد وجود شخص بوده و موجودیت دارد و یا مقتضی قریب آن محقق می‌باشد، وارد آید.»^۱ مرحوم میرزای نایینی نیز ضرر را فوت آنچه که انسان واجد آن است - نفس یا آبرو یا مال و جوارح - دانسته و عدم النفع را نیز بر حسب عرف با این شرط که مقتضی آن کامل باشد، ضرر محسوب نموده‌اند.^۲ در قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی تعریفی از ضرر و زیان نشده است. اما ماده نهم قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مقام احصای انواع آن بر آمده که درباره آن صحبت خواهد شد.

بطور کلی می‌توان گفت ضرر، لطمه زدن به حقوق و مصالح مشروع - مالی یا غیر مالی - انسان است. «ضرر و زیان» و «خسارت» هر چند در عرف و در اصطلاح حقوق دانان به یک معنی به کار رفته است.^۳

اما اندکی تفاوت دارند. در معنای اول خسارت به معنی مالی است که باید از طرف کسی که باعث ایراد ضرر مالی به دیگری شده به متضرر پرداخت شود. در این معنا؛ «خسارت» به مالی که در مقابل ضرر و زیان وارده، داده می‌شود، گفته شده است. از طرف دیگر «خسارت» به معنی زیان وارده می‌باشد. قانون گذار نیز خسارت را در هر دو معنی به کار برده است، از جمله ماده ۳۳۹ که خسارت را در هر دو معنای فوق الذکر به کار برده است، چنین مقرر می‌دارد: «هر گاه کسی در معبر عام یا هر جای دیگری که تصرف در آن مجاز نباشد چاهی بکند یا سنگ یا چیز لغزنده‌ای بر سر راه عابران قرار دهد یا هر عملی که موجب آسیب یا خسارت عابران گردد انجام دهد،

۱- موسوی بجنوردی، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۱۷۸

۲- میرزای نایینی، منیه الطالب، ص ۱۹۸

۳- جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۶۲

عهده‌دار دیه یا خسارت خواهد بود؛ ولی اگر این اعمال در ملک خود یا در جایی که تصرفش در آن مجاز است، واقع شود، عهده‌دار دیه یا خسارت نخواهد بود.» همچنین است مواد ۳۴۰، ۳۴۱ و ۳۴۳ قانون مجازات اسلامی.

۵-۱- انواع ضرر و زیان :

خسارت مادی خسارتی است «که به بدن شخص یا دارایی او وارد شده باشد؛ مانند جراحت وارد کردن و شکستن پنجره».^۱ یکی دیگر از حقوق‌دانان نیز درباره خسارت مادی می‌گوید: «زیانی است که در نتیجه از بین رفتن اعیان، اموال (مانند سوختن خانه و کشتن حیوان) یا کاهش ارزش اموال (مانند احداث کارخانه‌ای که از بهای املاک مجاور بکاهد) و مالکیت معنوی (مانند صدمه رساندن به شهرت، نام تجاری و علامت صنعتی) یا از بین رفتن منفعت و حق مشروع به شخص می‌رسد.»^۲ پس ضرر و زیان مادی عبارت است از ضرر و زیانی که به جسم یا مال انسانی وارد می‌شود و موجب کاهش حقوق مالی و منافع قانونی فرد می‌گردد.

خسارات مادی می‌تواند شامل خسارات وارد به مال، جان و عدم النفع باشد. عدم النفع عبارت است از: «ممانعت از وجود پیدا کردن منفعتی که مقتضی آن حاصل شده است؛ مانند توقیف غیر قانونی شاغل به کار که موجب حرمان او از گرفتن مزد شده باشد.»^۳ در فقه نیز عدم النفع پذیرفته شده و همانند جبران خسارات وارده بطور مستقیم به مال و جان، جبران آن واجب گردیده است. مرحوم نایینی در تعریف ضرر با احصای عدم النفع چنین فرموده‌اند: «ضرر عبارت است از فوت یا نقص آنچه انسان واجد آن است؛ خواه نفس باشد یا عرض یا مال یا جوارح بلکه عدم النفع نیز چنانچه موجبات و مقدماتش کامل شده باشد، ضرر محسوب می‌شود.»^۴

قابل ذکر است که «عدم النفع» به دو نوع «محقق» و «محمتمل» است و آنچه قابل جبران شناخته شده، عدم النفع محقق است؛ یعنی منفعت و فایده‌ای که مقتضی حصول آن فراهم گردیده است و چنانچه بدست آوردن منفعت محتمل باشد به آن گونه که تحصیل آن بستگی به تحقق عوامل و شرایط مختلف داشته باشد، جبران آن عقلایی نیست؛ به عنوان مثال بازداشت غیر قانونی کارگری

۱ - جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۶۲

۲ - کاتوزیان، حقوق مدنی ضمان قهری، مسئولیت مدنی، ج ۱، ص ۱۴۲

۳ - جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۴۴۵، شماره ۳۵۳۸

۴ - میرزای نایینی، منیه الطالب، ص ۱۹۸

که شاغل به کار است بدون هیچ شکمی موجب ورود خسارت از نوع عدم النفع به او می‌شود زیرا مقتضای حصول منفعت - دستمزد - با شاغل بودن کارگر حاصل شده است. حال اگر همین شخص هنگام خرید روزنامه برای یافتن کار و در حال عبور از خیابان، تصادف نماید، ادعای جبران خسارت وی - مبنی بر اینکه چنانچه تصادف نمی‌کرد روزنامه می‌خرید و شغلی پیدا می‌کرد و با تصدی آن شغل منافی به دست می‌آورد - بخاطر محتمل بودن آن و دخیل بودن عوامل و شرایط دیگری در تحصیل آن منفعت (از جمله یافتن کار در روزنامه، پذیرش وی در آن شغل و غیره) مسموع نمی‌باشد.

ضرر و زیان معنوی عبارت است از «ضرری که متوجه حیثیت، شرافت و آبروی شخص یا بستگان او - که در نتیجه متوجه او شده باشد - گردد.»^۱ برخی دیگر ضرر و زیان معنوی را چنین تعریف نموده اند که: «خسارت معنوی عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی؛ به تعبیر دیگر خسارت معنوی زبانی است که به حیثیت یا آبرو یا عواطف و احساسات شخص وارد شده باشد. تجاوز به حقوق غیر مالی انسان حتی لطمه زدن به احساسات دولتی، خانوادگی و مذهبی و نیز درد و رنجی که در نتیجه حادثه‌ای عارض شخص می‌شود امروزه می‌تواند مجوز مطالبه خسارت معنوی باشد.»^۲

خسارت معنوی: «ضرر معنوی یعنی خسارت وارد بر متعلقات غیر مالی انسان نظیر روان، آبرو و جسم، خسارت معنوی که می‌توان وارد کننده آن را محکوم به جبران نمود عبارت است از خسارت وارد بر حیثیت و اعتبار و شخصیت و خسارت بر جسم، روح و آزادی به تعبیر ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی هر حق دیگر»^۳

در تعریف دیگری از خسارت معنوی بیان شده «خسارت معنوی عبارت است از ضرر و زیان وارد شده به شهرت، حیثیت و آبرو، آزادی، معتقدات مذهبی، زیبایی احساسات و عواطف و علایق خانوادگی»^۴

۱ - جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۶۲، شماره ۲۰۷۹

۲ - صفایی، مفاهیم و ضوابط جدید در حقوق مدنی، ص ۲۴۰

۳ - شهیدی، مهدی، جزوه مسئولیت مدنی، ص ۴۷

۴ - آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۲

۶- توهین:

توهین در معنای اعم عبارت است از هر فعل یا ترک فعلی اعم از گفتار و رفتار و کتابت و اشارت که به نحوی از انحاء در حیثیت و شرافت شخص وهن وارد آورد، و در معنای اخص عبارت است از نسبت دادن هر امر وهن آور اعم از دروغ یا راست به هر وسیله و طریقه ای که باشد و یا انجام هر فعل یا ترک فعل که در نظر عرف و عادت موجب کسر شأن و یا باعث تخفیف و پست شدن طرف گردد.^۱

توهین در لغت به معنای خوار کردن، خوار داشتن، خفیف کردن خواری و خفت و ضعیف کردن و از ریشه ی وهن گرفته شده است.^۲ در اصطلاح این واژه به هر رفتاری اعم از فعل - گفتار - اشاره یا نوشتار دلالت دارد که بتواند به نحوی موجب وهن حیثیت کسی در نظر افراد متعارف و معمولی جامعه شود. این عمل نه تنها از لحاظ حقوقی بلکه از نظر اخلاقی و مذهبی نیز مذموم و ناپسند شمرده می شود. خداوند در قرآن کریم عمل عیب گویان هرزه زبان را تقبیح کرده. بد زبانی را مذمت فرمود و از مسخره کردن دیگران باز داشته است.^۳ در کتب فقهی نیز کسانی که الفاظ تحقیر آمیزی را نسبت به دیگران به کار می برند که به حد قذف نمی رسد مستحق تعزیر دانسته شده است.^۴

۷- افترا:

افترا یک شبه جرم یا اشتباه حقوقی است که در آن شخصی به وسیله اوراق چاپی یا خطی یابه وسیله درج در روزنامه و جرائد یا نطق در مجامع یابه هر وسیله دیگری کسی امری را صریحاً نسبت می دهد یا آنها را منتشر می نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می شود، و آن شخص نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید.^۵

۱ - شامبیاتی، هوشنگ، جرائم علیه اشخاص، ج ۱، ص ۵۲۳

۲ - محمد معین، فرهنگ فارسی، توهین - حسن عمید - فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۶۴۳.

۳ - آیه اول سوره همزه. و بَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لِمَزَةٍ. - صادقی، حسین میر محمد، حقوق کیفری اختصاصی، ص ۱۱۸

۴ - طوسی، محمد بن حسن، المسبوط، ج ۸، ص ۱۶

۵ - م ۲۹۷ ق.م.ا. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، ص ۵۰۳

در ماده ۶۹۷ ق.م.ا آمده است که: (هر کسی به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه یا جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگری به کسی امری را صراحتاً نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می شود و اگر نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید جز در مواردی که موجب حد است به یک ماه یا یک سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق یا یکی از آنها حسب مورد محکوم خواهد شد) با توجه به ماده ۶۹۷ برای محکوم شدن کسی به جرم افتراء وسیله اسناد از اهمیت بر خوردار نمی باشد. در ماده ۲۶۹ قانون مجازات عمومی سابق وسیله اسناد محدود به اوراق چاپی یا خطی انتشار اعلان یا اوراق مذبوره و نطق در مجامع شده بود. به همین دلیل نویسندگان حقوقی مشمول ماده را به نسبت کسانی که از طریق رادیو و تلویزیون و سینما ارتکاب جرمی را به دیگری نسبت می دادند، خلاف اصل تفسیر نصوص جزائی به نفع متهم می دانستند. مسلماً این وضعیت رضایت بخش نبود زیرا استفاده از این گونه وسایل به دلیل برد بیشتری که دارند قطعاً موجب هتک حیثیت بیشتر قربانی جرم می شود و قابل سرزنش تر است. این اشکال با آوردن عبارت «یا به هر وسیله دیگر» در ماده ۶۹۷ ق.م.ا مصوب سال ۱۳۵۷ مرتفع شده است. با توجه به ماده ۶۹۷ برای تحقق جرم افتراء وجود سه شرط ضروری است. ۱- انتساب جرم به دیگری ۲- صراحت انتساب ۳- ناتوانی مفتری از اثبات صحت اسناد.^۱

۸- شرحی در قذف:

قذف نسبت زنا یا لواط دادن است. مثل اینکه بگوید ((تو زنا کردی)) به شرط آنکه کلام او صریح باشد و معنای لفظ را به هر زبانی که باشد بداند، اگر چه کسی که به او نسبت داده می شود معنای آن را نداند.^۲ آزار رساندن و کنایه زدن در قذف بدون آنکه تصریح کند موجب تعزیر می شود. زیرا عملی حرام است و حد ثابت نمی شود، چه آنکه به صراحت قذف نکرده است. مثلاً می گوید: ((او حرام زاده است)) یا ((من که زانی نیستم)) که مثال اخیر کنایه به این مطلب است که مخاطب زانی است.^۳

۱- صادقی، حسین میر محمد، حقوق کیفری اختصاصی، ص ۱۱۸

۲- م.ا.ق.م. ۱۴۱.م. ۱.

۳- م.ا.ق.م. ۱۴۵.م. ۱.

قذف کننده ای که حد بر او جاری می شود باید اهلیت ناشی از بلوغ و عقل را داشته باشد.، بنابراین این بسته به صلاح دید حاکم کودک فقط تعزیر و مجنون تادیب می شود.^۱

قذف شونده باید دارای احسان باشد مراد از احسان در اینجا بلوغ، عقل، حریت، اسلام و عفت است : بنابراین این هر گاه این اوصاف در کسی جمع گردد به سبب قذف شدن او حد واجب می گردد، در غیر این صورت قذف کننده تعزیر می شود.^۲

قذف با ۲ شاهد مرد عادل ثابت می شود. نه با شهادت زنان، خواه به طور جداگانه خواه همراه با مردان و با دو بار اقرار توسط شخص مکلف و مختار نیز اثبات می شود، و هرچه موجب تعزیر می شود نیز همین حکم را دارد. حد قذف به اجماع فقها هشتاد ضربه تازیانه است.^۳ به دلیل اینکه خداوند متعال در قرآن می فرماید: ((وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ..... فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً)) ((کسانی که زنان محصنه را قذف می کنند.... به آنان هشتاد تازیانه بزنید))

حد قذف به کسی که ترکه را ارث می برد به ارث می رسد، مگر زن و شوهر، و اگر چند نفر وارث باشند هر یک می توانند اجرای آن را در خواست نمایند.^۴ حال اگر همه بر اجرای حد اتفاق کنند، اگر چه جداگانه خواستار آن شوند حق یک حد را دارند و اگر یکی از وارث، قذف کننده را عفو کند با عفو بعضی از ورثه هیچ مقدار از حد از او ساقط نمی شود، بلکه بنابر نظر مشهور بقیه ورثه می توانند حد را به طور کامل اجرا کنند.^۵

۱ - طوسی، محمد بن حسن، المبیوط، ج ۸، ص ۱۶- وأما القاذف فلا يعتبر فيه الحصانة وإنما الاعتبار بأن يكون حرا بالغا عاقلا فإذا كان بهذه الصفة فعليه بالقذف جلد كامل، فإن كان عبدا فنصف الجلد وفيه خلاف وقد روى أصحابنا أن عليه الجلد كاملا ما هنا وفي شرب الخمر.

۲ - م- ۱۴۶، ق.م. ۱ - طوسی، محمد بن حسن، المبیوط، ج ۸، ص ۱۶
فإذا ثبت أن موجب القذف الجلد فإنما يجب لقذف محصنة أو محصن لقوله تعالى " والذين يرمون المحصنات " وشرائط الإحصان خمسة: أن يكون المقذوف حرا بالغا عاقلا مسلما عفيفا عن الزنا فإذا وجدت هذه الخصال فهو المحصن الذي يجلد قاذفه وهذه الشروط معتبرة بالمقذوف لا بالقاذف لقوله تعالى " والذين يرمون المحصنات " ... فوصف المقذوف بالإحصان فتمت وجدت هذه الشرائط وجب له الجلد على قاذفه فتمت اختلت أو واحدة منها فلا حد على قاذفه واختلالها بالزنا أو بالوطى الحرام على ما يأتي شرحه.

۳ - طوسی، محمد بن حسن، المبیوط، ج ۸، ص ۱۵

۴ - همان، ج ۸، ص ۱۷- ثم ينظر فإن كانا حيين استوفيا لأنفسهما وإن كانا ميتين وجب لوارثتهما وإن كانا حيين فماتوا قبل الاستيفاء فإنه يورث عنهما، وقال بعضهم حد القذف لا يورث، فإذا ثبت أنه يورث فمن الذي يرثه؟ قيل فيه ثلاثة أوجه أحدها وهو الصحيح أنه يرثه من يرث المال الرجال والنساء من ذوى الأنساب، فأما ذوى الأسباب فلا يرثون، وقال قوم يرث أيضا ذوى الأسباب من الزوج والزوجة والثالث يرثه عصبات القرابة ومذهبا الأول. فإذا ثبت ذلك فإنهم يستوجبونه ويستحقونه وكل واحد منهم حتى لو عفا الكل أو ماتوا إلا واحدا كان لذلك الواحد أن يستوفيه فهو بمنزلة الولاية في النكاح عنهم فهو لكل الأولياء ولكل واحد منهم.

۵ - مواد ۱۶۴ و ۱۶۵، ق.م. ۱- شهيد ثانی، زیدالدین بن علی، تحریر الروضة فی شرح اللمعة، ترجمه امینی علیرضا، آیتی محمد رضا باب قذف ص ۶۱۰

۹- اتهام ناروا :

اتهام لغت تازی و از ریشه وهم (گمان) است.^۱ اتهام ، به معنی تهمت نهادن بر کسی ، افترا ، کسی را به چیزی تهمت کردن ، و بد نام شدن آمده است . و اتهام ناروا ، یعنی چیز ناروا و نادرستی را به دیگری نسبت دادن است. واهی :سست ،بی بنیان.اتهام واهی:اتهام بدون دلیل وبدون مدرک.^۲

۹-۱- متهم :

« متهم » به معنی تهمت پذیرنده ، بد نام شده ، و همچنین به معنی تهمت زده شده آمده است .^۳

۹-۲- منشور حقوق متهم :

بر اساس اصول و مواد مربوط به قانون اساسی ، قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی ، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز ضرورت های عقلی ، در جریان رسیدگی به یک دعوی کیفری ، حقوقی برای متهم قابل تصور است که این حقوق به شرح مواد زیر می باشد :

۱ - هر کس به ارتکاب جرمی متهم شود ، حق دارد بی گناه فرض شود، مگر این که مجرمیت (مقصر بودن) او بر اساس قانون محرز شود.^۴

۲ - هر متهمی حق دارد از مأموری که قصد جلب او را دارد ، بخواهد مدارک شناسایی خود و نیز دستور قضایی متضمن دستگیری اش را به او نشان دهد (ضرورت عقلی) .

۳ - متهم حق دارد در مقابل پرسش های دادگاه یا مرجع تعقیب یا تحقیق ، سکوت اختیار کند.^۵

۴ - هر متهمی حق دارد از مأموران بازجو بخواهد در اولین فرصت به خانواده وی اطلاع دهند تا از سرنوشت او مطلع شوند و در صورت لزوم برای آزادی او وثیقه یا کفیل آماده کنند.^۱

۱- دهخدا ، علی اکبر ، لغت نامه ، ج ۳۰، ص ۲۳۵

۲- همان، جلد ۳۰ ، ص ۹۹۹

۳- همان، جلد ۴۳ ، ص ۴۵۰

۴ - اصل ۳۷ قانون اساسی ، بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر

۵- مواد ۱۲۹ و ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری

- ۵- متهم حق دارد ظرف ۱۰ روز به قراربازداشت خود اعتراض کند تا مرجع بالاتر بلافاصله و در وقت فوق العاده به آن رسیدگی نماید. این حق طبق قانون باید به متهم تفهیم شود.^۲
- ۶- چنانچه قرار التزام یا کفالت یا وثیقه برای متهم صادر گردید، او حق دارد با التزام یا معرفی کفیل متمکن و یا تودیع وثیقه حسب مورد بلافاصله آزاد شود.^۳
- ۷- هر متهمی حق دارد بداند که هیچ یک از ضابطین دادگستری بدون مجوز قضایی و بدون رعایت ترتیبات قانونی مجاز نیستند، وارد منزل او شده و آنجا را بازرسی و تفتیش نمایند.^۴
- ۸- لازم است متهم بداند که هیچ یک از ضابطان دادگستری حق بازداشت او را ندارند، مگر در جرایم مشهود و در هر حال باید درنخستین فرصت (حداکثر ۲۴ ساعت) مراتب را به اطلاع مقام قضایی برسانند.^۵
- ۹- متهم حق دارد حداکثر ظرف ۲۴ ساعت از اتهام و دلایل آن مطلع شود. مرجع قضایی مکلف است ظرف مهلت مذکور آن را به وی تفهیم کند.^۶
- ۱۰- متهم حق دارد پس از خاتمه تحقیقات مقدماتی، پرونده اتهامی خود را مطالعه و از تمامی محتویات آن مطلع شود.^۷
- ۱۱- هر متهمی حق دارد از قاضی دادرسی یا دادگاه بخواهد که به چه اتهامی و به استناد چه دلایلی احضار یا جلب شده است.^۸
- ۱۲- هر متهمی حق دارد از پاسخ دادن به پرسش های مراجع کشف جرم و تعقیب که ارتباطی به جرم و تعقیب ندارد و مربوط به امور شخصی و خانوادگی اوست، خودداری کند.^۱

۱- بند ۵ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی

۲- ماده ۳۳ و تبصره ماده ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری و شق ۲ بند (ن) ماده ۳ قانون احیای دادرسی مصوب ۱۳۸۱

۳- تبصره ماده ۱۳ و ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری

۴- اصل ۲۲ قانون اساسی، ۵۸۰ قانون مجازات اسلامی، مواد ۹۶ و ۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری

۵- ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری

۶- اصل ۳۲ قانون اساسی و ماده ۱۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری

۷- ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری

۸- ماده ۱۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری

- ۱۳ - متهم حق دارد اوراق صورت مجلس تحقیقات خود را بخواند و اگر پاسخ های او با تغییر و تحریف در آن قید شده از امضای آن خودداری کند. همچنین متهم می تواند در صورت تمایل پاسخ پرسش ها را شخصاً بنویسد.^۲
- ۱۴ - هر متهمی حق دارد در یک دادگاه بی طرف و بر اساس یک دادرسی عادلانه و منصفانه به اتهام او رسیدگی شود.^۳
- ۱۵ - هر متهمی حق دارد از دادگاه بخواهد که به طور علنی به اتهام او رسیدگی کند، مگر در مواردی که قانون خلاف آن را تصریح نماید.^۴
- ۱۶ - هر متهمی حق دارد فرصت و تسهیلات کافی برای تهیه و تدارک دفاع و انتخاب وکیل و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد.^۵
- ۱۷ - هر متهمی حق دارد از کلیه عوامل دستگاه قضایی متوقع باشد که از روی انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی وی با او رفتار شود.^۶
- ۱۸ - هر متهمی که به طور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت شده باشد، حق دارد جبران خسارت خود را از مراجع ذی ربط بخواهد.^۷
- ۱۹ - متهم حق دارد در حدود قانون به حکم محکومیت خود اعتراض وازدادگاه بالاترتقاضای تجدیدنظر نماید.^۸

۱-بند ۱۱ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی

۲-ماده ۱۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری ، بند ۱۲ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی

۳-ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر

۴-ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری

۵-مواد ۱۸۵ و ۱۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری ، بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر ، بند ۳ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق

شهروندی

۶-بند ۱ ماده ۱۰ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ، بندهای ۴ و ۵ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی ، اصل ۳۹ قانون

اساسی

۷-بند ۵ ماده ۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ، ماده ۱ قانون مسؤلیت مدنی و اصل ۱۷۱ قانون اساسی

۸-شق ۵ بند (ه) ماده ۱۴ میثاق بین المللی، حقوق مدنی و سیاسی و مواد ۲۳۲ و ۲۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری

۲۰- متهم حق دارد از دادسرا یا دادگاه بخواهد از شهود شاکی پرسش های او هم مطرح گردد؛ بلکه بتواند بی گناهی خود را ثابت کند .

۲۱- هر متهم نابالغ و نوجوان این حق را دارد که در دادگاه ویژه ای به اتهام او رسیدگی و در صورت بازداشت یا محکومیت در محلی جدا از متهمان یا محکومان بزرگسال نگهداری شود.^۱

۲۲- متهم حق دارد در صورت صدور رأی براءت، تعلیق مجازات او، قرار موقوفی یا منع تعقیب، بلافاصله رفع اثر از قرار تأمین کیفری (وثیقه) و نیز در صورت بازداشت، آزادی بی قید و شرط خود را از مرجع قضایی رسیدگی کننده بخواهد.^۲

۹-۳- چه کسی باید حقوق متهم را به او تفهیم کند؟

در حقوق انگلیس و آمریکا و سایر کشورهایی که نظام انگلوساکسن را به عنوان الگو انتخاب کرده اند، پلیس علاوه بر رعایت حقوق متهم مکلف است این حقوق را به وی تفهیم کند و در نظام حقوق رومی - ژرمنی این وظیفه مهم برعهده قاضی تحقیق گذاشته شده است؛ ولی در نظام جزایی اسلامی که این همه به اصل براءت و فرض بی گناهی متهم و رعایت حقوق دفاعی او تأکید دارد، برای این امر مهم آن طور که بایسته و شایسته این نظام است تدبیری اندیشیده نشده یا بهتر بگوییم تکلیف شرعی و به تبع آن قانونی هست، اما به طور شایسته اجرایی شود.

این حق متهم است که بداند در جریان دادرسی چه حقوقی دارد، باید به متهم اطمینان بدهیم که حقوق او در نظام قضایی مراعات می شود و نقض آن دارای ضمانت اجرای کافی است و بالاخره باید او را آگاه کنیم که اگر این حقوق مورد تعرض هر یک از عوامل و ضابطان دستگاه قضایی قرار گرفت، برای جبران خسارات وارده و اعاده حیثیت خود چه کند و شکایت به کجا و نزد چه مقامی ببرد.

به نظرمی رسد در سیستم جزایی ایران به حقوق متهم آن طور که شایسته نظام اسلامی است توجه نمی شود و به خصوص در مرحله تحقیقات مقدماتی که توسط ضابطین دادگستری انجام می شود، این امر بسیار ملموس است چه بسا که در مواردی مأمورین جهت اخذ اعتراف متهم را مورد ضرب و شتم قرار می دهند، که بعضاً به صدمات شدید بدنی هم منجر می شود، و نتیجه اینکه باید راه کاری اندیشیده شود تا از بدو

۱. بند ب ماده ۱۰ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۲۱۹ و تبصره ماه ۲۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری

۲- مواد ۱۴۴ و ۲۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری

طرح اتهام و شروع به کشف جرم و تحقیق از متهم حقوق اورعایت شود و علاوه بر آن حقوقش به اوتفهم شود.

۱۰- شاکی :

« شاکی» به معنی شکایت کننده، گله کننده، دادخواه، متظلم، عارض، فریادخواه، دست بردارنده به داخواهی به کار رفته است.^۱

«هرکس از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شود. بزه دیده یا متضرر از جرم نامیده می شود. مجنی علیه و قربانی نیز همین مفهوم را دارد. بزه دیده هرگاه در مقام شکایت برآید شاکی خصوصی نامیده می شود. و چنانچه داخواست مطالبه ضرر و زیان تسلیم نکرده باشد، شاکی خصوصی است.»^۲

۱۱- مجرم:

جرم شناسان و برخی از حقوقدانان مدعی هستند که حقوق جزا فقط به جرم و مجازات پرداخته و مجرم را فراموش کرده است؛ به عبارت دیگر، شخصیت مجرم و انگیزه او را در ارتکاب جرم مورد توجه قرار نمی دهد.^۳

واقعیت این است که در حقوق جزای کلاسیک با توجه به اهداف سنتی مجازاتها، شخصیت مجرم مورد توجه نبود و فقط جنبه پاداشی (تلافی) مجازات مطرح بود، اما از قرن ۱۸ به بعد با توجه به تحولات ماهوی و شکلی که تحت تأثیر داده های جرم شناسی در راستای اصل فردی کردن مجازاتها در حقوق جزا ظاهر گردید، می توان گفت که در حقوق جزای امروزی، شخصیت مجرم هم در مرحله تقنینی و هم در مرحله قضایی و اجرایی مورد توجه قرار می گیرد. تا آن جا که در حقوق ایران فصول و ابواب مختلفی از قانون مجازات اسلامی بیان گر مظاهر مختلفی از اصل فردی کردن مجازات است؛ از قبیل: تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، کیفیات مخففه، پیش بینی حداقل و حداکثر مجازات در قانون، بیان حدود و مسئولیت جزایی و ... خود مؤید این نظر است. با وجود این شناسایی شخصیت مجرم از نظر حقوق جزا، یک شناسایی تبعی و برون ذاتی است.

۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ص ۱۴۰۲۹

۲- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، ج ۵، ص ۶۵

۳- رحیمی نژاد، اسماعیل، آشنایی با حقوق جزا و جرم شناسی، ص ۴۷ و ۴۸

تعریف مفهوم مجرم با تعریف جرم ملازمه دارد؛ به عبارت دیگر مجرم از نظر قضایی کسی است که فعل یا ترک فعلی را که در قانون مجازات به عنوان جرم پیش بینی شده و برای آن مجازات تعیین شده مرتکب شده باشد با وجود این از نظر حقوقی محض، برای تحقق هر جرمی علاوه بر عنصر قانونی، عنصر اخلاقی و مادی هم لازم است یعنی داشتن اراده ارتکاب و قصد مجرمانه یا خطای جزایی.

مرتکب جرم یا «مرتکب مادی» یا «مرتکب معنوی»، یا «معاونی است که به عنوان مرتکب تلقی می شود» و یا «شریک جرم» است. گاهی قانون گذار علاوه بر مرتکب جرم کسی را هم که از طریق تشویق و تهدید و تحریک و تطمیع و تهیه وسایل ارتکاب جرم و یا ارائه طریق، موجب ارتکاب جرم گردیده یا وقوع آن را تسهیل می کند به عنوان «معاون جرم» دارای مسئولیت کیفری شناخته و او را مجازات می کند و گاهی هم به خاطر فعل دیگری او را مجازات می کند که در این مورد «مسئولیت کیفری ناشی از فعل دیگری» مطرح می شود.^۱

۱۲-اعاده اعتبار:

اعاده در لغت، به معنی برگردانیدن و از سر گرفتن است. منظور از اعاده اعتبار، بازگشت تاجر ورشکسته به موجب حکم دادگاه به اعتبار بازرگانی خود است، به طوری که حق فعالیت بازرگانی داشته باشد. البته اعاده اعتبار در فقه وجود ندارد و مفلس پس از این که دیون خود را ادا کرد، می تواند به تجارت اقدام نماید.^۲

۱۲-۱-اقسام اعاده اعتبار:

۱۲-۱-۱- اعاده اعتبار واقعی: اعاده اعتبار واقعی تاجر موقعی است که تاجر با نشان دادن حسن عمل و با پرداخت کلیه دیونی که بر ذمه او بوده است، می تواند تقاضای اعاده اعتبار نماید.

«هر تاجر ورشکسته که کلیه دیون خود را با متفرعات و مخارجی که به آن تعلق گرفته است، کاملاً بپردازد حتماً اعاده اعتبار می نماید.» (مفاد ماده ۵۶۱ قانون تجارت)

ضمناً ماده ۵۶۲ قانون تجارت برای ارفاق به تاجر ورشکسته و جلوگیری از این که طلبکاران مبالغ زیادی از بابت متفرعات و مخارج مطالبه نمایند، حداکثر خسارت تأخیر تأدیه را به ۷٪ در سال تقلیل

۱-همان

۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۵۹

داده و حداکثر مدت را پنج سال قرار داده است. در صورتی که در سایر موارد طبق ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی حداکثر خسارت تأخیر تأدیه ۱۲٪ در سال تعیین شده است و از لحاظ مدت، محدودیتی در بین نیست.

۱۲-۱-۲- اعاده اعتبار قانونی: در صورتی که تاجر با ابراز حسن نیت موفق به پرداخت کلیه دیون خود نگردد، قوانین امروری برای محجوریت تاجر ورشکسته مدتی قائل شده‌اند و همان‌طور که در مورد جرایم، بعد از سپری شدن مدت زمانی، اعاده حیثیت می‌شود، در مورد ورشکستگی نیز بعد از گذشت مدتی به دادگاه اجازه می‌دهد، نسبت به اعاده اعتبار تاجر ورشکسته تصمیم اتخاذ نماید.

۱۳- عفو

۱۳-۱- عفو عمومی:

عفو عمومی عبارت از اقدامی است که در آن پاره ای از جرائم و مجازات، بنابر دلایل و مصالح سیاسی واجتماعی مورد بخشش جامعه قرار گرفته است و رسماً به دست فراموشی سپرده می‌شود.

یکی از نویسندگان حقوق در این زمینه می‌گویند: «عفو به طور نوعی و کلی است. به موجب قانون خاص در موردی که عده زیادی در مقاصد معین شرکت کرده باشند، این عفو ممکن است حتی قبل از دادرسی اعلان شود و معافیت از مجازات در این عفو بطور قطعی (نه مشروط) است و تمام آثار جرم را از بین می‌برد؛ یعنی عنوان کیفری عمل را سلب می‌کند و متهم پس از صدور فرمان عفو عمومی حق تعقیب دعوی را برای اثبات بی تقصیری خود ندارد. در صورت اجرا شدن قسمتی از حکم کیفری، عفو عمومی موجب تعطیل اجرای باقی محکومیت می‌شود».^۱

۱۳-۱-۱- شرایط و حدود عفو عمومی:

عفو عمومی از آن جهت که جنبه کلی و نوعی داشته و مواردی را از شمول مجازات کلاً معاف می‌نماید از صلاحیتهای قانونگذاری به شمار می‌رود. دلیل آن اصل قانونی بودن جرم و مجازات است؛ زیرا همان گونه که قانون گذار جرائم و مجازاتها را وضع می‌کند همین طو او حق حذف آنها را خواهد داشت. شمول قانون عفو عمومی در هر مورد محدود و منوط به نظر مقنن می‌باشد؛ لذا می‌تواند در هر مورد ملاحظه شود و ملاک و معیاری برای تعیین قلمرو آن به شمار آید؛ زیرا مقنن

۱ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۲ ص ۴۵۴.

جرایمی را که مورد عفو قرار می دهد، افرادی را که از آن بهره مند می سازد، شرایط ونحوه استفاده از قانون عفو را به طور آمرانه تعیین واعلام می نماید.^۱

عفو عمومی ممکن است مطلق یا مقید باشد. یکی از حقوقدانان در این خصوص می نویسند:

"اگر مقنن برای استفاده از عفو عمومی شرایطی تعیین کند عفو مقید ودر غیر این صورت مطلق خواهد بود."^۲

بدین ترتیب می توان گفت لایحه قانونی عفو عمومی متهمان و محکومان جزایی مصوب ۵۸/۲/۱۹ شورای انقلاب که مقرر می دارد:

"کلیه کسانی که تا تاریخ تصویب این قانون در مراجع قضائی مورد تعقیب قرار گرفته اعم از اینکه حکم قطعی درباره آنان صادر شده یا نشده باشد، حسب مورد از تعقیب یا مجازات معاف خواهند شد، مشروط به این که شاکی یا مدعی خصوصی از شکایت خود گذشت کرده باشد." از نوع عفو عمومی مقید یا خاص است و در مقابل، لایحه قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی مصوب ۵۸/۱/۸ شورای انقلاب که فاقد هرگونه قید و شرطی است از نوع عفو عمومی مطلق است.

عفو عمومی باعث زوال محکومیت قطعی می شود. بدین ترتیب اگر اقدامات تحقیقی و تعقیبی جریان داشته باشد قطع می شود و اگر قضیه منتهی به صدور حکم شده باشد آثار حکم محو می گردد.^۳

۱۳-۲- عفو خصوصی:

عبارت است از بخشش توأم با عفو فتی است که از طرف عالی ترین مقام اجرایی کشور، نسبت به فردی که مجرم شناخته شده و به حکم قطعی دادگاه محکوم گردیده اعمال می گردد، و در نتیجه محکوم علیه از تمام یا قسمتی از مجازات مقرر معاف می شود. یکی از حقوقدانان در تعریف عفو خصوصی می نویسند: "عفو خصوصی یعنی اجرا نکردن همه یا برخی از کیفر به دستور پادشاه (یا رئیس دولت) به منظور تعدیل احکام شدید کیفری و یا تشویق محکومانی که در دوره اجرای کیفر،

۱- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۲۳۴

۲- همان، ص ۲۰۱

۳- رافائل گارو فالو، ج ۲، پیشین، ص ۷۶۹

سلوک خوب داشته اند و مختص موردی است که حکم قطعی محکومیت صادر شده باشد (محکوم به حکم غیابی مشمول آن نمی شود) و در قوانین عادی پیش بینی می شود و تمام آثار محکومیت را از بین نمی برد (محرومیت از حقوق اجتماعی از بین نمی رود) و سابقه برای تحقق تکرار جرم می باشد.^۱

یکی از حقوقدانان درباره ارزش عفو خصوصی می نویسند:

"با اینکه در حقوق جزا موسسات قضایی متعددی برای اسقاط مجازات و یا تعدیل آن وجود دارد، مع ذالک عفو خصوصی مزیت خاصه خود را حفظ کرده است زیرا از قاعده تعلیق فقط مجرمین بدوی استفاده می کنند، بعلاوه در موقع اعطای آن تنها رفتار گذشته متهم مطرح است و رفتار آینده او مطمح نظر قرار نمی گیرد، استفاده مجرمین از آزادی مشروط به واسطه شرایط سنگین آن دشوار است و عفو عمومی یکی از نهادهای حقوق جزاست که مجرمین را کور کورانه از آن بهره مند می سازد. بنابراین این عفو خصوصی مکمل تأسیسات فوق است تا شدت مجازاتها را تعدیل کرده و اشتباهات قضایی را تا حدی جبران می کند."^۲

عفو خصوصی همان طوری که فوقاً گفته شد از اختیارات رئیس کشور محسوب و دارای آثاری بدین شرح است:

۱. عفو موجب معافیت از مجازات است، معافیت ممکن است نسبت به تمام مجازات باشد یا نسبت به بعضی آن، از طرف دیگر بر اثر عفو ممکن است مجازات محکوم تخفیف یابد.
۲. عفو موجب زوال محکومیت جزائی نیست، بنابراین سابقه محکومیت در سجل کیفری محفوظ می ماند و در تکرار جرم به حساب می آید و محرومیت‌های ناشی از محکومیت جزایی از بین نمی رود.
۳. باید یاد آوری کنیم که در ماده ۵۶ ق.م.ع. (اصلاحی ۱۰/۱۰/۵۲) عفو خصوصی عنوان شده بود که می توانست در جرایم سیاسی شامل تمام یا قسمتی از مجازات می شد و در سایر جرایم محکومیت‌ها تنزل پیدا می کرد. این عفو در جرائم سیاسی مجازاتهای تبعی و تکمیلی ولی در جرائم عمومی فقط مجازات اصلی را در بر می گرفت.

۱ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، پیشین، ص ۴۵۳

۲ - علی آبادی، عبدالحسین، پیشین، ص ۴۰۱

بررسی نوع عفو در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

با توجه به مطالبی که گفته شد حالا به بررسی نوع عفو مقرر در ق.ا. جمهوری اسلامی ایران و ق.م.ا. می پردازیم.

بند ۱۱ اصل یکصد و دهم ق.ا. جمهوری اسلامی ایران^۱ عفو و یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی را پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه از اختیارات مقام رهبری دانسته است و متعاقب آن ماده ۲۴ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰، عبارت مذکور را عیناً تکرار نموده است.

با توجه به اختلاف مفاهیم عمومی و خصوصی عفو این سؤال مطرح می شود که عفو یا تخفیف عنوان شده در اصل و ماده مذکور، مربوط به کدام یک از مفاهیم می باشد؟

در پیش نویس ق.ا. صریحاً اشاره به "اعلام عفو عمومی" و "تخفیف مجازات محکومین شده بود."^۲ حال آنکه در مذاکرات خبرگان ق.ا. دقت چندانی نسبت به قضیه به عمل نیامده و مسأله با "عفو عمومی" شروع و نهایتاً "با عفو و تخفیف مجازات محکومین" تصویب شده است.^۳ بنابراین با توجه به دکترین حقوقی و رویه های موجود به تبیین جایگاه مفهوم مذکور می پردازیم:

۱. همان گونه که اشاره شد عفو عمومی به دلیل آنکه دارای مفهوم کلی و نوعی است، همانند برقراری مجازات باید به تصویب قوه مقننه برسد و این نوع عفو مجموعه جرایم و مجازاتهای مندرج در قانون عفو را شامل می شود.

۲. عفو خصوصی، گذشت توأم با عطوفتی است که در آن قوه مجریه (عالی ترین مقام کشور) تمام یا قسمتی از مجازات را می بخشد یا تخفیف می دهد یا به مجازات سبک تری تبدیل می نماید. این نوع عفو به دلیل آنکه با توجه به اوضاع و احوال خاص و وضعیت برخی از محکومین به صورت فردی یا گروهی اعمال می گردد، جنبه فردی و غیر نوعی داشته و نیازی به تصویب قانون گذار ندارد، هر چند که به نظر می رسد ضوابط کلی آن را قانون گذار باید تعیین نماید.

۱-اصلاحیه سال ۱۳۳۸ شورای بازنگری ق.ا.ا...

۲- به موجب پیش نویس اصل نودم ق.ا. اعلام عفو عمومی پس از تصویب شورای ملی با رئیس جمهور است. همچنین رئیس جمهور حق دارد در حدود قوانین

مجازات محکومان را تخفیف دهد

۳- مراجعه شود به: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی ق.ا. جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۱۹۹ تا ۱۲۰۶

۳. حکم بند یازدهم اصل یکصد و دهم و ماده ۲۴ ق.م.ا.در مورد "عفو و تخفیف مجازات محکومین" از آن جهت که اشاره به تصویب قوه مقننه ندارد و محدود به مجازات محکومین است و جرایم را شامل نمی شود، عفو عمومی به نظر نمی رسد بلکه از آن جهت که از طرف مقام رهبری (عالی ترین مقام قوه مجریه) اعمال می شود عفو خصوصی است.

۴. پیشنهاد عفو و تخفیف مجازات با رئیس قوه قضائیه است.^۱ این مقام به لحاظ اینکه ریاست عالی تمام دستگاههای قوه مذکور را بر عهده دارد ظاهراً با دریافت گزارش موارد ضروری تخفیف و یا عفو، آنها را جمع آوری و به مناسبت برخی از اعیاد مذهبی و یا ملی برای صدور حکم به مقام رهبری تقدیم می نماید.

۵. مندرجات آیین نامه کمیسیون عفو و بخشودگی مصوب ۷۱/۱۲/۱۶ رئیس قوه قضائیه که به منزله دستور العمل قوه قضائیه در این خصوص می باشد^۲ مبنای کار و میزان بخشودگی را وضعیت اصلاح پذیری و مؤثر بودن مجازات در رفتار محکوم علیه قرار داده است. (مواد ۴ و ۵ آیین نامه مذکور).

مراتب مذکور نظریه خصوصی بودن عفو و تخفیف مجازات محکومین را تقویت می کند.

نکته ای که در پایان مبحث یاد آوری می شود این است که عفو قابل رد نیست؛ یعنی محکومی که مشمول عفو واقع شده نمی تواند آنرا رد نماید. زیرا مجازات شدن حقی برای او نیست که در مقابل مطالبه حق خود برآید و دولت را مجبور کند مجازاتی را که مشمول عفو شده درباره او اجرا نماید.^۳ مضافاً این که عفو از قواعد آمره به شمار می آید و لذا اشخاص نمی توانند با میل و رغبت خود از اجرای آن خودداری نمایند.

۱۴-تعلیق:

تعلیق مجازات یک وسیله اغماض و ارفاقی است که دادگاه با رعایت شرایطی به مجرم اعطا می کند اما در قانون مجازات اسلامی، تعریفی از تعلیق مجازات دیده نمی شود به طور کلی تعلیق مجازات عبارت از روش قانونی تعدیل مجازات است که به موجب آن دادگاه با رعایت شرایطی می تواند اجرای مجازاتی را که در دادنامه قید نموده است برای مدت معینی با هدف اصلاح و تربیت مجرم به

۱ - این اختیار به موجب بند شش اصل یکصد و دهم ق.ا. مصوب ۱۳۵۸ (قبل از بازنگری) با رئیس دیوان عالی کشور بود.

۲ - مندرج در صص ۳۱۶-۳۱۹ ضمیمه روزنامه رسمی شماره ۶۰۲، سال ۱۳۷۲

۳ - رافائل گارو فالو، ج ۲، پیشین، ص ۷۹۰

تاخیر اندازد بنابراین تعلیق اجرای مجازات یکی از راههای قانونی اعطای فرصت به مجرم برای خودداری از ارتکاب جرم و آماده شدن برای بازگشت مجرم به زندگی عادی در جامعه است.^۱

۱۴-۱- ویژگی های خاص تعلیق عبارتند از :

۱ _ تعلیق مجازات حقی برای مجرم محسوب نمی شود بلکه وسیله و ابزاری است که برای ارفاق و کمک به دادگاه واگذار شده است تا با اجرای آن مجرم قابلیت بازگشت به زندگی اجتماعی را بدون تحمیل مجازات احراز نماید.

۲ _ تعلیق مجازات یک اغماض موقتی است و بستگی به وفاداری و اطاعت مجرم از اجرای دستورات دادگاه در مهلت مقرر در حکم دارد.

۳ - تعلیق مجازات تاسیسی است که زمینه فردی کردن مجازات با شخصیت مجرم را فراهم می نماید و رابطه مستقیمی با نوع جرم و نوع مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی دارد یا به عبارت دیگر دادگاه نمی تواند همه مجازاتها را معلق کند.

۴ - معافیت قطعی مجرم برای عدم اجرای مجازات تعلیق شده منوط به حسن رفتار محکوم مطابق دستور دادگاه در تمام مدت تعلیق می باشد.

۵ _ در قانون مجازات اسلامی تنها آن دسته از مجرمینی استحقاق این ارفاق را پیدا می کنند که برای نخستین بار مرتکب جرم قابل تعزیر شده باشند.

۶ - در صورتی که مجرم در خلال مهلت قانونی تعلیق مجدداً مرتکب جرم گردد، حکم تعلیق او فسخ خواهد شد.^۲

۱۴-۲- آثار تعلیق

پس از بیان کلیاتی از این تاسیس حقوقی و بررسی فایده و ماهیت حقوقی آن اینک می پردازیم به توضیح و تشریح آثار تعلیق و خواهیم دید که بر قرار تعلیق اجرای مجازات چه آثاری مرتب است . ما آثار تعلیق را در دو بخش و از دو نقطه نظر مورد مطالعه قرار می دهیم .

۱- آثار تعلیق نسبت به محکوم علیه

۰۱ عدم اجرای مجازات.

۱ - نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران،

۲ - صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، ص ۲۹۰

مهمترین و اساسی ترین اثر صدور قرار تعلیق اجرای مجازات جلوگیری از اجرای حکم محکومیت به مجازات است. بنابراین می توان گفت که مهمترین اثر قرار تعلیق اجرای مجازات ناظر به محکوم علیه است و آن هم جلوگیری از اجرای حکم مجازات می باشد.

۲. زوال پیشینه کیفری.

همان گونه که ماده ۳۲ ق.م.ا اشعار می دارد: (هرگاه محکوم علیه از تاریخ صدور قرار تعلیق اجرای مجازات در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده مرتکب جرائم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ نشود محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب و از سجل کیفری او محو می شود. برای کلیه محکومین به مجازاتهای معلق باید بلافاصله پس از قطعیت حکم از طرف دادرسی مربوط برگ سجل کیفری تنظیم و به مراجع صلاحیتدار ارسال شود و در هر مورد که در مدت تعلیق تغییری داده شود یا حکم تعلیق مجازات الغاء گردد باید مراتب فوراً برای ثبت در سجل کیفری محکوم علیه به مراجع صلاحیت دار مربوط اعلام شود.

تبصره - در مواردی که به موجب قوانین استخدامی، حکمی موجب انفصال است شامل احکام تعلیقی نخواهد بود مگر آنکه در قوانین و یا حکم دادگاه قید شده باشد. (پس از طی مدت ۲ تا ۵ سال و با شرایطی که ماده ۲۵ ق.م.ا مقرر می دارد چنانچه محکوم علیه از تاریخ صدور حکم تعلیق اجرای مجازات در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده سرپیچی از دستورات دادگاه نکند، محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب و از سجل کیفری او محو می شود، که این امر در موارد تکرار جرم بسیار موثر است.

در مورد نوع دستور ها و نحوه اجرای آن مقنن دادگاه را مخیر نموده است که در صورتی که رعایت هریک از دستورهای مذکور را از طرف محکوم علیه لازم تشخیص دهد، او را مکلف به اجرای آنها بنماید ولی محکوم علیه مکلف است که در صورت امر دادگاه نسبت به اجرای آن دستورها اقدام نماید.

بدیهی است این تکلیف وقتی برای محکوم علیه ایجاد می شود که بخواهد از معافیت موضوع حکم تعلیق استفاده نماید و لذا اگر محکوم علیهی باشد که تحمل مجازات مورد حکم محکومیت را به قبول و اجرای دستورهای دادگاه ترجیح دهد راه برای او باز است و آن وقت دیگر موضوع تکلیف محکوم علیه به تبعیت از دستورهای دادگاه و تعهد رعایت آنها منتفی خواهد بود. ضمانت اجرای عدم اجرای دستورات همان طور که گفتیم در بار اول ۱ تا ۲ سال افزایش مدت تعلیق و در بار دوم لغو تعلیق است.

۲- آثار تعلیق نسبت به مراجع دادگستری

۰۱ آزاد کردن محکوم علیه از زندان

در مطالب قبلی به اثر حکم تعلیق نسبت به آزاد شدن محکوم علیه اشاره نمودیم و دیدیم که یکی از آثار صدور قرار تعلیق، آزاد شدن مجرمی است که حین دادرسی و اعلام حکم در بازداشت موقت بوده باشد. این توضیح را ما از جهت آثار حکم تعلیق نسبت به محکوم علیه دادیم، ولی تردیدی نیست که صدور حکم تعلیق اداره زندان را نیز ملزم و مکلف می نماید که طبق مقررات و تعالیم دادگاه نسبت به ترخیص مجرم از زندان اقدام نماید و از این جهت ملاحظه می شود که قرار تعلیق اجرای مجازات یکی از مراجع دادگستری را به خود مشغول داشته و برای او هم وظیفه و تکلیفی ایجاد می نماید.

۰۲ پاک شدن سجل کیفری

همان طور که قبلاً گفته شد و از ماده ۳۲ ق.م.ا. استفاده می شود ملاحظه می گردد که خودداری محکوم علیه از اقدام به ارتکاب جرایم مندرج در ماده ۲۵ ق.م.ا. شود در مدت تعلیق، موجب می شود که محکومیت تعلیقی بی اثر گردیده و از سجل کیفری او هم محو گردد. محو نمودن آثار محکومیت از سجل کیفری نیز مستلزم اقداماتی است که بایستی از طرف مراجع زیر بط انجام شود. برای کلیه محکومین به مجازاتهای معلق باید بلافاصله پس از قطعیت حکم از طرف دادسرای مربوط برگ سجل کیفری تنظیم و به مراجع صلاحیت دار ارسال شود و در هر مورد که در مدت تعلیق تغییری داده شود یا حکم تعلیق مجازات الغا گردد باید مراتب فوراً برای ثبت در سجل کیفری محکوم علیه به مراجع صلاحیت دار مربوط اعلام شود.

۰۳ لغو حکم تعلیق

حکم تعلیق اجرای مجازات ممکن است در موارد خاصی لغو گردیده و مجازات معلق در حق محکوم علیه اجرا شود در این صورت دادگاه صادر کننده حکم تعلیق موظف است بر حسب درخواست دادستان نسبت به الغای حکم مزبور اقدام نماید تا عیناً مجازات مورد حکم معلق در حق مجرم به مورد اجرا گذارده شود.^۱

۱۵- جرایم قابل گذشت در حقوق اسلام

همان طوری که قبلاً متذکر شدیم قاعده کلی که در خصوص جرایم قابل گذشت در حقوق اسلام وجود دارد، حق الله یا حق الناس بودن آن است. بنابراین هر گاه جرم واقع شده از حقوق الناس

۱ - صانعی، پرویز، پیشین، ص ۲۹۰

باشد، با گذشت صاحب حق مجازات آن نیز ساقط می شود و اگر از حقوق الله باشد، ساقط نخواهد شد. فقهای بزرگ اسلام بر اساس روایات وارد شده از ائمه معصومین (ع) در مباحث حدود و تعزیرات، مواردی چند از حقوق الله را بیان نموده اند.

مرحوم آیت الله خوئی در این باره می فرماید:

"علی الحاکم ان یقیم الحدود بعلمه فی حقوق الله کحد الزنا و شرب الخمر و السرقة و نحو هما..."^۱

یعنی حاکم می تواند در حقوق الله مثل زنا و شرب خمر و سرقت و مانند آنها به سبب علم خود اقامه حد نماید.

مستند این حکم روایاتی است که از امام صادق (ع) نقل شده و در آنها جرائمی مثل سرقت، شرب خمر و زنا حقوق الله و مواردی مثل قذف و افترا و قتل حق الناس شمرده شده است که اعمال مجازات در آن موارد موکول به مطالبه صاحب حق است.^۲

حق الله و حق الناس در حقوق اسلام تعریف نشده و حقوقدانان اسلامی صرفاً به بیان مصادیق آن اکتفا کرده اند که آن هم مربوط به چند جرم خاص است:

"مجازاتهایی که اعمال آنها را شارع مقدس از وظایف خود حاکم قرار داده است، مانند مجازات زانی و زانیه خواه آنان در اثر ارتکاب جرم متضرر شده باشند و یا نه؛ بنابر این مجازات زانی به عنف و یا بدون عنف از وظایف حاکم است؛ به این معنی که لازم است حاکم حد شرعی را درباره آنان جاری نماید. خواه شخص متضرر از جرم رضایت بدهد و یا نه. همچنین در مورد شرب خمر شارع مقدس اسلام مجازات مجرم را از حقوق خود قرار داده و حاکم را موظف به اجرای آن دانسته است..."^۳

"حق الناس، حقی است که آن را قانون گذار برای فرد خاص، و یا افراد خاص مقرر داشته است تا در پرتو آن حق، به منافع منظور دست یابند... حق قصاص نیز حق الناس است، یا حق الناس در آن

۱ - ابوالقاسم خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۷

۲ - برای مطالعه بیشتر، مراجعه شود به: شیخ محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، پیشین، باب ۳۱ از ابواب مقدمات حدود.

۳ - محمد حسن مرعشی، شرح قانون حدود و قصاص، نشریه حدود دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۲، سال اول، ص ۱۱، فروردین و اردیبهشت

بر حق الله غلبه دارد و فقط اختصاص به ولی یا اولیای دم یعنی صاحب یا صاحبان دم دارد...^۱

با توجه به مراتب فوق جنبه عموم و خصوصی بودن جرایم که در قانون مجازات عمومی مطرح بود، امروزه کاربردی نخواهد داشت.^۲ ... و اما اینکه بعضی تصور کرده اند حقوق الله اختصاص به مواردی دارند که جرم و مجازات جنبه عمومی داشته باشند، درست نیست زیرا لازم می آید زنا، لواط، مساحقه، تقبیل، مضاجعه، و شرب خمر و مانند اینها از مصادیق حقوق الله نباشد؛ همان طوری که در قوانین موضوعه سابق تصور می کردند؛ زیرا متهم را با گذشت شاکی و یا عدم اعلام شکایت مورد تعقیب قرار نمی دانند.^۲

با توجه به منابع مختلف فقهی می توان نتیجه گرفت که کلیه جرایم مستوجب حد به استثنای قذف و سرقت در مرحله قبل از رفع الی الحاکم از حقوق الله می باشد و گذشت متضرر از جرم تأثیری در این نوع جرایم ندارد. جرایم مستوجب تعزیر نیز ممکن است حق الله یا حق الناس محسوب گردند.^۳

۱۵-۱- بررسی مبانی قانونی گذشت متضرر از جرم

قانون گذار در مواد مختلفی گذشت زیان دیده از جرم را عامل زوال مجازات یا محکومیت دانسته است. تبصره ۲ ماده ۵۷ ق.م.ع. مصوب ۵۲ در این باره مقرر می دارد:

در موارد جرایم گذشت در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی اجرای مجازات موقوف شود محکوم علیه به اعاده حیثیت نایل می گردد.

در ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری هم در این مورد آمده است:

"تعقیب امور جزائی که از طرف مدعی العموم موافق قانون شروع شده، موقوف نمی شود مگر در موارد ذیل: اول-..."

۱ - علی رضا فیض، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ج ۱، ص ۴۷.

۲ - محمد حسن مرعشی، پیشین، ص ۱۱.

۳ - یاد آوری این نکته ضروری است که دیوان عالی کشور تا کنون با صدور آرای وحدت رویه، چند مورد جرم تعزیری را غیر قابل گذشت دانسته است. مثل جرم کلاهبرداری، مجازات تعزیری قتل غیر عمدی به واسطه بی احتیاطی یا عدم مهارت راننده، توهین به مقامات حین انجام وظیفه یا به سبب آن، سرقتی که موجب اخلال در نظم عمومی گردیده حتی با گذشت شاکی خصوصی وغیره.

تبصره ۱ - در مواردی که تعقیب جزائی با گذشت مدعی خصوصی موقوف می شود هر گاه مدعی خصوصی پس از صدور حکم قطعی گذشت نماید ، اجرای حکم موقوف می گردد و چنانچه قسمتی از حکم اجرا شده باشد بقیه آن موقوف می ماند و آثار حکم مرتفع می گردد.

تبصره ۲ - در مورد جرم های مذکور در ماده ۲۷۷ قانون کیفر عمومی و سایر جرایم قابل گذشت و جرم های زیر تعقیب جزائی جز با شکایت شاکی خصوصی شروع نمی شود و در صورت گذشت او تعقیب یا اجرای حکم موقوف می گردد مگر اینکه متهم سابقه محکومیت مؤثر کیفری به علت ارتکاب جرم مشابه آن داشته باشد...."

ق.م.ا. ۱۳۷۰. بدون اینکه معیار و ضابطه خاصی در خصوص جرایم قابل گذشت و یا غیر قابل گذشت معین کند، در ماده ۲۳ شروطی را برای گذشت متضرر از جرم مقرر داشته است :

"در جرایمی که با گذشت متضرر از جرم تعقیب یا رسیدگی یا اجرای حکم موقوف می گردد، گذشت باید منجر باشد و به گذشت معلق ترتیب اثر داده نخواهد شد. همچنین عدول از گذشت مسموع نخواهد بود. هر گاه متضررین از جرم متعدد باشند تعقیب جزائی با شکایت هر یک از آنان شروع می شود ؛ ولی موقوفی تعقیب ، رسیدگی و مجازات ، موکول به گذشت تمام کسانی که شکایت کرده اند، می باشد.

تبصره _ حق گذشت به وراث قانونی متضرر از جرم منتقل و در صورت گذشت همگی وراث، تعقیب ، رسیدگی و اجرای مجازات موقوف می گردد.

۱۵-۲- شرایط گذشت متضرر از جرم

با توجه به اینکه در موارد مذکور برای گذشت زیان دیده از جرم شرایط و ضوابطی معین شده است لذا اجمالاً به بررسی آن شرایط می پردازیم:

۱- قابل گذشت بودن جرم:

همان طوری که قبلاً گفتیم برخی از جرائم صرفاً به خاطر حمایت از منافع افراد وضع شده اند و در صورت گذشت آنهاجهتی برای جریان دعوی باقی نمی ماند ؛ به عبارت دیگر این گونه جرایم با اعلام گذشت متضرر از جرم جنبه عمومی خود را از دست می دهند ؛ مثل صدور چک بلا محل، در ق.م.ا. ضابطه و معیار دقیقی برای تشخیص جرایم قابل گذشت یا غیر قابل گذشت تعیین نشده است. مع هذا قاعده ای که در این زمینه مطرح می باشد حق الله و حق الناس است.

بدین ترتیب که فقط جرایمی که جنبه حق الناسی دارند قابل گذشت بوده و در جرایمی که جنبه حق الهی دارند گذشت متضرر از جرم تأثیری ندارد.

با وجود این قاعده اشکالی که پیش می آید، معلوم نبودن وضع جرایم است. یعنی قانون گذار در هر مورد اعلام ننموده که این جرم از حق الناس است یا حقوق الله. در حالی که در ماده ۲۷۷ و ۵۲ ق.م.ع.و تبصره دو و سه ماده ۸ ق.آ.د.ک،^۱ بخش اعظم جرایم قابل گذشت توسط مقنن احصاء شده بود. لذا جرایم قابل گذشت معین بودند و اگر احیاناً راجع به یک جرم نص خاصی وجود نداشت اصل بر این بود که آن جرم قابل گذشت نیست چرا که موارد قابل گذشت توسط مقنن اعلام شده بود.

در وضعیت فعلی که بسیاری از موارد ق.م.ع. صریحاً یا به طور ضمنی نسخ شده است روش احصاء قانونی هم عملاً متروک شده و محاکم غالباً بر اساس مستندات فقهی در خصوص جنبه حق الله یا حق الناس بودن دعوی اتخاذ تصمیم می نمایند.

۲- فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری برای متهم

در تبصره ۲ ماده ۸ ق.آ.د.ک. برای سقوط دعوی عمومی به لحاظ گذشت متضرر از جرم، مقرر شده است که باید متهم یا محکوم علیه سابقه محکومیت مؤثر کیفری نداشته باشد. این شرط در ماده ۲۷۷ ق.م.ع. نیز پیش بینی شده بود به نحوی که استرداد شکایت از طرف شاکی یا مدعی خصوصی در خصوص جرایم مقرر در آن ماده، موجب موقوفی تعقیب جزایی می شد، مشروط بر اینکه متهم سابقاً محکومیت جنحه ای یا جنایتی نداشته باشد.

این شرط در ق.م.ا.پیش بینی نشده و عملاً هم به آن توجهی نمی شود.

۳- منجز بودن گذشت

ماده ۲۳ ق.م.ا. در این باره مقرر می دارد:

"...گذشت باید منجز باشد و به گذشت مشروط و معلق ترتیب اثر داده نخواهد شد...."

بنابراین هرگاه گذشت متضرر از جرم به صورت مشروط باشد مثل اینکه بگوید اگر خوب شدم شما را می بخشم، این گذشت معتبر نخواهد بود.

۱- این دو تبصره در مورخ ۵۲/۱۱/۲ به ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری الحاق شده است.

۱۶- مرور زمان کیفری:

گذشتن مدتی که به موجب قانون پس از انقضای آن مدت تعقیب جرم یا اجرای حکم قطعی کیفری متوقف می شود؛ به عبارت دیگر هرگاه رسیدگی به جرم یا اجرای حکم قطعی کیفری مدت معینی به عهده تعویق افتد دیگر به آن جرم رسیدگی نشده و حکم قطعی به موقع اجرا گذاشته نمی شود. در این صورت می گویند جرم مشمول مرور زمان شده است.^۱

۱۶-۱- قانون راجع به مرور زمان کیفری

در ماده ۱۷۳ق.آ.د.ک آمده است که: "درجایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد و از تاریخ وقوع جرم تا انقضای موعده مشروطه ذیل تقاضای تعقیب نشده باشد و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای موعده مذکوره به صدور حکم منتهی نشده باشد تعقیب موقوف خواهد شد.

الف- حداکثر مجازات مقرر بیش از سه سال حبس یا جزای نقدی بیش از یک میلیون ریال با انقضای مدت ۱۰ سال

ب- حداکثر مجازات مقرر کمتر از سه سال حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال با انقضای مدت ۵ سال

ج- مجازات غیر از حبس یا جزای نقدی با انقضای مدت ۳ سال

تبصره: در مواردی که مجازات قانونی جرم حبس یا جزای نقدی یا شلاق یا هر سه باشد مدت حبس ملاک احتساب خواهد بود. "

۱۶-۲- بررسی اجمالی مرور زمان کیفری در حقوق اسلام

هر چند مسأله مرور زمان کیفری بدان گونه که در حقوق عرفی متداول است در اسلام تحت عنوانی خاص مطرح نشده است. لیکن فقهای امامیه و اهل سنت در لابلای مباحث خود به مواردی از مرور زمان کیفری اشاره نموده اند و حتی در میان فقهای اهل سنت مسأله مرور زمان کیفری به نحو گسترده تری مطرح شده و در بسیاری از جرایم مرور زمان جرم و مجازات را پذیرفته اند.^۲

۱ - آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، ج اول، ص ۲۴۶

۲ - جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به: الف: احمد فتحی بهنسی، نظریات فی الفقه الاسلامیه، ص ۲۰۸ به بعد.

۱۶-۲-۱- مرور زمان تعقیب

منظور این است که هر گاه پس از گذشتن مدت معینی از ارتکاب جرم به واسطه مرور زمان، تعقیب کیفری متهم متوقف و غیر ممکن گردد، که به آن مرور زمان تعقیب می گویند.

در کتب فقهی شیعه در خصوص مرور زمان تعقیب فقط در موردی بحث شده است که جرم با شهادت شهود به اثبات می رسد؛ یعنی در مورد مرور زمان تعقیب، فقط مرور زمان شهادت بر جرایم مورد بحث قرار گرفته است.

مرحوم صاحب شرایع در این باره می فرماید:

"و لا یقده تقادم الزنا فی الشهادة و فی بعض الاخبار ان زاد عن سته اشهر لم یسمع وهو مطرح"^۱

یعنی مرور زمان زنا در شهادت، ضرر نمی رساند و در بعضی از احادیث است که زیادت از ۶ ماه، شهادت استماع نمی شود. این روایت مورد عمل فقها قرار نگرفته است.

شهید دوم در مسالک ضمن شرح عبارت مرحوم محقق حلی می گوید:

"وقتی سبب حد بوجود آید با مرور زمان ساقط نمی شود چون اصل بقای آن است و روایتی که بر

خلاف این حکم رسیده مطروح و متروک است و بدان عمل نشده و با عقیده برخی از اهل سنت موافق است و ممکن است آن را حمل کرد بر جایی که از او توبه ظاهر شده باشد چنانکه روایت ابن ابی عمیر از جمیل به طور مرسل از امام باقر و صادق (ع) نیز بر آن حمل دلالت دارد..."^۲

لازم به یاد آوری است که قسمتی از روایت مذکور آمده است که: "...اگر ۵ ماه یا کمتر از زمان ارتکاب جرم بگذرد و در این مدت کار خوب از مرتکب جرم ظاهر شده باشد حد بر او جاری نمی شود."^۳

مرحوم صاحب جواهر نیز مانند شهید دوم روایت ابن ابی عمیر را حمل بر توبه نموده است.^۴

۱ - حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن ابوالحسن (محقق حلی) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲ - زین الدین الجبلی العاملی (شهید ثانی) مسالک الافهام فی شرح الشرایع الاسلام، ترجمه ابوالحسن محمدی، ص ۳۲.

۳ - مراجعه شود به: محمد بن الحسن حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۸، (باب ۱۶ از ابواب مقدمات حدود حدیث ۳)

۴ - النجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۱، ص ۳۰۶.

بدین ترتیب فقهای امامیه روایت مذکور را مربوط به توبه دانسته اند. یعنی به واسطه محرز شدن توبه مرتکب جرم است که مانع اجرای مجازات می شود و نه صرف گذشتن مدتی معین.

۱۶-۲-۲-مرور زمان مجازات

در خصوص مرور زمان مجازات یعنی گذشتن مدتی از تاریخ صدور حکم مجازات که در آن مدت حکم صادره اجرا نشده باشد و منجر به عدم اجرای حکم گردد در فقه امامیه بحثی به میان نیامده است و بر عکس فقهای امامیه معتقدند هر گاه قاضی اقدام به اصدار رأی نماید و شرایط لازم را نیز جهت صدور حکم داشته باشد و رسیدگی هم منطبق با موازین شرعی صورت پذیرد، حکم صادره باید اجرا شود و تحت هیچ شرایطی حکم مذکور اعتبار اجرایی خود را از دست نمی دهد.

واظرفی اعتبار حکم قاضی در حقوق اسلام مورد تأکید قرار گرفته و اطاعت از رأی حاکم یک امر واجب قلمداد می گردد مستند این امر آیات قرآن، روایات، اجماع، عقل و بنای عقلا می باشد که بررسی آنها از عهده این پایان نامه خارج است.^۱

۱ - حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، باب قضا

بخش سوم: سابقه و تاریخچه اعاده حیثیت

۱- منشاء و خواستگاه اعاده حیثیت

منشاء اعاده حیثیت آن طور که پروفیسور گارو نوشته اند در حقوق روم قدیم بوده است چنانکه در بعضی از موارد دیژست (digeste) ترتیبی جهت رفع محرومیت ها و عدم صلاحیتهای محکومین پیش بینی گردیده بود.^۱ در روم قدیم اعاده حیثیت با خصوصیاتى که امروزه در حقوق جزا مطرح است، وجود نداشته است. در زمان جمهوریت این امر ناشی از آرای عمومی بوده و نام شخص مورد نظر، در تابلو هراکله درج می شد و به این وسیله شخصی که مثلا در نفی بلد صفت رومی بودن را از دست داده و از حقوق ملی خود محروم گردیده بود به این طریق اعاده حیثیت پیدا می کرد.^۲

در دوره امپراطوری این امر در شان امپراطور بود، به این نحو که امپراطور به هر کیفیتی که مصلحت می دانست حیثیت از دست رفته محکوم علیه را به او باز می گرداند، که گاهی به صورت خیلی ساده و به همان طریقی که محکومیت بوجود آمده بود اعاده حیثیت انجام می شد و زمانی هم اعاده حیثیت به صورت کامل و تشریفاتی اجرا می گردید، به این معنی که با فرمان امپراطور نه تنها محکومیت معین از بین می رفت بلکه شخص محکوم نسبت به سایر اعمال گذشته و سوابق نیز به کلی تطهیر و مبری می گردید.^۳ آنچه در قوانین کشور ما تحت عنوان اعاده حیثیت ذکر گردیده مقتبس از قانون مجازات فرانسه است.^۴

پیش از پرداختن به سابقه اعاده حیثیت و به دلیل وضعیت خاص حاکم بر این تاسیس در حال حاضر و نهادینه شدن آن در قوانین سابق داخلی و قوانین مجازات فرانسه پیرامون نهاد و تاسیس حقوقی توضیحاتی چند لازم به نظر می رسد.

۱ - "دیژست نام مجموعه قوانین و رویه های قضایی روم قدیم است که به دستور ژوستین امپراطور روم در سال ۵۲۹ م، مشاورین و قضاات و مطلقین را جمع کردند و

از آراء و احکام ترازیسیونها مجموعه ای متضمن حقوق روم را تشکیل دادند و این مجموعه با نام دیژست با فرمان امپراطور در سال ۵۲۹ م قدرت اجرایی یافت و به نام

دیژست معروف و مشهور گردید". رافائل گاروفالو، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه دکتر ضیاء الدین نقابت، ج ۲، ص ۷۹۶

۲ - رافائل گاروفالو، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه دکتر ضیاء الدین نقابت، ج ۲، ص ۷۹۵

۳ - همان، ۷۹۶

۴ - همان، ص ۷۹۶

۵ - هدایتی، محمد علی، آیین دادرسی کیفری، ص ۱۹۱

به طور کلی نهاد حقوقی عبارت است از : مجموعه قوانین و مقرراتی که حافظ یک نفع اجتماعی می باشند. این اصطلاح ترجمه ژوستین (institution) در حقوق فرانسه است و برخی آن را ترجمه به تاسیس حقوقی و تاسیس قضایی نموده اند ، از نظر استفاده از اصطلاحاتی که سابقاً در محاورت حقوقی کشور ما به کار رفته است مناسب ترین اصطلاح خارجی ((مجهول حقوقی)) است^۱.

انواع آیین نامه ها، تصویب نامه ها و بنا به تعریف نخستین از نهاد، مجموعه مواد قانونی مرتبط با یکی از موارد و عناوین قانونی، نظیر عفو، اعاده حیثیت، آزادی مشروط، تعلیق، عوامل موجه و رافع مسئولیت کیفری و دیگر موارد عنوان تاسیس و نهاد حقوقی را به خود می گیرند .

تاسیس و نهاد به معنای آغاز و افتتاح چیزی، تاسیس و جعل اولیه قانون، آداب و رسوم و فرمان و نیز به معنای تاسیس و پایه ریزی عرف سیستم و سازمان تشکیل دهنده اولیه یک قاعده و اصل اساسی نیز به کار برده می شود .

در بررسی که انجام می دهیم خواهیم دید که در چه قانونی تاسیس و نهاد اعاده حیثیت به صورت قواعد و مواد خاص وجود دارد.

و در چه قانونی وضعیت نهاد خاص اعاده حیثیت نامعلوم ولی نهادهایی چون عفو، تعلیق و موارد مربوط به رفع اثر محرومیت کیفری است وجود دارند.

۲- اعاده حیثیت در حقوق ایران

برای سهولت در کار، سیر تحولات تاریخی مربوط به اعاده حیثیت در ایران را در سه دوره بررسی می کنیم :

۱ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۵۰

توضیح این که:

مجهول حقوقی خود بر دو قسم است که یکی مجهول عرضی است و دیگری مجهول قانونی است، مجهول عرضی که عبارت است از ماهیتی که ساخته و پرداخته عرف و عادت است را در این بخش مد نظر قرار نمی دهیم تکیه عمده و تاکید ویژه بر تعریف مجهول قانونی است که ساخته و پرداخته قانون گذار است، این مجهول به صورتی جدا از مجهول ساخته عرف وجود دارد .

۱. دوران پیش از اسلام

۲. دوران اسلامی

۳. دوران معاصر

۲-۱- دوران پیش از اسلام

در ایران قدیم سیستم قضایی به صورت امروزی نبوده و حقوق مدون که بتوان آن را شالوده و بنیان حقوق ایران فرض کرد وجود نداشته است. در مواردی که کسی بر خلاف نظم موجود عمل می کرد تنبیه و مجازات او که بیشتر جنبه مدنی بوده در اختیار پادشاه بوده و همچنین عفو و بخشودگی نیز به صورت مطلق دست فرمان روا یا همان پادشاه قرار داشته و زمانی که شخص بخشیده می شده هیچ محدودیت و ممنوعیتی برای وی در نظر گرفته نمی شده است. البته این معنی اعاده حیثیت در آن زمان به معنی امروزی نیست. بلکه بیشتر همان عفو و بخشش در آن زمان مطرح بوده که تا حدودی از جهت نتیجه به اعاده حیثیت ارتباط پیدا می کند.

ایرانیان قدیم از لحاظ پرستش خدای یگانه بر اکثر ملل قدیمی برتری داشتند و به لحاظ نفوذ مذهب، امور مجازاتی و احکام و قوانین هم مبتنی بر رکن مذهب بوده و لذا عواقب تخلفات و گناهان، اخلاقاً همیشه با گناهکار بوده است.^۱

۲-۲- دوران اسلامی

این دوران با ورود اسلام به ایران شروع و تا انقلاب مشروطه و وضع قوانین جدید ادامه داشته است. در اسلام اعاده حیثیت با شمولی وسیع ملاحظه می شود. اصل بر این است که مسلمان پس از اینکه به مجازات رسید و کیفر در مورد او اعمال شد، می تواند مانند سایر مسلمانها از حقوق اجتماعی برخوردار بوده و هیچ ممنوعیتی برای او وجود نداشته باشد و به عبارت دیگر محدودیت ها و ممنوعیت هایی که در حال حاضر بعد از ارتکاب جرم برای افراد وجود دارد در قوانین اسلامی دیده نمی شود، با این حال در مورد بعضی از جرایم برای اشخاصی که بیش از یک بار مرتکب جرمی شوند مجازات های شدید تری پیش بینی شده است.

۱ - میر خانی، سید محسن، اعاده حیثیت در حقوق جزایی ایران، سال ۳۵-۳۴، دانشگاه تهران-نظام حقوقی ایران، ملکی، علی، ۱۳۸۱، دانشگاه قم

برای نمونه می توان به حد زنا اشاره کرد که کسی که چندین بار زنا کند و بعد از هر بار حد بر او جاری شود در مرحله چهارم کشته می شود.

یا در رابطه با مساحقه که اگر سه بار تکرار شود، و بعد از هر بار حدی جاری گردد در مرحله چهارم حد آن قتل است. یا اینکه در کتب فقهی آمده است که برای کسی که اجرای حد درباره او شده و پس از اجرای آن حد توبه هم کرده است مکروه است امام جماعت شود چرا که عدالت چنین شخصی خدشه دار شده است. و چنین شخصی فاسق شمرده می شود و فاسق شمردن چنین شخصی همان اثر تبعی مجازات اجرای حد قلمداد می گردد.^۱

با مراجعه به قوانین اسلامی قواعدی را می توان یافت که به نوعی ارتباط با اعاده حیثیت پیدا می کند و می توان گفت که تا حدی اثرات اعاده حیثیت را به خود می گیرند، در این زمینه توبه را می توان تا حدودی مرتبط با اعاده حیثیت دانست در سوره نساء آیات ۱۷ و ۱۸ بیان داشته شده است ((إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)) ترجمه: ((این نیست که بر خدا پذیرفتن توبه آنانی است که به نادانی کرداری زشت کنند و پس به زودی توبه کنند، آنانند که بپذیرد خدا توبه ایشان را و خداست دانایی حکیم - و نیست توبه برای آنان که کردار زشت کنند تا گاهی که یکی از ایشان را مرگ فرا رسد گوید توبه کرده ام اکنون ونه آنانی که می میرند و ایشانند که کافران آنان را آماده کرده ایم برای ایشان عذابی درد ناک))

توبه نوعی اظهار پشیمانی بنده است و برگشت به سوی پروردگار می باشد، توبه یک حقیقت موثر در نفس انسانی از حیث اصلاح و آماده ساختن برای سعادت دنیا و آخرت وی می باشد، معصیت در زندگی انسان اثرات بدی بر جای می گذارد و شخص برای رهایی از اثرات بد آن باید اظهار پشیمانی نزد پروردگار خود نموده و باید برای جبران آن اقدام به کارهای صالح و نیکو کرده که به وسیله همین اعمال پسندیده کارهای بد خود را پاک گرداند.

البته توبه در مورد حق الناس پذیرفته نیست زیرا خداوند نیز برای حقوق و اموال و اعراض و نفوس بندگان احترام قائل است و تعدی برای هر یک از آنها را ظلم شمرده است.^۱

به هر حال با توجه به مطالب ذکر شده نمی توان توبه را کاملاً شبیه اعاده حیثیت دانست، اما از جهت نتیجه توبه و نتیجه اعاده حیثیت چون در هردو، فرد به عنوان شخص مورد اعتماد و اطمینان مردم، خود را نشان می دهد و از حقوق اجتماعی و حقوق اسلامی که برای تک تک مومنان پیش بینی می گردد برخوردار می شود. تا حدودی می توان ارتباط این دو را از جهت تبعات ملاحظه نمود.

۲-۳- دوران معاصر

سیر تحولات مربوط به این دوره رادر دو قسمت می توان بررسی کرد:

الف-اعاده حیثیت در قبل از انقلاب

ب-اعاده حیثیت بعد از انقلاب

الف-اعاده حیثیت در قبل از انقلاب

در دوره اول که همان نظام حقوقی سابق است قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ و اصلاحات بعدی آن مقرراتی را در رابطه با اعاده حیثیت در خود جای داده بودند. در اصلاحات ۱۳۵۲ ماده ۵۷ قانون مجازات عمومی مقرر می داشت: ((در مورد جرایم عمدی کسانی که به حبس جنحه ای محکوم می شوند ظرف ۵ سال و کسانی که به حبس جنایی محکوم می شوند ظرف ۱۰ سال از تاریخ اتمام مجازات مذکور با شمول مرور زمان در صورتی که محکومیت به جنایت و جنحه موثر جدید نداشته باشند به اعاده حیثیت نائل می شوند، و آثار تبعی محرومیت آنان زائل می گردد. مگر اینکه به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد، در مورد عفو اگر محکوم علیه آزاد شود تاریخ اتمام مجازات همان تاریخ عفو است والا خاتمه آن، اجرای بقیه مجازات خواهد بود.))

مشاهده می شود که در ماده ۵۷ اعاده حیثیت، مختص جرایم عمدی است و جرایم غیر عمدی چون محکومیت در سجل قضایی یا کیفری منعکس نمی گردد دیگر مسئله اعاده حیثیت پیش نمی آید.

۱ - سوره مبارکه یونس آیه ۴۴

دیگر اینکه در ماده ۵۷ سابق مجرم می بایست محکومیت سابق را کاملاً تحمل می کرد و یا با توجه به عوامل سقوط مجازات، مجازات اجرا شده تلقی می شد.

دیگر شرط ماده ۵۷ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ انقضای مدتهای معین قانونی بود که در جنبه (جرم سبک) ۵ سال و در جنایت (جرم سنگین) ۱۰ سال بود.

در ماده ۵۷ مجرم می بایست پس از تحمل مجازات اصلی در زمان تعیین شده که ۱۰ و ۵ سال بود و یا در زمان لازم برای مرور زمان محکومیت به جنبه یا جنایت موثر جدید نداشت.^۱

در قانون ۱۳۵۲ در صورت اعاده حیثیت اولاً آثار محکومیت های تبعی زائل می شد. ثانیاً کسانی که به اعاده حیثیت دست می یافتند همانند کسانی بودند که هیچ سابقه کیفری نداشتند. لذا از مقررات آزادی مشروط و تعلیق مجازات که مستلزم عدم سابقه محکومیت کیفری بودند برخوردار می شدند و یا اینکه اگر مجدداً مرتکب جرم می شدند، اعمالشان مشمول قواعد تکرار جرم نمی شد لذا در صورت وجود شرایط در صورت ارتکاب جرم دوباره می توانست از اعاده حیثیت استفاده کند.

ماده ۵۸ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ در رابطه با مجرمین سیاسی بود که از جهت زمان های لازم برای این دسته از افراد برای دست یافتن به اعاده حیثیت با دیده ارفاق می نگریست ماده ۵۸ قانون مذکور مقرر می داشت: ((در مورد جرایم سیاسی کسانی که به مجازات جنبه ای محکوم می شدند، ظرف یک سال و کسانی که به مجازات جنایی محکوم می شدند ظرف ۵ سال از تاریخ اتمام مجازات حبس یا مشمول مرور زمان در صورتیکه محکومیت به جنایت و جنبه موثر جدید نداشته باشند به اعاده حیثیت نائل می گردند، مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.))

فلسفه ارفاق به این دسته از مجرمین را باید در انگیزه شرافتمندانه این دسته از افراد دانست که امروزه نیز تشریفات رسیدگی به جرایم مجرمین سیاسی در اکثر کشورهای جهان با حضور هیئت منصفه و علنی برگزار می گردد.

ب- اعاده حیثیت بعد از انقلاب

بعد از انقلاب اسلامی نهاد اعاده حیثیت جایگاه خاص خود را از دست داد. با نگاهی به قوانین عادی جزایی بعد از انقلاب ما با فقدان مقررات مربوط به اعاده حیثیت مواجه هستیم. البته قانون

۱ - صانعی، پرویز، حقوق جزا عمومی، ج دوم، ص ۳۲۸

اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل یکصد و هفتاد و یکم از اعاده حیثیت نامبرده و به نوعی موقعیت قانونی به این نهاد ارزشمند اعطا نموده است، اما از آنجا که اصل یکصد و هفتاد و یکم بیشتر به جبران خسارت معنوی اشاره دارد، لذا تامین کننده تمام عیار، نهاد اعاده حیثیت نیست و متأسفانه قوانین جزایی عادی بعد از انقلاب نیز مقرراتی در این زمینه نداشته اند به عبارت دیگر اعاده حیثیت با اینکه در قانون اساسی تصریح شده منتهی در قوانین عادی با فقدان مقررات مواجه بودیم، البته در کنار این امر به دلیل نبودن موارد مجازات های تبعی و عدم احصاء مجازات های تبعی اعاده حیثیت در عمل تبلور عینی به خود نگرفته است. با توجه به نبود اعاده حیثیت به معنای واقعی اثرات تبعی مجازاتها به صورت دائم و همیشگی همراه محکومین بودند گویی محکومین تا ابد باید محرومیت از حقوق اجتماعی را با خود به یدک می کشیدند. و این امر واقعا یکی از موارد نقص قانون در ایران بود.

البته در سال ۱۳۶۶ قانونگذار قانون تعریف محکومیت های موثر کیفری را از تصویب گذراند، اما قانون مذکور به تعیین مجازات های تبعی اشاره ای نداشت.^۱

این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۷۷ قانون گذار با الحاق ماده ۶۲ مکرر به قانون مجازات اسلامی تا حدودی به نقایص موجود پایان داد و با احصاء مجازات های تبعی و تعیین مهلت های لازم جهت رفع اثر از آنها جانی تازه به نهاد اعاده حیثیت داد، و با توجه به اینکه در حال حاضر در نظام حقوقی ایران ماده ۶۲ مکرر به عنوان اصلی ترین ماده اعاده حیثیت به شمار می آید. لذا ضروری است که ماده مذکور به صورت مفصل و تکمیلی در مباحث آتی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

۳- جایگاه اعاده حیثیت در دیدگاه مکاتب حقوقی:

در این قسمت ناگزیر از بحث تاریخی می باشیم و برای این منظور با تتبع در کتب حقوقی می توان جایگاه اعاده حیثیت را در مکاتب به این نحو بیان نمود.^۲ با در نظر گرفتن تاریخ اندیشه های کیفری به خوبی پیداست که آموزه های اولیه بیشتر بر اعمال و اجرای مجازات تاکید داشته اند، و بدین

۱ - صانعی، پرویز، حقوق جزا عمومی، ج دوم، ص ۳۳۶-۳۲۸

۲ - در این زمینه می توان به کتاب تاریخ اندیشه های کیفری نوشته ژان پرادل و ترجمه حسین علی نجفی ابرند آبادی مراجعه نمود. همچنین مطالعه بخش های مربوط به مکاتب و اندیشه های حقوقی در کتب جزای عمومی خالی از فایده نیست. حقوق جزای عمومی مرتضی محسنی، هوشنگ شامبیانی، حقوق جزایی عبدالحسین علی آبادی، زمینه حقوق جزای عمومی دکتر نوریهاو غیره...

وسیله خواسته اند که از تکرار جرم و بزه کاری جلوگیری کنند ، و کمتر به اصلاح و باز اجتماعی کردن مجرمان پرداخته اند در واقع از طریق مجازات خواسته اند که همه چیز را بدست آورند.

بعد از دوره کلاسیک وارد دوره عملی می شویم و مکتب تحقیقی ظهور می کند . این مکتب با دیدگاه خاصی که دارد به شدت می خواهد مجرمان را اصلاح کند چرا که دیگر به بررسی جرم نمی پردازد بلکه گرایش به سمت مجرم پیدا کرده و او را مورد مطالعه قرار می دهد و در واقع از این زمان است که آینده مجرم مورد توجه قرار می گیرد بطوریکه در مکتب دفاع اجتماعی که بزهدار را از منظر حقوق بشر نگاه می کند به اعاده حیثیت مجرم و و بازگشت دوباره او به جامعه توجه شده است.

و در این مکتب (تحقیقی) است که هم به بزهدار و هم به بزه دیده توجه می شود ، در واقع این مکتب می خواهد هم بزه کار هم بزه دیده هم ناکردگان بزه رفتار و زندگی درستی در جامعه در پیش گیرند .^۱

تا قبل از جنگ جهانی دوم بزه کار تقریباً فدای مصلحت و نفع عمومی می شد با آغاز و در طول این جنگ تحقیر انسان به اوج خود رسیده به محض پایان عملیات جنگی و به عنوان واکنش علیه این جنگ احساسات بشر دوستانه از همه سو خود نمایی کرد ، توجه جریان دفاع اجتماعی نیز طبیعتاً به این موضوع جلب گردید ((اندیشه اساسی دفاع جامعه از طریق انطباق پذیری مجدد و باز سازی اجتماعی مجرم است ، بنابر این هدف جامعه دیگر مبارزه با فرد مجرم و خنثی کردن او نیست و برنامه حداقل در این مورد تصریح می کند که در بخش دفاع اجتماعی در جست و جوی تامین حفاظت و دفاع گروه از طریق اعضای آن است .^۲)

از میان آموزه های جدید که ضمن اعتقاد به اجرای کیفر به اجتماعی شدن مجرم نیز اعتقاد دارند آموزه های نئوکلاسیک می باشد . آموزه هایی که می توان آن را نئو کلاسیک نامید به آثار ارباب انگیز و سزا دهنده ضمانت اجرای کیفری توجه دارد اما در عین حال نفع بازسازی اجتماعی و درمان کیفری بزه کاران را کم اهمیت تلقی نمی کند.^۳

۱ - پروفیسور گارو ، مطالعات عملی و نظری در حقوق جزا، ترجمه و تطبیق از ضیا الدین نقابت، ج ۲، ص ۷۹۶

۲ - پردال ژان ، تاریخ اندیشه های کیفری ، ترجمه حسین علی نجفی ابرند آبادی، ص ۱۱۳

۳ - پردال ژان ، همان ، ص ۱۰۶

آنچه گفته شد با بررسی در کتب حقوقی بود و به نظر می‌رسد از لحاظ سابقه تاریخی اعاده حیثیت از روم قدیم شروع شده است.^۱ و می‌توان گفت که اعاده حیثیت به طور قانونی و حقوقی از زمان مکتب کلاسیک شروع شده و در زمان ما با رشد مکاتب حقوقی و تعالی آنها نیز این نهاد حقوقی به نهایت رشد و کمال خود رسیده و همچنین به گفته یکی از حقوقدانان ((از نظر سابقه قضایی نهاد اعاده حیثیت از قرن نوزدهم در حقوق جزای موضوعه کشورهای اروپایی پذیرفته شده و آثار محکومیت قضایی را زایل می‌گرداند.^۲))

۴- تحولات حقوق جزا

۴-۱- تحولات حقوق جزای عمومی در جوامع گوناگون

از آغاز زندگی اجتماعی بشر در تمامی جوامع، مجازات بزه کاران به اشکال گوناگون وجود داشته است. نقش کیفر که از آن به « نهاد اجتماعی سر کوبگر » نیز نام برده اند در حفظ ارزش های مادی و معنوی جامعه در خور بررسی و توجه است.^۳ تحولات مقررات جزایی و مجازات ها در دو دوره به اختصار مطالعه می‌گردد:

الف) تحولات حقوق جزا تا قرن ۱۸: این دوره در تاریخ حقوق جزا خود به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱- دوره انتقام یا جنگ های خصوصی: این دوره که قدیمی ترین دوره در تاریخ حقوق جزا است، دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

- مبنای تعقیب و مجازات بزه کاران بدون هیچ ضابطه و قاعده، انتقام بوده است.
- تناسب جرم و مجازات مفهومی نداشت و چه بسا برای بی اهمیت ترین جرم ها سخت ترین جنگ ها شعله می‌کشید.
- مسئولیت کیفری دسته جمعی بود.
- بر خورد با مجرم یک برخورد مکانیکی و عینی بود و هیچ توجهی به شخصیت مجرم نمی‌شد؛ و به طور کلی انهدام مطلق مجرم مورد توجه بود.

۱ - پروفیسور گارو، مطالعات عملی و نظری در حقوق جزا، ترجمه و تطبیق از ضیا الدین نقابت، ج ۲، ص ۷۹۵

۲ - ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، ج ۴، ص ۲۳۷

۳ - جعفرزاده، فخرالدین، اجرای احکام کیفری در حقوق ایران و فرانسه، ص ۲۳

۲- دوره دادگستری خصوصی : در دوره های بعد با ظهور شکل ابتدایی دولت و ادغام قبیله ها به دلیل جنگ های متعدد ، واکنش های انتقام جویانه افراد به طور نسبی قانون مند گردید . در این دوره با وجود این که تعقیب و اجرای مجازات ها از طریق افراد زیان دیده صورت می گرفت ، لکن تا حدودی تابع ضوابط و نظم خاصی بود .

از خصوصیات مهم این دوره « تبدیل غرامت های خصوصی به غرامت های عمومی » ، « اجرای قانون قصاص » و « تسلیم مجرم به دشمن » و « محدودیت انتقام در زمان و مکان » بوده است .

۳- دوره دادگستری عمومی : در این دوره هم با وجود این که تعقیب و اجرای مجازات در مورد بزه کاران توسط مقامات دولتی انجام می گرفت ، اما قضات در اجرای مجازات اختیارات فوق العاده ای داشتند . مجازات ها بسیار شدید و خشن بوده و اصل تساوی مجازات ها اعمال نمی شد ، و به طور کلی هدف از اعمال مجازات غالباً مرگ آنی یا تدریجی بزه کاران بود .

ب (تحولات حقوق جزا از قرن ۱۸ به بعد : قرن ۱۸ در تاریخ حقوق جزا به « عصر روشن گری » معروف است ؛ زیرا اندیشمندانی چون « منتسکیو^۱ » ، « ژان ژاک روسو^۲ » ، « سزاربکاریا^۳ » ، « بنتام^۴ » ، « انریکو فری^۵ » شروع به اصلاحاتی در حقوق جزا کردند. اندیشه این مصلحان در قالب مکتب های مختلف (مکتب عدالت مطلق ، مکتب کلاسیک ، مکتب تحقیقی ، مکتب اصالت عمل جزایی و مکتب دفاع اجتماعی جدید) ظهور کرد ؛ و در نهایت به قانون مندی های دقیق و آشکار شدن سیاست جنایی روشن در جوامع و تحولات تشکیلی و ماهوی^۶ در حقوق جزا منجر گردید .^۷

۴-۲- تحولات حقوق جزای عمومی در جامعه ایران

در کشور ما ایران نیز سابقه اجرای احکام جزایی و کیفری به سال ۱۲۹۰ که اولین قانون آئین دادرسی کیفری با عنوان « قانون موقت اصول جزایی » است در باب ششم آن در خصوص اجرای

1-Montesquieu

2-Jean Jacques Rousseau

3-Ceasare Beccaria.

4-Bentham

5-Enrico Ferri

۶- تحولات ماهوی ؛ مانند اصل فردی کردن مجازات ، آزادی مشروط ، تعلیق مجازات و تحولات تشکیلی ؛ مانند حضور وکیل در دادرسی ، هیئت منصفه و ...

۷- رحیمی نژاد، اسماعیل، آشنایی با حقوق جزا و جرم شناسی، ص ۲۹ و ۳۲

احکام کیفری و مخارج عدلیه در چهار فصل موادی را تصویب نموده ، بر می گردد و قبل از آن مقررات خاصی در خصوص اجرای احکام کیفری در سوابق ایران مشاهده نشده است . در این قسمت ابتدا به نحوه اجرای مجازات ها و محکومیت کیفر ها در ادوار بسیار دور ایران یعنی از ادوار دیرین تا انقلاب مشروطه و از زمان مشروطه تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و پس از آن مورد بحث قرار می گیرد .

۴-۲-۱- در ادوار بسیار دور ایران : در زمینه دادرسی آیین های بسیار سختی را برای اثبات دعوی برای شاکیان و متهمان مقرر شده بود ؛ نمونه آن اختلاف بین زن و مردی است که در آن زنی به نام «آیین لونگو» برای گرفتن هدیه ای که حق او بوده به دادگاه مراجعه می کند و دادگاه پس از استماع به شهادت ده زن دیگر، حکم می کند که زن شاکی خود را تسلیم آزمایش ایزدی کند یعنی خود را در رودخانه کارون افکند اگر در رودخانه غرق شد حق بر مدعی علیه (مرد) نخواهد داشت چون معلوم می شود که زن دروغ گفته است و اگر از رودخانه سالم بیرون بیاید معلوم می شود که حق با اوست و لذا مرد باید آن هدیه را به او بدهد هر چند برای مرد که بدین گونه دروغ او ثابت می شود کیفری تعیین نشده است .^۱

پادشاهان در این دوره قدرت مطلق بوده اند و حق تعیین و تغییر مجازات با آنان بوده است و کسی حق نافرمانی و اعتراض به این گونه مجازات های نا عادلانه را نداشت.

۴-۲-۲- از ادوار دیرین تا انقلاب مشروطه : در زمان خلافت امویان و عباسیان (در سالهای ۴۱ تا ۱۳۲ ق / ۶۶۱ تا ۷۴۹ م) در ایران پس از اسلام نمودار شیوه دادرسی و آیین اجرای احکام مشخص شد که عبارت بودند از : قاضی ، نایب قاضی ، امین قاضی ، وکیل قاضی ، شهود دارالقضاء ، معدل ، مزکی ، عوان(پاسبان و مأمور اجرا).

صفویان در جهت اجرای سیاست قضایی خود ، نهاد قضایی و داوری در ایران را به دو بخش شرعی و عرفی تقسیم کردند ، صفویان در حقیقت مجریان عدالت کیفری در این عصر به شمار می روند.^۲

۱ - جعفرزاده ، فخرالدین . اجرای احکام کیفری در حقوق ایران ن و فرانسه . ص ۲۳

۲ - جعفرزاده ، فخرالدین . اجرای احکام کیفری در حقوق ایران ن و فرانسه . ص ۵۲، ۵۴

۴-۲-۳- از زمان مشروطه تا انقلاب اسلامی : قانون اسلامی و متمم آن بعد از مشروطیت ، سنگ بنای عرفی شدن نظام دادرسی در ایران بود، اولین وزیر عدلیه بعد از مشروطیت ، احمدخان مشیرالسلطنه بود، در واقع تشکیل محاکم عرفی ایران در آن زمان از سه بخش : حقوقی ، جزایی و اداری تشکیل می شد. در زمینه آیین دادرسی کیفری اولین لایحه « اصول محاکمات جزایی » که به کمک فرانسیس ادلف پرنی، مستشار فرانسوی عدلیه (در سال ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۱ م) تدوین شده بود ، با اصلاحاتی در مجلس تصویب شد.

اگر چه اهداف انقلابیون مشروطه ، اصلاح نظام قضایی ایران و اجرای عدالت ، به طور کامل و صریح بود ولی رفته رفته سیاستهای استعماری در به انحراف کشاندن انقلاب مشروطه از مسیر مستقیم آن، نقش زیادی داشت.

۴-۲-۴- پس از پیروزی انقلاب اسلامی : در سال ۱۳۵۸ قانون اسلامی جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسید که ده سال بعد یعنی ۱۳۶۸ با فرمان رهبری مورد اصلاح قرار گرفت و از جمله اصول درباره حقوق افراد که در قانون مزبور اصلاح شد می توان به موارد زیر اشاره نمود:

اصل ۱۶۹ - « هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده جرم محسوب نمی شود ».

اصل ۳۲ - « هیچ کس را نمی توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند و در صورت بازداشت موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت ، پرونده مقدماتی به مراجع قضایی صالح ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این قانون مجازات می شود »^۱.

بخش چهارم: مبانی اعاده حیثیت

۱- مبانی حقیقی اعاده حیثیت

در این مبحث برای بیان بهتر مطلب و بررسی کامل فلسفه و ماهیت اعاده حیثیت در یک تقسیم کلی اعاده حیثیت را از دیدگاه خود به دو قسمت عام و خاص تقسیم می‌کنیم و پس از تعریف هر کدام فلسفه اعاده حیثیت و اینکه چرا می‌بایست از افرادی که حیثیتشان زایل گردیده است اعاده حیثیت شود را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱- اعاده حیثیت عام: همه جرایم بر روی تمامیت فیزیکی و مادی انسان واقع نمی‌شود بلکه برخی از آنها بر شخصیت معنوی انسان واقع می‌شوند. هر کدام از جرایم راه جبران خاصی دارند اما آیا هتک حیثیت و شرافت یک شخص و یا زیر سوال بردن اعتبار و موقعیت یک تاجر را می‌توان صرفاً با مجازات فرد خاطی جبران نمود؟ و آیا دختری که مورد هتک حرمت به عنف واقع شده فقط با مجازات فرد متجاوز آبرو و آرامش خود را به دست خواهد آورد؟ اگر خوب دقت کنیم متوجه خواهیم شد که تنها با مجازات کردن انسان بزهکار نمی‌توان حیثیت سلب شده از بزه دیده را برگرداند و به همین دلیل منطبق با اصول و مبانی حقوقی است که راهی را پیدا نماییم که هم فرد بزه دیده، هم جامعه به بهترین نحو آرامش خود را دوباره باز یابد و شاید اگر توهین و هتک حرمت به اشخاص بدون جبران باقی بماند راه عدالت خصوصی نیز باز شود. و اشخاص برای جبران خسارت‌های وارده به خود در صدد تقاص از جانی یا خاطی بر آیند و به این ترتیب نظم و امنیت جامعه نیز مختل می‌شود. پس برای برقراری نظم و امنیت در جامعه ایجاد اعاده حیثیت عام ضروری به نظر می‌رسد.

پس می‌توان اعاده حیثیت عام را اینطور تعریف کرد که (هر گاه زوال حیثیت یک شخص ناشی از عمل دیگران باشد یعنی شخص مورد هتک حرمت تهمت و افترا و قذف از ناحیه یک شخص دیگر قرار گرفته باشد، یا در اثر اشتباه و تقصیر قاضی و یا اتهامات واهی آبرو و حیثیتش زایل شود می‌بایست برای تسکین آلام مجنی علیه (کسی که به شخصیتش لطمه وارد شده) علاوه بر برخورد با مجرم به نوعی حیثیت و شرافت سلب شده از بزه دیده بازگردانده شود. پس ماهیت و فلسفه اعاده حیثیت عام را می‌توان بر مبنای قرارداد اجتماعی فرضی در نظر گرفت که طبق آن هیأت جامعه به عنوان یک طرف این قرارداد موظف به حمایت از سرمایه‌های مادی و معنوی اشخاص می‌باشد.

و این امر با اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بخصوص فصل سوم آن که حقوق ملت را بیان می کند و قوانین جزایی عادی که در حمایت از این اصول وضع شده است مطابقت می کند.^۱

۱-۲- **اعاده حیثیت خاص:** در این قسمت قصد داریم که ماهیت و فلسفه اعاده حیثیت خاص یا واقعی را بررسی کنیم. اما منظور از اعاده حیثیت خاص این است که ((هر گاه زوال حیثیت شخص ناشی از عمل خود آن شخص باشد، یعنی شخص با ارتکاب جرمی باعث شود که آبرو و اعتباری که در جامعه دارد از بین برود (پس از تحمل مجازات توسط مجرم) می بایست فرد مجرم بوسیله ترمیم حیثیتش به اجتماع بازگردانده شود، چرا که عدم بازگشت مجرم به اجتماع آثار سویی دارد که نه تنها بر شخص مجرم بلکه بر خانواده او و اجتماع بر جای می گذارد.))

در اینجا ماهیت و فلسفه اعاده حیثیت محکومان را بیان می کنیم ، و می خواهیم بدانیم چرا محکومانی که موجب اختلال در نظم و امنیت جامعه شده اند و قرارداد اجتماعی را نقض نموده اند نیاز به اعاده حیثیت دارند.

در این مورد حقوقدانان انگلیسی با نگرش به اعاده حیثیت به عنوان بعد سوم حقوق کیفری بر آنند که اگر در قلمرو سیاست جنایی به کیفر رسانیدن بزهکار را جهت نیل به اهداف اصلاحی و ارعایی و وظیفه جامعه بدانیم دیگر وظیفه متصوره اعاده اعتبار از دست رفته محکوم است.^۲

یکی از اساتید در مورد رعایت کرامت انسان می گوید: «حدود آن مقدار احترام و ارزش که انسان بزه کار از آن برخوردار است بر حسب مکتب های فکری به یک وسعت نیست . در مکتب اسلام عقیده بر این است که انسان دارای کرامت خدای است و مادام که با ارتکاب معاصی و نیز تعرض و تجاوز به دیگران این حق را از خود سلب نکند، دیگران مکلف به رعایت حق او هستند . بنابر این بزهکار آن انسان شریف که شایسته تکریم و تعظیم است دیگر نیست لیکن لعن و نفرینی که بزهکار برای خود خریده است بی پایان نیست.»^۳

۱- اصول ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۳۳، ۳۲، ۲۵، ۲۲، ۲۰، ۱۹ فصل سوم ق. ۱- و اصول ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱-ق. مواد ۵۸ و ۶۹۸ ق.م.ا همچنین مواد ۱ و ۲ و ۱۰ قانون مسولیت مدنی بر اعاده

حیثیت معنوی یا عام تاکید دارند.

۲- پور تیمور، سعید، محکومیت کیفری مؤثر در ساختار حقوق ایران، ص ۱۸۳

۳- اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، ج دوم، ص ۱۴۴

پس متوجه شدیم که انسان چطور خود را در خور مجازات می کند . ولی آیا باید فرد محکوم تا ابد آثار و نتایج محکومیت خود را داشته باشد یا اینکه این آثار بعد از مدتی منتفی شود و فرد به جامعه باز می گردد؟ این مسئله را هم باید مد نظر داشت که آثار محکومیت هم تنها بر فرد بار نمی شود بلکه بر شخص و خانواده و به تبع آن جامعه نیز آثار سوئی دارد.

به همین علت اگر قبول کنیم که سیاست جنایی مجموعه شیوه هایی است که هیات اجتماع با استفاده از پاسخها و واکنش هایی علیه پدیده مجرمانه سازمان می بخشد.^۱ و یکی از کارکرد های سیاست جنایی بازگشت دوباره بزهکار به جامعه باشد. پس اعاده حیثیت یکی از راهکارهایی می باشد که در اصلاح و بازسازی مجرمین نقش موثری می تواند داشته باشد. و اعاده حیثیت مبتنی بر تفکر و اندیشه انسان دوستانه بشر، چرا که انسان به دلایلی مختلف مرتکب جرم می شود ولی تا ابد نمی توان انگ مجرم بودن را داشته باشند.^۲ و اعاده حیثیت یک وسیله قانونی برای ابراز اغماض و گذشت در مورد شخصی است که مجازات و محکومیت خود را متحمل شده و بعدا رفتار نیک خود را به منصفه ظهور می گذارند و اگر غیر از این باشد، و آثار و نتایج محکومیت ادامه داشته باشد بدون تردید کمترین اثر آن شیوع تکرار جرم در جامعه است. چرا که تعداد زیادی از مرتکبین جرم صرفا به خاطر بعد از تحمل مجازات و کسب سابقه محکومیت جایگاهی در جامعه نداشته اند و آثار تبعی محکومیت چون سایه شومی بر آنها ادامه داشته است و از اشتغال و فعالیت محروم بوده اند و از روی ناچاری مجددا به سوی ارتکاب جرم رفته اند.

پس باید گفت با اعاده حیثیت شانس زندگی دوباره به انسان های خاطی داده می شود تا شاید گذشته خود را جبران کنند و آینده روشنی برای خود و جامعه ایجاد کنند .

۲- مبانی جامعه شناختی اعاده حیثیت

بحث اعاده حیثیت زمانی مطرح می شود که شخص از حقوقی محروم یا حیثیتی از دست داده باشد و بحث بازگشتن آنها مطرح می شود، در این قسمت با توجه به تاثیری که سلب حیثیت و

۱_ لازمی، کریمستین، سیاست جنایی مترجم علی حسین نجفی ابرند آبادی، ص ۱۳

۲_ مظلومان، رضا، جرم شناسی، ص ۷۱ (با کمی تصرف)

محکومیت کیفی بر وضع سیاسی اجتماعی و اقتصادی شخص می گذارد قصد داریم به تحلیل موضوع پردازیم.

به علت محکومیت، رسوایی و ننگی برای محکوم ایجاد شده که جامعه از او دوری می کند و همین سبب می شود که محکوم حتی بعد از مجازات نتواند آن جایگاه و موقعیت اجتماعی و اقتصادی قبل از محکومیت را بیابد و این امر خود سبب می شود که فرد به علت بدبینی جامعه، پشت به هنجار های اجتماعی بنماید و دست به نقض هنجار ها و ارزش های جامعه بزند .

یکی از حقوقدانان می گوید: «فردای مجازات و بازگشت زندانی به آزادی همواره به عنوان یک مسأله اجتماعی از جمله اشتغالات ذهنی علمای حقوق جزا بوده است. تجربه نشان داده است که روشهای تربیتی در دوران اجرای مجازات هر چه باشد آنچه در مبارزه علیه تکرار جرم و جلوگیری از انحراف مجدد مجرمین موثر است . یکی موقعیت و شرایطی است که زندانی آزاد شده در آن قرار می گیرد و دیگر کمک و حمایتی که از وی در فردای مجازات و روزها و ماهای اولیه کار آموزی آزادی به عمل می آید.»^۱

پس می بینیم که جامعه فقط وظیفه حمایت از اعضای خود را در قبال بزه کاران ندارد. بلکه باید برای داشتن جامعه سالم بزهکاران را نیز تربیت و اصلاح نماید ، و گرنه جامعه دچار بحرانهای خطرناک خواهد شد . و یکی از راه های حمایت محکومان و بزه دیدگان برای یافتن موقعیت اجتماعی خود این است که شرایطی را فراهم کنید که آنها به زندگی دوباره برگردند و حقوق و حیثیتی که از آنها سلب شده است دوباره به آنها اعاده شود و این امر می تواند از طریق اعاده حیثیت صورت گیرد و به نظر من در صورتی که ساز و کار اعاده حیثیت وجود نداشته باشد، جامعه در طول زمان به دو طبقه متمایز محکومان و بزه دیدگان سلب حیثیت شده و طبقه ظاهرا ناکردگان بزه تقسیم می شود که نهایتا این تقسیم طبقاتی خوبها و بدها به یک بحران اجتماعی سیاسی خطرناک تبدیل خواهد شد.

۳- مبانی جرم شناختی اعاده حیثیت

آیا اعاده حیثیت می تواند از لحاظ جرم شناسی نیز مورد توجه واقع شود ؟ ویا اینکه در کاهش و پیشگیری از بزهکاری موثر باشد؟

۱- صلاحی ، جاوید ، کیفرشناسی ، صص ۳۹۲-۳۹۳

جواب مثبت به این سوال دادن هم سهل و هم ممتنع می باشد اما باید قبول کرد آنجایی که جامعه خواسته است چشمهای خود را بر خطاهای بزه کاران ببندد، همیشه به طور نسبی بازده مثبت داشته است. چرا که تاسیساتی چون مرور زمان، و تعلیق و آزادی مشروط نیز ناشی از رأفت و گذشت جامعه می باشد و بوسیله آن می خواهند شانس زندگی دوباره را به افراد خاطی بدهند و اعاده حیثیت نیز همچنان که از معنای ظاهری آن پیدا است هدفش اصلاح و بازگشت فرد به جامعه از یک طرف و از طرف دیگر می خواهند حیثیت و شرافت سلب شده از اشخاص اعاده شود تا بتوانند با سربلندی در جامعه زندگی کنند.

از آنجا که اعاده حیثیت را به عام و خاص تفکیک نمودیم پس هرکدام را از لحاظ جرم شناسی جداگانه بررسی می کنیم. در یک جامعه قانونمند و متمدن این دستگاه کیفری است که مجری پیگیری و اجرای عدالت می باشد، پس اگر سیستم قضایی اعاده حیثیت عام را نیز جزو وظایف خود بداند در واقع هم از جرم پیشگیری نموده هم جلوی تکرار جرم عده ای را گرفته است. و حتی می توان گفت که جلو اجرای عدالت خصوصی توسط خوداشخاص هم گرفته می شود. چرا که انسانها به طور طبیعی می خواهند خود مجری عدالت و رفع جرم واقع شده بر خود باشند. و اگر جامعه این حس انتقام شخصی را در افراد مهار نکند و راهی برای اعاده حیثیت لکه دار شده آنها پیدا نکند مسلماً با افزایش بزهکاری مواجه خواهیم شد پس یکی از کارکرد های دستگاه قضایی تسکین آلام مجنی علیه و اعاده حیثیت او می باشد.

اما اهمیت جرم شناختی اعاده حیثیت خاص در این است که اگر رافت و گذشت جامعه شامل حال محکومی که از همه چیز محروم شده و انگ و برچسب مجرمانه بر پیشانی او خورده است نشود، مطمئناً راه برای تکرار جرم و افزایش بزه کاری باز شده و در این صورت مجموعاً جامعه صدمه و لطمه خواهد دید. پس می بینیم که اعاده حیثیت خاص محکومان راهی است برای بازگشت محکوم به جامعه از یک طرف و از طرف دیگر جلوگیری و پیشگیری از جرم نیز مدنظر است.

همچنین یکی از حقوقدانان می نویسد: «برخی قوانین جزایی پس از آنکه بزهکار دوران مجازات تحمیلی را به پایان رساند تا مدت مدیدی چون سایه ای او را تعقیب می کند و سراسر آینده اش را دچار تباهی می کند زیرا به علت پرونده سو پیشینه ای که برای او می گشایند از تمام افراد اجتماع می خواهد که به چنین فردی، کاری واگذار نکنند به او اعتماد نمایند و بلاخره او را از خود طرد سازند

۱- نجفی ابرند آبادی، علی حسین و هشام بیگی، حمید، دانشنامه جرم شناسی، ص ۳۰۴

به سخنی دیگر خود قانون چنین فردی را به طور اجباری به سوی جرایم گوناگون مجدداً می راند تا از نو مکافاتهای دیگر در باره او محقق شود.»^۱ بنابر این با توجه به این مطالب می توان گفت تنها راه مقابله به این مشکلات همانا اعاده حیثیت محکومان می باشد .

۴- مبانی عرفی

بنیان و استقرار نهاد اعاده حیثیت و سیر تکامل آن در نظام های حقوقی متکی بر عالی ترین و زیبا ترین اندیشه های بشر دوستی و مبتنی بر مبنای علمی و اخلاقی است . زیرا اکثریت عظیم اشخاصی که متأسفانه به جهات و دلایلی عدیده دچار خطا و گمراهی می شوند، و احیاناً مرتکب جرم می گردند به محض ارتکاب جرم مورد سرزنش وجدان خود قرار می گیرد. و لذا از همان آغاز تعقیب کیفری تا پایان دادرسی و صدور حکم محکومیت و در تمام مدت تحمل مجازات تحت تاثیر پشیمانی و ندامت اخلاقی خود قرار دارند و همواره در آرزوی جبران مافات و بازگشت به زندگی شرافتمند و توأم با درستکاری به سر می برند. و اگر این ندامت و پشیمانی پس از ارتکاب جرم و در طی مراحل دادرسی هم حاصل نشد، غالباً با تحمل مجازات که بنا بر تدابیر قانون گذار و و درایت ضابطین اجرای مجازات موجبات تنبیه و اصلاح مجرم فراهم می شود، بوجود خواهد آمد . مع الوصف ، محکومیت و اجرای مجازات اعتبار و حیثیت محکوم علیه را مخدوش می سازد و پیوند های اجتماعی او را با جامعه ای که در آن زندگی می کند می گسلد. او که در نظر جامعه با ارتکاب جرم، خاطی و زیان زنده است و باید علاوه بر جبران خسارت وارده بدنبال بی نظمی و امنیت ستیزی اش حساب خود را با جامعه تسویه کند ، اما تبعات محکومیت او با چنین تسویه حسابی کاملاً زایل نمی شود و دشواری هایش در مواجهه با زندگی اجتماعی همچنان ادامه می یابد . داغ ننگی که بر پیشانی او نقش بسته و برچسب مجرمیتی که با خود حمل می کند ، بازگشت او را به جامعه به خطر می اندازد. مشکل بسیاری از محکومین پس از خاتمه محکومیت ، یافتن موقعیت اجتماعی جدید و باز یافتن آبروی از دست رفته خویش است. ولی جامعه به آنان کمتر روی خوش نشان می دهد و حاضر نیست با آغوش باز دوباره آنها را بپذیرد، حال اگر نظام حقوقی کشور نیز بخواهد به بهانه داشتن سابقه محکومیت کیفری از اعطای حقوق و مزایای اجتماعی همچنین حق اشتغال و عضویت در محافل رسمی و... به آنها خود داری نماید، و از اعتماد به محکومان در سپردن مسولیت های اجتماعی دریغ ورزند نه تنها با هدف اصلاحی مجازات و سیاست های جنایی

۱- مظلومان، رضا، جرم شناسی، ص ۷۱

پیشگیرانه مخالفت نموده اند بلکه در مواجهه با محکوم علیه نادم و پشیمان رعایت انصاف و عدالت را ننموده است. و رسالت فلاح و رستگاری انسانها را که همواره باید بر تارک دستگاه عدالت بدرخشد به فراموشی سپرده است، و در چنین صورتی محکومان دچار یاس و ناامیدی گردیده و ناگزیر به سوی ستیز دوباره با جامعه بر می خیزند. یکی از حقوق دانان در این باره می گوید: ((برخی قوانین جزایی، پس از آنکه بزهکار دوران مجازات خود را به پایان رساند تا مدتهای مدید چون سایه ای او را تعقیب می کنند و سراسر آینده اش را دچار تباهی می سازند زیرا به علت پرونده سوء پیشینه ای که برای او می گشایند، از کلیه افراد اجتماع می خواهند به چنین فردی کاری واگذار نکنند، به او اعتماد نمایند و بالاخره او را از خو طرد نمایند به سخنی دیگر قانون چنین فردی را به طور اجبار به سوی جرایم گوناگون مجددا می راند تا از نو مکافات های دیگری درباره او محقق شود.))^(۱)

جهت جلوگیری از این نتایج زیانبار اجتماعی راهکاری که در قواعد و قوانین اندیشیده شده منتج به ایجاد نهاد اعاده حیثیت گردیده است تا شخصی که در اثر ارتکاب جرم حقوق قانونی و وضعیت اجتماعی خود را از دست داده است مجددا بتواند آن را به دست آورد. اعاده حیثیت یکی از وسایل قانونی و تدابیر برای ابراز اغماض و رافت در مورد اشخاصی است که مجازات محکومیت خود را متحمل شده و با رفتار و نیت خود شایستگی شان را برای بازگشت به زندگی سالم نشان داده اند. بنابر این بطور کلی مبانی و اهداف تاسیس چنین نهادی را این چنین می توان بر شمرد:

۱. اعتماد به شان، کرامت و حیثیت ذاتی انسانها که موجب می شود تا محکوم علیه پس از تحمل مجازات و تنبیه و ندامت همچنان صاحب عزت و کرامت در خور احترام و اعتبار شناخته شود و سلب و نفی حقوق و آزادی او توجیه ناپذیر گردد.
۲. دفاع جامعه در برابر بزهکاری صرفا با اعمال مجازات و طرد و تحدید مجرم میسر نمی گردد امروزه، هدف عمده اغلب نظامهای کیفری از اعمال مجازات یا اقدام تامینی، علاوه بر سرکوبی و تنبیه سنتی بزهکار، بیشتر تاکید بر فراهم کردن زمینه ((بازگشت موفقیت آمیز)) اجتماعی - حرفه ای - اخلاقی مجرم به جامعه است.

۳. کلیه اقدامات تامینی و تربیتی و مجازات های اصلاح گرایانه و باز پروانه در صورت فراهم کردن « تمهیدات بازگشت مجرم به زندگی شرافتمندانه اش پس از تحمل مجازات ، منتهی به اهداف و نتایج خود می گردند»

۴. همواره در کنار رسالت تعقیب و مجازات مجرمین وظیفه سنگین جلوگیری از وقوع جرم نیز متوجه دستگاه قضایی و متولیان نظم و امنیت بوده است (اصل ۱۵۶ قانون اساسی)بخش عمد ای از سیاست های پیشگیرانه صرف جلوگیری از تکرار جرم می گردد . « بازگشت مسالمت جویانه مجرم به اجتماع» در کاهش تکرار جرم و پیشگیری از وقوع آن نقش بسزایی دارد.

۵- مبانی شرعی (توبه در شریعت اسلام)

در میان آموزه های دینی و بنیاد های فقه جزایی اسلام ، ((توبه)) به جهت نقش مهمی که در بازگشت گناهکاران نادم به موقعیت قبل از ارتکاب گناه و جرم دارد، از قرابت های قابل توجهی به نهاد اعاده حیثیت برخوردار است . چون همان طور که قبلا اشاره شد جرم شناسان بر این اعتقادند که در مجازات، سزا دهی هدف مطلق نیست . بلکه مجازات ها و واکنش هایی که جامعه در مقابل بزهکار نشان می دهد، باید به گونه ای مقرر گردد که با اصلاح و باز پروری مجرم ، او را با قواعد و ضوابط اجتماعی آشتی دهد، و در چنین صورتی است که این افراد رمیده از اجتماع به آغوش زندگی سالم اجتماعی باز خواهد گشت. و بدین ترتیب از تکرار جرم و افزایش بزهکاری جلوگیری به عمل می آید نهاد اعاده حیثیت نیز در همین راستا به محض اطمینان از تنبیه و ندامت مجرم در صدد زدودن مجازاتهای تبعی و آثار محکومیت او بر می آید تا بازگشت او به زندگی مسالمت جویانه اش هموار گردد.

در حقوق کیفری اسلام نیز به دنبال ندامت و پشیمانی شخص مجرم و گناهکار با تاسیس نهاد توبه اسباب بازگشت وی به زندگی سالم اجتماعی فراهم گشته است . اسلام با صرف نظر کردن از مجازات شخص تائب در واقع موید این آموزه جرم شناسی است که هدف از مجازات مجرم، تنبیه و باز پروری اوست . و لذا در صورت احراز ندامت و قصد رجعت به زندگی عادی از جرم و معصیت ، اعمال مجازات وی خالی از فایده مدنی و ثمر بخشی است و لذا عملا اجرای آن منتفی می گردد تا باز گشتش به زندگی اجتماعی هموارتر صورت گیرد . حال که تقریبا به وجوه قرابت در این دو نهاد

حقوق کیفری (اعاده حیثیت و توبه) دست یافتیم می توان ادعا داشت که در نظام حقوق کیفری ما که بر اساس موازین اسلامی پی ریزی شده توبه می تواند به عنوان یکی از مبانی ساقط کننده مجازات همچون تعلیق، آزادی مشروط و یا تاسیسات زایل کننده آثار و تبعات آن مانند اعاده حیثیت کیفری محسوب گردد. جهت آشنایی بیشتر با این نهاد و نقشی که در از میان بردن برخی از مجازات های شرعی دارد ذیلا آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

۵-۱- معنی و مبنای توبه در اسلام

توبه در لغت از ماده توب به معنی رجوع، یعنی بازگشت است و در اصطلاح ندامت و پشیمانی از گناه است به نحوی که فرد گنهکار پس انجام گناه به شدت از کرده خود پشیمان شده و تصمیم قطعی بر ترک آن گناه برای همیشه می گیرد. خداوند در قرآن کریم و آیات متعدد خود مردم را به توبه تشویق می کند و توبه کنندگان را با مطهرین یکسان قرار می دهد ((ان الله يحب التوابین و يحب المطهرین)) و در اهمیت آن همین بس که یکی از سوره های قرآن به نام توبه نام گذاری شده است^۱. و واژه توبه و مشتقات آن ۹۲ بار در قرآن ذکر شده است^۲.

همچنین در روایات صادره از معصومین، به توبه و اثرات آن بسیار سفارش شده است. خداوند متعال در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره نساء می فرماید:

(وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأُصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا - إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) ((هر کس از مسلمانان عمل ناشایسته مرتکب شوند چه زن و چه مرد، آنها را به سرزنش و توبیخ بیازارید و چنانچه توبه کردند دیگر معترض آنان نشوید که خدا توبه خلق را می پذیرد و نسبت به آنان مهربان است.))

به تحقیق، خدا توبه کسانی را می پذیرد که عمل ناشایست را از روی نادانی مرتکب شوند و پس از آنکه زشتی آن عمل را دانستند بزودی توبه کنند پس خدا آنان را می بخشد. در سوره مائده آیه ۳۴ پس از بیان مجازات محارب چنین می فرماید: ((إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ

۱ - قرآن کریم. جزء دهم، سوره نهم

۲ - مرعشی شوشتری، محمد حسن، توبه، فصلنامه دیدگاههای حقوقی، شماره سوم، ۱۳۷۵، ص ۲

اللَّهِ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)) (مگر آنان که پیش از آنکه بر آنها دست یابید توبه کنند پس بدانید خدا بخشنده و مهربان است))

و یا در آیه ۳۹ همین سوره در باب توبه سارق می فرماید: فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (پس کسی که بعد از ستمی که روا داشته توبه کرد و کار خود را اصلاح نمود از آن پس خداوند او را خواهد بخشید)). توبه شخص قاذف نیز برغم اینکه خداوند پیرو مجازات او، حق ادای شهادت را از وی برای همیشه سلب می کند باز هم توبه را به عنوان زایل کننده این مجازات و محرومیت های ناشی از آن می آورد: ((وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ -)) (آیات ۴ و ۵ سوره نور)

((و آنان که به زنان با عفت مومنه نسبت زنا دهند آنگاه ۴ شاهد (عادل) بر دعوی خود نیاورند، آنان را بر ۸۰ ضربه تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنان را نپذیرید که مردمی فاسق و نادرستند مگر آنها که بعدا توبه کردند و در مقام اصلاح خویش بر آمدند در این صورت خداوند البته بسیار آمرزنده و مهربان است))

علاوه بر این آیات می توان به آیات ۱۱۹ از سوره نحل آیه ۱۵۲ سوره اعراف و آیه ۱۱۲ سوره توبه نیز اشاره کرد، که جملگی در پذیرش توبه و و بخشش توبه کنندگان آمده اند فی الجمله از آیات مذکور چنین بر می آید که خداوند حتی سنگین ترین مجازات هارا نیز با توبه مجرمین که البته منوط به ندامت و اصلاح رفتارشان می باشد از آنها برداشته است. و ظاهرا علاوه بر پشیمانی و ندامت، تلاش در جهت اصلاح اعمال و رفتار آنها نیز همواره مورد توجه حضرت باری تعالی است در همین راستا روایات متعددی نیز از ائمه معصومین (ع) نیز می توان یافت که در تبیین مفهوم و مبانی توبه نقش زیادی دارند: حدیث معروف (الثائب من الذنب کمن لا ذنب له) که امام رضا (ع) نیز از نبی اکرم (ص) اسلام نقل می کنند توبه را چنان نهادی معرفی می کند که موجب زایل شدن محکومیت و کلیه آثار و تبعات ناشی از آن می گردد و بسان افراد غیرمجرم با تائبین برخورد می شود.^۱

۱ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶

روایت دیگری که از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) که می فرماید: ((فی رجل سرق او شرب الخمر او زنی فلم یعلم بذلک منه و لم یؤخذ حتی تاب و صلح ، فقال : اذا صلح و عرف منه امر جمیل لم یقم علیه الحد)) ((در باره مردی که دزدی کند یا شراب بخورد یا زنا کند و کسی از آن مطلع نشود و دستگیر هم نگردد تا اینکه توبه کند و اصلاح شود فرمودند: وقتی اصلاح شود و کار پسندیده ای از او دانسته شود (دیده شود) دیگر حد بر او جاری نیست)) شهید ثانی بر این اعتقاد است که وقتی مجازات اخروی با توبه ساقط می شود به طریق اولی مجازات های دنیوی و آثار و تبعات این جهان نیز ساقط می گردد^۱.

اما همان طور که گفتیم دلیل ذلیل کنندگی مجازات و آثار آن از جانب توبه تنبیه و ندامت واقعی و عزم جزم مجرم بر اصلاح و پیرایش خود از سیئات و اعمال مجرمانه و انجام اعمال صالح و پسندیده بود. حال اگر احراز گردد که چنین مقاصدی در انجام توبه دنبال نمی شود این توبه غیر واقعی بوده و هیچ گونه اثری از امحاء مجازات ها ندارد. بر همین اساس زمان انجام توبه از اهمیت زیادی برخوردار است و بسته به اینکه قبل از کشف یا اثبات جرم باشد یا بعد از آن، تاثیر توبه در مجازات متفاوت خواهد بود که نظر به اهمیت آن در ادامه بدان می پردازیم.

۵-۲- زمان انجام توبه

اگر مرتکب، قبل از اثبات جرم در نزد قاضی چه از طریق اقرار و چه از طریق شهادت شهود توبه کند، نظر مشهور فقهای امامیه بر آن است که مجازات ساقط می شود الا در توبه محارب که نظر مشهور بر آن است که متهم باید قبل از دستگیری توبه نماید نه بعد از آن و دلیل آن نص صریح قرآن است (آیات ۳۳ و ۳۴ سوره مائده که ذکر شد) همچنین آیه ۱۶ سوره نساء در مورد توبه زن و مرد زناکار و آیه ۴۳ سوره مائده در مورد توبه سارق است گرچه توبه در جرایم مشمول حد پس از محکومیت و اجرای مجازات ها تاثیر نمی نماید اما اثرات آن یا مربوط به پیش از اثبات جرم می باشد یا پس از آن. در هر دو حالت موجد آثار و تبعات خاص می گردد:

الف) توبه بعد از اقرار به جرم

اگر مرتکب پس از اقرار به جرم در نزد حاکم شرع توبه نماید. نظر مشهور فقها بر آن است که امام

۱ - العاملی الجبعی، زین الدین بن علی (شهید الثانی)، مسالک الانهام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۴، ص ۳۵۸

مخیر است مجرم را عفو کند یا حد الهی را جاری سازد. البته چنین توبه ای موجب سقوط مجازات نیست بکه فقط اختیار عفو را به حاکم می دهد .

ب) توبه بعد از شهادت شهود

نظر مشهور فقها بر آن است که اگر جرم با شهادت شهود ثابت شود و شخص پس از آن توبه نماید امام اختیار عفو مجرم را ندارد و باید حد الهی را جاری کند. نظر مشهور بر اساس روایات بسیاری است که در این خصوص وارد شده است، ولی عده ای دیگر از فقها معتقدند توبه بعد از اثبات به وسیله شهادت شهود نیز توسط امام قابل عفو است، شیخ مفید در این مورد به اصالت برائت، عدم ثبوت حد بر ذمه کس به دلیل استصحاب و اولویت سقوط عذاب دنیا از عقاب اخروی استدلال کرده اند^۲. ولی این نظریه مخدوش است و اجتهاد در مقابل نص می باشد^۳. البته در مورد توبه محارب آیه صراحت دارد که محارب باید قبل از دستگیری توبه کند نه بعد از آن، زیرا توبه ای که بعد از دستگیری انجام می شود غالباً نه از روی خوف از خدا بلکه به خاطر ترس از مجازات است که توبه حقیقی نیست ولی در مورد سایر جرایم مثل زنا یا شرب خمر و...

آن چنان که آیات صراحت دارند تا پیش از ثبوت جرم می تواند توبه کند، اگر چه به عنوان مظنون دستگیر شده باشد که در مورد قبل از دستگیری محارب که آیه شریفه صراحت دارد باید گفت دستگیری بدین معناست که محاربین در وضعیتی قرار بگیرند که امکان گریز از چنگال عدالت نباشد نه اینکه حتما دست بند بر دستها زده شود .

۵-۳- توبه در قانون مجازات اسلامی

توبه به عنوان عامل سقوط پاره ای از مجازاتهای حدی در مواد ۷۲ و ۸۱ در باب حد زنا، مواد ۱۲۵ و ۱۲۶ در باب حد لواط، در مواد ۱۳۲ و ۱۳۳ در باب حد ساحقه، مواد ۱۸۱ و ۱۸۲ در مورد حد مسکر، بند ۵ ماده ۲۰۰ در مورد حد سرقت در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است . لازم به ذکر است که قانون گذار در مورد حد قوادی و و محاربه راجع به این موضوع که آیا توبه موجب سقوط مجازات است یا خیر، سکوت کرده است ، در مورد توبه محارب، علی رغم اینکه

۱- همان ، ص ۳۵۹

۲- طوسی، ابن جعفر (محمد بن حسن بن علی)، مبسوط، ص ۶۴

۳- مرعشی شوشتری، محمد حسن، پیشین، ص ۱۹

ماده ۲۱۱ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ تصریحت بر این داشت که توبه محارب قبل از دستگیری موجب سقوط حد است، اما قانون مجازات اسلامی توجهی به توبه محارب نکرده است فقط در ماده ۱۹۴ به توبه محارب در مدت تبعید اشاره کرده است، البته با استناد به آیه ۳۴ سوره مائده و روایات وارده و اجماع فقهای شیعه و با توجه به ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۸ و وحدت ملاک بین کلیه جرایم مستوجب حد (به جز حد قذف که جنبه حق الناس دارد) در این زمینه در صورت توبه محارب قبل از دستگیری، مجازات ساقط خواهد شد. استدلال اخیر را در مورد توبه مرتکب قوادی هم می توان به کار برد و گفت که در صورت توبه مجازات او ساقط خواهد شد. گفتنی است علاوه بر این توبه موجب سقوط حد در جرایمی که جنبه حق الهی دارند می شود موجب سقوط مجازات تعزیری نیز می شود، لذا اگر عمل ارتكابی موجب تعزیر شود و بزهکار قبل از قیام بینه توبه نماید تعزیر ساقط می شود چرا که اطلاعات موجود در این باب (توبه) تعزیر را شامل می شود و این از باب قیاس اولویت نمی باشد و اکثرا به سوره شوری آیه ۲۵ استناد می کنند زیرا لازمه قبولی توبه عدم عقوبت است^۱.

در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی قانون گذار در ۲ ماده از توبه بحث کرده است یکی تبصره ماده ۵۱۲ است و دوم ماده ۵۲۱، در تبصره ۵۱۲ مقنن مبهم سخن گفته است و معلوم نیست به چه مناسبتی از بین جرایم مختلف که همه در زمره جرایم علیه امنیت هستند فقط دو جرم را انتخاب کرده است^۲. دیگر آنکه توبه را در جرایم خاصی که در زمان جنگ اتفاق افتاده باشد پذیرفته، مثلا لشکر اسلام در حال جنگ با اجانب است و شخصی در درون این لشکر برای اجانب جاسوسی کند و اطلاعات بسیار مهمی را به آنها مخابره کند، به صراحت تبصره ماده ۵۱۲ چنانچه قبل از دستیابی نیروهای نظام به او توبه کند مشمول ماده ۵۰۹ که اشد مجازات را در نظر گرفته نمی شود، حال اگر همین جرم در زمان صلح رخ دهد که به طبع خطر کمتری نسبت به زمان جنگ برای جامعه دارد و مرتکب توبه کند، توبه اش مشمول تبصره ماده ۵۱۲ نمی شود یعنی توبه اش را قانونگذار نپذیرفته است. که در اینجا نیاز به رفع ابهام و تصریح قانونی است.

۱ - هوآلذی یقبل التوبه عن عباده ویعفو عن السیئات...

۲ دو جرم عبارتند از: الف- تحریک مردم به جنگ و کشتار به قصد برهم زدن امنیت کشور ب- همکاری با دول خارجی متخاصم بر علیه جمهوری اسلامی

البته قانون گذار با توجه به توبه محارب که آنرا قبل از دستگیری موثر می داند به غیر از این جرایم در جرایم تعزیری که توبه در بعضی از آنها پذیرفته است می توان گفت همان طوری که در حدود توبه تا قبل از ثبوت جرم پذیرفته است در این جرایم هم تا قبل از ثبوت جرم توبه پذیرفته می شود.

۵-۴- نحوه حصول اعاده حیثیت در حق الله و حق الناس

سؤالی که در خصوص موارد مذکور مطرح می گردد، این است که پس از عفو و گذشت حضرت باری تعالی از حق عمومی که در حقوق اسلامی از آن به عنوان حق الله تعبیر می شود، گناهکار از جنبه خصوصی بزه ارتكابی که همان حق الناس است نیز مبری می شود و اعاده حیثیت پیدا می کند یا خیر؟

پاسخ این سؤال بطور کلی و نسبت به تمامی معاصی معینه قدری مشکل و مقتضی بسط مقال و بحث فراوان است که به طور کلی باید گفت:

جرایم در حقوق اسلام همانند حقوق جزای عرفی دارای دو جنبه است. یکی جنبه عمومی که از نظر نظم اجتماعی مورد توجه است و دیگر جنبه خصوصی جرم که از نظر اضرار به افراد جامعه حائز اهمیت می باشد که این دو جنبه در حقوق اسلام به حق الله و حق الناس تعبیر می شود.

با این مقدمه گناهان و جرایم مقرر در حقوق اسلام را می توان به سه قسمت تقسیم نمود:

۱- جرایمی که صرفاً دارای جنبه عمومی است.

۲- جرایمی که دارای جنبه خصوصی است.

۳- جرایمی که دارای هر دو جنبه است و به عبارت دیگر مجرم و گناهکار هم از حدود حق الله تعدی نموده و هم به حقوق افراد تجاوز می کند.

در مورد اول، با عنایت به آیات و روایاتی که قبلاً اشاره شد، پس از اجابت توبه و استغفار و گرائیدن گناهکار به راه صواب و طی مرحله آزمایش، به اعاده حیثیت نایل می شود.

در مورد دوّم، توبه باید مقارن یا متعاقب جبران خسارت و یا جلب رضایت شاکی خصوصی تحقق پذیرد و الا صرف توبه و استغفار و بدون جبران ضرر مجنی علیه، گناهکار به اعاده حیثیت نایل نمی شود.

و در مورد سوّم نیز، بزه کار باید بدو جبران ضرر و زیان مجنی علیه را نموده و سپس برای رفع آثار گناه خود از درگاه خداوند کریم طلب بخشش نماید و توبه کند و راه ایمان و اصلاح پیش گیرد تا بتواند اعاده حیثیت پیدا کند.

مطلبی که در اینجا باید به آن توجه شود این است که توبه هیچ مجرم و گناه کاری قبل از جبران خسارت شاکی یا مدعی خصوصی و یا جلب رضایت او مقبول نخواهد بود. و به عبارت دیگر هیچ مجرمی تحصیل اعاده حیثیت نمی کند، مگر اینکه حق الناس را اداء کرده باشد. و این به عنوان یک قاعده کلی باید در مقررات مربوط به اعاده حیثیت، مورد دقت و توجه قانون گذار قرار بگیرد.

پس نتیجه این شد که، توبه به عنوان یک مبنای شرعی اعاده حیثیت است و توبه واقعی همان آثار و نتایج اعاده حیثیت را در پی دارد، چون هر دو به این معنا هستند که فرد به حالت قبل از خطا و گناه یا جرم بازمی گردد و گویی که گناه و جرمی مرتکب نشده است و ذاتش پاک می شود، بنابراین توبه نوعی اعاده حیثیت است.

۵-۵-۵- اعاده حیثیت حق است یا حکم؟

۱- تعریف حق: حق در معنای عام خود عبارت است از (سلطه ای که برای شخص بر شخص دیگر یا مال یا شئی، جعل و اعتبار می شود) به عبارت دیگر حق توانایی خاصی است که برای کس یا کسانی نسبت به شخص یا چیزی اعتبار شده و به مقتضای این توانایی، صاحب حق می تواند در متعلق آن تصرف کند یا از آن بهره گیرد. پس حق، نوعی سلطنت و استیلا برای انسان بر چیزی دیگر است؛ خواه آن چیز که متعلق حق قرار می گیرد مال باشد یا انسان در این معنای عام، حق شامل ملک هم می شود و به موجب این تعریف، حق و ملک یک حقیقت واحدند؛ با این تفاوت که حق مرحله پایین تری از ملک است و به سخن دیگر ملک یک مفهوم مشکک دارای مراتب است که اولین مرتبه آن، حق است.

بر اساس همین تعریف عام از حق، در حقوق معاصر، حق به حق عینی و حق دینی تقسیم شده است. حق به معنای خاص عبارت است از توانایی خاص برای انجام دادن عملی که گاهی به عین و گاهی به شخص تعلق می گیرد، مانند حق تحجیر، حق خیار و حق قصاص.

به موجب این تعریف، هر چند موضوع حق در موارد مختلف یکی از سه چیز است، ولی متعلق حق در تمام موارد، عملی است که به یکی از آنها تعلق گرفته است و به این علت، با ملک فرق واضحی دارد؛ زیرا ملک احاطه و واسطه ای است که به خود عین یا منفعت تعلق می گیرد. برای نمونه، صاحب حق تحجیر حق دارد عقد خیاری را فسخ کند، در حالی که شخص مالک بر روی ملک سلطه کامل و مطلق دارد.

(۲) - اقسام حق: در میان تقسیمات مختلفی که از حق شده است به نظر می رسد تقسیم مرحوم محقق نایینی از همه جامع تر است. به نظر این بزرگوار، تمام اقسام حق قابل اسقاط است و آنچه محل بحث است قابلیت نقل و انتقال به غیر است. از دیدگاه ایشان اقسام حقوق به شرح زیر است:

- ۱- حقوقی که فقط قابل اسقاط هستند، مثل حق قذف؛
- ۲- حقوق قابل اسقاط و نقل بلا عوض، مانند حق قسم
- ۳- حقوق قابل اسقاط و نقل اعم از تبرعی و معوض، مثل حق تحجیر؛
- ۴- حقوق قابل اسقاط و انتقال قهری و در عین حال غیر قابل نقل ارادی، مانند حق خیار که به وارث منتقل می شود، ولی به عقیده برخی فقها نقل به آن به دیگری صحیح نیست.^۱

بعضی از حقوق مثل ابوت پدر، ولایت حاکم و حق استمتاع زوج از زوجه که نه قابل اسقاط هستند و نه قابل نقل و انتقال، با توجه به تعریفی که از حق به عمل آمده، حق محسوب نمی شوند و در زمره احکامند.

(۳) - تعریف حکم: حکم در لغت به معنای دستور و امر آمر است و اصطلاح به صورت های مختلفی مورد تعریف قرار گرفته است. از آن جمله گفته شده: ((خطاب الشرع المتعلق بافعال المکلفین))؛ یعنی حکم آن است که شارع مقدس، حکمی تکلیفی یا وضعی در باره فعلی از افعال انسان جعل اعتبار کند، به این معنی که آدمی را از ارتکاب فعلی ممنوع کند یا به انجام دادن آن وادار سازد یا در انجام دادن و ترک آن اجازه و رخصت دهد (احکام تکلیفی)، و یا بر فعل انسان اثری مترتب کند (احکام وضعی).

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: خوانساری نجفی، موسی بن محمد، منیه الطالب (تقریرات درس آیه الله نایینی) ج ۱، ص ۴۲ و طباطبایی یزدی، محمد کاظم، حاشیه بر

مواردی که مفاد حکم شرع اجازه و رخصت در فعل و ترک است، مشابهت زیادی به حق پیدا می کند و لذا تبیین دقیق آن ضروری به نظر می رسد.

۴- ویژگی های حکم: ویژگی هایی که مبین ماهیت و حقیقت حکمند عبارتند از:

۱- عدم قابلیت اسقاط آن از ناحیه اشخاص؛

۲- عدم امکان نقل و انتقال آن از ناحیه اشخاص؛

۳- عدم امکان تعهد به سلب آن.

حق بر خلاف حکم، از سوی صاحب حق علاوه بر آن که قابلیت اسقاط دارند و می تواند به صورت تبرعی یا معوض اسقاط شوند، ممکن است به یکی از اسباب نقل و انتقال به دیگری منتقل شود. همچنین امکان تعهد علیه حق نیز وجود دارد، به این معنا که صاحب حق می تواند در قبالت دریافت ما به از یا به صورت تبرعی و مجانی متعهد شود که از حق خود استفاده نکند ولی ویژگی های حکم درست بر خلاف حق است: نه قابلیت اسقاط دارد، نه به اسباب قهری منتقل می شود، و نه می توان علیه آن تعهد کرد.

منظور از ویژگی سوم حکم این است که در مورد حق، می توان علیه حق تعهد کرد، بدین معنا که شخص تعهد کند فلان حق خود را اعمال نکند، ولی نمی توان علیه حکم تعهد کرد برای مثال شخص نمی تواند متعهد شود که فلان حکم از او سلب گردد، به عبارت دیگر سلب جزئی حق تمتع یا حق اجرای حقوق مدنی از صاحب حق امکان پذیر است، ولی سلب حکم امکان ندارد. به همین دلیل است که قانونگذار در ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران مقرر داشته است: (هیچ کس نمی تواند به طور کلی حق تمتع و حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند). زیرا حق تمتع و حق اجرای حقوق مدنی به طور کلی عبارت است از اهلیت تمتع و استیفا، که حکم است و سلب حکم از خود، امکان پذیر نیست. اهلیت تمتع و استیفا لازمه شخصیت حقوقی و از لوازم ذاتی حیات انسانی فرد است و سلب این حقوق به طور کلی به معنای سلب لوازم حیات انسان است. علت وجود خصوصیت های سه گانه مذکور این است که اختیار و زمام حکم در دست حاکم یعنی شارع و قانونگذار است و محکوم علیه یا مکلف در این باره فاقد اختیار است. حاکم است که به مکلف رخصت داده تا مباحات فعلی را انجام دهد یا آنها را ترک کند، و نهایت اینکه اگر حکمی بر موضوعی معلق باشد و شخص مکلف داخل در محدوده آن موضوع باشد؛ حق دارد که خود را از

حیطه آن موضوع خارج کند و با انتقال موضوع، حکم هم منتفی می شود که این امر در صورت حفظ موضوع با اسقاط حکم متفاوت است.

۵- نحوه تشخیص حق از حکم: در بسیاری از موارد، تشخیص حق از حکم کار آسانی نیست؛ از جمله مواردی که مفاد حکم رخصت است و مدلول آن این است که انسان می تواند فلان عمل را انجام دهد. مثل اینکه انسان می تواند زوجه خود را طلاق دهد که در این صورت برای فقیه این سوال مطرح می شود که این توانایی حق است یا حکم؟ اگر حق است زوج می تواند به طریقی بر عدم انجام دادن طلاق متعهد شود یا این حق خود را اسقاط کند و اگر حکم است چنین نخواهد بود. همچنین هر جا که شرع و قانون به منظور تنظیم روابط اجتماعی، افرادی را در برابر دیگران به انجام دادن اموری مکلف کند، این تکلیف سبب می شود که دسته دوم برای خود حقی احساس کنند و بتوانند اجرای تکالیف مزبور را از ایشان مطالبه کنند.

برخی عقیده دارند برای تشخیص حق از حکم باید به آثار توجه کرد: چنانکه این آثار قابل نقل و انتقال و اسقاط باشند، این سلطه و توانایی، حق است و در غیر این صورت از مصادیق حکم خواهد بود.^۱ به موجب این نظریه، توانایی صاحب حق این است که بتواند از امتیاز خود صرف نظر کند و امتیازی که نتوان آن را از بین برد، در زمره تکالیف است؛ یعنی امری است که از سوی شرع صادر شده و حقی برای شخص به وجود نمی آورد.

به این نظریه ایراداتی وارد است. اولاً: این نحوه تشخیص، مستلزم دور است؛ زیرا قابلیت نقل و انتقال متوقف بر این است که حق بودن سلطه و توانایی محرز باشد و احراز این امر نیز خود متوقف بر قابلیت نقل و انتقال است. ثانیاً: درست است که حکم چیزی است که قابلیت نقل و انتقال و اسقاط ندارد، ولی این بدان معنا نیست که همه حقوق قابل نقل و انتقال باشند، زیرا همان طور که در بیان اقسام حق گفتیم، همه اقسام حق این ویژگی را ندارند و پاره ای از آن ها فاقد این قابلیت هستند و به سخن دیگر، هر چند آنچه قابل اسقاط و انتقال باشد ((حق)) است، این طور نیست که هر چه قابل انتقال و اسقاط نباشد ((حکم)) باشد.^۲ پس این ضابطه برای تشخیص حق از حکم، کافی نیست و باید گفت برای تشخیص درست، علاوه بر توجه به ضابطه مذکور باید به امر دیگری که همان مفاد ادله باشد نیز توجه شود. توضیح اینکه حق و حکم هر دو نتیجه ادله شرعی و قانونی است. گاهی

۱- منیه الطالب (تقریرات آیت الله نایینی)، ج ۱، ص ۴۲ و طباطبایی حکیم، محسن، نهج الفقاهه، ص ۸

۲- طباطبایی یردی، محمد کاظم، حاشیه بر مکاسب، ص ۵۶

ادله مزبور بیانگر این معنا هستند که اراده شخص در نتیجه حاصل از آن ها تاثیری ندارد که در این صورت، این نتیجه ((حکم)) است و در غیر این صورت، نتیجه مزبور، ((حق)) خواهد بود. به هر حال به نظر می رسد فقیه باید با دقت در ادله شرعی، موارد را از یکدیگر تشخیص دهد.

۶- حکم موارد شک و تردید: هر گاه در حکم یا حق بودن موردی تردید شود و از مفاد ادله، هیچ کدام از آن دو احراز نشود، مرجع، مقتضای اصول و قواعد عامه است. در پاسخ به این پرسش که در این موارد چه اصلی حاکم است، به سه نظریه فقهی که توسط فقیهان برجسته معاصر ارائه شده اشاره می کنیم:

۱. به عقیده محقق نایینی هر گاه در ((قابل اسقاط بودن)) امری تردید وجود داشته باشد، اصل استصحاب جریان می یابد. به موجب اصل مزبور، امتیاز موجود سابق که در حق یا حکم بودن آن تردید است و در نتیجه، بقا و عدم آن برای ما مشکوک است، کماکان باقی خواهد بود و این گونه موارد، از جمله احکام محسوب خواهند شد.^۱

۲. محقق یزدی می گوید: ((میان موردی که تردید در حق و حکم بودن امری باشد با موردی که در قابلیت اسقاط و عدم قابلیت اسقاط تردید وجود داشته باشد، فرق است. در مورد اول، اصل استصحاب جاری است؛ اما در مورد دوم، اصل آن است که حق در اختیار صاحب آن است، مگر آن که در استفاده از آن مانعی ایجاد شود و در موارد تردید، اصل، عدم مانع است. به موجب این نظریه، اصل آزادی اراده در از بین بردن حق، همواره حاکم است، مگر آن که مانعی مسلم از این امر جلوگیری کند.))^۲

۳. محقق بحرالعلوم می گوید: هر گاه در مورد حکم یا حق بودن امری تردید کنیم به مقتضای اصل عدم، کلیه آثار وجودی حق و یا حکم بودن آن امر نفی می شود. بنابراین، چنین امری نه قابل اسقاط است و نه قابل نقل و انتقال. به نظر ایشان، حق و یا حکم بودن از امور وجودی است و این آثار، مترتب بر احراز وجود آن ها است. بنابر این در فرض شک، آثار مترتب نخواهد شد و به عبارت دیگر، صرف شک کافی است و نیازی به اجرای اصل عدم نیست. به علاوه اگر اصل هم جاری شود، هر چند آثار را نفی می کند، حکم بودن آن امر را اثبات نخواهد کرد؛ زیرا اثبات حکم بودن از لوازم

۱- منیه الطالب (تقریرات آیت الله نایینی)، ج ۱، ص ۴۲

۲ - طباطبایی یزدی، محمد کاظم، حاشیه بر مکاسب، ص ۵۶، به بعد

عقلی و به اصطلاح ((اصل مثبت)) است و مثبتات اصل، حجت نیست. ^۱ این نظریه، به نظر ما اقوا و موجه تر است. ^۲

حق یا حکم بودن اعاده حیثیت:

باتوجه به آن چه گفته شد به نظرمی رسد که اعاده حیثیت هم ویژگیهای حق را داراست، و هم ویژگیهای حکم را داراست.

ویژگیهای حق را داراست: یعنی قابلیت نقل و انتقال دارد، چون فرض بگیرد که فردی قبل از فوتش حیثیتش زایل شده است و از آنجاکه در اسلام آبرو و حیثیت اشخاص از اهمیت بالایی برخوردار است، لذا این حق اوست که حیثیت از دست رفته به او باز گردانده شود بنابر این چه فرقی در این حق می توان قائل شد که چنین شخصی زنده باشد یا مرده باشد، چرا که حقی زایل شده و بایستی به صاحب حق باز گردانده شود، و اگر چنین نشود علاوه بر اینکه بدنامی مرده رادربین مردم در پی دارد چه بسا سبب پریشانی خاطر و ناراحتی شدید بازماندگان او گردد؛ پس اعاده حیثیت حق اوست و از آن جایی که خودش نمی تواند حقی را اعاده نماید، بنابراین این حق به وراثت او منتقل می شود تا آنان به جای مرده اعاده حیثیت نمایند.

ویژگیهای حکم را داراست: یعنی قابل اسقاط نیست و افراد نمی توانند آنرا از خود ساقط کنند، چون همان طور که قبلاً بارها متذکر شدیم آبرو و حیثیت در اسلام از چنان جایگاه و مرتبه ای برخوردار است که پس از جان اشخاص چیزی مهمتر از آبروی او برای انسان وجود ندارد، حتی جایگاه و اهمیت آن از نظر اسلام از مال افراد بالاتر است، پس چیزی را با این درجه از اهمیت نمی توان به سادگی از خود ساقط کرد، بخصوص در اعاده حیثیت قانونی که پس از گذشت مدتهای مقرر افراد خود به خود به اعاده حیثیت نایل می شوند و فرد نمی تواند بگوید که من اعاده حیثیت نمی خواهم و آن را از خود ساقط نماید. چون به حکم قانون از او اعاده حیثیت می شود چه بخواهد و چه نخواهد، در هر حال با احراز شرایط به اعاده حیثیت نایل می شود.

۱ - بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغه الفقیه، ج ۱، ص ۱۹

۲ - محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه مدنی، ج ۱، ص ۲۲

و نمی توان علیه آن تعهد کرد. یعنی شخص نمی تواند متعهد شود که حق اعاده حیثیت را از خود سلب کند، زیرا حق اعاده حیثیت به لزوم حفظ حیثیت و آبروی اشخاص برمی گردد که از این جنبه لزوم حفظ آبرو و حیثیت فرد حکم محسوب می شود.

به نظرمی رسد، گرچه استاد دکتر سیدمصطفی محقق داماد نظر محقق بحرالعلوم را نظریه اقوی و موجه تر دانسته است. اما با توجه به آنچه گفتیم نظر مرحوم محقق یزدی در اینجا بیش از همه آن نظراتی که بیان کردیم، با موضوع ماسنخیت دارد. پس نتیجه این می شود که اعاده حیثیت حق افراد است، ولی ادله مسلمی که در بخش آیات و روایات گفتیم جلوگیری می نماید از اینکه شخص بخواهد این حق خود را ساقط نماید یا تعهد به سلب آن نماید، بنابراین نظری که اینجا اختیار می کنم نظر مختار مرحوم محقق یزدی است.

بخش پنجم: ادله ضرورت اعاده حیثیت

۱- بررسی اعاده حیثیت از دیدگاه قرآن کریم

(اهمیت آبروی اشخاص و لزوم اعاده حیثیت آنان در صورت زوال حیثیت)

۱-۱- یوسف (ع) خواهان اعاده حیثیت و آبرویش از پادشاه مصر:

۱-۱-۱- وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَاَسْأَلُهُ مَا بَالُ النُّسُوهِ اللّٰتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ .

و پادشاه گفت او را نزد من آورید، پس چون فرستاده شاه نزد وی (یوسف) آمد گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پروردگار من به حيله آنان آگاه است.^۱

وجه استدلال موضوع:

۱- وقتی فرستاده شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که

۱ - آیه ۵۰ و ۵۱ سوره یوسف برگرفته از فرهنگ قرآن کریم . مولف اکبر هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن ، ص ۶۹

پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانه شود ، بلکه می خواست بی گناهی و پاک دامنی او ثابت شود و در واقع یوسف به دنبال اثبات بی گناهی خود بود تا از خود اعاده حیثیت کند.

۲- شاید یوسف به خاطر رعایت احترام و حیثیت عزیز مصر ، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد . (قطعن ایدیهن)

۳- حرمت و احترام رهبران و حاکمان راهرچند که کافر باشند با ید نزد زیر دستانشان نگه داشت و این پیام رامی رساند که برای شخصیت و حیثیت دیگران احترام قائل شوید تا برای شخصیت و حیثیت شما احترام قائل شوند. (ارجع الی ربک).

۴- آزادی به هر قیمتی ارزش ندارد . اثبات بی گناهی و اعاده حیثیت مهم تر از آزادی است. (ارجع الی ربک فسنله)

۵- زندانی که علی رغم آزادی ، پیشنهاد بررسی پرونده را می دهد، پاک است. همانطور که یوسف درخواست رسیدگی مجدد به پرونده خود را نمود و خواستار اعاده حیثیت بود. (فسنله)

۶- دفاع از آبرو و حیثیت واجب است (ما بال النستوه)

۷- در مواقع حساس (مانند موقعیت یوسف در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد . (ما بال النستوه)^۱

۱-۲- و آیه شریفه: قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ.

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند منزه است خدا ما هیچ بدی از او نمی دانیم . همسر عزیز گفت : اکنون حقیقت آشکار شد ، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راست گویان است.^۲

۱- قرائتی ، محسن ، تفسیر نور ، ج ۶ ، صص ۹۴-۹۵-۹۶-۹۷

۲- سوره یوسف ، آیه ۵۰ و ۵۱

وجه استدلال موضوع:

۱- «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. کلمه «حصص» از «حص» یعنی جدا شدن حق از باطل است.^۱

۲- در این ماجرا یکی از سنت های الهی محقق شده است، به خاطر تقوای الهی گشایش ایجاد می شود. (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)^۲ هر کس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند. (خدا اعاده کننده حیثیت اومی شود.)

۳- گاهی که گره کور می شود و موضوع حیثیتی می شود، شخص اول کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد و این اهمیت حیثیت رامی رساند. (قال ما خطبکن)

۴- افراد متهم (زایل کننده حیثیت) را دعوت کنید از خود دفاع کنند (قال ما خطبکن) حتی زلیخا نیز حضور داشت (قالت امرأة العزيز)

۵- زنان مصر نه تنها بر خطا کار نبودن یوسف اعتراف کردند (اعتراف زایل کنندگان حیثیت برزوال حیثیت نوعی اعاده حیثیت است) بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند ((من سوء)) یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست.)

۶- عزیز مصر خواست مراد زلیخا با یوسف (ع) مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه آیندگان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. (عدل الهی تضمین کننده کرامت و حیثیت افراد با تقواست.) (قالت... انا راودته)

۹- آنگاه که خدا بخواهد دشمن، خود وسیله ی نجات و رفع اتهام می شود. درباره اتهام به یوسف هم این چنین شد. (انه لمن الصادقین)

۱-۲- خدا اعاده کننده آبروی همسر پیامبر (ص):

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا

۱ - قاموس قرآن : مجمع البحرين

۲ - طلاق ۲-۳

اُكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

مسلم کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است بلکه خیر شما در آن است. بخاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید و آنرا کوچک می پنداشتید.^۱

خداوند برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت یک قانون کلی و جامع تغییر داده است و می گوید «کسانی که دوست می دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنيا و الاخره)

قابل توجه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشا دهند، بلکه می گوید دوست دارند چنین کاری را انجام دهند و این نهایت تاکید در این زمینه است. ضمناً باید توجه داشت که اشاعه فحشاء منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آن را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتی ها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه ((فاحشه)) و ((فحشاء)) در قرآن مجید غالباً در موارد جنسی و آلودگی های ناموسی به کار رفته است ولی از نظر مفهوم لغوی چنانکه ((راغب)) در مفردات گوید: «فحش» و «فحشاء» و «فاحشه» به معنی هر گونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، در قرآن کریم نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش: (کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند...) (سوره شوری آیه ۳۷)

به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود اما اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه: و عکس العمل اجتماعی، و آثار شوم بر روی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، به دلیل محکوم بودنشان به فسق به رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است.^۲

۱ - آیه ۱۰ سوره نور

۲ - اکبر هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن کریم، ص ۶۹

و اما عذاب دردناک آخرت، دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید: (و خدا می داند و شما نمی دانید) «والله يعلم و انتم لاتعلمون».

او از عواقب شوم و آثار مرگ بار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد این مسئله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبده به این شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید. او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.^۱

این آیه شریفه دقیقاً بر یکی از مهمترین مصادیق زوال حیثیت که همان تهمت است اشاره نموده است و در آن زایل کنندگان حیثیت رابه عذاب عظیم وعده می دهد. و در میان آیاتی که به نوعی به حیثیت اشخاص یا مصادیق زوال حیثیت اشاره دارد آیه مورد بحث یکی از صریح ترین آیاتی است که به زایل کنندگان حیثیت اشخاص هشدار و اخطار می کند که نه تنهاتهمت نزید بلکه اگر دیگران هم برای شمتهمتی رایبان کردند، شما آن را برای دیگران بازگویی نکنید. و این که خداوند به کسانی که حیثیت اشخاص را زایل می کنند وعده عذاب دردناک می دهد خود این موضوع نشان دهنده اهمیت و تأکید خداوند متعال در حفظ کرامت و شخصیت افراد است.

۱-۳- اهتمام ویژه خدا به حفظ آبروی مؤمنان:

وَاللَّائِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا.

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا می شوند ۴ نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید اگر گواهی دادند آنان (زنان) را در خانه های (خود) نگه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.^۲

۱- همان

۲- آیه ۱۵ سوره نساء

تفسیر

واللاتی یأتین الفاحشه...واژه «فاحشه» چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم، دراصل به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد (زنا) در عمل منافی عفت به کار می رود نیز به همین مناسبت است و این کلمه در ۱۳ مورد در قرآن مجید آمده است که گاهی در مورد(زنا) و گاهی در مورد (لواط) و گاهی در اعمال زشت و ننگین به طور کلی استعمال شده است .

همان طور که قالب مفسران از آیه شریفه فهمیدند آیه اشاره به مجازات زنان شوهر داری است که آلوده(فحشاء) می شوند ، و می گویند: (اگر همسران شما آلوده به (زنا) شدند ۴ نفر را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید، اگر ۴ نفر به این موضوع گواهی دادند آنها را در خانه ها محبوس سازید ،تا مرگ آنها فرا رسد .

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به (زنا محصنه) می کند ، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است تعبیر به «من نسائکم» (از همسرانتان) می باشد زیرا این تعبیر در مورد همسران در قرآن مکرر وارد شده است، بنابراین مجازات منافی عفت برای زنان شوهر دار در این آیه (حبس ابد) تعیین شده است .

ولی بلا فاصله می گوید: (او یجعل الله لهن سبیلا) (و یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار بدهند) بنابراین مجازات حبس درباره آنها ادامه یابد تا مرگ آنها فرا رسد، و یا اینکه قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معین شود.^۱

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم ، یک حکم موقت بوده ، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی در باره آنها نازل خواهد شد و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند و هنوز در قید حیات هستند ؛ تبعا از زندان آزاد خواهند شد و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید ، آزادی آنها از زندان به خاطر الغای حکم سابق است ، و اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به خاطر این است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد ، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد راهی برای نجات این زندانیان است؛ ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب می شوند خواهد بود (دقت کنید) .

۱- اکبر هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن کریم ، ص ۷۰

ضمناً باید توجه داشت که دستور محبوس ساختن اینگونه زنان در خانه‌ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست زیرا از محبوس ساختن در زندانهای عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده که زندان‌های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارند زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزشگاه بزرگ مفاسد در می‌آیند که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم به وقت وسیع در اختیار یکدیگر می‌گذارند.^۱

وجه استدلال موضوع:

۱- در این آیه تأکید شده است که برای اثبات زنا بایستی چهار شاهد ارائه گردد. سؤال این است که چرا چهار شاهد و چرا کمتر از آن تعداد مورد قبول نیست؟ دلیل این موضوع این است که شارع مقدس با وضع این قانون خواسته که از هتک حیثیت اشخاص جلوگیری نماید. چراکه با وضع این قانون احتمال این که برخی بخواهند با دروغ به دیگران تهمت ناروا بزنند بسیار ضعیف می‌شود چون که شرایط اثبات اینگونه اتهامات آسان نیست.

۲- از این آیه استنباط می‌شود که در مواردی که موضوع حیثیتی است از جمله همین موردی که در آیه مطرح شده است (اتهام به فحشاء و زنا) نظر شارع مقدس بر برتری داشتن حیثیت افراد نسبت به اثبات جرم آنان است. در واقع شارع خواسته است که در مورد اثبات جرایم حیثیتی سخت بگیرد که مبادا بی‌گناهی به جرم حیثیتی محکوم شود، که این نمونه بارز تفسیر به نفع متهم در جرایم حیثیتی است. چراکه اگر هزاران گناه کار آزاد شوند بهتر از آن است که یک بی‌گناه متهم به گناه نکرده آن هم در جرایم حیثیتی شود.

۱-۴- عنایت خداوند در حفظ آبروی افراد حتی مستمندان و فقرا:

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

۱- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، تفسیر سوره نساء آیه ۱۵، ج ۳، صص: ۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸

اگر صدقات را آشکار کنید خوب است و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شمایمتر است و قسمتی از گناهان شما را می پوشاند و در پرتو بخشش در راه خدا بخشوده خواهید بود و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.^۱

وجه استدلال موضوع:

۱- امام باقر (ع) ذیل این آیه فرمود: زکات واجب را علنی پرداخت کنید، ولی زکات مستحب را مخفیانه بدهید. شاید دلیل این باشد که زکات واجب یک وظیفه عمومی و معمولی و دور از ریا است. گرچه آیه در مورد کمک های مالی است، ولی در فرهنگ اسلام، به هر کار خیری صدقه گفته می شود. حتی اگر سنگی را از میان راه مسلمانان کنار زنیم، صدقه است بنابراین کمک به محرومان با علم و رعایت آبرو و کرامت و حیثیت آنان نیز صدقه است.

۳- انفاق پنهانی، از ریا و خود نمایی به دور و به اخلاص نزدیک تر است و آبرو و حیثیت گیرنده صدقه را محفوظ نگه می دارد. (فهو خیر لکم)

۴- کمک به فقرا بخشی از گناهان صغیره را می بخشد. (یکفر عنکم من سیئاتکم) سیئات در قرآن در برابر گناهان کبیره آمده و به گناهان صغیره گفته می شود.^۲

۵- آنچه مهم است علم خداست و حفظ آبرو و حیثیت افراد، نه اطلاع مردم (والله بما تعملون خبیر)

۱-۵- لزوم حفظ حیثیت اشخاص و عدم هتک حرمت:

۱-۵-۱) - الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۳

آنان که از مؤمنان اطاعت کار، در صدقاتشان عیب جویی می کنند و کسانی را که برای انفاق در راه خدا جز به مقدار ناچیز توانایی خود دسترسی ندارد مسخره می نمایند خداوند آنها را مسخره می کند و کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد و برای آنها عذابی درد ناک است.

۱ - آیه ۲۷۱ سوره بقره، برگرفته از فرهنگ قرآن کریم، همان، ص ۷۰

۲ - (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون ... نکفر عنکم سیئاتکم...) نساء ۳۱

۳ - آیه ۷۹ سوره توبه، فرهنگ قرآن کریم، همان

وجه استدلال موضوع:

۱- رسول خدا از مردم تقاضای کمک به جبهه کرد. توانگران کمکهای شایانی کردند و ناتوانان کمک های اندک داشتند. منافقان کمک توانگران را ریایی دانسته و مورد عیب جویی و طعن قرار می دادند و کمک بی بضاعت ها را مسخره می کردند از جمله ابوعقیل با اضافه کاری، مقداری خرما برای کمک به جبهه نزد پیامبر آورد، منافقان او را نیز مسخره کردند (عیب جویی و مسخره کردن از مصادیق زوال حیثیت است).

۲- مال و ثروت داشتن، شرط انفاق نیست، باید اخلاص، ایمان و سخاوت داشت. در آیه اشاره دارد که ثعلبه، با آن همه ثروت حق واجب الهی را نپرداخت و ابوعقیل که کارگری ساده بود، با اخلاص چند عدد خرما را به جبهه اسلام کمک کرد، اگرچه مورد تمسخر قرار گرفت (حفظ اصل اسلام و حیثیت دین اسلام از حیثیت افراد بالاتر است).

۳- امام رضا (ع) فرمودند: مراد از مسخره کردن خداوند (سخر الله منهم) آن است که خداوند کیفیت استهزای آنان را می دهد (زایل کنندگان حیثیت در آخرت مجازات می شوند).^۱

۴- مسخره کردن، کار منافقان است. خود کمک نمی کنند، کمک های دیگران را نیز زیر سوال می برند. (الذین یلمزون)

۵- منافقان می خواهند با تبلیغات و استهزا، مردم را نسبت به جهاد دلسرد و بی انگیزه کنند. (یلمزون فیسخرن)

۶- در دید منافقان مقدار مال مهم است، نه انگیزه و خصلت ها، لذا انفاق اندک را بر فقیران مومن، خرده می گیرند و تمسخر می نمایند. (یلمزون الذین لایجدون الا جهدهم)

۷- به وظیفه خود عمل کنیم و از استهزای دشمن نهراسیم (لا یجدون الا جهدهم) زیرا خداوند جزای آنان را می دهد. (در راه حفظ دین از زایل شدن حیثیت نهراسیم). (سخر الله منهم)^۲

۱ - مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱۹.

۲ - اکبر هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن کریم، ص ۱۷۰.

۱-۵-۲) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الْأَسْمُ الْأُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند و یکدیگر را مورد طعنه و عیب جویی قرار ندهید و به القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید بسیار بد است به کسی بعد از ایمان نام کفر آمیز گزارید و آنان که توبه نکنند ظالم و ستم‌گردد.^۱

شأن نزول:

مفسران برای این آیات شأن نزولهای مختلفی ذکر کرده‌اند، از جمله اینکه:

جمله «لا یسخر قوم من قوم» در باره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر) نازل شده است که گوشه‌های سنگین بود و وقتی که وارد مسجد می‌شد در کنار پیامبر جایی برای او باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراق پیدا کرده و رد جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید و او گفت همین جا بنشین و او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، ثابت گفت فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در زمان جاهلیت نام می‌بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این کارهای زشت نهی کرد.

و گفته‌اند «و لا نساء من نساء» درباره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، و به خاطر کوتاهی قدش مسخره می‌کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت.

و نیز گفته‌اند جمله ی «لا یغتب بعضکم بعضا» در باره دو نفر از اصحاب رسول الله (ص) که رفیقشان سلمان را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر فرستادند تا غذایی برای آنها بیاورد پیامبر

۱ - آیه ۱۱ سوره حجرات

سلمان را سراغ «أسامه بن زید» که مسؤل «بیت المال» بود فرستاد. اسامه گفت الان چیزی ندارم ، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند بخل ورزیده ، و در باره سلمان گفتند :اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد ، سپس خودشان به راه افتادند تا به سراغ اسامه بیایند و در باره کار خود تجسس کنند ، پیامبر فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم ،عرض کردندای رسول خداما امروز مطلقا گوشت نخوردیم ! فرمودآری گوشت سلمان و اسامه را خورده اید ، آیه نازل شدو مسلمانان را ازغیبت نهی کرد.^۱

وجه استدلال موضوع:

ممنوعیت استهزا ، بد گمانی، غیبت ، تجسس و القاب زشت

ازآنجا که قرآن مجید سوره حجرات به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته،پس از بحث در باره وظایف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه این اختلافات پرداخته است تا با قطع آنها اختلافات نیز برچیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته است.

نخست می فرماید « ای کسانی که ایمان آورده اید ،نباید گروهی از مردان شما گروهی دیگری را استهزاء کند»(یا ایها الذین آمنو لایسخر قوم من قوم)

چه اینکه « شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند» (عسی ان یکونوا خیرا منهم) « همچنین گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند ، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند»(و لانساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن).

در اینجا مخاطب مؤمنان هستند اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار نمی دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزا و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبروغرور است که عامل بسیاری از جنگ های خونین در طول تاریخ بوده است.^۲

۱- طبرسی، فضل بن الحسن ، تفسیر مجمع البیان ، ج ۹، ص ۱۳۵

۲ - مکارم شیرازی ،ناصر، تفسیر نمونه ،تفسیر سوره حجرات آیه ۱۱و ۱۲، ج ۲۲ صص ۱۱۷تا ۱۹۵

و این خود برترینی بیشتر از ارزشهای مادی و ظاهری سرچشمه می گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری زیباتر، ثروتمند تر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمارد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم و با تحقیر دیگران خود را برتر شمرده، چون که این یکی از بدترین کارها و زشت ترین عیوب اخلاقی است که باز تاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید» و «لاتلمزو انفسکم».

«لا تلمزوا» از ماده لمز بروزن (طنز) به معنی عیب جویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان «همز» و «لمز» را این گونه گفته اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و همز ذکر عیوب در غیاب آنهاست، و گفته اند لمز عیب جویی با چشم و اشاره است، در حالی که همز عیب جویی با زبان است.

جالب اینکه قرآن در این آیه با این تعبیر «انفسکم» به وحدت و یکپارچگی مؤمن اشاره کرده است و اعلام می دارد همه مومنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب جویی کنید در واقع از خودتان عیب جویی کرده اید.

و بالاخره در مرحله سوم می فرماید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید» (و لا تنابزوا بالالقاب)^۱.

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام بگیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که باز گو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم ولقی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرد.

در پایان آیه می فرماید «بسیار بد است به کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند» (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان).

بعضی در تفسیر این آیه احتمال دیگری داده اند و آن اینکه خداوند مومنان را نهی می کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیب جوئی نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شان نزولی که ذکر شد مناسب تر به نظر می رسد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: «و آنها که توبه نکنند و از این عمل دست برندارند ظالم و ستمگرند» (و من لم یتب فالتک هم الظالمون).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر آمیز و عیب جوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خداست بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده ، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب : عدم سخریه ، ترک عیب جوئی و تنابز به القاب زشت بود، و احکام سه گانه آیه بعد از آن به ترتیب : اجتناب از گمان بد ، تجسس و غیبت است.^۱

به طور خلاصه اینکه: استهزا ، بد گمانی، غیبت ، تجسس و القاب زشت از مصادیق زوال حیثیت است که خداوند از این موارد نهی نموده است.

۱-۵-۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَكَأَنَّ تَجَسُّسُوكُمْ وَعَلَىٰ بَعْضِكُمْ بَعْضًا أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ.

در این آیه نخست می فرماید: « ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید ، چرا که بعضی از گمانها گناه است» (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم).^۲

۱ - همان

۲ - آیه ۱۲ سوره حجرات

منظور از «کثیرا من الظن» گمانهای بد است که نسبت به گمان های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. این آیه اشاره به این موضوع دارد که حتی گمان بد بردن از دیگران در ذهن هم از مصادیق زوال حیثیت است که بایستی از آن اجتناب شود. در واقع شارع از فکر بد کردن در مورد اشخاص هم نهی نموده است تا چه رسد به این که این فکر بد به گفتار و کردار تبدیل شود. پس دین مبین اسلام مسلمانان را از پندار بد، گفتار بد و کردار بد نهی می نماید.

چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید :

۱-۵-۴) - لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ .

« چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است؟! »

قابل توجه اینکه: نهی از کثیری از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا (بعضی) از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است، و لذا تعبیر به «ان بعض الظن اثم» شده است، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سوال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست، بعضی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب اثر است، یعنی هرگاه گمان بدی از مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

۱ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره حجرات آیه ۱۱ و ۱۲، ج ۲۲، صص ۱۷۷ تا ۱۹۵

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسایل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، که در راه حل های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.^۱

بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را به نیکو ترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود ، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر ، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی ، قال امیر المومنین : ضع أمر اخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک کنه و لا تظن بکلمه خرجت من أخیک سوء و انت تجدلها فی الخیر محملا.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع ترین و حساب شده ترین دستور ها در زمینه روابط اجتماعی است ، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در نکات بحث خواهد آمد .

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده ، می فرماید : « و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید» (و لا تجسوا).

«تجسس» و «تجسس» هر دو به معنی جست و جو گری است ولی اولی معمولا در امور نا مطلوب می آید، و دومی غالبا در امر خیر ، چنانچه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد : یا بنی اذهبوا فتجسسوا من یوسف و اخیه: «ای فرزندان من ! بروید و از گمشده من یوسف و برادرش جست و جو کنید»^۲

درحقیقت گمان بد عاملی است برای جست و جو گری ، و جست و جو گری عاملی است برای کشف رازهای نهانی مردم ، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند . بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جست و جو گری برای دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود ، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

۱ - اکبر هاشمی رفسنجانی و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن ، فرهنگ قرآن کریم ، ص ۶۹

البته این دستور منافاتی با وجود دستگا های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جست و جو گری کنند چنانکه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دوبرنامه قبل است می فرماید: «هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند» (و لا یغتب بعضکم بعضا) و به این ترتیب گمان بد سر چشمه تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی را نفی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملا مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: (ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا) «به یقین شما از این امر کراهت دارید» (فکر هتموه).^۱

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است، و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر به دفاع از خویشان نیستند. و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است. در روایات اسلامی - چنانکه خواهد آمد- نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله غیبت داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن در اسلام تا این حد سنگین باشد.^۲

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را برای آنان گشوده، می فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است» (و اتقوا الله ان الله تواب رحیم).

وجه استدلال موضوع:

۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

۱ - آیه ۱۲ سوره حجرات

۲ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره حجرات آیه ۱۲ و ۱۱، ج ۲۲، صص ۱۱۷ تا ۱۹۵

دستور های ششگانه ای که در آیات فوق مطرح شده (نهی از سخریه و عیب جویی، القاب زشت، گمان بد، تجسس، غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی که می تواند به عنوان خود برتر بینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیب جویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را در هم شکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جست و جو پردازد، و نه عیب پنهانی آنان را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان ۴ سرمایه دارد که همه آنها باید در دژ های این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، مال، ناموس و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون جان و مال آنهاست، بلکه از بعضی جهات مهمتر است!

اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل فرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هرکس احساس کند دیگری در منطقه افکار خود تیر های تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مؤمن و مذهبی امکان پذیر نیست.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر المومنین علی (ع) آمده است: «من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد:» کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد»^۱

۱ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره حجرات آیه ۱۱ و ۱۲، ج ۲۲، صص ۱۷۷ تا ۱۹۵

۲- تجسس نکنید.

دیدیم که قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده ، و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قایل نشده نشان می دهد که جست و جو گری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است ، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی خصوصی افراد است ، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است .

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مسأله شکل دیگری به خود می گیرد ، لذا شخص پیغمبر مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان (عیون) تعبیر می شد ، و تا آنچه را که ارتباط با جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

۳- غیبت از بزرگترین گناهان است.

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است ، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد ، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر است ، و اینجا است که گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود ، و حرمت اشخاص در هم نشکند ، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد ، و این مطلبی است که اسلام آن با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه «غیبت» «بد بینی» می آفریند ، پیوند های اجتماعی را سست می کند ، سرمایه اعتماد را از بین می برد ، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می کند.

می دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای را قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است ، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است ، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است .^۱

از اینها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد ، و هر گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

۴ - مفهوم غیبت

«غیبت» چنانکه از اسمش پیداست سخنی است که در غیاب کسی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب آن را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیب جویی را داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا یا کوتاه قد یا سیاه رنگ یا کوسه!

به این ترتیب ذکر عیوب تکراری به هر قصد و نیت که باشد حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر با قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بنماییم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد اما اگر این صفات اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت خواهد بود که گناه آن به مراتب سنگین تر است.^۱

روشن است که عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست، مثلا گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

با این حال می گویند: این سخنی است که در حضور او نیز می گوئیم، در حالی که گفتن آن نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء گناه سنگین تری را به بار می آورد.

۵- علاج غیبت و توبه آن

غیبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی دیگران را بریزد احساس خوشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح اوست و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هایی همچون بخل، حسد، کینه توزی، و عداوت، و خود برتر بینی.

باید از طریق خود سازی و تفکر در عواقب سوء این صفت زشت و نتایج شومی که ببار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی هارا از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی ها به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر کسی دسترسی به طرف ندارد و یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال او را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.^۱ پس غیبت یکی از مصادیق زوال حیثیت است که می توان با بکار بستن دستورات شریعت از غیبت کردن خوداری نمود و به تبع آن حیثیت و کرامت اشخاص را حفظ نمود.

۱-۵-۵- (هَمَّازٌ مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ): (کسی که بسیار عیب جو است و به سخن چینی آمد و شد می کند)^۲

سپس می افزاید (کسی که بسیار عیب جو و سخن چین است) (همز مشاء بنمیم).

(هماز) از ماده (همز) (بروزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیب جویی نمودن است.

(مشاء بنمیم) کسی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند (باید توجه داشت که این هر دو فسق به صورت صیغه ی مبالغه آمده که از نهایت افساد آنها رد این کارهای زشت حکایت می کند).^۳

۱- همان

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر سوره قلم آیه ۱۱، ص ۶۸

۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره قلم آیه ۱۱، ج ۲۴، ص ۳۸۵

۱-۵-۶) - ویل لکل همزه لمزه: «وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای»^۱

تفسیر:

وای بر عیب جویمان ووغیبت کنندگان!

این سوره با تهدیدی کوبنده آغاز می شود می فرماید: « وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای»
(ویل لکل همزه لمزه)

آنها که با نیش و زبان و حرکات، دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزا کرده، یا عیب جویی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند.

«همزه» «لمزه» هر دو صیغه مبالغه است اولی از ماده همز در اصل به معنی «شکستن» است و از آنجا که افراد عیب جو و غیبت کننده شخصیت دیگران را در هم می شکنند به آنها «همزه» اطلاق شده است.

و «لمزه» از ماده «لمز» (بروزن رمز) در اصل به معنی غیبت کردن و عیب جویی کردن است.

در اینکه آیا این دو واژه به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویمان می کند؟ یا در میان این دو فرقی هست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند، بعضی آنها را به یک معنی گرفته اند، و بنابر این ذکر این دو باهم برای تاکید است.

ولی بعضی گفته اند «همزه» به غیبت کننده و «لمزه» به معنی عیب جو است.

بعضی دیگر «همزه» را به معنی کسانی که با اشارات دست و سر عیب جویی می کنند و «لمزه» را به معنی کسانی که با زبان این کار را انجام می دهند دانسته اند.

بعضی اولی را به عیب جویی روبرو و دومی را به عیب جویی پشت سر می دانند. بعضی اولی را به معنی عیب جویی آشکار، و دومی را عیب جویی پنهان و با اشاره چشم و ابرو شمرده اند و گاه گفته شده که هر دو به معنی کسی است که مردم را با القاب زشت و زننده یاد می کند.

۱ - هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر سوره همزه آیه ۱، ص ۱۰۴

و بالاخره در سخنی از «ابن عباس» آمده است که در تفسیر این دو چنین گفته: هم المشاؤون بالنميمة المفرقون بین الاحبه ، الناعتون للناس بالعیب: « آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و در میان دوستان جدایی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند»

گویا ابن عباس این سخن را از حدیثی که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است استفاده کرده است، آنجا که فرمود: الا انبئکم بشرارکم؟ قالو: بلی یا رسول الله (ص) قال: المشاؤون بالنميمة ، المفرقون بین الاحبه ، الباغون للبراء المعایب: « آیا شما را از شریر ترین افراد خبر دهم ؟ گفتند بلی یا رسول الله: فرمود: آنها که بسیار سخن چینی می کنند ، در میان دوستان جدایی می آفرینند و برای افراد پاک و بی گناه در جست و جوی عیوب شان هستند.»^۱

ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که این دو واژه به یک معنی است، و مفهوم وسیعی دارد که هرگونه عیب جویی طعن و استهزاء به وسیله زبان علایم و اشارات و سخن چینی و بد گویی را شامل می شود.

به هر حال تهدید به «ویل» تهدید شدیدی است نسبت به این گروه ، و اصولاً آیات قرآن موضع گیری سخنی در برابر اینگونه افراد نموده، و تعبیراتی دارد که در مورد هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود، مثلاً بعد از آن که منافقان کوردل را به خاطر سخریه مومنان به عذاب الیم تهدید می کند ، می فرماید : اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.

«چه برای آنها استغفار کنی چه نکنی ، حتی اگر ۷۰ بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد»^۲

شبهه همین معنی درباره منافقانی که پیامبر اکرم (ص) را استهزاء می کردند در سوره منافقون آیه ۵ آمده است .

اصولاً آبرو و حیثیت افراد از نظر اسلام بسیار محترم است ، و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد گناه بزرگی است ، در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است: اذل الناس من اهان الناس: «ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند»

۱- همان

۲ - سوره توبه آیه ۸۰

شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات آورده ایم.

سپس به سرچشمه این عمل زشت (عیب جوئی و استهزاء) که غالباً از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می گیرد، پرداخته است و می افزاید: «همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده» بی آنکه حساب مشروع و نا مشروع آنرا کند (الذی جمع مالا وعدده).

آنقدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می شمرد، و از زرق و برق درهم و دینار، پولهای دیگر، لذت می برد و شادی می کند.^۱

و آیات بسیاری در این زمینه وجود دارد که به جهت اختصار فقط به ذکر دو آیه اکتفا می کنیم:

۱-۵-۷) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ.

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنن و یکدیگر را مورد طعنه و عیب جوئی قرار ندهید. ۲

۱-۵-۸) - وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد.... ۳

۱-۶- لزوم اعاده حیثیت در قذف:

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ .

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره همزه آیه ۱، ج ۲۷، ص ۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۱۱ سوره حجرات، ص ۶۸

۳- همان، آیه ۴۹ سوره حجرات

کسانی که زنان پاک دامن را متهم می کنند پس ۴ شاهد بر مدعا خود نمی آورند آنان را ۸۰ تازیانه بزنید و آنها همان فاسقانند. ۱

تفسیر:

(مجازات تهمت)

از آنجا که در آیات قبل از این آیه مجازات شدیدی برای زن و مرد زنا کار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دست آویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد بی گناه را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زنا کاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت افراد پاکدامن از خطر اینگونه افراد مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی مردم را پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می کنند باید برای اثبات این ادعا ۴ شاهد عادل بیاورند، و اگر نیاورند هر یک را ۸۰ تازیانه بزنید.» (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و بدنبال این مجازات شدید دو حکم دیگر نیز اضافه می کند «و هرگز شهادت آنها را نپذیرید، و لا تقبلوا الهم شهادة ابداء»

« و آنها فاسقند» (و اولئك هم الفاسقون).

به این ترتیب نه تنها اینگونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از اعتبار می اندازد تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، بعلاوه داغ فسق بر پیشانیشان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن منحصر به اینجاست در بسیاری از تعلیمات انسان منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد پاکدامن قائل شده حکایت می کند. در حدیثی از امام صادق می خوانیم: اذاتهم المومن اخاه انماث الایمان من قلبه کما

ینمات الملح فی الماء:» هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود ، همانند نمک در آب»^۱

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد ، بلکه در هر فرصتی آلودگان را به تشویق به پاک سازی خویش و جبران اشتباهاتش می کند، در آیه بعد می گوید«مگر کسانی که بعدا از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران و جبران پردازد که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می دهد خدا غفور و رحیم است»(الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوافان الله غفور رحیم).

در اینکه استثناء تنها از جمله (اولئک هم الفاسقون) است و یا به جمله (و لا تقبلوا لهم شهاده ابداء) نیز باز می گردد ،در میان مفسران و دانشمندان گفت وگو است ، اگر به هردو باز گردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مورد قبول است ،و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر باز می گردد ، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد ، ولی شهادتشان تا پایان عمر نیز بی اعتبار است. ۲

البته طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده ،استثنایی که بعد از ۲ یا چند جمله می آید به جمله آخر می خورد مگر اینکه قرائنی درست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است و اتفاقا در محل بحث چنین قرینه ای موجود است زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود ،چرا که عدم قبول شهادت بخاطر فسق است ، کسی که توبه کرده و مجددا تحصیل ملکه عدالت را نموده است از آن برکنار می باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت (ع) رسیده روی این معنی تاکید شده است ، تا آنجا که امام صادق (ع) بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سوال کننده می پرسد:(فقیهای که نزد شما هستند چه می گویند)؟!

عرض می کند: آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد !

۱- همان ،آیه ۴ سوره نور ،ص ۷۰

امام می فرماید : بس ماقالوا کان ابی یقول اذا تاب و لم یعلم منه الاخیر جازت شهادته: « آنها بسیار بد سخنی گفتند ، پدرم می فرمود : هنگامی که توبه کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد». ۱

احادیث متعدد دیگری در این باب در همین موضوع آمده تنها یک حدیث مخالف دارد و به آن اعتنایی نمی شود .

ذکر این نکته لازم است که کلمه (ابدا) در جمله (لاتبلقوا لهم شهاده ابداء) دلیل بر عمومیت حکم است ، و می دانیم هر عموم قابل استثناء می باشد بنابراین تصور اینکه کلمه (ابدا) مانع از تاثیر توبه است اشتباه محض است.

وجه استدلال موضوع:

۱- معنی رمی در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنای انداختن تیر یا سنگ یا مانند آن است ، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیبهایی می رساند ، سپس این کلمه به کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخن چون تیری آبروی فرد را هدف گرفته و حیثیت او را نابود می سازد .

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث ، آیات آینده این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است مثلا نفرموده (والذین یرمون المحصنات بالزنا : کسانی که زنان پاکدامن را متهم به زنا می کنند) زیرا در مفهوم «یرمون» مخصوصا با توجه به قرائن کلامیه ، کلمه زنا افتاده است، ضمنا عدم تصریح به آن ، آن هم در جایی که سخن از زنان پاک دامن در میان است، یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

۲- چهار شاهد عادل

می دانیم معمولا برای اثبات جرم ها در اسلام دو شاهد کافی است ، حتی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل ، جرم اثبات می شود. ولی در مسأله اتهام به زنا مخصوصا ۴ شاهد الزامی است ، ممکن است سنگینی وزنه شاهد به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در این اتهامات باز است و

همواره عرض و آبروی افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سخت گیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسایل دیگر حتی قتل نفس زبان ها اینقدر آلوده نیست .

از این گذشته قتل نفس یک طرف دارد یعنی مجرم یکی است اما در زنا دو نفر اثبات جرم می شود ، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم ۴ شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است از امام صادق (ع)، آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام پرسیدم آیا زنا شدید تر است یا قتل؟ فرمود: قتل نفس، گفتم: پس چرا در زنا ۴ شاهد لازم است اما در قتل دو شاهد؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوید ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت امام فرمود: به خاطر این است که در زنا دو حد است، حدی برای مرد جاری می شود، حدی برای زن، لذا ۴ شاهد لازم است ، اما در قتل نفس تنها یک حد برای قاتل جاری می شود.^۱

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود ولی اینها جنبه استثنایی دارد ، و آنچه معمول و متعارف است که با توافق طرفین صورت می گیرد و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است .

۱-۷- جوازاعاده حیثیت:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا .

خداوند دوست ندارد که کسی با سخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد.^۲

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره نور آیه ۴ و ۵، ج ۴، صص ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۱۴۸ سوره نساء

تفسیر:

در این آیه به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام شده، نخست می فرماید: خدا دوست نمی دارد که بد گویی شود یا عیوب و اعمال زشت دیگران با سخن برملا شود.

(لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ)

زیرا همانگونه که خداوند ستار العیوب است دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند - بعلاوه می دانیم هر انسانی نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود اظهار شود یک روح بدبینی بر جامعه سایه می افکند، و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می سازد، بنابراین این استحکام پیوندهای اجتماعی و هم به خاطر رعایت جهات انسانی لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح پرده دری نشود .

ضمناً باید توجه داشت منظور از کلمه سوء هرگونه بدی و زشتی است و منظور از (جهر من القول) هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا نفرین یا مذمت یا غیبت به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم غیبت به آن استدلال شده همین آیه است ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست .

سپس به بعضی از امور که مجوز این گونه پرده دری ها است اشاره کرده (مگر کسی که مظلوم واقع شده) چنین افرادی برای دفاع از خویشتن از ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت و یا از مظالم و ستمگری ها آشکار مذمت و انتقاد و غیبت نمایند و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم نمایند از پای نشینند. (درحقیقت در این آیه جوازاعاده حیثیت صادر شده است.)

در حقیقت ذکر این استثناء به خاطر این است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان قرار نگیرد. یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه همانطور که روشن است برای اینکه افراد از این استثناء سوء استفاده نکنند و به بهای اینکه مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را فاش نسازند می فرماید: (خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است)

(وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا)

در آیه بعد، به نقطه متقابل این حکم اشاره کرده، می فرماید: (اگر نیکبختی افراد را اظهار کنید و یا مخفی کنید مانعی ندارد و نیز اگر به خاطر بدی هایی که به شما کرده اند راه عفو و بخشش را پیش گیرید بهتر است زیرا این کار در واقع یک نوع کار الهی است که با داشتن قدرت بر هرگونه انتقام بندگان شایسته خود را مورد عفو قرار می دهد).^۱

۱-۸- هتک آبرو موجب گرفتار شدن به لعن و تباهی در آخرت

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر(از آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند از رحمت الهی در دنیا و آخرت به دوراند.^۲

خداوند در آیه ۲۳ سوره نور به مساله قذف و متهم ساختن زنان پاکدامن به اتهام ناموسی باز گشته است، و به طور موکد و قاطع می گوید: : کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر(از آلودگی) و مؤمن را متهم می سازد از رحمت الهی در دنیا و آخرت به دوراند و عذاب عظیمی در انتظار آنهاست . (ان الذین یرمون المحصنات الغافلوات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:

«محصنات» (زنان پاکدامن) «غافلوات» (دور از آلودگی) و «مؤمنات» (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می دهد تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد ظالمانه و نا جوانمردانه است .

ضمناً تعبیر به غافلوات تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحرافات و بی عفتی مشخص می کند، یعنی آنها نسبت به آلودگی های جنسی آنقدر بی اعتنا هستند که گویی اصلاً خبر ندارند زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به صورتی در می آید که اصلاً تصور فکر گناه از مغز او بیرون می رود گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقواست.

۱ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره نساء آیه ۴۸، ج ۴، صص ۱۸۴-۱۸۵

۲ - هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۲۳ سوره نور، ص ۷۱

این احتمال وجود دارد که منظور از غافلات زنانی است که از نسبت های ناروایی که به آنها داده شده بی اطلاع هستند ، و به همین دلیل از خود دفاع نمی کنند ، و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد اینگونه اتهامات مطرح می کند زیرا در آیات گذشته سخن از تهمت زندگانی بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند ، اما در اینجا سخن از شایعه سازانی است که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته اند قرآن می گوید: اینها تصور نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور سازند خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می سازد و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گرچه آیات فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده ، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاص نازل می شود مفهوم آن کلی است . اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیات محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل آن بشمرند .

در حالی که تهمت زدن گناه بسیار بزرگی است و اگر در مورد همسران پیامبر باشد گناهی بزرگتر و عظیم تری مرتکب محسوب می شود ولی به تنهایی دلیل کفر نیست و لذا پیامبر در داستان افک با این گونه افراد معامله «مرتد» ننموده بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست .^۱

و اما لعن دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیر صادق است ، لذا در همین آیاتی که درباره حد قذف گذشت دو بار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است .

در روایات اسلامی کرارا کلمه لعن در مورد بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است ، حدیث: لعن الله فی الخمر عشر طوائف: خدا ۱۰ گروه را درمورد شراب لعنت کرده... معروف است .^۲

۱ - هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۲۳ سوره نور، ص ۷۱

۲ - همان

۱-۹-عوامل زوال حیثیت و آبرو

۱-۹-۱- (تهمت)

متهم کردن دیگران باعث هتک آبروی آنان :

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا .

هرکس خطا یا گناهی از او سر زند و تهمت بر دیگری بندد مرتکب گناه و بهتان

بزرگ آشکاری شده است^۱.

در این آیه اشاره به اهمیت گناه تهمت زدن به افراد بی گناه کرده، می فرماید: «هرکس خطا یا گناهی مرتکب شود و آنرا به گردن بیگناهی بیفکند، بهتان آشکاری انجام داده است»

(وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا).

در این آیه گناهانی را که دیگری مرتکب می شود به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی «خطیئه» و دیگری «اثم» - در باره تفاوت های میان این دو، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد اینکه خطیئه از خطا در حال به معنی لغزش ها و گناهانی است که بدون قصد از انسان ها سر می زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می گیرد، زیرا هیچگونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت یک نوع لغزش و خطا است که شایسته ی مقام او نیست نتیجه اینکه خطیئه معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل می شود - و در اثم به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می دارد و از آنجا که گناهان آدمی از خیرات باز می دارند به آنها اثم گفته شده است.

ضمنا باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را به منزله تیری قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب به سوی هدف اشاره به اینکه همانطور که تیر اندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که به منزله خون اوست از بین ببرد بدیهی است و بال این

۱- سوره نساء آیه ۱۱۲

کار برای همیشه بردوش فردی که تهمت زده است باقی می ماند و به تعبیر احتمال (بردوش می گیرد) نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسولیت است.^۱

جنایت تهمت

تهمت زدن به بی گناه از زشت ترین کارهایی است که اسلام آن را محکوم ساخته. آیات فوق و روایات متعدد اسلامی بر این موضوع وارد شده.

امام صادق (ع) فرمود: البهتان علی البری اثقل جبال راسیات: تهمت زدن به بی گناه از کوههای عظیم سنگین تر است «

تهمت زدن به افراد بی گناه با روح ایمان سازگار نیست چنان که از امام صادق نقل شده: «اذا اتهم المومن اخاه انما الايمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء: کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلبش ذوب می شود همانند ذوب شدن نمک در آب»^۲

در واقع بهتان و تهمت بدترین نوع دروغ و کذب است زیرا هم مفاسد عظیم کذب را دارد، و هم زیانهای غیبت، و هم بدترین نوع ظلم و ستم است، و لذا از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود: من بهت مومنا او مومنه او قال فیهما ما لیس فیہ اقامه الله تعالی یوم القیامه علی تل من نار حتی یخرج مما قاله: کسی که به مرد یا زن مومن تهمت بزند و یا در باره او چیزی بگوید که در او نیست خداوند در قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد تا از مسولیت آنچه گفته است بر آید.^۳

۱-۹-۲- (سو ظن)

اظهار سوءظن عامل ریخته شدن آبروی مومنین:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ.

۱- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۱۱۲ سوره نساء

۲- کلینی، محمدابن یعقوب، اصول کافی، ج ۴، ص ۶۶

۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تفسیر سوره نساء آیه ۱۱۲، ج ۴، صص ۱۱۹-۱۲۰

ای اهل ایمان از بسیاری از پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و گمانها معصیت است.^۱

۱-۹-۳- (استهزاء)

مسخره کردن مومن موجب هتک آبروی وی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ وَلَٰ تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ.....

ای اهل ایمان مومنان نباید قوم دیگر را مسخره کنند... هرگز عیب جویی از هم دینان یکدیگر نکنید.^۲

۱-۹-۴- (افشاگری)

فاش کردن عیوب مومنان از عوامل هتک حرمت:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا.

خداوند دوست ندارد که کسی با سخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد.^۳

۱-۹-۵- (تعرض به مهمان)

نظر سوء قوم لوط و تعرض آنان به میهمانان وی باعث آبروریزی برای او:

۱- (وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ.

و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می کردند [لوط] گفت ای قوم من، اینان دختران منند آنان برای شما پاکیزه ترند پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی شود.^۱

۱ - هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۱۲ سوره حجرات، ص ۷۲

۲- همان، آیه ۱۱ سوره حجرات، ص ۷۲

۳- همان، آیه ۴۸ سوره نساء

وجه استدلال موضوع:

۱- «یهرعون» از «اهراع» به معنای راندن صحیح است، یعنی غریزه شهوت لجام گسیخته این قوم سرکش را به سوی میهمانان حضرت لوط می راند. مراد از اطهر آن نیست که لواط پاک است و ازدواج پاک تر بلکه از باب مماشات با گناه کار است که اگر به دنبال دفع شهوت هستی ازدواج بهتر از گناه است.

۲- گاهی جامعه انسانی چنان سقوط می کند که مردم باشتاب به سوی گناه زوال حیثیت خودمی روند. (یهرعون الیه)

۳- نفس سرکش انسان را به سوی گناه زوال حیثیت خودسوق می دهد. (یهرعون)

۴- برای جلوگیری از منکرات باید ابتدا راههای معروف را باز کرد و به مردم نشان داد. (هولاء بناتی لا تخزون)

۵- معنای عفت و پاکدامنی انزوا نیست بلکه رعایت پاکی دررفت و آمد طبیعی است. (هولاء بناتی)

۶- ازدواج تنها راه صحیح و پاک برای ارضای غریزه جنسی است و راه های دیگر نادرست و نا پاک است و بی آبرویی و زوال حیثیت در پی دارد. (هن اطهر لکم)

۷- توهین و آزار مهمان اهانت و اذیت به میزبان محسوب می شود. (لا تخزون فی ضیفی)

۸- ارزش مهمان نوازی و احترام به میهمان به اندازه های است که شریف ترین انسانها بیشترین زجرها را برای آن تحمل می کنند. (لا تخزون فی ضیفی)

۹- دفاع از میهمان و حیثیت و آبروی او یک حق انسانی و بی تفاوتی نسبت به او یک کار ناجوانمردانه است.

۱۰- در نهی از منکرو جلوگیری از زوال حیثیت افراد، می توانیم از عواطف و احساسات مردم کمک بگیریم. (الْأَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ)

(۲) - قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ * وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ.

لوط به قوم خود گفت این جوانان در منزل من میهمانند مرا به آزدن ایشان شرمسار نکنید از خدا بترسید و در کار میهمان غریب مرا خجل مگردانید.^۱

۱-۹-۶- (شرکی)

شریک قرار دادن برای خدا مایه بی ابرویی در آخرت:

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

و از این پس خدا و رسولش از عهد مشرکانی که با شما مسلمانان عهد بسته اند بیزاری جست همانا خداوند کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد.^۲

۱-۹-۷- (عذاب اخروی)

گرفتار شدن به آتش جهنم و عذاب آخرت همراه با رسوایی و بی ابرویی:

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

ای پروردگار ما، هر کس را تو در آتش افکنده ای خوار کرده ای.^۳

از امام باقر علیه السلام در باره (و ما للظالمین من انصار) سوال کردند ، حضرت فرمودند: یعنی آنها امامانی ندارند تا آنان را به نام بخوانند. (و از آنان شفاعت کنند)

وجه استدلال موضوع:

- ۱- آتش قیامت سخت است ، اما نزد خردمندان که خواهان کرامت و حیثیت انسان هستند خواری و رسوایی قیامت درد ناک تر از آن است. (من تدخل النار فقد اخزیه)
- ۲- ستمگران از شفاعت دیگران محروم هستند. (ما للظالمین من انصار)^۴

۱- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر سوره حجر آیه ۶۸ و ۶۹ ص ۷۱

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۲۱ و سوره توبه ، ص ۷۲

۳- همان ، آیه ۱۹۲ سوره آل عمران

۴- قرائتی ، محسن، تفسیر نور ، تفسیر سوره آل عمران آیه ۱۹۲، ج دوم ، صص ۲۲۴ و ۲۲۵

۱-۱۰-۱- روش هایی که قرآن برای تنبیه متجاوزان به حقوق دیگران به مامی آموزد.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ.....:

و به آن ستم که تخلف ورزیده تا آن زمین با همه پهناوری بر آنها تنگ شد بلکه از خود دلتنگ شدند.^۱

وجه استدلال موضوع:

۱- سه مسلمانی که در تبوک شرکت نکردند پشیمان شده و برای عذر خواهی نزد پیامبر آمدند، اما حضرت با آنان سخن نگفت و دستور داد کسی با آنان حرف نزند و همسرانشان به آنان نزدیک نشوند آنان به کوههای اطراف مدینه رفتند و به تضرع و گریه پرداختند تا پس از ۵۰ روز خداوند توبه آنان را پذیرفت. (توبه باعث اعاده حیثیت و بازگرداندن گناهکار به حالت قبل از گناه م شود).

۲- قهر، بی اعتنایی، و بایکوت، یکی از شیوه های تربیتی برای متخلفان و مجرمان است. و این تنبیه رامی توان درباره کسانی که حیثیت دیگران را زایل می کنند نیز بکار بست. (ضاق علیهم الارض ظنوا ان لا ملجأ من الله)

۳- مبارزه منفی با متخلفان، جامعه را برای آنان زندانی بی نگهبان و موثر می کند. این شیوه برای کسانی که حیثیت دیگران را زایل می کنند نیز مؤثر است. (ضاق علیهم الارض)

۴- توفیق توبه نیز در سایه لطف و عنایت الهی است. اول خداوند لطف خود را به انسان باز می گرداند (تاب علیهم) تا انسان توفیق پشیمانی و عذر خواهی و توبه پیدا کند، (لیتوبوا) و همین که توبه کرد، باز خداوند توبه او را می پذیرد و او به اعاده حیثیت نایل می شود. (ان الله هو التواب)

۴- پس از یک دوره مبارزه منفی و بی اعتنایی و بایکوت، شرایط مناسب را برای باز سازی خلافاکاران بوجود آوریم تا به جامعه باز گردند و به اعاده حیثیت نایل شوند و بعد از آن نیز ما با مهربانی آنان را پذیرا باشیم. (تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب)

۱- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن کریم، تفسیر آیه ۱۱۸ سوره توبه

بررسی واقعه اِفک (تهمت به عایشه و اعاده حیثیت از او)

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا
اَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

مسلم کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است بلکه خیر شما در آن است . بخاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید و آنرا کوچک می پنداشتید.^۱

خیمه شب بر بیابان گسترده شد و پرده ای از سکوت و ظلمت بر آن پوشیده شد و صحرا به صورت صفحه ای سیاه و تاریک در آمد ، در این ظلمت قیر گونه هیچ مسافری ، همراه خود را نمیدید و فضا به قدری آرام بود که شاید صدای جنبش جانداران و حرکت مورچگان به گوش می رسید.

صفوان بن معطل سلمی که برای انجام کاری از سپاهیان رسول الله که از جنگ بنی مصطلق عقب مانده بود و اکنون تلاش می نمود به آنها برسد و به سپاه ملحق شود و با آنان به حرکت خود ادامه دهد او در بین راه ناگهان با تعجب شخصی را یافت که خود را ردایی پیچیده و در خوابی عمیق است. صفوان از شتر خود پیاده شد و به سوی اورفت و در اطراف وی به تفحص پرداخت و سعی او بر این بود که شخص خواب را نترساند و اسباب ناراحتی او را فراهم نسازد هرچند خود او نیز تا حدی می ترسد که نکند او دشمنی در کمین باشد او ناگهان متوجه شد که او عایشه همسر رسول خدا است که غرق در خواب است و خود را در لباسی پیچیده و در این بیابان خشک و تاریک مانده است در این حال صفوان یقین کرد او در اثر حادثه ای از دنیا رفته است، لذا کنترل خود را از دست داد و وحشت زده فریاد بر آورد : انا لله و انا الیه راجعون ، این پرده نشین رسول الله است که مرگ او را ربوده است.

عایشه با شنیدن این صدای هولناک و ادای کلمه استرجاع از جا پرید و صورت خود را پوشاند و گفت خدا ترا رحمت کند چه خبر شده است! صفوان از شدت ترس و حیا نتوانست سخنی بگوید

۱- سوره مبارکه نور آیه ۱۰

تنها شتر خود را نزدیک آورد و عایشه را سوار کرد و زمام شتر را بدست گرفت و به تعقیب سپاه به راه افتاد تا اینکه در محلی به نام ظهیره به سپاه مسلمانان ملحق شد .

رسول خدا (ص) چون آنها را دید از عایشه علت را پرسید چرا از اردو عقب مانده است ؟ عایشه پاسخ داد دیشب شنیدم که منادی شما دستور حرکت داد، من برای قضاء حاجت به مکان دوری رفته بودم چون برگشتم و برای حرکت آماده شدم متوجه شدم گردن بندم از گردنم افتاده است لذا به جست و جوی آن پرداختم دیدم اردو حرکت کرده و صدای احدی به گوش نمی رسد و هرچه فریاد زدم پاسخی نشنیدم ناچار خود را در لباس خویش پیچیدم و در کنار مسیر نشستم تا شاید کسی متوجه غیبت من شود و بدنالم بیاید و مرا باز گرداند، در همین موقع بود که خواب بر من مسلط شد تا ناگهان با صدای صفوان از خواب پریدم .

محمد(ص) ادعای عایشه را پذیرفت و در کار او تردید نکرد.^۱

اتهام به عایشه همسر رسول الله و زوال حیثیت او

دروغ پردازان و یاهو گویان از موقعی که دیدند صفوان عایشه را سوار بر شتر خود کرده و او را از بیابان می آورد به ادای اتهام و تعدی به آبروی عایشه پرداختند و دامن او را به صفوان متهم ساختند. عبد الله بن ابی بن سلول سرکرده منافقین چون آنها را دیدگفت به خداسوگند نه عایشه از شر صفوان محفوظ مانده است و نه صفوان از شر عایشه . به زودی این موضوع در بین مردم منتشر شد و مسطح بن ابی سپس حسان و زید بن رافعه و حمنه بن جحش نیز به آن دامن زدند و به انتشار این اتهام و حواشی آن پرداختند تا اینکه خبر به رسول خدا رسید و ابی بکر نیز از اتهام دختر خود آگاه شد .

مردم در این جریان به اتهام و دفاع ، و شک و یقین پرداختند تا اردو به مدینه رسید ، ولی هنوز این موضوع بین مردان بود و عایشه از آن خبری نداشت ، اما با ورود سپاه به مدینه عایشه ناگهان به یک بیماری مبتلا شد و لاجرم به انتظار بهبودی و سلامت در بستر بیماری افتاد و طبق معمول منتظر بود

۱- کتاب قصه های قرآن یا تاریخ الانبیاء (از خلقت آدم تا رحلت خاتم)، مولف محمد احمد جاد -المولی-محمد ابولفضل ابراهیم، علی محمد البجاوی، السید شحاته، مترجم : استاد مصطفی زمانی ، ص ۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-

تا رسول الله با قلبی مهربان و آغوشی باز عیادت کند ولی حضرت برخلاف انتظار ، در مدت کوتاهی از او عیادت کردند و به طور گذرا حالی از او پرسید .

عیادت کوتاه مدت و سرد رسول الله عایشه را سخت غمگین و افسرده ساخت و بیماری او شدت یافت و درد او دو چندان شد زیرا به این فکر بود که چرا رسول خدا به حال او رقت نمی کند ؟ چرا نگران او نیست و کمتر به اواعتنا می کند؟

عایشه از اصرار پشت پرده آگاه نیست او نمی تواند برخورد محمد(ص) با سابقه ای که از او در ذهن دارد مربوط سازد و لذا از همسرش اجازه خواست تا به منزل پدر خود برود و امیدوار بود که فراق و دوری او علاقه رسول الله به وی را باز گرداند رسول الله به او اجازه داد و عایشه بیش از ۲۰ روز در منزل پدرش در بستر بیماری بود تا بتدریج بهبود یافت.

یک روز در همین ایام عایشه به اتفاق ام مسطح بنت ابی رهم از میدان مدینه عبور می کرد که ناگهان ام مسطح به زمین خورد و با خود گفت مرگ بر تو ای مسطح .

عایشه گفت : بخدا سوگند بد حرفی زدی به کسی که در جنگ بدر شرکت کرده. ام مسطح گفت ای دختر ابوبکر مگر از داستان خبر نداری؟

عایشه پرسید: کدام داستان ؟ ام مسطح داستان دروغ را برای عایشه تعریف کرد و آنچه مسطح پسر او و حسان در باره عایشه شایع کرده بودند و ابن ابی بن سلول نیز آن را منتشر ساخته و مطالبی را که حمنه دختر جحش به آن اضافه کرده بود ، برای عایشه گفت او پرسید: آیا مطلبی که گفتم صحت دارد ؟ ام مسطح گفت آری بخدا سوگند که چنین شایع شده است عایشه رو به ام مسطح کرد و گفت زود باز گردیم سپس به خانه پناه آورد و از آن روز به بعد اشک چشمانش خشک نشد و ناله او تسکین نیافت سپس رو به مادرش کرد و گفت ای مادر خدا ترا بیامرزد آیا تو هم گفته مردم را تکرار می کنی و متعرض آنها نمی شوی !

مادر عایشه گفت : دخترم ، موضوع را خیلی جدی نگیر بخدا سوگند کمتر زنی مانند تو یافت می شود که شوهرش چند زن داشته باشد و آنها به هم حسادت نکنند.^۱

^۱ - همان

رد اتهام عایشه

یک ماه گذشت و رسول خدا همچنان در کار عایشه حیران بود و در انتظار وحی یا رویایی بود تا او را از حقیقت موضوع آگاه کند و شک و شبهه او را برطرف کند اما وحی نازل نشد و در رؤیا مطلبی به او الهام نگشت. لذا ناگزیر در صدد تحقیق بر آمد و نظر تنی چند از اصحاب را در مورد عایشه پرسید.

محمد (ص) از همسرش زینب بنت جحش که شاید رقیبی بر عایشه بود پرسید: نظرت در مورد عایشه چیست؟ زینب گفت: چشم و گوش من همواره مراقب او بوده ولی غیر از خوبی چیزی از او ندیدم.

حضرت از اسامه بن زید همین سوال را پرسید او گفت یا رسول الله عایشه همسر شماست و من جز خوبی از او ندیدم.

آنگاه رسول الله از حضرت علی (ع) در مورد عایشه جویا شد آنحضرت گفت: حقیقت موضوع را از بریره کنیز عایشه پرس. سپس بریره آمد و رسول خدا فرمود: آیا تو مورد مشکوکی از عایشه ندیده ای؟ بریره پاسخ داد به خدایی که شما را به حق فرستاده تاکنون از او مورد مشکوکی ندیده ام جز اینکه او نوجوان است و موقع خمیر کردن خوابش می برد و مرغان خمیرها را می خورند.

محمد (ص) از تحقیق فارق شد و به مورد مشکوکی که بتوان عایشه را بدان محکوم کرد بر نخورد. لذا با عصبانیت بین مردم رفت و فرمود: ای مردم چرا بعضی از شما به اهل من نسبت ناروا می دهید و مرا ناراحت می کنید بخدا سوگند من جز خوبی و نیکی از ایشان ندیده ام.

آنها مردی را متهم می کنند که من جز خیر و صلاح از او ندیده ام و هر جا که من باشم او نیز همراه من است.

آنگاه حضرت بسوی عایشه که در منزل پدر خود بود رفت چون او را دید متوجه شد با همسر یکی از انصار در حال گریستن است و پدر و مادرش در کنار او هستند.

آن حضرت سلام کرد و گفت پس سخنان مردم به گوش تو هم رسیده از خدا بترس و اگر خطایی مرتکب شدی توبه کن که خدا توبه کنندگان خود را می پذیرد ولی عایشه نتوانست سخن بگوید و به پدرش گفت به جای من با رسول الله سخن بگو.

ابوبکر گفت بخدا سوگند که من نمی دانم چه بگویم پس عایشه نگاهی به مادرش کرد و گفت شما به جای من سخن بگو مادرش گفت بخدا نیز من نمی دانم چه بگویم .

آنگاه که عایشه از پدر و مادر خود دفاعی در رد اتهام خود نشنید، گفت: بخدا سوگند من در این روز ها از خانواده ابوبکر گرفتارتر ندیده ام و سپس اشک از چشمانش جاری شد و ادامه داد: بخدا سوگند که توبه نمی کنم زیرا عمل خطایی انجام نداده ام و از این اتهام مبری هستم اگر اقرار کنم مطلبی غیر واقع گفته ام و اگر حرف مردم را انکار کنم مرا تصدیق نمی کنند، سپس گریه سر داد و خواست از حضرت یعقوب در این مورد یاد کند ، نام او را فراموش کرد و گفت من در این مورد سخنی را می گویم که پدر یوسف گفت: « فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ صبرمی کنم که در دفع این بلیه خداست که تنها مرا یاری تواند کرد».^۱،^۲

تایید وحی بر براءت عایشه ونحوه اعاده حیثیت او

در این حال رسول خدا در فکر فرو رفت و چهره ابوبکر هم در هم شد و «ام رومان» مادر عایشه آه سردی کشید ، آنگاه حالت نزول وحی بر رسول خدا عارض گشت، لذا عبای خود را به تن پیچید و بالشتی زیر سر گذاشت و دراز کشید . لحظاتی گذشت و سر انجام رسول خدا در حالی که قطرات اشک از جبین آن حضرت جاری بود فرمود : ای عایشه بشارت باد ترا ،خدا عفت و پاکدامنی ترا ضمیمه قرآن کرد و فرو فرستاد تا در میان مردم خوانده شود و آنگاه شروع به تلاوت قرآن کرد:

«همانا از آن گروه منافقان که بهتان به شما مسلمانان بستند مپندارید ضرری به آبروی شما می رسد بلکه خیر و ثواب نیز خواهید یافت و هر یک از آنها به عقاب اعمال خود خواهد رسید و هر یک از منافقان که راس و منشا این بهتان بزرگ گشت ،هم او به عذابی سخت معذب خواهد شد ، آیا سزاوار تر نبود شما مومنان زن و مرد که از منافقان چنین بهتانی شنیدید ،حسن ظن تان در مورد یکدیگر بیشتر شده وبگوئید این سخن دروغی آشکار است ،چرا که منافقان بر دعوی خود ۴ شاهد عادل اقامه نکردند حال که شاهد نیاورند نزد خدا مردمی دروغ گویند و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و عقبی شامل حال مومنان نبود ، به مجرد فرض در اینگونه سخنان به شما عذاب سخت می رسید.زیرا شما آن سخنان منافقان را از زبان یکدیگر تلقی کرده و و حرفی بر زبان می گوئید که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک مپندارید، در صورتی که نزد خدا گناهی بسیار بزرگ است ، چرا

۱ - آیه ۱۸سوره یوسف

۲ - همان

که بعد از شنیدن این سخن نگفتید تکلم به آن سزاوار نیست . پاک خدایا این بهتان بزرگ و تهمت محض است . خدا به شما مومنان موعظه و اندرز می کند که زنهار دیگر گرد این سخن ، اگر اهل ایمانید هرگز نگردید. و خدا آیات خود را برای شما بیان فرمود که او به حقایق امور و سرایر خلق دانا و به مصالح بندگان و نظام علم کاملا آگاه است آنان که چون دوست م یدارند در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه دهند ، آنها را در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خدا می داند و شما نمی دانید و اگر فضل و رحمت خدا و رافت و مهربانی خدا شامل حال شما نبود ، ای کسانی که ایمان آورده اید زنهار پیروی از شیطان نکنید که هر کس قدم به قدم از پی شیطان رفت ، او را به کار زشت و منکرش وا می دارد و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود احدی از شما پاک و پاکیزه نشدی لیکن خدا هر که را که می خواهد پاک و منزّه گرداند که خدا شنوا و دانا است»^۱،^۲

۲- بررسی اعاده حیثیت ازدیدگاه روایات

۲-۱- آزارواذیت کردن مؤمن:

رسول خدا (ص) می فرماید: هر کسی مومن را بیازارد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد خداوند را آزرده کرده و هر کس خدا را بیازارد در تورات و انجیل و زبور ملعون است و در خبری دیگر بر اوست لعنت خدا و تمام ملائکه و تمام مردم.^۳

۱- سوره مبارکه نور آیه ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

۲- برگرفته از کتاب قصه های قرآن یا تاریخ الانبیاء (از خلقت آدم تا رحلت خاتم)، مولف محمد احمد جاد - المولی - محمد ابولفضل ابراهیم، علی محمد البجاوی، السید شحاته، مترجم: استاد مصطفی زمانی ، ص ۶۲۱-۶۲۲-

۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹

۳- آیت ا... دستغیب، گناهان کبیره، برگرفته شده از کتاب مستدرک کتاب حج باب ۱۲۵

همچنین رسول خدا(ص) می فرماید هر کس مومنی را اذیت کند به ناحق مثل این است که ده مرتبه مکه و بیت المعمور را خراب کرده، هزار ملک را کشته از این حدیث فهمیده می شود که حرمت مومن ده برابر مکه و بیت المعمور و هزار برابر ملائکه است.^۱

امام صادق (ع) فرمودند: نبوده و نخواهد بود و نباشند مومنی جز آنکه او را همیشه همسایه ای باشد که آزارش رساند و اگر در یکی از جزیره های دریا باشند خداوند کسی را برای آزار و اذیت او برمی انگیزد که آزارش دهد.^۲

۲-۲- ذلیل و کوچک کردن مؤمن:

حضرت امام صادق(ع) می فرماید: هر که مومنی را برای نداری و تهیدستی کوچک شمارد، خداوند روز رستاخیز او را در برابر خلائق بر رسوایی شهره سازد. و در جایی دیگر می فرمایند: هر کس مومن مستمند یا غیر مستمند را خوار شمارد، خدای تعالی او را خوار و دشمن بدارد تا از خوار شمردن آن مومن برگردد. و همچنین می فرمایند: چون روز رستاخیز شود منادی ندا دهد که کجایند رویگردان از دوستانم، پس مردمی بر پا می شوند که چهره هایشان گذشت ندارد و گفته می شود اینها کسانی هستند که مومنان را آزرده اند و در برابرشان ایستاده اند، و با آنها دشمنی و لجبازی کرده اند و با آنها در دنیایشان سخت گرفتند پس فرمان داده می شود که آنها را به دوزخ ببرند.^۳

ابوهارون می گوید: در مجلس امام صادق(ع) نشسته بودیم که حضرت فرمودند: چرا شما ما را خوار می کنید؟ پس مردی خراسانی ایستاد و گفت: پناه به خدا از اینکه ما شما را خوار کنیم، حضرت فرمودند: وای بر تو آیا در وقتی که ما نزدیک جده بودیم فلان شخص از تو خواهش کرد که او را به مقداری از راه سوار کنی که خسته بود و تو سربلند نکردی و اعتنایی به او نمودی هر آینه او را سبک شمردی و شبک شمارنده مومن ما را سبک کرده و حرمت خداوند را ضایع نموده است.^۴

۲-۳ - سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن:

حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) می فرمایند: نزدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد و لغزشها و خطاهای او را شماره کند تا روزی او را به آنها سرزنش کند.

۱ - همان

۲ - کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۳ صص ۴۴۹

۳ - آیت... دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، بخش ریختن آبروی مومن

۴ - همان، برگرفته از کتاب حج الوسائل باب ۱۴۸

پیامبر (ص) می فرماید: ای کسانی که به زبان اسلام آورده ایدو ایمان در دلهایتان جای نگرفته، مسلمانان را نکوهش نکنید و عیب های آنها را دنبال نکنید، زیرا هر کس از عیوب آنها پی گیری کند خدا عیب او را دنباله گیری می فرماید و هر که خدا عیبش را دنباله گیری کند رسوایش سازد اگر چه در خانه و خانواده اش باشد.

امام صادق (ع) فرمود: هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مومنی و مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبرویش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی شیطان کشاند و شیطان هم او را نمی پذیرد.^۱

امام صادق (ع) در مورد حدیث * عورة المومن علی المومن حرام* فرمودند: مراد از عورت این نیست که مومن برهنه شود و عضوی از او را ببینی، بلکه عورت عبارت است از اینکه به ضرر و زیان مومن بگویی و یا از او عیب جویی کنی که باعث آبروریزی شود.^۲

محمد بن فضیل گوید: به امام موسی کاظم (ع) عرض کردم درباره یکی از برادرانم خبری به من رسیده که در شأن او نیست از خود وی پرسیدم، انکار کرد در صورتی که گروه موثقی آن را به من اطلاع داده بودند.

امام فرمود: ای محمد چشم و گوش خود را مبند و اگر پنجاه نفر پیش تو قسم خورند و علیه برادرت گواهی دهند ولی برادرت انکار کرد، وی را تصدیق و آنها را تکذیب کن و نباید چیزی را که باعث سرشکستگی اوست و به آبرو و حیثیت او لطمه می زند در موردش منتشر کنی، زیرا در این صورت جزو کسانی هستی که خداوند در مورد آنها فرمود: آنان که دوست دارند زشتکاری درباره مومن فاش گردد برای آنها در دنیا و آخرت عذاب دردناک است.^۳

ازمجمع این روایات چنین استنباط می شود که سرزنش کردن و رسوا نمودن، عیب جویی کردن و نکوهش کردن مؤمن و انتشار اخباری که باعث سرشکستگی و هتک حیثیت اومی شود، از مصادیق

۱ - آداب معاشرت از دیدگاه معصومین (ع) ترجمه کتاب الشعره از وسایل الشیعه شیخ حر عاملی (باب تکریم تهمت

زدن بر مرد زن مومن)

۲ - همان

۳ - همان

زوال حیثیت است که به شخصیت و حیثیت افراد ضررمی زندودراین روایات از این گونه اعمال نهی شده است.

۲-۴- لزوم حفظ آبرو و حیثیت مؤمن:

رسول الله (ص) فرمود: هر آنکس که آبروی برادرش را نگه دارد خداوند در آخرت رویش را ازدوزخ نگه می دارد.^۱

رسول الله (ص) فرمود: خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را بر دیگران حرام کرده و همچنین گمان بد در باره او بردن، گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند بلکه برای صاحب آن نیز بلایی بزرگ است زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند و دنیایی و حشتناک و آکنده از غربت و انزوا را فراهم سازد.^۲

رسول الله (ص) فرمود: من رد عن عرض اخیه وجبت له الجنة البتة: کسی که از ریختن آبروی برادر دینی خود جلوگیری کند بهشت حتما بر او واجب می شود.^۳

عن ابی جعفر قال: قال رسول الله: من كف نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه يوم القيامة ومن كف غضبه عن الناس كف الله تبارك و تعالی عنه عذاب يوم القيامة: از امام باقر روایت شده که رسول الله (ص) فرمود: هر که خویش را از آبروی مردم باز دارد خدایش در روز قیامت از عذاب باز می دارد و هر که خشم خود را از مردم باز دارد خدا در روز قیامت او را از عذاب باز می دارد.^۴

قال رسول الله (ص): من رد عن عرض اخیه كان له حجابا من النار: رسول خدا (ص) فرمود هر کس آبروی برادر دینی خود را حفظ کند خدا بر او حجاب و پرده ای از آتش قرار می دهد.^۵

۲-۵- تهمت و بهتان و غیبت:

تهمت به بی گناه از کوههای بزرگ سنگین تر است.^۱

۱ - خرمشاهی، بها الدین و مسعود انصاری، پیام پیامبر (مجموعه ای از نامه ها، خطبه ها، وصایا، دعاها، تمثیل ها، سخنان جامع، و فراگیر حضرت محمد (ص))

۲ - نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص)) مترجم ابو لقاسم پاینده، ج اول و دوم

۳ - دهقان، احمد، چهل مجلس، هزار حدیث، ص ۱۸۰

۴ - کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، ص ۴۴۹

۵ - هندی، علامه علاء الدین، کنز العمال، ج ۳، ص ۴۱۶ و احیاء العلوم الدین محمد غزالی، ج ۲، ص ۱۱۰

امام صادق (ع) فرمود: غیبت آن است که در مورد برادر دینی خود چیزی را بگویی که خدا بر او پوشانده ولی اگر در باره او چیزی بگویی که در او نیست بهتان است.^۲

عن ابی جعفر (ع):... و نزل بالمدينه « وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » «خبراه الله ما كان متيا الفريه من ان يسمي بالايما...: از امام باقر (ع) روایت شده که آیه (والذين يرمون المحصنات... اولئك هم الفاسقون) در مدینه نازل شده است... پس خدا کسی را که تهمت زنا می دهد تا زمانی که به این تهمت باقی باشد او را از مومن نامیده شدن به دور داشته.^۳

امام صادق از پدرش پرسید و او از جدش روایت می کند که حضرت علی (ع) فرمود ۵ دسته از زنان با شوهرانشان ملاعنه نیست. از جمله آنها کسانی هستند که به علت تهمت زنا زدن تازیانه خورده اند زیرا خداوند فرمود: و لا تقبلوا لهم شهاده ابدًا....

از حضرت علی روایت شده: کسی که در باره مومنی چیزی را باز گو کند که چشمانش دیده و گوشهایش شنیده است موجب بی اعتباری و بی آبرویی مومن می گردد چنین کسی از جمله افرادی است که خدای عز و جل در باره آنان فرمود «ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه في الذين آمنوا لهم عذاب اليم»^۴

۲-۶- استهزاء و سخریه:

کسانی که دیگران رامسخره می کنند، خداوند آنان به سخریه می گیرد. یعنی پاداش سخره آنها را می دهد و برایشان عذابی رنجاننده و دردناک است. در این باره روایت رسول خدا در جنگ تبوک است. رسول خدا در هنگام جنگ برای مخارج لشکر اسلام امر فرمود که هر کسی هر قدر دارد برای کمک بیاورد. بعضی که مال فراوان داشتند زیاد کمک کردند و کسی که کم داشت مثل ابو عقیل انصاری که

۱- قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۲ - صفحه ۴۲۱

۲- همان

۳- هاشمی رفسنجانی، اکبر و جمعی از محققان مرکز و فرهنگ و معارف قرآن، تفسیر راهنما (روشی نو در ارایه موضوعات قرآن)، تفسیر آیه ۴، سوره نور، ج ۱۲، صص ۱۱ و ۱۲

۴- همان صص ۲۱۳ تا ۲۱۶

۵ - سوره توبه آیه ۷۹ - الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

نصف مزد یک روز کار خود را که مقداری خرما بود، انفاق کرد و منافقان او را به سخریه گرفته بودند، در این باره خداوند برای اهل سخریه یکی عذاب آتش معرفی کرده و دیگر آیه سخریه الهی به ایشان است خداوند دری از بهشت را به روی آنها می گشاید و می گوید وارد شوید، همین که نزدیک می شوند در بسته می شود و این است سزای کسی که دیگران (مومنان) را به سخریه بگیرد و باعث کوچک کردن و بی حیثیت کردن مومن شود.^۱

نتیجه گیری

با توجه به آیات و روایات گفته شده، می توان نتایج زیر را برداشت کرد.

- ۱- اینکه مومن آنقدر آبرو و اعتبار نزد خداوند دارد که خداوند در قرآن برای آزار رساندن به مؤمن عذاب های سخت را بر شمرده و بر این نکته تأکید دارد که یار و یاور مومن است در همه حال.^۲
- ۲- ریختن آبروی مومن از گناهان کبیره معرفی شده است که جبران آن کار آسانی نبوده، علاوه بر این باید شخص ظالم، ظلم و تعدی خود را جبران نماید، باید در پیشگاه خداوند نیز عذرخواه باشد.
- ۳- ضرر و خسارت به کسی رساندن یا آبروی شخصی را ریختن، حق الناس است. و اینکه اگر خدا از فرد ظالم درگذرد کافی نیست، شخص ظالم باید حق الناس را جبران کند و تا حق الناس را جبران نکند، یا آبروی ریخته مومن را جبران نکند کاری از پیش نبرده است. در این مورد خداوند از حق خود می گذرد باید مردم و فردی که به او ظلم شده را راضی کند.
- ۴- عفو و گذشت است که بسیار کار نیکو و ستایش شده ای است، و در قرآن کریم بسیار سفارش شده است.^۳ اگر شخص مظلوم و یا کسی که آبرویش ریخته از حق خود درگذرد و شخص ستمکار را

۱ - آیت ... دستغیب، گناهان کبیره، باب (ریختن آبروی مومن صفحه ۲۸۹)

۲- الف) سوره بقره آیه ۲۵۷ "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ"

ب) سوره محمد آیه ۱۱ "ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ"

۳ - سوره اعراف آیه ۱۹۹ "خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ"

سوره آل عمران آیه ۱۳۳ "وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ"

سوره آل عمران آیه ۱۳۴ "الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ"

بخشد به شرطی که شخص ستمکار سوءاستفاده نکند، این گذشت مورد عنایت حق تعالی قرار می گیرد. و به خاطر همین مقام بالای گذشت است که چنین شخصی بزرگترین کار را انجام داده و در نزد خدا و خلق خدا بزرگوار است.

۵- از دیدگاه شریعت مقدس اسلام کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی افراد بسیار محترم است. و حرمت آن همانند حرمت خون انسان است، و در این زمینه نظر اسلام بر پیشگیری از زوال حیثیت است و از نظر اسلام پیشگیری بهتر از درمان است یعنی باید اصلاً از زوال حیثیت افراد جلوگیری نمود تا اینکه بعد به فکر اعاده حیثیت باشیم و اگر حیثیت کسی برباد رود از دیدگاه اسلام اعاده آن ضروری است.

۳- اجماع:

در خود بحث اعاده حیثیت برای تحصیل اجماع فقها یا حتی برای کسب اجماع منقول تلاش زیادی انجام دادم و در این موضوع اجماعی نیافتیم، البته می توان به طور کلی بحث کرد که اعاده حیثیت از شمول قاعده لاضرر محسوب می شود و در بحث ضمان می گنجد و در این دو مورد می توان اجماع فقها را پیدا کرد، البته در آنجا هم مستند اجماع فقها کتاب و سنت و عقل است و در واقع اجماع مدرکی است و اجماع اصولی محسوب نمی شود بدین معنا که اجماع کاشف قطعی از رأی معصوم باشد نه اینکه دلیلی بر وفق نظر مجمعین از کتاب و سنت و عقل باشد و چون اجماع مدرکی است و هیچ گونه ارزش فقهی و حقوقی ندارد پس در بحث اعاده حیثیت هم نمی توان به اجماع به عنوان یکی از ادله اعاده حیثیت استناد کرد.^۱

سوره بقره آیه ۱۰۹ "وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا....."

سوره مجادله آیه ۲ * الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُمْ مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْتَهُمْ.. وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ

۱ - موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۰

۴-دلیل عقل و سیره عقلا:

بنای عقلای جمیع ملل و نحل در تمام اعصار و امصار، اعم از متدینین به اسلام و غیرآن، بر آن است که اگر به کسی ضرر و زیانی از ناحیه ی دیگری وارد شود این ضرر و زیان بایستی جبران گردد، یعنی عقلا نمی پسندند که کسی به ناحق متحمل ضرر و زیان شود و زیان وارده جبران نشود، چرا که این ظلم آشکار است و نه تنها عقل بلکه طبع و وجدان انسان آن را نمی پذیرد و از طرفی شارع مقدس خود با عقلا متحدالمسلک است بلکه خود رئیس عقلا است و ردع و منعی هم در این باره از طرف شارع وجود ندارد و چرا که اگر موجود بود به ما می رسید و وقتی بنا و سیره ای نزد عقلا وجود داشت و شارع مقدس هم آن را ردع نکرد، همین عدم ردع، دلیل بر امضاء و تاکید شارع است. زیرا بنای مذکور در مرئی و منظر شارع مقدس بوده است و با این همه شارع هیچ گونه اظهار نظری نکرده است، در واقع اگر شارع راه دیگری داشت آن را بیان می کرد. در بحث اعاده حیثیت هم، زوال حیثیت یک نوع ضرر و زیانی است که به عرض اشخاص وارد می شود و از دیدگاه عقلا این ضرر و زیان بایستی با اعاده حیثیت شخص جبران گردد.

۵- قاعده لاضرر:

۱- عن ابن عباس (ره) قال: قال رسول الله: لا ضرر ولا ضرار

ابن عباس (ره) گفت: رسول اکرم (ص) فرمودند زیان و ضرر رسانیدن در اسلام نیست.^۱

۲- قال رسول الله: لا ضرر ولا ضرار ضاراً ضاره الله و من شاق الله عليه: رسول خدا فرمود: زیان و ضرر رساندن در اسلام نیست هر کس زیانی رساند خدایش زیان می رساند و هر که دشواری و مشقت ایجاد کند خدا بر او دشواری و مشقت ایجاد می کند.^۲

قال علی (ع) من عمل بشرائط الحریه اهل للعتق و من قصر عن لاحكام الحریه اعبد الی الرقیه.

علی (ع) فرمود: هر کس به شرایط و لوازم حریت عمل کند شایسته آزادی است و هر کس در انجام وظایف و مقررات آزادی کوتاهی کند بذلت بردگی بر می گردد.^۱

۱- هندی، علامه علاء الدین، کنز العمال، ج ۴، ص ۵۹

۲- همان، ج ۴، ص ۶۲

می گویند در دنیای کنونی این جمله زبان مردم کشور های متمدن است که «در جامعه هر فردی حق آزادی دارد از آزادی به مقداری استفاده کند که مضر آزادی دیگران نشود»

مفهوم این عبارت مطلب جدیدی نیست که تصور شود دنیای متمدن امروز بتازگی آن را فهمیده و برای حفظ حقوق افراد جامعه آنرا به کار بسته است.

این موضوع در ۱۴ قرن قبل، در روزگار پایه گذاری تمدن اسلام، مورد توجه رسول اکرم بوده است و در کمال صراحت از آزادی های فردی مضر به حقوق دیگران جلوگیری کرده است.

روایت لاضرر در روایات شیعه و سنی به طور متواتر موجود است. کلینی(ره) در کتاب کافی این حدیث را از ابن بکیر از زراره از ابی جعفر (ع)، پس از بیان جریان میان انصاری و سمره بن جندب حدیث را نقل می کند که حضرت فرمود: سمره بن جندب در محوطه ای که متعلق به یکی از انصار بود درخت خرما ی بارداری داشت و راه ورود به آن محوطه، از خانه همان مرد انصاری بود.

سمره برای آنکه به درخت خود سرکشی کند بدون اجازه وارد آن خانه می شد و به محوطه می رفت، انصاری از عمل سمره ناراحت شده بود و از وی خواست که هر بار قبل از ورود اجازه بگیرد ولی سمره به درخواست او توجه نکرد. مرد انصاری شکایت نزد پیامبر آورد و جریان را به عرض رساند.

حضرت رسول(ص) سمره را احضار کرد و گفته های شاکی را به اطلاع او رساند و فرمود: هر وقت خواستی از منزل انصاری عبور کنی اجازه بگیر، سمره ابا کرد و از قبول اجازه سر باز زد. حضرت با مشاهده این وضع پیشنهاد کرد که درخت خود را بفروشد و برای تشویق او قیمت را بالا برد. و سرانجام فرمود به هر قیمتی که مایلی بفروش. سمره خود داری کرد و حاضر به فروش نشد سپس حضرت او را به جنبه ی معنوی متوجه کرد و در مقابل فروش یا استجازه به او شفاعت اخروی پاداش داد ولی سمره قبول نکرد.

فقال رسول الله: ((إذهب فاقلعها وارم بها الیه فانه لاضرر ولاضرار)).^۲ در این موقع رسول اکرم به انصاری گفت برو درخت را از ریشه در آور و نزد وی بینداز که اسلام دین ضرری نیست و قانون آسمانی آن اجازه ضرر زدن ابتدائی و انتقامی نمی دهد.

۱ - همان

۲ - کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، کتاب المعیشه، باب الضرار، ص ۸۸

با تحلیل این قضیه و توجه به نکات آن به خوبی روشن می شود که طبق مقررات اجتماعی اسلام، افراد جامعه در اعمال آزادی های فردی خود تا جایی مجازند که به آزادی دیگران لطمه نزنند.

نتیجه بحث:

۱- مردی از انصار در مدینه مالک یک محوطه ای است که خانه مسکونی اش در مجاورت آن قرار دارد و راه ورود به آن محوطه منحصرآ آن خانه است.

۲- سمره بن جندب در آن محوطه درخت خرمايي دارد که به بارنشسته و مایل است تا برداشت محصول مکرر به آن سر بزند و هر بار باید از آن خانه رفت و آمد کند.

۳- مرد انصاری به حکم شرع و قانون در خانه خود دارای آزادی فردی است و کسی حق مزاحمت او ندارد.

۴- سمره نیز حق عبور از آن منزل را دارد و هر وقت بخواهد می تواند از حقتش استفاده کند.

۵- برای آنکه سمره از حق خود استفاده کند و به حق اهل خانه ضرر نرسد مرد انصاری از وی خواست تا اجازه بگیرد، اما سمره قبول نکرد.

۶- قضیه به عرض رسول اکرم رسید و آن حضرت پیشنهاد مرد انصاری را برای حفظ دو طرف تایید کرد و صریحا به سمره امر کرد که قبل از ورود اجازه بگیرد، و باز هم او قبول نکرد.

۷- رسول اکرم به منظور هماهنگ ساختن حق هر دو طرف از در دیگر وارد شد و به او پیشنهاد داد که درخت را بفروشد و برای آنکه او را به این امر تشویق کند و به معامله اقدام نماید قیمت را ولو به چند برابر ارزش واقعی درخت به اختیار او گذاشت به علاوه پیشنهاد خود را با و عده پاداش اخروی تایید فرمود ولی سمره خود سر و لجوج سر باز زد.

۸- روش تند و خود سرانه سمره منافی با تعالیم و قوانین عالیه اسلام بود، زیرا حاضر نشد با استیفاء حق خود حق مرد انصاری را رعایت کند و آزادی خویش را با آزادی وی تطبیق دهد. و چنین فرد متخلفی در جامعه استحقاق کیفر دارد.

۹- پیامبر برای کیفر سمره به مرد انصاری گفت درخت را از ریشه در آور و نزدش بیفکند و با این دستور به او فهماند که هر کس در استفاده از حق خود تا حدی مجاز است که به آزادی دیگران ضرر نرساند.

۱۰- پس از این دستور فرمود «لا ضرر و لا ضرار» و با این عبارت کوتاه یک اصل کلی را در اسلام پایه گذاری کرد و به پیروان خود خاطر نشان فرمود که نه تنها سمره حق ندارد به مرد انصاری ضرر

برساند. بلکه این اصل در اسلام و همه جا و برای همیشه لازم الاجراست و به همین جهت فقها بر مبنای گفته رسول اکرم قاعده لا ضرر را تاسیس کردند و بر اساس آن درمسایل عبادی و امور حقوقی فردی و اجتماعی و خانوادگی صدها حکم و فتوا دادند.

خلاصه ضرورت زندگی اجتماعی و حفظ تمدن انسانی همواره ایجاب کرده است که پیامبران خدا و همچنین دانشمندان بشر با وضع قوانین و مقررات لازم و مفید آزادی بشر را محدود کنند و افراد جامعه را به سرکوبی قسمتی از غرائض و تمایلاتشان وادار کنند.

• بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ

انسان شک در معاد ندارد بلکه او می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت در تمام عمر گناه کند.^۱

• آدمی برای نیل به تمایلاتش دوست دارد راهی که در پیش دارد بگشاید و هیچ مانع و عقل و قانونی سد راهش نشود.

همه مردم به طبع اولیه، آزادی کامل و بی قید و شرط می‌خواهند و نسبت به مقرراتی که غرائز را محدود می‌کند بی میل هستند. با این تفاوت که گروه بسیاری با در نظر گرفتن تمدن و توجه به جهات عقلی و مصلحت‌های زندگی، وضع قوانین محدود کننده را در وضع قوانین بشر لازم و مفید دانسته و اجرای آن را ضروری می‌دانند.

پیامبر(ص) به انصاری دستور داد که برو درخت را قطع کن. چون عمل سمره باعث ضرر بر انصاری شده است و در اسلام بایستی جلوی ورود ضرر گرفته شود و ضرر وارده جبران شود، چراکه لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام؛ و دلیل تقدم حق انصاری بر حق سمره بن جندب در جهت استفاده از درختی که کاشته است از باب اهمیتی است که اسلام برای اعراض قائل است و چون دو حق؛ یعنی حق انصاری و حق سمره با هم تزامم کرده بودند در تزامم اهم بر مهم تقدم می‌یابد و از این رو پیغمبر حکم به کندن درخت فرمودند.

حال در بحث اعاده حیثیت اگر به حیثیت کسی تعرض شود و آبروی شخص زایل گردد اگر حیثیت چنین شخصی به او بازگردانده نشود در واقع ضرری است که بر او وارد شده و اگر ضرری وارد شد بایستی جبران شود، و در این بحث زوال آبروی شخص ضرر حیثیتی است که حکم به چنین ضرری

۱ - سوره مبارکه قیامت آیه ۵

اصلاً تصور نمی‌شود و اگر ضروری وارد شد بایستی جبران شود و جبران آن فقط با اعاده حیثیت امکان پذیر است.^۱

۶- قاعده ضمان ید^۲

استیلا بر مال یا حق یا منافع با ارزش دیگری بدون اذن او و بدون اذن شارع از موجبات ضمان قهری است که از آن به قاعده ی علی الید یا ضمان ید یاد می‌کنند.^۳ یکی از مستندات این قاعده روایت نبوی معروف ((علی الید ما أخذت حتی تودیّه))^۴ می‌باشد. از این روایت چنین مستفاد می‌شود: هر چیزی که از آن دیگری باشد و شخص دیگری بر آن متصرف شود بر عهده ی اوست تا آن را بازگرداند. چه آنچه که مورد تعرض قرار گرفته است عین مال باشد یا حق کسی باشد یا حتی بنا بر نظر مشهور منفعت باشد. بنابراین در بحث ما هر کسی این حق را دارد که حیثیت او مصون از تعرض دیگران باشد و اگر حیثیتش مورد تعرض قرار گرفت به استناد این حدیث بر شخص متعرض لازم است که در مورد جبران و بازگرداندن حیثیت او برآید. البته این حدیث از نظر سند، ضعیف است، زیرا حدیث نبوی مرسل است که در کتب معتبره ی حدیثی شیعه نقل نشده و تنها فقها در کتب فقهی خود آن را ذکر کرده اند، ولیکن بسیاری از فقها قائلند که ضعف حدیث با عمل مشهور فقها جبران شده است و حدیث معتبر به حساب می‌آید. پس به استناد قاعده در صورت زوال حیثیت شخص از ناحیه ی دیگری اعاده ی حیثیت او لازم است و لازم به توضیح است که در اینجا هم چنانچه تعرض به حیثیت از ناحیه ی خود شخص باشد یعنی شخصی با اعمالی که انجام می‌دهد خودش باعث زوال حیثیتش شود در این صورت نمی‌توان به این قاعده در جهت اعاده حیثیت

۱ - بحث قاعده لاضرر، موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۱۹۷

۲ - البته قاعده فوق غیر از قاعده ای است که به موجب آن شارع حکم به مالکیت کسی نموده که مالی را تحت تصرف و استیلاء خویش دارد و از مارات مالکیت محسوب می‌شود.

۳ - لطفی، اسدالله، قواعد فقه مدنی، ص ۱۲۳

۴ - سنن بیهقی، ج ۶، ص ۹

استناد کرد چون این قاعده مربوط به ضمان دیگری در برابر زوال حیثیت شخص است و بحث ضمان شخص در برابر خودش که باعث زوال حیثیتش شده در این قاعده معنا ندارد.^۱

پس به طور کلی از این قاعده به ضمان اشخاص در صورتی که حیثیت دیگران را زایل کنند اشاره دارد. می توان به استناد قاعده حق اعاده حیثیت را برای اشخاصی که حیثیت آنها مورد تعرض قرار گرفته به رسمیت شناخت.

نتیجه فصل اول:

در این فصل به بررسی مفاهیم و کلیات پرداختیم، و پس از واژه شناسی درباره کلمه اعاده حیثیت به تعریف آن پرداختیم. و گفتیم اعاده حیثیت از نظر مفهوم لغوی به معنای ((اعاده باز گفتن - دوباره گفتن - بازگرداندن (چیزی به جای خود) باز آوردن برگرداندن - برگشت [اعاده حیثیت] ارد کردن حقوق و اعتبارات مجرم که سبب جرم سلب شده - حیثیت خود به تنهایی یعنی اعتبار - جهت و آبرو))

و در عرف غیر حقوقی نیز وقتی مردم از اعاده حیثیت صحبت می کنند بیشتر به برگشت آبرو و اعتبار شخص توجه دارند و کمتر به معنی اصطلاحی خاص اعاده حیثیت توجه دارند در واقع در نزد مردم عادی اعاده حیثیت یعنی برگشت آبرو و حیثیت و اعتبار سلب شده از اشخاص و این تعریف با تعریف اصطلاحی عام از اعاده حیثیت نزدیکی بیشتری دارد، اما در مجموع تعریف لغوی و عرفی اعاده حیثیت بر برگشت آبرو و اعتبارات و حقوق اشخاص تاکید دارند اعم از اینکه مجرم باشد یا غیر مجرم.

و بالاخره از بین چندین تعریف اصطلاحی که حقوقدانان ارائه نموده بودند ما هم تعریفی ارائه نمودیم و گفتیم این تعریف می تواند جامع و مانع باشد و آن تعریف این است که: اعاده حیثیت یعنی ((بازگرداندن اعتبار، آبرو و حقوق سلب شده از بزه دیدگان (کلیه کسانی که دیگران حیثیت آنها

۱ - بحث قاعده ضمان ید، موسوی بجنوردی، القواعد الفقیه، ج ۴، ص ۹۳

را زایل کرده اند) و مجرمین و رفع کلیه محرومیت های حقوقی اجتماعی و آثار ناشی از محکومیت قطعی کیفری پس از اجرای مجازات در مدت معین از سابقه محکوم علیه به صورتی که در قانون پیش بینی شده است.))

این تعریف یک تعریف عام و کلی است که قصد دارد اعاده حیثیت عام (در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه دیگران باشد) و خاص (در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه خودش شخص و ناشی از ارتکاب جرم باشد) را تحت پوشش خود قرار دهد. سپس در ادامه به بررسی ادله فقهی اعاده حیثیت پرداختیم و بایان آیات و روایات فراوان و با استناد به قاعده لاضرر و قاعده ضمان ید ضرورت اعاده حیثیت را اثبات نمودیم، و به این نتیجه رسیدیم که از دیدگاه شریعت مقدس اسلام کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی افراد بسیار محترم است و حرمت آن همانند حرمت خون انسان است، و نظر اسلام بر پیشگیری از زوال حیثیت است و از نظر اسلام پیشگیری بهتر از درمان است یعنی باید اصلاً از زوال حیثیت افراد جلوگیری نمود تا اینکه بعد به فکر اعاده حیثیت باشیم و اگر حیثیت کسی برباد رود از دیدگاه اسلام اعاده آن ضروری است. و بیان کردیم که عقل هم این ضرورت را در می یابد و بر آن تأکید می کند. سپس در ادامه در بخش مبانی اعاده حیثیت، توبه را به عنوان یک مبنای شرعی اعاده حیثیت بیان کردیم و گفتیم که توبه واقعی همان آثار و نتایج اعاده حیثیت را در پی دارد، چون هر دو به این معنا هستند که فرد به حالت قبل از خطا و گناه یا جرم بازمی گردد و گویی که گناه و جرمی مرتکب نشده است و ذاتش پاک می شود، بنابراین توبه نوعی اعاده حیثیت است. سپس به ذکر تاریخچه اعاده حیثیت پرداختیم و با بررسی نهاد اعاده حیثیت در بعد از انقلاب گفتیم که این نهاد در حال حاضر در اصل ۱۷۱ ق. ۱ و ماده ۶۲ مکرر ق. م. ا. و برخی از مفاد قانونی دیگر به رسمیت شناخته شده است.

فصل دوم:

بررسی

مسائل اعاده حیثیت

بخش اول: اشکال زوال حیثیت:

در این بخش مبحث خواهیم کرد که چگونه و به چه شکلی حیثیت اشخاص ممکن است از بین برود. حال این زوال حیثیت ممکن است ناشی از عمل دیگران باشد (اعاده حیثیت عام) یا ممکن است ناشی از عمل خود شخص باشد (اعاده حیثیت خاص) که برای هر یک اشکال گوناگونی متصور است که در ادامه با توجه به تعاریفی که قبلاً ارائه نمودیم به توضیح و تبیین موضوع خواهیم پرداخت.

۱- زوال حیثیت ناشی از عمل دیگران:

زوال حیثیت اشخاص توسط دیگران به شکلهای مختلفی صورت می پذیرد، که مادر این پایان نامه به آن می پردازیم:

۱-۱- زوال حیثیت در اثر اشتباه و تقصیر قاضی:

یکی از مواردی که باعث زوال حیثیت اشخاص می شود موردی است که اشتباه یا تقصیری از ناحیه قاضی در صدور حکم یا پیگیری روند پرونده واقع می شود. و این در حالی است که قاضی علت این زوال حیثیت است، اما باید دید در اینجاست مسئولیت این زوال حیثیت بر عهده چه کسی است و چه کسی باید جبران کند قاضی یا دولت اسلامی، که در ادامه به بررسی اصل ۱۷۱ قانون اساسی می پردازیم و بایان نکات آن به تبیین موضوع می پردازیم. و چون در این پایان نامه بیشتر اعاده حیثیت در امور کیفری مدنظر است و از آنجایی که در امور کیفری اشتباه و تقصیر قاضی یکی از موارد اصلی در زوال حیثیت است. لذا با توجه به توضیحاتی که قبلاً بیان کردیم در ادامه به تبیین موضوع می پردازیم.

۱-۱-۱- مبنای رفع مسئولیت کیفری در اثر اشتباه:

در حقوق جزای اسلام بر اساس قاعده فقهی "تدرء الحدود بالشبهات" و همچنین حدیث رفع در امور کیفری، اشتباه رافع مسئولیت کیفری است.

در واقع یکی از شرایط تحقق بزه وجود عنصر معنوی یا سوء نیت می باشد. برخی از حقوقدانان علت رفع مسئولیت جزایی ناشی از اشتباه را فقدان آگاهی حین ارتکاب بزه می دانند.^۱

۱- فیض، علیرضا، تطبیق در حقوق جزای عمومی در اسلام، ص ۳۱۲

توجیه دیگر این که به حکم منطق، کیفر نمودن بزهکاری که از روی ناآگاهی و اشتباه جرمی را انجام داده است، بی فایده می باشد؛ زیرا هیچ یک از توقعات معمولی مجازات‌ها را برآورده نمی کند. می دانیم که اجرای مجازات غالباً برای تنبیه و جلوگیری از تکرار جرم در آینده است؛ اما تنبیه مجرمی که از روی نادانی به ارتکاب جرم دست زده، بی فایده است.

به علاوه مسأله تکرار جرم نیز برای او مطرح نیست؛ زیرا وجود حالت اشتباه موجب ارتکاب بزه شده نه کشش‌های مجرمانه یا نفع پرستی و یا عوامل جرم‌زای دیگر. به عبارت دیگر کیفر چنین شخصی هیچ یک از هدف‌های اساسی مجازات از قبیل تنبیه و اصلاح مجرم یا ارباب و اخافه متهم و جلوگیری از ارتکاب جرم در آینده را برآورده نمی کند و از این رو جامعه از کیفر چنین فردی نفع نخواهد برد.

۱-۱-۲- قلمرو تاثیر اشتباه بر مسئولیت کیفری :

حقوق جزای اسلامی که قانون مجازات اسلامی ایران متأثر از آن است براساس قاعده درء و حدیث رفع، اشتباه ناشی از جهل را، رافع مسئولیت کیفری و مانع اجرای حدود می شمارد.^۱ قانون‌گذار در کتاب حدود، قصاص، تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده در مواد مختلف جهل حکمی و موضوعی را مورد عنایت قرار داده است در بخش حدود، فقط در حد زنا، مسکر و سرقت، جهل و شبهه به عنوان عامل موثر معرفی شده است. در حالیکه اولاً در بقیه حدود نیز در صورت جهل، باید حکم قضیه روشن گردد. ثانیاً قانون‌گذار مشخص نکرده است که کدام جهل می تواند موثر بر مسئولیت باشد. آیا جهل قصوری است یا تقصیری؟ آنچه مهم به نظر می رسد اینکه تنها جهل قصوری است که می تواند بر مسئولیت کیفری موثر باشد نه جهل تقصیری.^۲

لازم بذکر است که اشتباه در جرائم عمدی موجب فقدان عنصر معنوی می شود، لکن در جرائم خطائی بی تاثیر بوده زیرا اشتباه خود یکی از مصادیق خطا شناخته می شود.^۳

۱- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، ص ۳۶۰

۲- قدسی، سیدابراهیم، مقاله تاثیر جهل بر مسئولیت کیفری

۳- گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزا، ص ۲۶۲

۱-۱-۳-اعاده حیثیت در صورت اشتباه و یا تقصیر قاضی

الف) - تقصیر قاضی

دادرس در صورتی مسئولیت پیدا می کند که مرتکب تقصیر عمدی، تدلیس و تقلب در کار یا خطایی شود که از نظر پیش بینی نتایج اشتباه آمیز آن، در حکم تقصیر عمد و تقلب به شمار آید.^۱ برخی از نویسندگان، صرف نظرا از مسئولیت خطیری که برعهده قاضی گذاشته شده است، قضات را همانند دیگران در مقابل تقصیرات حرفه ای شان مسئول شناخته و این گونه اظهار عقیده نموده اند که، قاضی نیز مانند دیگران مسئول زیان هایی است که در نتیجه تقصیر (عمدی، سنگین و اشتباه) او به دیگری وارد می شود.

در مسئول دانستن قاضی بین زیانهای ناشی از تقصیر عمد، یا تقصیر غیر عمدی سنگین و حتی سبک (اشتباه) تفاوتی قایل نشده اند ولی از حیث پرداخت خسارات، قاضی را تنها مسئول پرداخت خساراتی دانسته اند که از تقصیر عمدی و یا غیر عمد در حکم عمد (تقصیر سنگین) باشد.^۲

ب) - اشتباه قاضی

قانونگذار پرداخت خساراتی را که در اثر اشتباه قاضی به اشخاص جامعه وارد می شود برعهده ی دولت گذارده است تا اگر در این رهگذر به شخص ضرری وارد شود از بیت المال پرداخت شود. شاید فلسفه ی وضع چنین قاعده ای در جمهوری اسلامی ایران به حدیثی از امام علی (ع) برمی گردد که می فرمایند: "آنچه را که قاضیان در خون و مال خطا کنند باید به وسیله ی بیت المال مسلمین جبران شود."^۳ در قانون اساسی و قوانین عادی معیار و ضابطه ای برای تمیز اشتباه قاضی از تقصیر وی بیان نشده است.

ولی حقوقدانان و بعضی از فقها این مرز را تا حدودی معین و مشخص کرده اند که نظر بعضی از آنها ذکر می گردد. اشتباه قاضی وقتی است که وی بدون قصد و نیت و به دلایل دیگر عمدا موجب ضرر و زیان بشود. منشاء این اشتباه ممکن است مربوط به نقایص کلی ناشی از قانون و یا

۱ - کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، ضمان قهری مسئولیت مدنی، ص ۳۱۷

۲ - قاسم زاده، سید مرتضی، مبانی مسئولیت مدنی، صص ۳۰۶ و ۳۰۷

۳ - ما اخطات القضاة فی دم او قطع فعلی بیت المال المسلمین، وسائل شیعہ، ج ۱۱، آداب القاضی، باب ۱۰، به نقل از کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲.

نوشته ی سید محمد هاشمی ص ۴۰۱

سازماندهی کلی دستگاه قضایی باشد و یا مربوط به تخلفات و سهل انگاری های کارمندان و مامورانی باشد که اسباب و لوازم و مقدمات پرونده را فراهم کرده اند.^۱ ”هر گاه قاضی مرتکب تقصیر عمدی و سنگین نشود و اشتباه کند و این اشتباه از روی عمد، نیرنگ، تقلب، ضعف دانش قضایی و ناآگاهی بر ضروریات امر قضا نباشد بلکه ترکیبی از تقصیر اداری و شخصی باشد دولت به عنوان سبب قوی تر مسئول است.“^۲ بعضی از نویسندگان اشتباه قاضی را معادل تقصیر سبک و دولت را صرفاً در این خصوص مسئول پرداخت اشتباه قاضی دانسته اند و استدلال کرده اند که اگر قاضی مسئول نباشد - با ارتکاب تقصیر سبک - دولت را چگونه می توان مسئول شناخت. مسئولیت دولت از نوع مسئولیت فعل دیگر است نه این که دولت به عنوان سبب قویتر مسئول باشد.^۳

در فقه هم دادرس با حسن نیت را، به شرط این که اصول قضاء را مراعات کرده باشد و کوتاهی و بی مبالاتی نابخشودنی نکرده باشد از مسئولیت مصون دانسته اند.^۴

ج- اعاده حیثیت

به عنوان نتیجه ی نظریات گوناگونی که در خصوص اشتباه و تقصیر قاضی بیان شد، باید گفت تا زمانی که در این مورد قانون خاصی وضع نشود، معیار تمیز تقصیر قاضی از اشتباه وی قصد و نیت اقدامی است که موجب خسارت شده است. یعنی در صورتی که قاضی در بررسی و احراز موضوع و یا در مقام تحقیق جهت یافتن قانون و یا در تطبیق قانون بر موضوع مرتکب تجاوز و تخطی عمدی از وظیفه اش شود خودش به شخصه مسئول است و الا دولت مسئول است.^۵ ولی در هر حال چه در صورت اشتباه قاضی و چه در صورت تقصیر او بایستی از شخصی که با اشتباه یا تقصیر قاضی حیثیتش زایل شده است اعاده حیثیت شود.

۱ - همان منبع، صص ۴۰۰ و ۴۰۱

۲ - کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، الزامات خارج از قرارداد، ج ۱، ص ۱۶۱ به نقل از کتاب مبانی مسئولیت مدنی سید مرتضی قاسم زاده، ص ۳۰۶

۳ - همان، صص ۳۰۶ و ۳۰۷

۴ - نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۷۹، به نقل از منبع پیشین، ص ۳۰۶

۵ - در نظام نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات برای قضاتی که به عمد مرتکب تقصیر شوند مجازات انتظامی پیش بینی شده است. برای مثال در قسمت اخیر ماده ۲۰ نظام نامه این گونه آمده است. ”.. و اگر تخلفات مزبوره متعمد برای اجرای مقصودی بر له یا علیه احد متداعیین به عمل آمده باشد. متخلف به مجازات درجه ی ۵ یا ۶ (تنزل پایه - انفصال دایم از خدمات قضایی) محکوم خواهد شد و اگر محکومیت به مجازات درجه ی ۵ (تنزل مقام) باشد تنزل رتبه کمتر از دو درجه نخواهد بود.“

۱-۱-۴-مرز اشتباه و تقصیر (تمیز اشتباه از تقصیر)

«اشتباه ناظر به قصور دادرس می‌شود و تقصیر به حالتی که در آن تدلیس و سوء نیت و عمد است، خواه انگیزه آن جلب منفعت باشد (مانند اخذ رشوه) یا دفع ضرر (مانند ترس) یا انتقام جوئی و مانند اینها، می‌باشد.

اشتباه در صورتی ساده است که آلوده به امر نامشروع نشود و در اثر القاء شبهه از سوی دو طرف دعوا یا شهادت نادرست و اقرار برخلاف یا پیچیدگی و نارسائی مفهوم یا متروک ماندن آن یا نقص در حافظه و قدرت اجتهاد و مانند اینها دست دهد و مانع از دستیابی قاضی به عدالت و حق شود ولی تقصیر آلوده به امری نامشروع است و قاضی دانسته به راه ناصواب می‌رود»^۱.

بی‌مبالاتی نابخشودنی و بی‌اعتنائی به قوانین و حتی عرف و رسوم قضائی را نیز باید بر قلمرو تقصیر افزود. برای مثال، ممکن است قاضی رویه‌ها و کتابهای حقوقی را نخواند یا مشورت نکند یا در قضاوت شتابزده تصمیم بگیرد، یا قانون را فدای باورها و انگیزه‌های اخلاقی و سیاسی مورد احترام خود سازد، یا پرونده را به درستی نخواند یا با پرخاشگری و عصبانیت مانع از بیان واقع به وسیله دو طرف یا شهود گردد یا وکیل اصحاب دعوا را نپذیرد و آنان را از حق دفاع محروم سازد اینگونه کارها را که قانون یا عرف مسلم قضائی واجب یا حرام می‌شمرد باید در زمره تقصیرها آورد نه اشتباه. در واقع تقصیر به سنگین و سبک تقسیم می‌شود که در زبان حقوقی ما به تقصیر و اشتباه تعبیر می‌شود خطای سبک و قابل اغماض اشتباه است و خطای سنگین تقصیر است و در حکم عمد.^۲

۱-۱-۵-مستندات قانونی مسئولیت مدنی قاضی

مسئولیت مدنی قاضی دادگستری به صورت صریح یا ضمنی استنباط می‌گردد:

اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

”هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع و یا در حکم و یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود. و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.“

۱- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرار داد، ضمان قمری، مسئولیت مدنی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۱۹۸.

– ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی:

”هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر موردی خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در مورد ضرر مادی در صورت تقصیر مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است در غیر این صورت خسارت به وسیله ی دولت جبران می شود و در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی گردد باید نسبت به اعاده ی حیثیت او اقدام شود.“

– مواد ۱ و ۱۱ قانون مسئولیت مدنی:

ماده ۱ ”هر کس بدون مجوز قانونی عمدا یا در نتیجه ی بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارתי یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می باشد.“

ماده ۱۱ ”کارمندان دولت و شهرداری و موسسات وابسته به آنها که به مناسبت انجام وظیفه عمدا یا در نتیجه بی احتیاطی خسارتی به اشخاص وارد نمایند شخصا مسئول جبران خسارات وارده می باشند ولی هر گاه خسارات وارده مستند به عمل آنان نبوده و مربوط به نقص وسایل ادارات و موسسات مزبور باشد در این صورت جبران خسارت بر عهده اداره یا موسسه مربوط است...“
البته مواردی از قانون مجازات اسلامی همچون مواد ۵۷۵ و ۵۹۷ در خصوص مسئولیت کیفری قاضی سخن به میان آورده است که از موضوع بحث ما خارج است.

۱-۱-۶- نکات اصل ۱۷۱ قانون اساسی:

در این قسمت ما به تبیین نکات اصل ۱۷۱ قانون اساسی می پردازیم و توضیح بیشتر در این

باره رادادامه بحث دنبال خواهیم کرد.

نکته اول:

قاضی کسی است که به شغل قضا و فصل خصومت و ترافع اشتغال دارد.^۱ و لفظ قاضی شامل تمامی قضات اعم از قضات دادگاههای بدوی، تجدید نظر، دیوان عالی کشور، قضات دادگاه انقلاب، دادگاههای نظامی، دادگاه ویژه روحانیت، دادستانها، معاونان ایشان، بازپرسها، و دادیارها نیز می‌گردد.^۲

نکته دوم:

منظور از حکم در اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی به معنای اصطلاحی و مقرر در آئین دادرسی نیست بلکه مقصود کلیه تصمیمات و اقداماتی است که از سوی مقامات دادگاه یا دادر، به اعتبار سمت قضائی آنان علیه جان، مال یا آزادی اشخاص اتخاذ و عمداً یا اشتبهاً موجب توجه خسارت مادی یا معنوی به آنان می‌گردد.^۳

نکته سوم:

تقصیر قاضی عبارت است از تجاوز و تخطی عمدی از وظیفه‌ای که قوانین و مقررات برای فرد موظف (قاضی) مقرر داشته است.

قانون اساسی در خصوص تقصیر، شخص قاضی را ضامن دانسته و افراد حق دارند و می‌توانند علیه قضات به دستگاه قضائی شکایت نمایند. این موضوع را می‌توان مشمول قاعده کلی مذکور در اصل ۳۴ قانون اساسی دانست که مقرر می‌دارد: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید...» بنابراین خسارت دیده، برای جبران ضرر و زیان وارده به خود که ناشی از تعقیب و رسیدگی و صدور حکم می‌باشد، حق مراجعه به دستگاه قضائی مربوطه را دارد.^۴

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۳۹.

۲. مازندرانی، محمد صالح، فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، سال دوم، شماره ۷، زمستان ۸۴، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۳۹.

۴. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی، حاکمیت و نهادهای سیاسی، ج ۲، ص ۴۰۰.

نکته چهارم:

اشتباه قاضی: وقتی است که وی بدون نیت و قصد و به دلایل دیگر عملاً موجب ضرر و زیان بشود و در این صورت ضمان متوجه دستگاه قضائی است و عدم مسؤولیت قاضی در صورت اشتباه امری منطقی به نظر می‌رسد.^۱

نکته پنجم:

جبران خسارت: در اصل ۱۷۱ قانون اساسی به جبران ضرر مادی و معنوی اشاره شده است. بدین ترتیب که ضرر مستقیم مادی و ضرر از دست دادن منفعت از موارد خسارت مادی به شمار می‌رود که در صورت اثبات ورود خسارت، قاضی یا دولت ضامن خواهد بود.^۲ اقدامات قضائی (تعقیب، احضار، حبس، شلاق، و نظایر آن) یقیناً دارای اثرات روحی و عاطفی و وارد کننده خسارت حیثیتی و معنوی است که قابل تقویم نبوده و نمی‌توان آنها را با پول ارزیابی کرد، به همین دلیل آنرا جبران ناپذیر می‌دانند.^۳

نکته ششم:

اعاده حیثیت از متهم: که ذیل اصل ۱۷۱ قانون اساسی و حکم ماده ۱۰ قانون مسؤولیت مدنی به این موضوع پرداخته است. که در ماده ۱۰ قانون مسؤولیت مدنی تصریح گردیده دادگاه می‌تواند در صورت اثبات تقصیر فرد زایل کننده حیثیت علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی، حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید. که متأسفانه در قانون به همین اکتفا شده و چگونگی اعاده حیثیت شرح و بسط داده نشده است.

نکته هفتم:

دادگاه عالی انتظامی قضات به تخلفات شغلی قضات رسیدگی کرده و رأی مقتضی صادر می‌نماید.^۴

۱- همان، ص ۴۰۰.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی، حاکمیت و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۴۰۳.

آنچه که در این اصل مهم و قابل توجه است پذیرش جبران زیان مادی و معنوی ناشی از کار دستگاه قضایی به عنوان یک اصل کلی پذیرفته شده است. مطابق این اصل هرگاه ورود زیان اعم از مادی و معنوی در اثر تقصیر قاضی باشد ضامن شناخته شده است و در صورتی که ورود زیان در اثر اشتباه قاضی باشد جبران خسارات بر عهده دولت است و اعاده حیثیت نیز در کنار جبران خسارت مورد تاکید قرار گرفته است.

با وجود اینکه اصل ۱۷۱ قانون اساسی، جبران زیان های ناشی از عمل و تصمیم قضایی را به گونه ای عام پذیرفته است ولی این اصل دقیق و روشن مشخص نمی کند که چگونه باید از زیان دیده جبران خسارت شود و این اصل ضمان قاضی در مواردی که مقصر است چگونه تحقق می یابد؟ همچنین چگونگی جبران زیان از سوی دولت در فرضی که زیان فقط ناشی از اشتباه قضایی می باشد روشن نیست. از این رو بی گمان زیان دیده برای اینکه بتواند به آسانی و از راه های دقیق و مشخص احقاق حق کند نیاز به قانون ویژه ای است که در چها چوب اصل ۱۷۱ قانون اساسی وضع شود.

به نظر می رسد که برای جبران خسارت باید تقصیر و یا اشتباهات قاضی را ثابت کرد و مرجع رسیدگی به این امر دادگاه عالی انتظامی قضات است، رسیدگی شکایات در دادگاه عالی انتظامی قضات با اعلام وزیر دادگستری یا دادستان انتظامی قضات آغاز می شود و قاضی خطا کار می تواند به مجازاتی از جمله توبیخ تا انفصال دائمی از خدمت دولتی محکوم شود.^۱

راجع به جبران خسارات از اشخاص نیز پس از اینکه تقصیر قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات ثابت شد و مسلم گردید که با این تقصیر به کسی زیان رسیده است با توجه به اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی و قاعده ضمان که در این اصل و ماده پیش بینی شده است می توان از قاضی به دادگاه عمومی شکایت کرد و درخواست جبران خسارت از شخص قاضی کرد و دادگاه نیز خسارت وارده را ونحوه پرداخت آن را معین خواهد کرد. در مورد جبران زیان وارده ناشی از اشتباه قاضی نیز همین وضعیت صادق است، یعنی در این مورد نیز باید ابتدا اشتباه قاضی در دادگاه انتظامی قضات ثابت شود و پس از آن می توان از دادگاه عمومی درخواست جبران زیان وارده را نمود.

۱- ماده ۲۶ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری (۱۳۵۶) و ماده ۴ اصلاحی قانون تکمیل استخدام قضات (۱۳۷۱)

قانون اساسی (اصل ۱۷۱) پس از بیان لزوم جبران خسارت از فردی که به نا حق محکوم شده است مقرر می دارد ((... در هر حال پس از متهم اعاده حیثیت می گردد)) به نظر می رسد اعاده حیثیت مذکور در این اصل از نوع اعاده حیثیت قضایی می باشد.^۱

در واقع پس از اینکه اشتباه یا تقصیر قاضی ثابت شد باید طی حکم جدید به منظور متوقف ساختن اثرات تبعی مجازات دستور محو محکومیت از سجل کیفری و رفع آثار تبعی صادر شود، زیرا شخص که در اثر اشتباه قضایی محکوم شده باشد و بعداً این اشتباه کشف شود نباید منتظر انقضای مواعد تعیین شده برای اعاده حیثیت قانونی بماند.

در مواردی که در اثر اشتباهات قضایی فردی محکوم می شود و بعداً کشف می شود که فرد مورد نظر به ناحق محکوم شده است و در اثر این محکومیت فرد مدتی از حقوق اجتماعی محروم شده، در این مورد طریق اعاده حیثیت و بازگرداندن اهلیت شخص به حالت اولیه به چه صورت باشد؟

باید گفت که رسیدگی به دعوی جزایی و تشخیص مجرم واقعی از متهم همواره کار آسانی نبوده و با آنکه قضات تحقیق و دادسراها در کمال بی نظری و با حسن نیت لازم انجام وظیفه می نمایند.

با وجود این موارد عدیده قرارهای منع تعقیب و یا احکام برائت کسانی که مدتی به عنوان متهم در زندان به سر برده و حیثیت خود را از دست داده اند صادر می گردد، در این قبیل موارد که برای حفظ نظم جامعه یکی از افراد آن بی جهت فدا می گردد و دولت بایستی بار این مسئولیت را به دوش گرفته و جای تردید نیست که در صورتی که توقیف غیر ضروری متهم ناشی از سوء نیت قاضی باشد دولت پس از پرداخت خسارت به شخص بی گناه حق مراجعه به قاضی متخلف را خواهد داشت.

در این رابطه ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر داشته:^۲

((هر گاه حکم قطعی محکومیت جزایی کسی بعداً فسخ شود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد یا نتیجه مورد عفو قرار گیرد شخص که در نتیجه این محکومیت متحمل مجازات شده است استحقاق خواهد داشت که خسارت او بر طبق قانون

۱ - گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۱۰۵

۲ - مصوب ۱۹۶۶

جبران شود مگر اینکه ثابت شود عدم افشاء به موقع حقیقت مکتوم کلا جزئا منتسب به خود او بوده است))

در قوانین کشور ما قبل از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در این زمینه ضمانت اجرایی وجود نداشت تا اینکه قانون اساسی در اصل ۱۷۱ برای اولین بار راجع به اشتباهات قضایی راهکاری به طور کلی وعام بیان نمود.

در قسمت پایانی اصل ۱۷۱ قانون اساسی آمده است که! "... در هر حال از متهم اعاده ی حیثیت میگردد." همچنین در آخر ماده ی ۵۸ قانون مجازات اسلامی این گونه آمده است: "...در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی گردد باید نسبت به اعاده حیثیت او اقدام شود." منظور از متهم در قوانین یاد شده کسی است که تحت پیگرد قضایی قرار گرفته و به حیثیت وی لطمه وارد شده ولی در نهایت دادگاه به براءت نام برده حکم صادر کرده است. بدیهی است چنین لطمه‌هایی، نوعی خسارت معنوی است که بااعاده حیثیت تا حدودی خسارت زیان‌دیده جبران می شود حکم ماده ی ۱۰۱ قانون مسوولیت مدنی در مورد اعاده حیثیت چنین است "کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد شود می تواند از کسی که لطمه وارد آورده است جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. هر گاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذر خواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید."

نتیجه گیری و پیشنهاد:

در صورت اشتباه و تقصیر قاضی در پرونده، حیثیت یکی از طرفین دعوا زایل می شود، چون این تقصیر یا اشتباه ممکن است به ضرریکی از طرفین دعوا بیانجامد که بدیهی است به منظور حفظ کرامت و شخصیت وی این کسر آبرو و حیثیت باید حتی الامکان از طریق جبران خسارت معنوی و تشفی خاطر زیان دیده و مجنی علیه جبران گردد و یا حتی جبران مادی شود، که در این باره مفصل بحث نمودیم.

واقعیت این است تا زمانی که قانونی خاص در تشریح و تبیین اصل ۱۷۱ قانون اساسی تصویب نشود و در آن به نحو روشن مبانی تقصیر و اشتباه قاضی تعریف نگردد و یا رویه قضایی به نحو قاطع ماهیت

هر یک از این دو مفهوم را روشن ننماید، در هر پرونده ای که به علت خطا یا تقصیر قاضی، علیه دولت یا قاضی دادگستری دعوی مطالبه جبران خسارات مطرح گردد، تفسیر اینکه خسارت وارد شده به زیان دیده ناشی از تقصیر قاضی بوده است یا اشتباه او باتوجه به اینکه قانون صریحی در این باره نیست بسیار مشکل است، و تشخیص این امر با دادرسی رسیدگی کننده به پرونده در دادگاه انتظامی قضات است.

بنابراین بهتر آن است که قانونی جامع و کامل در باب اعاده حیثیت تدوین گردد و معانی و مفاهیم دو اصطلاح "اشتباه قاضی" و "تقصیر قاضی" تعریف شود، و مصادیق هر یک در چارچوب قانونی دقیق مدون گردد. همچنین کمیته ای متشکل از چندین قاضی مجرب دادگستری به همراه چند کارشناس خبره، تقصیر یا اشتباه قضات را احراز نمایند و به قاضی اصلی پرونده جهت صدور حکم گزارش نمایند و او هم پس از مشورت با بقیه قضات پرونده اقدام به صدور رأی نماید. همچنین ضروری است که مسئولیت مدنی قاضی را در محدوده حرفه و شغلش به تقصیر عمدی وی محدود کنیم و الا اگر قرار باشد دادرسی را از لحاظ مدنی مسوول تمام اشتباهاتی بدانیم که در جریان دادرسی ممکن است پیش آید دیگر کسی به این کار پر خطر دست نمی زند. زیرا ممکن است با ارتکاب تقصیری کوچک که به غیر از قاضی دهها عوامل دیگر هم در وجود آن موثر بوده است به پرداخت خساراتی سنگین محکوم شود.

به عنوان پیشنهاد، بهتر است که همانند قانون دولت فرانسه^۱ مسئولیت مدنی قاضی در صورتی محقق شود که مرتکب تقصیر شخصی شده باشد. در این صورت هم زیان دیده باید علیه دولت دعوی مسئولیت مدنی اقامه نماید. دولت هم در صورت محکومیت و پرداخت خسارات متضرر، پس از اثبات تقصیر در کمیته‌های که گفته شد به قاضی مقصر حق رجوع داشته باشد.

۱ - شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، ص ۱۹۲، قسمت زیرنویس.

۱-۲- زوال حیثیت در اثر هتک حرمت (توهین و افتراء)

هتک حرمت اشخاص از گذشته های دور مورد توجه بوده گرچه مجازات آن مدنظر حکام و سلاطین نبوده و جز در سایه یک حکومت اسلامی نمی توانسته ضمانت اجرایی داشته باشد. منابع این جرم در احکام و روایات به صورت مختلف بیان شده ، در نظام حقوقی اسلام توهین گناه کبیره است . و در قرآن اشاره شده که علاوه بر داشتن کیفر دنیوی عذاب اخروی نیز به دنبال دارد .

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۴۸^۱ سوره نساء می فرماید لا يُجِبُّ اللهُ الْجِثْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ الا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللهُ سَمِيعاً عَلِيماً . (خداوند دوست نمی دارد که کسی با گفتار زشت و به عیب خلق صدایش را بلند کند مگر آن که ظلمی به او رسیده باشد که خداوند دانا و شنوا است .)

مجازات توهین و اهانت به پیامبر گرامی (ص) و یا یکی از ائمه معصومین جرم شناخته شده و قابل مجازات است .^۲ همچنان که جرایم علیه وضعیت جسمانی اشخاص سبب واکنش مجنی علیه و جامعه در برابر مجرم می شوند جرایم علیه حیثیت ، شرافت و آزادی افراد نیز بدین گونه است و حتی در بسیاری از موارد آثار و تبعات ناشی از آن ها بیشتر است . زیرا چنین جرایمی آن چنان آسیب های روحی و روانی را در پی دارد که مداوا و درمان آن ها بسیار سخت تر و دشوار تر از صدمات و ضرر های مالی و جسمانی است.^۳

۱-۲-۱- رابطه هتک حرمت و توهین و افتراء

جرایم (توهین و افتراء) علیه شرافت و حیثیت اشخاص است . آنچه می توان از موارد مورد اشاره در تعریف و شناساندن موارد افتراء و توهین و هتک حرمت استنباط نمود، این است که هتک حرمت مفهوم عام و کلی دارد و اعم از توهین و افتراء است . بدین معنی که در همه موارد توهین و افتراء ، هتک حرمت تحقق می یابد به عبارت دیگر، نتیجه هر افتراء و توهینی نسبت به هر کسی هتک احترام اوست . در حد شناسایی قانون می توان دو اصطلاح هتک حرمت و توهین را مترادف

۱ . علامه حلی ، شرایع الاسلام ، ج ۴ ، ص ۱۵۴ ، نویسنده ی کتاب اشاره ای به این آیه نموده است .

۲ . سپهوند، امیر خان با همکاری حمید عسکری پور، ص ۲۴۹

۳ . شامبیانی ، هوشنگ ، حقوق کیفری اختصاصی ، ج اول ، ص ۵۲۱

یکدیگر و به یک معنی دانست. اما توهین و افتراء در عین این که وجه اشتراک دارند ولی از یکدیگر متفاوت می باشند. نتیجه هر افترائی به مفهوم کلی توهین و هتک احترام است. زیرا با نسبت دادن ارتکاب جرم به دروغ به شخصی که جرم به او نسبت داده می شود مورد اهانت و هتک حرمت واقع می شود اما ممکن است توهین و هتک حرمت به وسیله افتراء صورت نگیرد. نسبت دادن بسیاری از امور به کسی ولو جرم هم باشد، هر چند که راست هم باشد یا اداء کلمات و الفاظ و حتی حرکات و اشارات و به طور کلی نسبت دادن هر فعل یا ترک فعلی که نتیجه ی آن کسر شأن و اعتبار و آبروی او گردد، توهین و موجب هتک حرمت اوست. پس هر افترائی یعنی نسبت دادن ارتکاب هر جرمی به دروغ، توهین و هتک حرمت است ولی هر توهین و هتک حرمتی افتراء نیست یعنی مفهوم توهین اعم است از افتراء. به تعبیر منطقی توهین و هتک حرمت نسبت به افتراء، عموم و خصوص است و افتراء وجه و شکل خاصی از توهین و هتک حرمت است که با اسناد جرم توأم می باشد.^۱

۱-۲-۲-نقاط اشتراک وافتراق توهین و افتراء

در هر دو جرم عمل مرتکب به حیثیت طرف لطمه می زند و وقتی شخصی به دیگری افتراء می زند عرفاً عمل او اهانت نیز تلقی می شود، ولی قانوناً مرتکب، مسؤول اعمال ارتكابی در موارد مربوط به افتراء است نه اهانت. با این وجود تفاوت هایی هم بین توهین و افتراء وجود دارد. (۱) اهانت به طور مستقیم و به وسیله الفاظ و گفتار و کردار و حرکات صورت می گیرد که معمولاً تشخیص آن با عرف است. در حالی که افتراء بیشتر به صورت غیر مستقیم و با وسایل خاص نظیر اوراق چاپی یا خطی درج در جراید و نطق در مجامع و غیره صورت می گیرد. (۲) اهانت به صورت حضوری صورت می گیرد. در صورتی که در افتراء غالباً بدون حضور طرف اسناد و اعمال تحقق می یابد. (۳) در مورد اهانت مواردی که بدان وسیله به طرف اهانت می شود تمثیلی است نه حصری. در صورتی که افتراء کلاً حصری است. (۴) شعاع و انعکاس نسبت به اهانت در خارج بسیار کم است و ضمانت اجرای آن از افتراء کمتر است در حالی که افتراء شعاع عملش زیاد و به حیثیت اجتماعی افراد نیز بیشتر لطمه می سازد، در نتیجه رفع آن دشوار تر است. (۵) در اهانت مطلقاً قصد نتیجه شرط نیست و به صرف ارتکاب عمل، جرم محقق می شود ولی در افتراء غالباً نتیجه مورد نظر شرط شده است.

۱- شامبیاتی، هوشنگ، جرائم علیه اشخاص، ج ۱، ص ۵۰۲

۱-۲-۳- مجازات جرم توهین و فحاشی .

در مجازات در ماده ۸۶ قانون تعزیرات سابق مجازات توهین به افراد عادی مستلزم شلاق تا ۳۰ ضربه بود ولی در ماده ۶۰۸ قانون جدید مجازات مرتکب چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا ۵۰ هزار ریال تا یک میلیون ریال جزای نقدی است ضمناً مجازات توهین به مقامات و مسئولین در ماده ۸۶ و تبصره قانون تعزیرات سابق فقط تا ۷۴ ضربه شلاق بود و اگر توهین به صورت ضرب یا جرح یا منتهی به نقص می شد مرتکب علاوه بر مجازات توهین به مجازات قانونی آن عمل مجرمانه نیز محکوم می گردید.^۱ همچنین در ماده ۵۱۴ ق.م.ا مقرر شده هرکسی به حضرت امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران رضوان الله تعالی علیه و مقام معظم رهبری به نحوی از انحاء اهانت نماید به حبسی از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد. از ماده ۶۰۹ ق.م.ا تصریح شده است (هر کسی با توجه به سمت یکی از رؤسای سه قوه یا معاونان رئیس جمهور یا وزراء، یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی یا نمایندگان مجلس خبرگان یا اعضای شورای نگهبان یا قضات یا اعضای دیوان محاسبات یا کارکنان وزارتخانه و مؤسسات و شرکت های دولتی و شهرداری ها در حال انجام وظیفه یا به سبب آن توهین نماید) سه تا ۶ ماه حبس و تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم می شود. همچنین ماده ۵۱۷ ق.م.ا آمده است، هر کسی علناً نسبت به رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسی آن کشور که در قلمرو خاک ایران وارد شده است توهین نماید یک تا سه ماه حبس محکوم می شود مشروط به اینکه در آن کشور نیز در مورد مذکور نسبت به ایران معامله متقابل بشود.^۲

مرجع صالح برای رسیدگی به جرم هتک حرمت اشخاص (توهین، فحاشی، افترا...) و به طور کلی جرائم زوال حیثیت به استثنای توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی و مقام معظم رهبری که قانون گذار در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داده است، بقیه جرائم در صلاحیت دادگاه عمومی کیفری است. که بدواً با شکایت متشاکلی پرونده در دادسرا تشکیل می شود و پس از تکمیل تحقیقات جهت رسیدگی و صدور حکم به دادگاه ارسال می گردد.^۳

۱ - شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، ج ۱، ص ۵۳۸

۲ - همان ص ۵۲۴

۳ - همان ص ۵۲۵

۴ - قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵

۱-۲-۴-هتک حرمت منزل یا مسکن اشخاص :

مطابق اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حیثیت جان ، مال ، حقوق ، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند. جرم هتک حرمت منزل اشخاص از ارکان زیر تشکیل شده است .

رکن قانونی : در ماده ۱۳۳ قانون مجازات عمومی مقرر شده بود «هریک از مستخدمین دولتی یا هر شخصی که خدمت دولتی به او رجوع شود در غیر از مواقعی که قانون مقرر داشته یا بدون ترتیبات قانونی در منزل کسی بدون اجازه و رضای صاحب منزل داخل شود به حبس جنجه ای از یک ماه تا یک سال محکوم خواهد شد ۱. - ورود به منزل دیگران از ناحیه مأمورین دولتی باید به مناسبت شغل و وظیفه باشد و در صورتی که فاقد چنین وصفی باشد حکم ورود غیر قانونی افراد عادی را خواهد داشت و مشمول ماده ۶۹۴ می گردد . ۲- شخصی که خدمت دولتی به او ارجاع می شود الزاماً کارمند دولت نیست و می تواند شامل یک فرد عادی هم باشد مانند افرادی که برای سر شماری و آمارگیری یا تزریق واکسن فلج اطفال برای مدت معین توسط ادارات مربوطه استخدام می شوند .

رکن مادی : الف - وجود منزل یا مسکن متعلق به دیگری : یکی از اجزای رکن مادی جرم ورود به منزل غیر. وجود مسکن متعلق به دیگری است و در این موارد توجه به دو نکته ضروری است : یک ترکیب مکانی که محل زندگی است در تحقق جرم مؤثر نمی باشد . بلکه آنچه مناط اعتبار است این که عنوان منزل یا مسکن داشته باشد بنابراین بزرگی و کوچکی نوع ساختمان و مصالح به کار برده شده همانند سنگ ، چوب ، نی و حصیر تأثیری در وقوع جرم ندارد . لذا ورود غیر مجاز به مسکنی حلبی با خانه ای مجلل و اشرافی تفاوتی در میزان مجازات مرتکب نمی گذارد . دو : توابع و متعلقات منزل نیز جزء آن به شمار می روند بنابراین ورود غیر مجاز به داخل حیاط زیر زمین و پارکینگ نیز ورود به منزل محسوب می شود . ب : فعل مرتکب : جزء دوم رکن مادی بزه ورود به منزل غیر، فعل مثبت «داخل شدن بدون اجازه و رضایت صاحب منزل است . در خصوص ورود به عنف یا تهدید نیز باید به نکات زیر توجه داشت :^۱

۱ - لازمه تحقق ورود به عنف یا تهدید حضور صاحب خانه یا متصرف قانونی است .

۱ - سپهوند ، امیرخان با همکاری حمید عسکری پور ، حقوق کیفری اختصاصی، صص ۲۸۱ تا ۲۸۳

۲- در ورود به تهدید میان مرتکب و صاحب منزل هیچ گونه برخورد فیزیکی و جسمانی به وجود نمی آید، بلکه تهدید کننده مقاومت صاحب منزل و یا متصرف قانونی را با تهدید، خواه به لفظ و یا کشیدن سلاح از میان می برد. در صورتی که در ورود به عنف، مقاومت صاحب منزل برای ممانعت از ورود با درگیری فیزیکی از میان می رود.

رکن معنوی: جرم هتک حرمت منزل یا مسکن اشخاص جرمی عمدی است بنابراین مرتکب باید با علم و اراده آن را انجام دهد. به عبارتی دیگر مرتکب باید قصد انجام فعل را داشته و حصول نتیجه مجرمانه که همانا هتک حرمت و ورود غیر قانونی به منزل دیگری است را نیز داشته باشد. بنابراین مراتب فوق چنانچه کسی به اشتباه و یا از روی اضطرار وارد منزل غیر شود قابل تعقیب نخواهد بود.^۱

۱-۲-۵- مجازات جرم افتراء

در ماده ۶۹۷ ق.م.ا مقنن برای جرم افتراء دو نحوه اعمال مجازات پیش بینی کرده اند و دادرس دادگاه را مخیر نموده که در صورت مصلحت یکی از آن دو روش را انتخاب و مورد حکم قرار دهد. بدین نحو که دادگاه می تواند یا مرتکب را به یک ماه تا یک سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم کند یا این که اگر شخصیت مرتکب به نحوی بود که می بایست در باره او مجازات مناسبی تعیین شود بر حسب مورد یا حبس تعزیری و یا شلاق تا ۷۴ ضربه را مورد حکم قرار دهد. در افتراء بالفعل مقرر در ماده ۶۹۹ در صورتی که در اثر این عمل شخص مورد افتراء قرار گرفته مورد تعقیب قرار گیرد و نتیجه دادرسی منجر به صدور قرار منع تعقیب و یا اعلام براءت قطعی آن شخص گردد، مرتکب به مجازات حبس از ۶ ماه تا سه سال و یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

نکته قابل توجه این است که قانون گذار در پیش نویس قانون مجازات اسلامی به مجلس شورای اسلامی در کلیه این موارد شلاق تا ۷۴ ضربه را حذف و به جای آن در افتراء به معنی اخص جزاء نقدی از ۷۰ هزار ریال تا ۲۰۰ هزار ریال و در افتراء به وسیله نشر اکاذیب جزاء نقدی از ۷۰ هزار ریال تا ۴۰۰ هزار ریال و در افتراء بالفعل جزاء نقدی از ۱۲۰ هزار ریال تا یک میلیون و

۱ - همان صص ۲۸۳ و ۲۸۴

دویست هزار ریال تعیین کرده بود که در بررسی نهایی این پیشنهاد مورد موافقت نمایندگان واقع نشد و به جای جریمه نقدی همان مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه را جایگزین نموده اند.

تعقیب جرم افتراء به موجب مقررات ماده ۶۹۷ ق.م.ا اصولاً منوط به شکایت شاکی خصوصی یا قائم مقام قانونی اوست و با گذشت او تعقیب جزائی موقوف می شود.^۱

نتیجه:

قانون افتراء زوایای مختلفی دارد. این قانون شامل نکات ریز و پیچیدگی های فراوانی می باشد که در جوامع مختلف برداشت های حقوقی متفاوتی از آن می شود.

اغلب اوقات وقتی شخص مورد افتراء قرار می گیرد، بهترین کاری که شاکی می تواند انجام دهد، این است که گوینده جملات افتراء آمیز را به انتشار گزارشی صادقانه برای عذر خواهی و پس گرفتن جملات گفته شده، در زمان مناسب مجبور کند.

البته انتشار یا چاپ به موقع عذر خواهی یا اصلاح مطلب افتراء آمیز به تنهایی نمی تواند یک دفاع برای اتهام افتراء باشد. بلکه فقط می تواند تخفیفی برای جرم انجام شده در پی گیری قضایی آن باشد.

جرم توهین مقید به نتیجه نبوده و به عبارت دیگر یک جرم مطلق محسوب می شود. بنابراین حتی اگر مخاطب دلیل شخصیت و ریحیه بالایی که از آن برخوردار است بسیار متأثر شود یا بالعکس شخصیت ذلت پذیر و دائماً تحقیر شده اش عملاً از توهین دیگری متأثر و متألم نشود باز جرم توهین به صرف موهن بودن رفتار مرتکب، از نظر عرف ارتکاب یافته است.

هتک حرمت و افتراء از زمان های بسیار قدیم بوده و الآن در جوامع امروزی ما هم هست در حالی که تهمت و افتراء امری مذموم و جزء گناهان کبیره است.

۱ - شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، ج ۱، ص ۵۱۸ و ۵۲۰

۱-۳- زوال حیثیت در ارتقذف

زوال حیثیت باقذف :

یکی از مواردی که باعث زوال حیثیت اشخاص می گردد زمانی است که فردی به دیگری نسبت ناروا مثلا زنا بدهد که در این مورد چون این گونه اعمال از ناحیه شرع بسیار مذموم است و به تبع آن در جامعه هم عملی ناپسند شمرده می شود، مرتکبین این اعمال به عنوان اشخاص بدکاره خود بخود انگشت نمای جامعه می شوند و برای اشخاصی که واقعا مرتکب چنین اعمالی نشده اند ولی به آنها چنین نسبت ناروایی داده اند، فشار روحی روانی بسیار زیادی در پی خواهد داشت چرا که به ناحق شهره به فساد شده اند و حیثیت و آبروی آنان زایل گردیده که از باب اهمیت این موضوع در فقه و به تبع آن در قوانین موضوعه راه حل آن ارائه گردیده است و بنا بر این گذاشته شده که چنین عمل ناپسندی واقع نشده مگر اینکه وقوع آن به طرق شرعی و قانونی ثابت شود. و اگر شخصی که چنین نسبتی به دیگری می دهد نتواند آنرا ثابت نماید به حدقذف که هشتاد تا زیاده است محکوم می شود. تا علاوه بر اینکه دروغ بودن نسبت زشت و ناروای او برای افراد جامعه مشخص می شود و نسبت دهنده به سزای تهمت ناروای خود می رسد. از شخصی که نسبت ناروا به او داده شده با اثبات ناحق بودن این نسبتی که به او داده شده و ترحم افراد جامعه به او نوعی اعاده حیثیت از او به عمل می آید و دیگر کسی هم جرأت نکند که با حیثیت اشخاص بازی کند. مثلا درباره نسبت دادن به زنا بی که موجب حد جلد (صد تا زیانه) است یعنی زنا ی غیر محصنه در این مورد از نظر فقهی و حقوقی می بایست چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن عادل و یا دو مرد و چهار زن عادل که دارای جمیع شرایط شهادت شهود می باشند در محکمه حاضر شوند و روشن و بدون ابهام و مستند به مشاهده شهادت دهند. و همچنین شهادت شهود باید بدون فاصله زمانی یکی پس از دیگری باشد یعنی شهود بدون وقفه پشت سرهم از نظر زمانی شهادت دهند. حتی اگر شهود خصوصیات زمانی و مکانی و مانند آنرا بیان می کنند باید این خصوصیات باهم اختلاف نداشته باشد. در غیر این صورت در مواردی که گفته شد شهود به حدقذف محکوم می شوند. می بایست تاوان حیثیت بر یادرفته افراد را با تنبیهی که شرع و قانون برای زایل کنندگان حیثیت در این موارد مهم در نظر گرفته پردازند.^۱

۱- مواد ۱۱۶ تا ۱۱۸ ق.م.ا.

۱-۴- زوال حیثیت در اثرا تهامات واهی

بازداشت افراد در مواردی که پس از سپری ساختن مدت‌ها حبس بی‌گناه شناخته می‌شوند نه تنها موجب زیان مالی آنها و خانواده تحت تکفل و سرپرستی‌شان می‌شود؛ بلکه موجبات تألم روحی و ورود صدمات معنوی و حیثیتی بسیار به اعضای این خانواده‌ها را فراهم می‌سازد که گاه با هیچ معیاری قابل جبران نخواهد بود.

وقتی این بازداشت و حبس من غیر حق باشد، میزان این تألمات بیشتر خواهد بود. از همین روست که صحبت از جبران خسارت چنین افرادی نه تنها امروز؛ بلکه از دیرباز و گذشته‌های دور مطرح بوده است. تجربه نشان داده است تعداد زیادی از متهمانی که در مرحله تحقیقات مقدماتی و یا حتی در مرحله دادرسی بازداشت شده‌اند، بی‌گناه شناخته شده و بعد از مدتی براءت حاصل نموده و آزاد شده‌اند. مسلماً برای متهمانی که گناهکار بوده و جرمشان اثبات شده است، چنین امتیاز و اعتباری حاصل نخواهد شد. در بسیاری از کشورها برای جبران خسارت افرادی که در بازداشت بوده و سپس به لحاظ بررسی‌ها و عدم کفایت دلیل، بزهکاری آنان اثبات نشده و از بند خلاصی یافته‌اند، راه‌حل‌های مناسبی در نظر گرفته شده و نحوه جبران خسارات مالی و معنوی آنان پیش‌بینی شده است. این کشورها حتی در مورد متهمانی که با صدور قرار منع پیگرد بعد از مدتی بازداشت مرخص شده‌اند، به صرف صدور قرار منع پیگرد جبران خسارات را پذیرا شده‌اند. حق هم این است که وقتی چنین متهمانی تبرئه و محبوس بودن آنها ناحق تشخیص داده شده، باید مصالح و منافع آنان به عنوان عضوی از اعضای جامعه که بر ایشان ستم رفته است، ملحوظ نظر قرار گیرد و به طریقی جبران شود. از این رو جامعه با این استدلال که این امر در رهگذر حفظ نظم عمومی و مصالح اجتماعی است، نباید در قبال آنان بی‌تفاوت بماند. اصل تساوی شهروندان در مقابل تکالیف عمومی ایجاب می‌کند خساراتی که بر اثر تصمیم قدرت عمومی به صورت استثنایی بر چنین افرادی وارد شده جبران شود. در خصوص متهمانی که واقعاً بی‌گناه هستند و براءت حاصل کرده‌اند و متهمانی که گناهکار بوده؛ اما به لحاظ پیچیدگی واقعه مجرمانه و یا فقد دلیل، قرار منع پیگرد درباره‌شان صادر شده و هر دو مرخص و آزاد شده‌اند و نتیجه برای هر دو آنها یکی است، این سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه به هر دو با یک دید می‌نگرد؟ در پاسخ باید گفت که جامعه به هیچ وجه آنها را یکسان و با یک دید نمی‌بیند؛ بلکه نسبت به متهم بی‌گناه که گناهش ثابت نشده دیدی جداگانه و

ذهنی متفاوت دارد. وی مستحق جبران خسارت بوده و جبران خسارت در این قبیل موارد دال بر بی‌گناهی او دانسته شده است.^۱

۱-۴-۱- حقوق متهم و اتهامات بر علیه او

رعایت حقوق دیگران لازمه نظم و امنیت اجتماعی و سیاسی است. همه شهروندان برای تضمین امنیت و آزادی خود ناگزیر به رعایت حقوق یکدیگر هستند. متهم نیز یکی از افراد جامعه است. متهم غیر از مجرم است و چه بسیار متهمانی که در دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر تبرئه می‌شوند. اگر متهم مجرم نیست باید همانند سایر شهروندان به او نگاه کنیم و تا زمانی که حکم محکومیت قطعی او صادر نشده با سایر افراد جامعه هیچ تفاوتی ندارد، و از شأن و احترام برخوردار است. برخورد مناسب عوامل دستگاه عدالت کیفری با متهم، عامل مناسبی برای پیشگیری ثانویه از ارتکاب جرم و اصلاح مجرمان بوده و یکی از رسالت‌های مهم دستگاه قضایی را محقق می‌سازد. متهم حقوقی دارد و بر همه عوامل و ضابطان دستگاه قضایی فرض است که آن را مراعات نمایند.

به راستی آیا همه مردم از حقوق خود که در قانون اساسی و یا سایر قوانین مقرر شده با خبر هستند؟ و همه می‌دانند اگر متهم به ارتکاب جرمی شده اند، چه حقوقی دارند و بر فرض که حقوق خود را شناختند، آیا می‌دانند باید چگونه از حقوق خود دفاع کنند؟

آیا هر شهروندی می‌داند که هیچ پلیسی (ضابط دادگستری) حق دستگیری او را (درجرائم غیر مشهود) ندارد، مگر به دستور صریح مقام قضایی؟ و آیا همه شهروندان می‌دانند به موجب قانون هیچ کس را نمی‌توان به دادگاه احضار و یا جلب کرد، مگر آن که مدارک و قرائن کافی برای آن وجود داشته باشد؟

اگر متهم بی‌گناهی با حقوق خود آشنا نباشد، چه بسا به دلیل ترس ناشی از حضور در پاسگاه و یا دیدن پلیس با سلاح کمری و دستبند تمامی اتهامات تفهیمی به خود را بپذیرد.

به محض وقوع جرم تمامی عوامل و ضابطان و امکانات دستگاه قضایی بسیج می‌شوند تا هر چه سریع‌تر متهم شناسایی و دستگیر و همه دلایل و آثار جرم جمع‌آوری گردد و در اولین فرصت ممکن متهم محاکمه و مجازات شود. چه بسیار پرونده‌های قتل عمدی، به ویژه در سیستم حاکمیت دادگاه‌های

۱- قوامی، منوچهر، نقل از نشریه ماوی <http://www.maavanews.ir>

عمومی و انقلاب که با سرعت زیادی منجر به صدور حکم قطعی و اجرای آن شده است. سرعت و قطعیت در صدور حکم به مجازات و اجرای آن امری پسندیده و از نظر علمای حقوق و برخی از جرم شناسان مطلوب است؛ اما این سرعت باید به چه قیمتی باشد؟ به قیمت نادیده انگاشتن و پایمال کردن حقوق متهم؟ تصور کنید اگر این حقوق مراعات نشود، مثلاً در اثر آزار بدنی ضابطان دادگستری و یا تحت تأثیر وعده های دروغین بازپرس، متهم اقرار کرد و بالاخره دلایلی علیه او جمع آوری شد، آیا این دلایل اعتبار دارد؟ یا به استناد چنین دلایلی می توان کسی را محکوم کرد؟

آیا نمی توان تصور کرد افرادی (که تاکنون گذرشان به دادگستری نیفتاده) در جامعه هستند که با اعمال کوچک ترین فشار بدنی یا آزار روحی و روانی بلافاصله همه اتهامات تفهیمی به خود را می پذیرند؛ مثلاً اگر با وعده دروغین قاضی تحقیق به متهمه (زن شوهر دار) مبنی بر این که اگر به جرم زنا اقرار کند، در تخفیف مجازات به او کمک خواهد کرد، متهمه که فقط در حد مضاجعه با مرد اجنبی ارتباط داشته، به جرم زنا اقرار نماید و به مجازات رجم محکوم شود، تکلیف چیست؟

آیا می پذیریم چنین محکومیتی به دلیل اقرار ناشی از چنین وعده هایی قابل نقض است؟ اگر نقض شود باید از خود بپرسیم چرا باید طوری عمل کنیم که پایش چنین باشد و اگر نقض نشد وضع اسفبار است.

اگر حقوق متهم را رعایت کنیم چه بسا در چرخه دستگاه عدالت به راحتی گناهکار از بی گناه متمایز گردد. بسیاری از مجریان قانون و عوامل دستگاه قضایی در قبال تذاکراتی که متضمن مراعات حقوق متهم می باشد، انگیزه هایی از قبیل حفظ حقوق شاکی یا مجنی علیه و یا رعایت مصالح جامعه و احیاناً تراکم پرونده ها را توجیه کننده رفتار خود می دانند؛ ولی اگر قرار باشد جامعه برای تأمین منافع و مصالح خود و شاکی هم برای حفظ حقوق خود این همه امکانات پلیس، آزمایشگاه جنایی، زندان، دادسرا و دادگاه در اختیار داشته باشد و هر روز به توسعه و تجهیز آن اقدام کنند و از آخرین تکنولوژی روز بهره ببرند، چه نهادی متکفل و متصدی تأمین حقوق متهم و نجات بی گناهان از محاکمه و مجازات است؟ آیا می توان قانون و کلا رامتکفل آن دانست؟ اگر چنین است پس چنانچه حقوق متهم بی گناهی در جریان دادرسی کیفری تضییع شد، آیا قانون و کلا از امکانات خود برای حمایت حقوقی از چنین متهمی استفاده خواهد نمود؟ در پاسخ می گوئیم نهادی که به طور واقعی و به طور جدی و سازمان یافته و منظم متکفل و متصدی تأمین حقوق متهم و نجات بی گناهان از محاکمه و مجازات باشد، متأسفانه در کشور ما وجود ندارد.

اگر متهم تمکن مالی نداشت، چطور؟ آیا نمی شود قوه قضاییه تدابیری اتخاذ نماید یا بازرسان و ناظران در بطن جریان، نحوه دستگیری، بازجویی و تحقیقات مقدماتی را بررسی کنند و مراقب باشند تا این

حقوق متهم نادیده گرفته نشود؟ در این باره هم تدبیری اندیشیده نشده است، حال آنکه بسیاری از افراد جامعه حتی طبقه تحصیل کرده اگر در مظان اتهام قرار گیرند، از حقوق خود بی اطلاع هستند و اغلب آنان هم توانایی اختیار وکیل را ندارند

متهم در یک نگاه کلی و جامعه شناسانه کسی است که گمان می رود هنجارهای اجتماعی را زیر پا گذاشته و به حقوق دیگران تعرض کرده است، اعم از این که حق شخص خاصی را نادیده گرفته یا این که حقوق عموم جامعه را پایمال کرده باشد. چنین فردی وقتی وارد سیکل کیفری می شود، انتظارش از عوامل دستگاه قضایی این است که حقوق او را مراعات کنند. حال که این فرد وارد پاسگاه، دادسرا و یا دادگاه می شود، اگر ببیند در این مراجع حقوق او نادیده گرفته می شود، بر او چه می گذرد. درست مانند بیماری که به علت رعایت نکردن نکات بهداشتی دچار بیماری های عفونی و گوارشی شده و وقتی به درمانگاه مراجعه می کند، می بیند که پزشک معالج او در حال خوردن میوه نشسته است، آیا آن متهم و این بیمار بعد از این که از دادسرا یا درمانگاه بیرون رفتند، می آموزند که باید به حقوق دیگران احترام گذارند و یا به اصول بهداشتی پایبند باشند! یا با توجه به اهداف مجازات با اجرای آن می توان به چنین متهمی آموخت که باید خود را با هنجارهای اجتماعی این گونه تطبیق دهد؟

اولین وظیفه دادسرا جمع آوری دلایل از طریق تحقیق از شاکی، شهود و مطلعان، معاینه محل، تحقیق محلی، اخذ نظریه کارشناس و غیره می باشد؛ اما نکته مهم این است که این دلایل چگونه دلیلی هستند، آیا دلیلی که الزاماً اتهام را متوجه متهم می کند؟

مسلماً خیر؛ زیرا آنچه در تحقیقات مقدماتی مدنظر قاضی تحقیق می باشد، کشف حقیقت است و لازمه آن این است دلیلی که بی گناهی متهم را نشان می دهد، جمع آوری شود؛ یک آیین دادرسی مطلوب باید به گونه ای باشد که علاوه بر تأمین منافع جامعه، شهروندان بی گناه را در اثبات بی گناهی اش یاری کند. این مهم بر آورده نمی شود، مگر این که حقوق متهم در جریان دادرسی مراعات گردد. مثلاً از شهودی که متهم معرفی و در دادگاه حاضر می شوند، تحقیق گردد. متهم بتواند نزد دادگاه از شهود شاکی پرسش های خود را مطرح نماید، متهم در جریان معاینه محل یا تفتیش منزل حاضر شود، متهم حق داشته باشد درقبال پرسش های مراجع تحقیق، بدون این که مورد اذیت و آزار جسمی یا روانی قرارگیرد، سکوت اختیار کند و یا با انتخاب وکیل آزادانه از خود دفاع کند و در یک دادگاه بی طرف و بر اساس یک دادرسی عادلانه و منصفانه به اتهام او رسیدگی شود. اگر او متعاقب صدور قرار تأمین کیفری، کفیل

متمکن معرفی یا وثیقه مناسب بسپارد، بتواند آزاد شود و بسیاری از حقوق دیگر که در مواد منشور حقوق متهم به شرح سطور آتی به آنها اشاره می شود.^۱

۱-۴-۲-شاکیان حرفه ای ۲

الف-دلالتان حیثیت ومدعیان دروغین

پدیده شاکیان حرفه ای به عنوان یک معضل در سیستم عدالت کیفری، موجب بروز مشکلات زیادی از قبیل صدمات شدید مادی و معنوی بر افراد بی گناه، تحمیل هزینه های هنگفت مالی بر سیستم قضایی، گرفتن وقت دادگاه ها و پاسگاه های انتظامی و ایجاد حس عدم اعتماد به سیستم انتظامی و قضایی می شود. اگرچه اتهامات ناروا و شکایات خلاف واقع، قبلاً مورد توجه قانونگذاران و علمای حقوق بوده و موضوع شاکیان حرفه ای مفهوم ناشناخته ای برای دست اندرکاران دستگاه قضایی نیست، ولی به عنوان یک پدیده مجرمانه ومضر به دستگاه عدالت کیفری، بحثی است که دست کم در حقوق جزایی ایران مورد توجه واقع نشده و تاکنون هیچ گونه بحث و کار علمی در این زمینه انجام نگرفته است. که در این بحث، این پدیده در ابعاد مختلف مورد امعان نظر و مذاقه قرار گرفته است.

همه کسانی که در سیستم قضایی کشور کار کرده اند، اگر مشغله کاری به آنها فرصتی داده باشد که با دقت نظر بیشتری به مراجعان دادگاه ها به خصوص شعب کیفری بنگرند، مشاهده می کنند که به غیر از اصحاب دعوی، متهمان، مجرمان سابقه دار، وکلای دادگستری و کارمندان سیستم قضایی، عده دیگری در کسوت شاکی، مشتری همیشگی دادگاهها هستند! به راستی چرا اینها همیشه در معرض بزه دیدگی قرار می گیرند؟ آیا مجرمان برای اجرای مقاصد خود، فقط این افراد مشخص را نشانه گیری کرده اند؟ یا اینکه اینها هم مانند سایر مجرمان جهت اجرای مقاصد پلید خود این شغل (شاکی حرفه ای) را انتخاب نموده اند؟!

آنچه در عالم حقوق مطرح می شود، غالباً به این شکل است که شکایت شاکی بی شائبه است. به طور طبیعی، تا کسی مورد ظلم و تعدی قرار نگیرد و تا حقوقش توسط دیگران مورد تعرض قرار نگیرد، دست به دادخواهی و تظلم بر نمی دارد و به دادگستری مراجعه نمی نماید. اصل بر این است که مردم به

قدر کافی گرفتار مسائل و درگیری های زندگی خود هستند و دیگر فرصتی برای طرح شکایت بی مورد و درست نمودن پا پوش برای دیگران ندارند .

اما در این بحث ، منظور ما معطوف به شکایات و تهمت های دیگری است که شکل قانونی به خود گرفته است: کسی که طلبی ندارد ، ولی با در اختیار داشتن یک برگ چک ، دیگری را مورد تعقیب کیفری قرار می دهد ؛ کسی که مورد تجاوز قرار نگرفته ، ولی دیگری را متهم به تجاوز می نماید ؛ کسی که صاحب زمینی نیست ، ولی با بهره گیری از شرایط خاص ، صاحب اصلی زمین را با تعقیب کیفری دچار مشکل می نماید و به تصرف آنچه متعلق به دیگری است اقدام می نماید ؛ کسی که از وقوع جرم متحمل زیانی نشده ، ولی با این وجود اعلام جرم می نماید.

ب- اقسام شاکیان حرفه ای

برای شاکیان حرفه ای می توان تقسیمات مختلفی بیان نمود. مثلاً در یک تقسیم می توان آنها را از نظر تعداد ارتکاب جرم به دو گروه تقسیم نمود و برای هر گروه تعریف مجزایی قائل شد . یک دسته از آنها اشخاصی هستند که در لباس و کسوت شاکی و خواهان ، طرح دعوی می کنند و با امکاناتی که از نتیجه تعقیب حاصل می آید ، کسب منفعت می کنند و از این راه ارتزاق می نمایند. به عبارت دیگر ، حرفه اینان اقامه دعوی خلاف واقع ، ایراد تهمت و به کارگیری ابزارهای قانونی در جهت نیل به اهداف نامشروع و غیرقانونی است. دسته دیگر کسانی هستند که نه به طور همیشگی ، بلکه گاه در طول عمر خود فقط یک بار (مجرم اتفاقی) ، اقدام به طرح شکایت و اتهام به دیگری می نمایند ، ولی به دلیل اینکه در طرح شکایت و شیوه های به کارگیری ادله اثبات به منظور مجرم قلمداد کردن متهم ، تبحر خاص دارند ، به آنها شاکی حرفه ای می گوئیم ، و گر نه این گروه شغل خود را در این حوزه قرار نمی دهند و حتی شاید به دنبال منفعت مالی نیز نباشند .

از نظر طبقه اجتماعی ، شاکیان حرفه ای به دو گروه شاکیان حرفه ای یقه سفید و شهروندان عادی تقسیم می شوند. ملاحظه می گردد که یقه سفید ها در جایگاه های قانونی و با ثبات و حتی گاه با عنوان مدعی العموم اقدام به طرح دعوی می کنند . گروه دوم با سوء استفاده از قوانین و ضعف های سیستم قضایی اقدام به طرح شکایت می نمایند . این گروه را شاکیان حرفه ای عادی می نامیم .

از نظر شگرد و نحوه ارتکاب جرم هم می توان شاکیان حرفه ای را در گروه های متنوعی تعریف نمود. به نظر می رسد که آنان نیز همچون مجرمان ، هم به تقسیم کار اعتقاد دارند ، هم به تخصصی بودن مشاغل ؛

لذا هر گروه در حوزه خاصی فعالیت می نمایند: شاکیان حرفه ای چک (شرخرها)، شاکیان حرفه ای زمین خوار (شرخرهای این حوزه)، شاکیان حرفه ای قانون کار، شاکیان حرفه ای اعمال منافی عفت، و غیره. که در اینجا به دلیل طولانی بودن بحث آن فقط به ذکر دو گروه از مهم ترین این شاکیان می پردازیم.^۱

۱- شاکیانی که با سوء استفاده از سیستم تعقیب جزایی کنونی در کشور اقدام به شکایت می کنند:

در حال حاضر تعقیب کیفری به این صورت است که ابتدا شاکی شکوائیه خود را به مرجع قضایی، رئیس دادگستری محل یا معاونت قضایی او، تسلیم می نماید و مرجع قضایی ذیل شکوائیه را مهور به مهر ارجاع می کند و این ارجاع به کلانتری محل، جهت تحقیقات مقدماتی است. پاسگاه انتظامی محل هم در معیت شاکی یا رأساً اقدام به احضار متهم می کند و شروع به بازجویی و تکمیل پرونده و ارجاع آن به دادگاه می نماید.

می توان گفت این کار تقریباً خرجی ندارد. ضمناً در اوقات کشیک، پرداخت هزینه ای لازم نیست. این تعقیب مجانی و بدون هزینه، تأثیر بسزایی در طرح شکایات ناروا و خلاف واقع دارد. از سوی دیگر، ماده ۶۸ ق.آ.د.ک. اشعار می دارد: «شکایت برای شروع به رسیدگی کافی است، قاضی دادگاه نمی تواند از انجام آن خودداری کند.»^۲

این سیستم سهل و الزام قاضی در این زمینه به گونه ای است که به نوشته برخی حقوقدانان، آرای متعدد دادگاه انتظامی قضات حاکی از این است که صرف تقدیم شکایت، بازپرس و دادستان و به تبع آن پلیس از مراعات قواعد ماده ۱۲۱ ق.آ.د.ک. مشعر بر توقف احضار متهم به وجود دلایل کافی قبلی معاف هستند و می توانند به صرف وجود شاکی و استماع شکایت او بدون نیاز به دلیل خاصی متهم را احضار نمایند.^۳

مطابق ماده ۶۸ ق.آ.د.ک. متعاقب شکایت شاکی، مقام قضایی موظف به رسیدگی است و برای رسیدگی دلیل دیگری نیاز نیست. از طرفی اگر دعوی مطروحه وصف جزایی نداشته باشد، باز مقام قضایی نمی تواند از رسیدگی سرباز زند، بلکه باید پرونده را برای رسیدگی به دادگاه مربوطه ارجاع دهد و دادگاه پس از رسیدگی قرار منع تعقیب را به سبب فقد وصف مجرمانه صادر نماید. این موضوع با اصل مناسب بودن

۱- البته به نظر این جانب بهتر بود نویسنده محترم کتاب حقوق کیفری و شاکیان حرفه ای، این دومورد را از دلایل ایجاد این پدیده برمی شمرد. گرچه می توان این دو

را از اقسام این پدیده هم برشمرد.

۲- خانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۷۸

۳- انصاری، ولی الله، حقوق تحقیقات جنایی (مطالعه تطبیقی)

تعقیب در تعارض است. متأسفانه در اینجا حتی با وجود جزایی نبودن دعوی، مراحل تعقیب و تحقیق به شرح ذیل انجام می شود و مشکلات زیادی را برای متهم ایجاد می نماید که هیچ توجیه منطقی و حقوقی ندارد و همین موضوع مورد بهره برداری شکات حرفه ای می گردد.

ماده ۱۷۷ ق. آ.د.ک. اشعار می دارد: پس از ارجاع پرونده به شعبه دادگاه و عدم نیاز به تحقیق و یا اقدام دیگر دادگاه به شرح زیر عمل می نماید:

الف چنانچه اتهامی متوجه متهم نبوده یا عمل انتسابی به وی جرم نباشد، دادگاه اقدام به صدور رأی براءت و یا قرار منع تعقیب می نماید.^۱

مطابق ماده ۱۲۱ قانون آ. د. ک: مستنطق (بازپرس) نباید کسی را احضار یا جلب نماید مگر دلایل کافی برای احضار یا جلب او در دست داشته باشد.^۲

گرچه مدت این فرآیند زیاد طولانی نیست و به چند روز بیشتر نمی رسد، ولی برای کسانی که برای بار اول کارشان به دستگاه عدالت افتاده است به قدری خردکننده، شکننده و تحقیرکننده است که در پایان این فرآیند، متهم را می توان در حکم مرده ای فرض کرد که رمقی برای او باقی نمانده است. متهم به شخصی می ماند که در صحرای خشک، گرسنه و تشنه، رو به موت است و حاضر است تمام دارایی خود را با جرعه ای آب یا لقمه ای نان عوض کند؛ یعنی متهم بیچاره بدون اینکه مرتکب خلافی شده باشد، حاضر می شود هر چه شاکی حرفه ای طلب کند به او بدهد و خود را از دستگاه عدالت رهایی بخشد.

همان گونه که در ابتدا هم گفته شد، این تعقیب برای شاکی بسیار کم هزینه است. در صورتی هم که نتواند در حین تعقیب از متهم بیچاره اخاذی مورد نظر را به عمل آورد، هزینه زیادی نکرده و ضمانت اجرایی قانونی محکمی هم برای برخورد با وی وجود ندارد. به نظر می رسد که این گونه تعقیب در سیستم جزایی ما باید مورد تجدید نظر قرار گیرد تا موجبات سوء استفاده از آن کمتر گردد.

۲- شاکیانی که با سوء استفاده از قوانین جزایی اقدام به طرح شکایت می نمایند.

۱- قانون آیین دادرسی، مصوب کفیری ۱۳۷۸

۲- همان

مجازات های پیش بینی شده در برخی از قوانین جزایی ، به قدری شدید و سنگین است که صرف اسناد این اتهامات به افراد بی گناه و فاقد سابقه کیفری ، مانند ضربه سهمگینی است که با خوردن این ضربه فرد توان هرگونه عکس العملی را از دست می دهد . این اتفاق ناشی از دو موضوع است : یکی اینکه فردی که یک عمر با پاکی و صداقت زندگی کرده با یک بر چسب و انگ ناروا ، آبرو و حیثیت چندین و چند ساله خود را بر باد رفته خواهد دید و تمام اعتباری را که با گذشت سالیان طولانی به دست آورده ، به یک باره از دست خواهد داد ؛ و دوم اینکه ترس از مجازات مقرر شده در قانون ، که اعمال آن با توان جسمی و وضعیت روحی او متناسب نیست ، به یک باره سازمان روحی و روانی وی را برهم می ریزد ؛ چرا که یک مجرم سابقه دار در برخورد با یک اتهام ، هر قدر هم سنگین باشد ، سازگاری و انعطاف بیشتری دارد تا یک فرد عادی (بی حسی عاطفی و جسمی مجرمین سابقه دار)

موضوع دیگر در قوانین جزایی ما ، جرم انگاری افراطی قانونگذار در برخی موارد است . طبیعی است هر قدر دامنه جرائم بیشتر باشد ، شکایات ناروا هم در این قالب ها بیشتر می گردد . قانونگذار کلاهبرداری را در قوانین متعددی تعمیم داده و جرائم کلاهبرداری و در حکم کلاهبرداری به قدری زیاد است که تقریباً می توان گفت هر کس قادر است کوچکترین اختلاف حقوقی اش را در قالب شکایت کلاهبرداری مطرح نماید .

۱-۴-۳- آثار و پیامد های اجتماعی اتهامات واهی

هر پدیده مجرمانه به دنبال خود پیامد های منفی (کارکرد های منفی جرم) و مخربی دارد . البته مطابق نظریه های جامعه شناسی جنایی ، جرم کارکرد های مثبتی نیز دارد که در زمینه اتهامات واهی می توان به توجه قانونگذاران به نقایص موجود در قوانین و نقایص کارگزاران دستگاه کیفری اشاره داشت .

. به هر حال ، برخی از آثار زیانبار این پدیده بدین شرح است :

۱- تحمیل هزینه های بالا بر دستگاه قضایی

برخلاف دعوی حقوقی ، شکایت کیفری مجانی است. حتی یکی از دلایلی که افراد سعی می کنند که دعوی حقوقی خود را به شکل کیفری طرح نمایند بهره مندی از همین مزیت است. شاکی به محض طرح شکایت ، یک سیستم عریض و طویل را به طور رایگان در خدمت می گیرد و همین دستگاه عریض و

طویل بخش بزرگی از بودجه جاری کشور را برای امور پرسنلی و بخش دیگری از بودجه عمرانی کشور را برای ساخت ادارات و سازمانها و زندانها و... به خود اختصاص می دهد. و عامل آن شاکی باشد یا جرم انگاری ضابطین قضایی و یابعضی از قضات باشد، در هر حال اتهامات مطرح شده پس از تحمیل هزینه های گزاف، واهی بودن آن اثبات می شود.

۲- به کارگیری بیهوده نیروی پلیس

اصولاً شکایت کیفری هزینه زیادی به همراه دارد. به محض اعلام جرم توسط شاکی، مقام قضایی موظف به رسیدگی است که این کار با ارجاع امر به پاسگاه انتظامی محل جهت تحقیقات مقدماتی شروع می گردد. شاکی با مراجعه به پاسگاه انتظار دارد که تمامی امکانات پاسگاه در اختیار او قرار گیرد تا هرچه زودتر او به حق خود و متهم به سزای عمل خویش برسد.

کار تحقیقات مقدماتی، مجموعه ای از امور است که نیاز به نیروهای بسیار دارد و عموماً هزینه های متناسب به خود را به همراه خواهد داشت. با مراجعه به پاسگاه های انتظامی و حجم مراجعات مشخص می گردد که کمبود نیروی پلیس در مورد رسیدگی به جرائم مشهود است و حتی در جرائم مهم که تحقیقات مقدماتی نقش اساسی در جلوگیری و برخورد به موقع با جرائم دارد، به کندی و با اتلاف وقت بسیار همراه است. حال این نیرو باید مقدار زیادی از وقت خود را صرف شکایات واهی نماید.

۳- به کارگیری بیهوده وقت دادگاه

طرح اتهامات واهی موجب اتلاف وقت دادگاه ها هم می شوند. این موضوع در هیأت های حل اختلاف هم صادق است. از طرفی این گونه پرونده ها با توجه به دلیل تراشی های واهی شکات حرفه ای، اقدامات و پیگیری های بیشتری را بر دستگاه تحمیل می نماید؛ زیرا شاکی حرفه ای هم به راه ها و وسائل مختلف دلیل تراشی آشناست و هم به دلیل واهی بودن شکایات، اکثر پیگیری ها بی نتیجه می ماند و شاکی حرفه ای راه دیگری را برای دادگاه باز می نماید تا به ظاهر به حق خود برسد. به عنوان مثال پرونده های مربوط به زمین خوارانی که با طرح دعوی واهی تمام تلاش خود را با استفاده از تمام امکاناتشان در جهت برحق جلوه دادن خود و محکوم کردن افراد عادی (که تنها جرمشان این است که زمین یا ملکی دارند که مورد طمع این زمین خواران قرار گرفته است) بکار می برند، قابل ذکر است. و این دعوی علاوه بر ناحق بودن مدعی قطعاً ماه ها و سال ها وقت شعبات مختلف دادگاه را به خود اختصاص می دهد.

۴- اخلال در نظم و امنیت قضایی

هر پدیده مجرمانه باعث اخلال در نظم و امنیت عمومی است. در حقیقت یکی از کارکرد های منفی جرم و شاید مهم ترین آن، اخلال در نظم و امنیت قضایی است. پدیده طرح اتهامات واهی نیز باعث اخلال در نظم و امنیت می شود. علاوه بر آنکه متشاکی بی گناه به علت ترس از امکان اثبات دعوای شاکی حرفه ای، امنیت روحی و روانی خود را از دست می دهد و ترس از بین رفتن آبرو و حیثیت باعث ناراحتی های فراوان برای او می شود و امنیت او نیز دستخوش زوال می گردد، که به تبع آن گاه امنیت و معیشت چندین خانواده از بین می رود. که اثرات آن همچون پتکی آهنین برپیکره امنیت اجتماع فرودمی آید. چه بسا متشاکی علیه شاکی حرفه ای به اقدامات قهرآمیز و خشونت دست زند و این امر خود شکایات دیگری را باعث شود.

۵- کاهش اعتماد مردم به دستگاه قضایی

بی گمان زیان بارترین پیامد اتهامات واهی، سلب و یا کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی است. تصور نمایید متشاکی و خانواده و اطرافیان وی چه وضعیتی خواهند داشت اگر شاکی حرفه ای بتواند دادگاه را فریب دهد و ادعای کذب خود را اثبات نماید. اگر هم شاکی حرفه ای نتواند چنین کند، باز انتظار عموم این است که دستگاه قضایی با اقدامات ضروری از وقوع شکایت بی اساس جلوگیری نماید و حال که چنین نشده، لابد نقصی در دستگاه قضایی وجود دارد. به همین جهت ممکن است متشاکی بی گناه، هزار و یک احتمال، از جمله احتمال رشوه گرفتن متصدیان امر قضایی را به ذهن خود راه دهد.

۱-۴-۴- اتهام واهی و بازداشت غیر قانونی توسط مأمورین

برابر نص صریح قانون اساسی که از فقه برگرفته شده، هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود مگر آنکه جرم او در یک دادگاه صالح و قانونی به اثبات رسیده باشد (اصل برائت). حتی هتک حرمت و حیثیت شخصی که به حکم قانون بازداشت می شود نیز به هر صورت و شکلی ممنوع و موجب مجازات است.

هرگاه مقامات قضایی یا دیگر ماموران ذی صلاح بر خلاف قانون دستور بازداشت یا تعقیب کیفری کسی را صادر کنند، به پنج سال انفصال از سمت قضایی و محرومیت از مشاغل قضایی و دولتی محکوم خواهند شد .

ماموران انتظامی و سایر ضابطین دادگستری که تحت نظارت دادستان در کشف جرم ، بازجویی اولیه و حفظ آثار جرم اقدام می کنند ، به محض اطلاع از وقوع جرم در جرایم غیر مشهود ، مراتب را برای کسب تکلیف واخذ دستور لازم به مقام ذی صلاح قضایی اعلام می نمایند و حق ندارند متهم را در بازداشت نگه دارند .

آنها می توانند تنها در جرایم مشهود ، صرفاً برای تکمیل تحقیقات در موارد ضروری تا مدت ۲۴ ساعت متهم را بازداشت کنند ، ضمن اینکه می بایست در اولین فرصت مراتب را به اطلاع مقام قضایی برسانند و در همین خلال باید موضوع اتهام با ذکر دلایل آن بلافاصله به صورت کتبی به متهم ابلاغ شود . برای مثال اگر شخصی توسط ماموران انتظامی به عنوان "قدرت نمایی با چاقو" دستگیر شود و بازداشت او به مدت ۲۴ ساعت ضرورت پیدا کند ، باید موضوع اتهام در صورت جلسه به صورت کتبی به شکل زیر به او تفهیم شود :

س : شما برابر گزارش مأمورین گشت کلانتری ، شهادت گواهان و ... متهم به قدرت نمایی با چاقو هستید . از خود دفاع کنید....

چنانچه شخصی بر خلاف قانون حبس شده باشد و در خصوص حبس غیر قانونی خود به ماموران شکایت کند ولی آنها به این شکایت توجهی نداشته و ثابت نکنند که شکایت او را به مقامات ذی صلاح اعلام کرده اند و اقدامات لازم را در این خصوص معمول داشته اند ، به انفصال دایم از همان سمت و سه تا پنج سال از مشاغل دولتی محکوم خواهند شد .

اگر مأموران و مسوولان بازداشتگاه ها و ندامتگاه ها بدون داشتن دستور بازداشت از طرف مراجع و مقامات صلاحیت دار شخصی را به نام زندانی بپذیرند ، به ۱۰ ماه تا دو سال حبس محکوم خواهند شد و همین مجازات برای مسوولان و ماموران بازداشتگاه هایی که از دادن یا تسلیم کردن زندانی یا دفاتر خود به مقامات صالح قضایی امتناع کنند یا شکایت زندانیان را به مقامات قضایی نرسانند اعمال می شود مگر آنکه ثابت کنند برابر امر کتبی و رسمی از سوی رییس مستقیم خود مأ مور به انجام این کار بوده اند که در این صورت این مجازات بر دستور دهنده تحمیل خواهد شد .

چنانچه ما موران انتظامی در مقام انجام وظیفه شان به عنوان " ضابطین دادگستری " بازداشت غیر قانونی انجام دهند ، مرجع رسیدگی به شکایت بازداشت شونده ، دادسرای عمومی و انقلاب محل وقوع جرم می باشد . اگر این مأموران با عنوانی غیر از ضابط دادگستری مثلا به عنوان " انجام وظیفه نظامی یا انتظامی خود " دست به این کار بزنند ، دادسرای نظامی صالح به رسیدگی است .^۱

نتیجه گیری :

از آنچه گفته شد بر می آید که دستگاه عدالت کیفری به همان اندازه که می تواند باعث ایجاد نظم و امنیت و مرجعی برای احقاق حقوق مظلومان گردد ، روی دیگری هم دارد که خود باعث بیدادگری و اعمال ظلم در حق افراد بی گناه می شود . در واقع علی رغم انتظار جامعه از نهاد های کیفری در سرکوب و ریشه کنی اعمال مجرمانه ، نهاد های کیفری خود می توانند عامل جرم باشند؛ چیزی که در مکتب جرم شناسی واکنش اجتماعی مطرح شده است .

وجود یک نظام دادرسی عادلانه ، دادرسی سریع و دقیق ، کادر کارآمد ، با تخصص و صالح ، داشتن امکانات کشف جرم پیشرفته و کارا ، شرط اساسی مبارزه با بزهکاری و اعتماد مردم به دستگاه قضایی است . پس :

۱. دستگاه عدالت کیفری باید این مهم را در نظر داشته باشد که تا سه رکن اساسی آن یعنی قانون ، قاضی و قانونگذار ، تکامل یافته ، کامل ، جامع و صالح نباشند ، انتظار اصلاح جامعه و مبارزه با بزهکاری و از جمله شاکیان حرفه ای ، امری دست نیافتنی و بیهوده است .

۲. فرآیند نهادینه شدن یا جامعه پذیری زمانی قابل تحقق است که تمامی اعضای جامعه ارزش ها و هنجار های مشخصی را برای بقای زندگی خود قبول داشته باشند . بدون پذیرش این موضوع ، قانونگذاری نقش خود را در حفظ نظم و امنیت جامعه به خوبی ایفا نخواهد کرد. زمانی نقش قانونگذاری در جامعه به وضوح روشن می گردد که احترام به قانون در جامعه نهادینه شده باشد و زمانی قانون در جامعه نهادینه می گردد که تک تک افراد جامعه ، احترام و التزام به قانون را موجب بقای خود بدانند .

۳. ارزش ها و هنجارهای مورد قبول جامعه به یکباره به وجود نخواهد آمد و به یکباره معدوم نخواهد شد . برای نیل به این منظور آموزش کارایی چندانی ندارد ؛ بلکه این امر نیازمند پرورش ارزش ها و هنجارها و نقش هاست . اگر احترام به حقوق و آزادی های فردی در جامعه نهادینه گردد ، بسیاری از مشکلاتی

^۱ - www.dadsetani.ir

که امروز افراد در راهرو دادگاه ها و پاسگاه ها با آنها مواجه هستند ، از بین خواهد رفت . اگر کرامت انسانی افراد در جامعه مورد توجه قانونگذاران و جامعه باشد ، هتک حرمت و توهین به حیثیت و آبروی افراد به سادگی میسر نخواهد بود .

۴. رواج ارزش ها و آموزه های دینی و مذهبی و رسوخ تربیت دینی صحیح ، عامل مهمی در پیشگیری از جرائم است . با توجه به تعالیم و توصیه های معصومان و مذمت شدید تهمت و افترا و آزار و اذیت دیگران و حفظ آبروی مسلمان ، بروز چنین پدیده هایی نشان از بی توجهی به تعالیم دینی است . عوامل اقتصادی که خود عامل مهمی در بروز جرائم است ، نیز ریشه در عدم توجه به دستوره های دینی مبنی بر انفاق به تهیدستان و حمایت از فقرا و عدم تبعیض در تقسیم منابع و ایجاد عدالت اجتماعی است .

۵. همان گونه که دستگاه عدالت باید به شخصیت متهم توجه داشته باشد ، باید به شخصیت شاکی نیز توجه لازم را مبذول کند تا انگیزه های مادی و روانی او از طرح شکایت معلوم گردد . اگر مقام ارجاع ، قبل از ارجاع پرونده ، دقایقی با شاکی در مورد شکایت و دلایل او بحثی داشته باشد ، درصد بسیاری از پرونده های مذکور فرصتی برای طرح و به بار آوردن مشکلات بعدی نخواهند داشت .

۲- زوال حیثیت ناشی از عمل خودشخص:

از آغاز پیدایش انسان ، جرم و لغزش ، و به دنبال آن ، کیفر و مجازات پدید آمد . قرآن مجید داستان نخستین لغزش را از نخستین انسان ، آدم ، برای ما چنین بازگو می کند : خداوند آدم و همسر او را فرمود که در بهشت بیارامید ، و از میوه ها و نعمت های فراوان آن هر چه خواهید بهره مند شوید ، و آن گاه به درختی اشاره فرمود به آنان گوشزد کرد که : مبادا به این درخت نزدیک شوید که از ستم کاران خواهید شد . شیاطات آن دو را بفریفت ، و به لغزش و نافرمانی وا داشت ، و از آن جا ، یعنی از میان آن همه آرامش و نعمتی که در آن به سر می بردند بیرون کرد. خداوند به دنبال این لغزش و درباره کیفر این گناه فرمود ، به آن ها گفتیم که از آن بهشت به دنیا فرود آید ، و آن ها - به جای هم زیستی آرامش بخش - دشمن یکدیگر خواهید بود ، و در قرارگاه زیستی خود جاودانی نخواهید ماند. پس دیدیم چگونه آدم ها از آغاز آفرینش ، دچار لغزش شدند و چگونه به تبعیدگاه دنیا ، کیفر شدند.

پس از لغزش این نخستین پدر و مادر، جنایت نخستین فرزند را نیز قرآن برای عبرت ما نقل می کند :
اولین جنایت وحشتناک در جهان اتفاق افتاد، و قابیل به هولناک ترین جرم ها دست خود را بیالود، و برادرش هابیل را کشت.

این گونه بود که جرم و جنایت در دودمان انسان هم چنان، زنجیره وار، یکی پس از دیگری رخ داد، و تا انسان بر روی زمین است از جرم و جنایت و به دنبال آن از کیفر و مجازات جدا نخواهد بود. بنابراین لازم است ابزار بازدارنده پیش بینی گردد تا از وقوع جرم بکاهد. برای این منظور تدوین قوانین جامع تر و کامل تر و مطابق با سرشت انسانی اجتناب ناپذیر است و چه کسی جز ذات مقدس الهی این توانایی را دارد چرا که او خالق است و بشر را خلق کرده و قطعاً از هر کسی آگاه تر به ذات و سرشت انسانی است. و هر قانونی به جز قوانین الهی که در شریعت مقدس اسلام در اوج کمال است ناقص و عبث است. پس از ابتدای خلقت اینگونه نبوده که حیثیت انسان مدام از ناحیه دیگران زایل شود، بلکه گاهی خود انسان هم حیثیتش را زایل می نموده است، و این زوال حیثیت با ارتکاب جرم یا جنایتی صورت می پذیرد.

۲-۱- زوال حیثیت در اثر محکومیت کیفری

همان طور که قبلاً بیان کردیم فرد با ارتکاب جرم و در پی آن با محکومیت کیفری در اثر حکم دادگاه جایگاه و موقعیت اجتماعی خود را از دست می دهد و به اصطلاح حیثیت اجتماعی او زایل می شود، چرا که دیگران آن جایگاه و موقعیت سابق برخوردار نیست و اجتماع او را به چشم یک مجرم می نگرد، بدین نحو که با ارتکاب به جرم جامعه هم عمل او را ناپسندشمرده و همگان او را فردی ضد اجتماعی محسوب می کنند و بدین ترتیب او جایگاه اجتماعی خود را از دست می دهد و آبرو و حیثیتش در جامعه بر باد می رود.^۱

الف- بررسی سیستم دادرسی کیفری ایران

در این مبحث با نگاهی به سیستم تعقیب کنونی کشور، به بررسی دادرسی کیفری در ایران می

پردازیم.

۱- رحیمی نژاد، اسمائیل، آشنایی با حقوق جزا و جرم شناسی، ص ۵۱

۱ - ثبت شکوائیه : یکی از موارد مهمی است که سیستم قضایی بهتر می تواند جریان تعقیب و تحقیق و مراحل دادرسی را تا صدور و اجرای حکم کنترل نماید ، تاریخ ثبت شکوائیه در مرور زمان تعقیب مؤثر است.

۲ - ارجاع به پاسگاه انتظامی : تحقیقات مقدماتی در حقیقت امر قضایی بسیار مهم و حساس بوده و مقدمه واجب دادرسی های مهم جزایی است و در این جاست که ضابط دادگستری دست به اقداماتی می زند که از حوزه صلاحیت و وظایف او خارج است .

۳ - احضار متهم : متهم برای تحقیق و بازجویی و دادرسی احضار می شود ، احضار متهم به دستور مقام قضایی صورت می گیرد . احدی را نمی توان به عنوان متهم احضار کرد مگر اینکه بر این احضار دلیل کافی وجود داشته باشد .

۴ - بازداشت موقت : قرار بازداشت سنگین ترین نوع تأمین می باشد که متهم علی رغم عدم اثبات جرم باید راهی زندان گردد ؛ این قرار از آنجا که در صورت تبرئه متهم و اثبات بی گناهی او با هیچ وسیله ای قابل جبران نمی باشد ، قابل اهمیت و دارای بحث فراوان است .

متأسفانه در سیستم قضایی ما در برخی از موارد مشاهده می گردد که ، قضات دادگاه ها نه به دلیل وجود دلایل اتهام ، بلکه به دلیل ضعف سیستم کشف جرم متهم را برای گرفتن اعتراف تحت فشار و نظر قرار داده یا بازداشت می نمایند.

۵ - ادله اثبات دعوی : برای آنکه بتوان متهم را محکوم کرد باید بدون هیچ شک و شبهه ای اتهامش ثابت گردد . بین بی گناهی و مجرم بودن فاصله زیادی وجود ندارد ؛ دلایل اثبات دعوی جزایی در طول تاریخ مراحل زیادی را طی نموده و تغییرات زیادی را پشت سر گذاشته است .

انواع دلایل مورد قبول بر حسب انواع جرایم در حقوق جزایی ایران متفاوت است : اقرار ، گواهی ، شهادت ، سوگند ، قسامه ، علم قاضی ، معاینه محلی ، کارشناسی ، نوشته ، سند و ... به عنوان دلیل پذیرفته شده است .

ب- زوال حیثیت متهم در سیستم دادرسی کیفری

در صورتی که در هر یک از مراحل فوق قانون و شرع مقدس اسلام فصل الخطاب رسیدگی به اتهامات متهم نباشد بدون شک متهم به سمت زوال حیثیت سوق داده می شود، و چه بسا بی گناه

در سراسری سقوط حیثیت قرار گیرد و در پرتگاه زوال حیثیت بیفتد. بنابراین رعایت دقیق تمام مراحل دادرسی مطابق قانون امری اجتناب ناپذیر است.

در نظام کیفری ایران اجرای احکام محکومیت کیفری با دادستان است که او شخصاً یا بوسیله معاونان و یا دادیاران و قضات ناظر بر زندان این وظیفه را انجام می دهد، به محض این که حکم کیفری به مرحله قطعیت رسید و لازم الاجرا باشد به دستور قاضی صادر کننده حکم نسبت به اجرای آن اقدام می شود و هیچ حکمی بدون دستور قاضی دادگاه صادر کننده آن اجرا نخواهد شد.^۱ « عملیات اجرای حکم پس از صدور دستور دادگاه شروع و به هیچ وجه متوقف نمی شود. »^۲ که دستور قاضی به اجرای حکم مجازات در واقع آغاز زوال حیثیت از متهم است. بنابراین می بایست این نکته مدنظر قاضی باشد و اصل برائت رامبنای کار خود قرار دهد، چرا که در صورتی که یک بی گناه رامجازات نماید حیثیت او را زایل نموده به طوری که اعاده حیثیت او به شکل واقعی مطابق قوانین فعلی مامکان پذیر نیست، پس آنچه که مامی توانیم فعلابه عنوان یک راه حل فوری پیشنهاد کنیم این است که پیشگیری بهتر از درمان است، بدین نحو که بنا بر این بگذاریم که سعی شود حیثیت کسی زایل نشود تا بعد در صدد جبران آن برآیم.

۲-۲- زوال حیثیت در اثر محرومیت از حقوق اجتماعی

حکم دادگاه مبنی بر محرومیت از حقوق اجتماعی هم به نوبه خود باعث زوال حیثیت مجرم می گردد، چون که اصلاً محرومیت از حقوق اجتماعی یک نوع مجازات تبعی است و در هر حال محکومیت کیفری محسوب می شود، چرا که اثر محکومیت کیفری مجازات است و محرومیت از حقوق اجتماعی یک نوع از مجازات محسوب می شود که همان زوال حیثیت مجرم رادری دارد. حال محرومیت دو علت عمده دارد که در هر دو، زوال حیثیت شخص مجرم اجتناب ناپذیر است.

الف- محرومیت از حقوق اجتماعی ناشی از مجازات

۱ - فرخی، حمیدرضا، حقوق کیفری و پدیده شاکیان حرفه ای، ص ۹۳ و ۱۰۹

۲ - ماده ۲۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷.

در مورد محرومیت از حقوق اجتماعی مندرج در ماده ۱۹ ق،م،ا که در واقع مجازات سلب حق از محکوم است، مقنن توضیح بیشتری نداده ولی با استعانت از مقررات تبصره ۲ ماده ۱۵ قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۵۲ و ماده ۶۲ مکرر ق،م،ا می توان گفت که محرومیت از حقوق اجتماعی دارای عواقب زیر است:

- ۱- محرومیت از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجلس شورای اسلامی.
 - ۲- محرومیت از حق عضویت در کلیه انجمن ها و شورا ها و جمعیت هایی که اعضاء آن به موجب قانون، باید با رأی مردم انتخاب شوند.
 - ۳- محرومیت از عضویت در هیأت منصفه و هیأت امناء دانشگاه ها و مؤسسات.
 - ۴- محرومیت از اشتغال به مشاغل آموزشی و روزنامه نگاری.
 - ۵- محرومیت از استخدام در وزارت خانه ها، سازمان های دولتی، شرکتها و مؤسسات وابسته به دولت، شهرداریها، یا نهاد های انقلابی و بطور کلی قوای سه گانه و هم چنین نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی و غیره.
 - ۶- محرومیت از وکالت دادگستری، کارگشائی، تصدی دفاتر اسناد رسمی و تصدی دفاتر ازدواج و طلاق و دفتر یاری.
 - ۷- محرومیت از انتخاب شدن به سمت داوری و کارشناسی در مراجع رسمی دادگستری.
 - ۸- محرومیت از انتخاب شدن به سمت قیم یا امین یا ناظر یا متولی و متصدی موقوفات عامه.
 - ۹- محرومیت از استعمال نشان و مدالهای دولتی و استفاده از امتیازات دولتی و عناوین افتخاری.
- با توجه به موارد فوق الذکر، زمانی محرومیت از حقوق اجتماعی مورد حکم قرار می گیرد که:

اولاً - مجرم به مجازات تعزیری یا بازدارنده محکوم شده باشد.

ثانیاً - این مجازات تنها در جرائم عمدی قابل اعمال است.

ثالثاً - دادگاه می تواند محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم را به عنوان متمیم حکم تعزیری یا بازدارنده اعمال کند.

رابعاً - مدت محرومیت از حقوق اجتماعی باید معین بوده و متناسب با نوع جرم ارتكابی و خصوصیات فرد مجرم باشد.^۱

ب) - محرومیت از حقوق اجتماعی ناشی از اقدامات تأمینی

نه تنها مجازات باعث برخی محرومیت‌های اجتماعی می شود بلکه اقدامات تأمینی نیز باعث برخی از محرومیت ها و محدودیتهایی برای مجرم می شوند ؛ در ماده ۳ قانون اقدامات تأمینی آمده است که : « اقدامات تأمینی سالب آزادی به قرار ذیل می باشد :

- ۱- نگاهداری مجرمین مجنون و مختل المشاعر در تیمارستان مجرمین .
- ۲- نگاهداری مجرمین به عادت در تبعید گاه.
- ۳- نگاهداری مجرمین بیکار و ولگرد در کارگاه های کشاورزی و صنعتی .
- ۴- نگاهداری مجرمین معتاد به استعمال الكل و مواد مخدّر .
- ۵- نگاهداری اطفال در كانون اصلاح و تربیت « .^۲

اما گاهی اوقات جهت پیشگیری از ارتكاب و یا تکرار جرم کسانی که حالت خطرناک دارند ، از اقامت در محل معین یا اشتغال به کار یا حرفه ای ممانعت به عمل می آید و آزادی این افراد محدود می شود. به موجب مقررات ماده ۸ قانون اقدامات تأمینی « اقدامات تأمینی محدود کننده آزادی به قرار زیر می باشد :

- ۱- ممنوعیت از اشتغال به کسب یا شغل یا حرفه معین
- ۲- ممنوعیت اقامت در محل معین
- ۳- اخراج بیگانگان از کشور « .^۳

ج) - زوال حیثیت

همان گونه که گفته شد زمانی که یک مجرم از برخی از حقوق اجتماعی خود محروم می گردد، دیگر جایگاه و موقعیت و حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهد، مثلاً یک چهره سیاسی

۱ - شامبانی ، هوشنگ ، حقوق جزای عمومی ، جلد دوم . ص ۳۹۴ .

۲ - همان، ص ۴۱۹

۳ - همان ، ص ۴۳۰

سرشناس رادرنظرگیریید حال فرض کنیدکه این چنین شخصیتی در اثر جعل دستخط یکی از رؤسای سه قوه به استناد ماده ۵۲۴ ق.م.ا از طرف دادگاه صالح محکوم به بیش از سه سال حبس شود چنین شخصی به استناد تبصره ۳ ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا برای مدت ۲ سال از حقوق اجتماعی خود از جمله حق انتخاب شدن در مجالس شورای اسلامی و خبرنگان رهبری و انتخاب شدن به ریاست جمهوری محروم است، گرچه این شخص به صرف ارتکاب جرم جایگاه و حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهد، اما مجازات و محرومیت اجتماعی او از حقوقش زوال حیثیت او را تضعیف می نماید.

۲-۳- زوال حیثیت با ایجاد سبج قضائی

همان طور که گفتیم سبج کیفری یعنی شناسنامه فردی که مرتکب جرم شده است در واقع سبج کیفری بیان کننده سوابق فرد در جرایم است.

هر کس دارای این شناسنامه باشد بر حسب مجرمیت را دارا می باشد که این بر حسب در کشور ما متأسفانه برای همیشه همراه او خواهد بود و او را به عنوان یک عنصر ضد اجتماعی فاقد حیثیت و شخصیت اجتماعی که مرتکب جرم شده است معرفی می نماید، و چنین افرادی با داشتن این سبج به سایر افراد جامعه سابقه دار معرفی می شوند و به تبع آن متأسفانه از حقوق اجتماعی محروم می شوند. و حتی از داشتن یک شغل مناسب و دلخواه و یا استخدام در دولت محروم خواهند بود گرچه قانون محرومیت از حقوق اجتماعی رادربرخی از جرایم آن هم در یک زمانی کوتاه پیش بینی نموده است، اما واقعیت این است که همین ادارات و سازمانهای دولتی در مرحله گزینش نیرو برای استخدام چنانچه پی ببرند که فرد در گذشته مرتکب اشتباهی شده است و دارای سوء سابقه می باشد، بدون هیچ توجهی به قانون و بدون توجه به این نکته که شاید فرد واقعاً اصلاح شده است او را از استخدام محروم می نمایند. و این چنین است که سبج قضایی بدترین شکل ممکن از زوال حیثیت افراد محسوب می شود چرا که با شناسنامه دار کردن مجرمین در واقع حیثیت او را به مدت ۷۰ سال از بین می برد.^۲

۱ - ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا

۲ - ماده ۴ آیین نامه سبج قضایی مصوب ۲ / ۱۱ / ۱۳۸۴

نتیجه بحث:

محکومیت کیفری و محرومیت‌های ناشی از آن برای مجرم باعث می‌شود که جامعه پس از پایان محرومیت از مجرم انتظار فردی پاک و سالم را داشته باشد. اما متأسفانه امروزه که اغلب محرومیت‌ها به زندان منتهی می‌شود باعث می‌شود که فرد بزهکار در این محیط با انواع مجرم و بزهکار و به تبع آن به انواع جرم‌آشنایی یابد و چه بسیار بوده اند کسانی که پس از پایان محرومیت خود به سمت و سوی افراد خلاف کار کشیده شده و در پی دوستی و آشنایی که از قبل و در طی دوره محرومیت با هم داشته اند به طرف جرایم و خلاف‌های بزرگ‌تر رجوع کنند. بنابراین نوع مجازات باید تابع شخصیت بزهکار باشد نه فقط تابع جرم ارتكابی او به طور مثال محکومیت به جزای نقدی برای کسی که قادر به پرداخت آن نیست مجازات شدید محسوب می‌شود در حالی که این کیفر برای مجرمی که ثروتمند است مجازات خفیفی خواهد بود. همچنین زندان برای کسی که همواره در ناز و نعمت بسر برده سنگین تر و غیر قابل تحمل تر است، تا فردی که همیشه از حیث ما یحتاج اولیه زندگی در

مضیقه بوده است. پس قضات محترم بایستی از یک سو جنبه بازدارندگی مجازات را در نظر بگیرند و از سوی دیگر چون هدف اصلی از مجازات تنبیه و اصلاح مجرم است، بایستی این هدف هم مدنظر باشد و طوری مجرم مجازات شود که هدف اصلی تأمین شود.

نکته دیگر که بسیار اهمیت دارد و متأسفانه در جامعه به فراموشی سپرده شده این است که در جامعه به مجرم حتی پس از تحمل مجازات به عنوان یک مجرم دائمی و همیشگی نگاه می‌شود. و سابقه او همواره و همیشه همراه اوست و گویی در پیشانی او حک شده است، و هیچ کس حاضر نیست او را به عنوان یک شهروند عادی که فقط قبلاً مرتکب خطا شده بپذیرد. که این امر تبعات بسیار بدتری برای جامعه دارد و کسی به آن تبعات نمی‌اندیشد، یکی از مهم‌ترین آن تبعات این است که فرد خطا کار وقتی می‌بیند جامعه او را نمی‌پذیرد چه بسا در صدد اقدام متقابل برخیزد و به خطاها و جرایم بدتری اقدام کند، و یاب به عضویت جامعه کوچک اما خطرناک خلافکاران درآید. به هر حال بسیار ضرورت دارد که جامعه سابقه او را خیلی مدنظر قرار ندهد و حداقل او را به عنوان عضو عادی جامعه بپذیرد و اشتغال و تحصیل او را فراهم کند، چرا که در غیر این صورت عواقب وخیمی گریبان گیر جامعه می‌شود.

بخش دوم: راه‌های پیشگیری وارکان مسؤلیت مدنی در زوال حیثیت:

۱- راه‌های پیشگیری از زوال حیثیت:

۱-۱- آسیب شناسی قوانین جزایی ماهوی

قوانین جزایی هر کشور در حقیقت، متضمن حمایت از ارزش‌ها و هنجارهای مورد پذیرش آن کشور است. در صورت در نظر نگرفتن ارزش‌ها و هنجارهای موجود، در موقع قانونگذاری قوانینی مشکل ساز و گاه جرم‌زا تنظیم خواهد شد. در آسیب شناسی قوانین ماهوی جزایی، دو خصیصه بارز در قوانین جزایی باعث بروز پدیده زوال حیثیت می‌شود که عبارت‌اند از: سبک بودن مجازات و عدم بازدارندگی و عدم تعیین مجازات تبعی و یا محرومیت‌های اجتماعی.

در بسیاری از جرایم حیثیتی وقتی به مجازات آن توجه می‌کنیم می‌بینیم سهل‌انگاری قانون‌گذار و عدم تعیین مجازات بازدارنده یکی از اصلی‌ترین عوامل بروز زوال حیثیت است، مثلاً مجازات توهین در ماده ۶۰۸ ق.م.ا. ۷۴ ضربه شلاق تعزیری و یا پنج هزار تومان تا یک صد هزار تومان جزای نقدی است که رویه محاکم بیشتر بر جزای نقدی است. حال واضح است که مقدار ناچیزی پول و یا حتی چند ضربه شلاق تعزیری نمی‌تواند بازدارنده باشد.^۱

گرچه دستورهای دین اسلام نیز گرایشی به سخت‌گیری و وضع قوانین شدید ندارد. و از طرفی خداوند نرمش و مدارا و عذوفت پیامبر را علت اصلی پیوند قلوب مردم با ایشان بیان نموده و تأکید کرده است که اگر با اشتباهات آنها با خشونت برخورد می‌نمود، قطعاً از پیرامون حضرت دور می‌شدند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۲؛ مرحمت خدا تو را با خلق مهربان و خوش‌خوی گردانید و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می‌شدند.»
حضرت علی(ع) نیز عدل و دادگری را از عوامل ثبات حکومت دانسته و زور‌گویی و سخت‌گیری را موجب شورش و اقدام علیه حکومت بیان فرموده است:

«استعمل العدل، و احذر العسف و الحيف، فان العسف يعود بالجلاء و الحيف يدعو الى السيف»

۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم شناسی

۲- سوره آل عمران: آیه ۱۵۹

ترجمه: عدل و دادگری را به کار بند، و از زورگویی و ستمگری بر حذر باش، زیرا زورگویی ملت را به جلائی وطن و می دارد و ستم مردم را به قیام مسلحانه فرا می خواند.^۱

اماباتوجه به احادیث فراوانی که درباره لزوم حفظ حیثیت افراد بیان کردیم می بینیم که در این مورد ترجیح اهم بر مهم است و بایستی لزوم حفظ حیثیت افراد بر لزوم نرمش و مدارا با آنان ترجیح داده شود چون که همان طور که درباره اهمیت حیثیت گفته شد این مورد یکی از موارد خاص است که مورد عنایت خاص خداوند است.^۲ و بایستی در این مورد از نرمش و مدارا با زایل کنندگان حیثیت افراد خودداری کرد که در پایان در قسمت پیشنهادات راه‌های خوبی در این باره ارائه گردیده است.

۱-۲- آسیب شناسی قوانین جزایی شکلی

قوانین شکلی جزایی نیز گاه در بروز پدیده زوال حیثیت نقش مهمی دارند. بحث تفصیلی در این زمینه مجال دیگری را می طلبد، اما از باب تبیین موضوع بایستی گفت که نواقص موجود در قانون آیین دادرسی کیفری، سختی، خشکی، پیچیدگی‌های بی مورد و یکسان بودن شکل دادرسی در تمام جرایم نیز در بروز پدیده زوال حیثیت بی تأثیر نیست. چنان که شخصی که دیگری حیثیت او را زایل کرده است اصلاً در توان خود نمی بیند که برای اعاده حیثیت خود به دادگاه مراجعه کند چرا که حاضر نیست سختی راه قوانین شکلی پرپیچ و خم روند رسیدگی را تحمل کند، پس لازم است درباره این معضل هم چاره اندیشی شود که در پایان در قسمت پیشنهادات راه حل قضیه عنوان می گردد.

۱-۳- نبود سیستم اطلاعاتی و آماری

اصولاً در ایران به دلایل عدیده، به دست آوردن آمار و اطلاعات کار مشکلی است. گرچه در سالهای اخیر کارهایی شروع شده است، اما نبود یک سیستم جامع اطلاعاتی از شهروندان، نبود متولی برای این کار، عدم احساس اهمیت آمار در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه، ندادن اطلاعات درست توسط شهروندان به آمارگیران و عوامل زیاد دیگری باعث شده که در ایران از این ناحیه مشکلات زیادی به وجود بیاید. به نظر می رسد که ثبت سوابق تمامی مجرمان بخصوص مجرمان زوال حیثیت لازم است که بایستی به طور ویژه سابقه آنها ثبت شود و قانون گذار هم می بایست سابقه این افراد را از موارد سوء سابقه محسوب نماید و علاوه بر آن برای این چنین افرادی تشدید مجازات و محرومیت‌های اجتماعی پیش بینی نماید. در حال حاضر، این

۱- امام علی (ع)، نهج البلاغه (موضوعی)، ترجمه عباس عزیزی، ص ۱۴۰

۲- مراجعه شود به بخش احادیث ذکر شده در همین پایان نامه

افراد به دلیل نبود چنین سیستم اطلاعاتی یکپارچه و تنوع و گستردگی سیستم قضایی، به خوداجازه می دهند که بدون هیچ حدومرزی حیثیت افراد را مورد هدف خود قرار دهند و زایل نمایند.

۱-۴- آسیب شناسی عوامل اجتماعی مؤثر در بروز پدیده زوال حیثیت

در این زمینه می توان به عوامل متعددی اشاره کرد که از جمله مهم ترین آنها عوامل اقتصادی و عوامل مذهبی است. اصولاً عوامل اقتصادی مؤثر بر پدیده مجرمانه بسیار زیاد است.

که عمده ترین آنها عبارت اند از: فقر، ثروت و بیکاری.

درباره عوامل مذهبی باید گفت باورها و اعتقادات مذهبی مهم ترین عامل بازدارنده انسان از گناه و انحراف است. شخصی که خود را در محضر الهی می بیند و خداوند متعال را حاضر و ناظر بر اعمال خود می داند و بر این باور است که جهان هستی براساس حکمت الهی به وجود آمده است و تمام اعمال او ثبت می گردد و هر آنچه در طول عمر انجام دهد، حتی به اندازه ذره خردلی، در روز حساب به محاسبه می آید، مراقب اعمال و رفتار خود است. و از طرفی تهمت و افترا از گناهان کبیره است که دین مبین اسلام مسلمانان را به شدت از آن منع نموده و در آیات و روایات بسیاری بر زشتی و پلیدی این عمل تأکید فراوان کرده است. ^۱ که در این مورد بایستی باترویج فرهنگ والای اسلامی و دستورات دین مبین اسلام در این باره به مقابله فرهنگی جهت ریشه کنی این پدیده اقدام کرد.

۲-۱- ارکان مسئولیت مدنی در صورت زوال حیثیت

قاضی دادگستری هنگامی به مناسبت حرفه و شغلش مسئولیت مدنی خواهد داشت که ارکان و شرایط آن فراهم گردد. این ارکان عبارتند از: تقصیر، وجود ضرر و رابطه ی علیت یاسببیت، که در ذیل به طور جداگانه بررسی می گردد.

۲-۱-۱- احراز تقصیر

اولین رکن از ارکان مسئولیت مدنی، احراز تقصیر شخصی است که به نوعی حیثیت دیگران را زایل نموده است. در این جا فرق نمی کند که شخص چگونه و به چه شکلی حیثیت دیگری را زایل نموده است آن چه که اهمیت دارد این است که در هر حال حیثیت شخص زایل شده است حال چه باعمل

۱- مراجعه شونده بخش آیات و روایات درباره لزوم حفظ حیثیت افراد در همین پایان نامه

یا گفتار یا در هر صورتی که حیثیت شخص زایل شده باشد، بنابراین با جمع شدن شرایط مسئولیت مدنی شخصی که حیثیت دیگری را زایل نموده است بایستی به پرداخت خسارات مادی یا معنوی اشخاص محکوم شود.

حال سؤال این است که تقصیر را چگونه باید احراز کرد؟ آیا احراز این امر با دادگاه رسیدگی کننده به دعوای مسئولیت مدنی است یا مرجع خاص دیگر؟

در زمینه احراز تقصیر در اعاده حیثیت قانون ماتبیین تکلیف ننموده است گرچه در قانون احراز تقصیر در دعوای با دادگاه صالحی است که دعوادر آن رسیدگی می شود. و موارد خاصی هم هست که دادگاههای اختصاصی برای احراز تقصیر معین شده است، مثلاً مرجع احراز تقصیر قاضی را به طور کلی، دادگاه عالی انتظامی قضات دانسته اند.^۱ خواه قاضی مشتکی عنه، با این سمت به ادامه خدمت قضایی مشغول باشد و خواه به هر دلیل اعم از بازنشستگی، بازخریدی، استعفاء، یا انفصال از خدمات قضایی، عنوان و سمت قضایی خویش را از دست داده باشد، (تقصیر قاضی مشمول مرور زمان شده باشد یا خیر^۲ ولی به نظر می رسد که مرجع رسیدگی به احراز تقصیر قاضی بر حسب مورد متفاوت است و می توان دو مرجع را برای این امر صالح دانست:

۱- دادگاه انتظامی قضات: هم داستان با دیگر استادان و نویسندگان حقوقی باید گفت تا زمانی که تخلف انتظامی قاضی مشمول مرور زمان نشده است و قاضی هم با داشتن سمت قضایی به خدمت مشغول است، مرجع احراز تخلف و تقصیر قاضی به طور قطع و یقین دادگاه عالی انتظامی قضات است. در اینجا خواهان باید حکم محکمه انتظامی که بر تقصیر قاضی دلالت کند در هنگام تقدیم دادخواست به دادگاه صالح جهت رسیدگی به دعوای مسئولیت مدنی قاضی ارایه نماید.

۲- دادگاه صالحی که به دعوای مسئولیت مدنی رسیدگی می کند:

اولاً - رویه ی قضایی و قاطع دادگاه عالی انتظامی قضات بر این امر دلالت دارد که هر گاه از قاضی

۱ - طباطبائی مومنی، منوچهر، حقوق اداری، ص ۳۹۹.....

کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، ضمان قهری، مسئولیت مدنی، قرائت و ترمین ۶، ص ۳۱۷.

ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، ص ۵۹۷.

قاسم زاده، سید مرتضی، مبانی مسئولیت مدنی، ص ۳۰۷.

۲ - به موجب ماده ی ۳۱ قانون استخدام قضات و صاحب منصبان پارک و مباشرین ثبت اسناد مصوب ۲۸ اسفند ۱۳۰۶ مدت مرور زمان برای تعقیب انتظامی از تاریخ

وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی دو سال است. همچنین برای معتبر بودن این نوع مرور زمان و منسوخ نشدن آن رجوع کنید به رای وحدت رویه ی شماره ی ۴۲ -

۲۸/۸/۲۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور.

شکایت انتظامی شده ولی تخلف انتظامی مشمول مرور زمان گردیده است و یا به علتی از علل مانند استعفاء، باز خرید شدن، انفصال ابدان خدمات قضایی و فوت، سمت قضایی قاضی از بین رفته است، دادگاه یاد شده تعقیب انتظامی قاضی را موقوف نموده است. بنابراین در این گونه موارد دادگاه انتظامی در عمل تقصیر قاضی را احراز نمی کند. ثانیاً - قاعده ی لاضرر و این که هر ضرری باید جبران شود مانع از این است که اگر کسی با هر سمت و پستی، سبب ورود خساراتی به دیگران شود از پرداخت خسارت معاف گردد.

در نتیجه تنها مرجعی که می تواند با مطالعه پرونده ای که بر مبنای آن دعوی مسئولیت مدنی طرح شده است تقصیر را احراز کند همان دادگاه صالحی است که دعوا در آن اقامه گردیده است. و الا ممکن است ضرری بدون جبران باقی بماند.

۲-۲- وجود ضرر

از جمله ی ارکان و شرایط مسئولیت مدنی، وجود ضرر و خسارت است. به صراحت اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ی ۵۸ قانون مجازات اسلامی ضرر اعم از ضرر مادی و معنوی است.

پس اگر در اثر تقصیر شخص زایل کننده حیثیت به حین زوال حیثیت ضرری به کسی وارد نشود این رکن از مسئولیت مدنی مفقود است. بنابراین وجود ضرر از ارکان مسئولیت مدنی محسوب می شود.

نظام حقوقی اسلام به جبران خسارات زیان دیده توجه کافی داشته و با قواعد فقهی «لاضرر» و «تسبیب» جبران هر گونه خسارتی را امکان پذیر ساخته است؛ هر چند که عامل ورود خسارت، مقصر نباشد. به همین دلیل حتی در جرایم علیه تمامیت جسمانی از نوع خطای محض - که برای مسبب هیچ گونه تقصیری نمی توان قائل شد - جبران ضرر و زیان را با عنوان دیه در نظر گرفته است. در خصوص مشروعیت مطالبه انواع ضرر و زیان، قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی سال ۱۳۵۵ در ماده ۹ هر دو نوع ضرر و زیان مادی و معنوی را قابل مطالبه دانسته بود.^۱ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ نیز با پذیرش انواع ضرر و زیان، مطالبه جبران آن را تجویز نموده است. اما قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ با حذف ضرر و زیان معنوی از شمار ضرر و زیانهای قابل مطالبه،

۱ - ماده ۹ ق.آ.د.ک اصلاحی مصوب ۱۳۳۵: «...ضرر و زیانی که قابل مطالبه است به شرح ذیل می باشد: ۱- ضرر و زیانهای مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل

شده است. ۲- ضرر و زیان معنوی که عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی. ۳- منافعی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم مدعی خصوصی از آن محروم می شود.

در جهت جبران اینگونه خسارتها گامی به عقب نهاد. ماده ۹ ق.آ.د.ک ضرر و زیان قابل مطالبه را به شرح ذیل مقرر داشته است: ۱- ضرر و زیان مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲- منافعی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آن محروم و متضرر شود. ۱- چنانچه عدم امکان تقویم زیانهای معنوی با پول، فلسفه حذف خسارت معنوی از ماده ۹ باشد، باید گفت اگر چه هیچ ضرر معنوی بطور کامل با پول جبران نمی‌شود اما نقش جبران ضرر و زیان نقشی واقعی نیست بلکه نقشی صرفاً ارضایی است و چه بسا بسیاری از ضررهای مادی نیز عیناً بطور واقعی قابل جبران و بازگشت نباشد؛ مثلاً شخصی که در اثر تصادف پای خود را از دست داده است با دریافت دیه، پای خود را بدست نخواهد آورد، اگر چه می‌تواند با خرید پای مصنوعی تا حدی این نقیصه را جبران نماید. امور معنوی نیز چنین است. آنچه تاکنون از آن صحبت شد انواع خسارتهای قابل مطالبه از طرف زیان دیده است که عامل ایجاد آن عملی مجرمانه یا فاقد اوصاف مجرمانه بوده و - به طور کلی - توسط اشخاص ایجاد شده است.

۲-۳- رابطه علیت

بدیهی است که باید بین تقصیرشخص زایل کننده حیثیت و ورود ضرر رابطه ی علیت و سببیت وجود داشته باشد والا مسئولیتی متوجه شخص زایل کننده حیثیت نیست. به عبارت ساده تر، در اثر تقصیر شخص زایل کننده حیثیت به دیگری ضرری وارد شده باشد. همیشه احراز تقصیر ملازمه با ورود ضرر ندارد. مثلاً، در مورد تقصیر قاضی ممکن است قاضی به علت این که در پرونده ای پایان رسیدگی را اعلام نکرده و یا پس از اعلام پایان دادرسی، رای را خارج از مهلت قانونی صادر کرده باشد از حیث انتظامی متخلف شناخته شود بدون این که در این رهگذر به اصحاب پرونده ضرری وارد شده باشد. ممکن است قاضی دادگستری در هنگام رسیدگی به پرونده تقصیر کرده و ضرری هم در همان پرونده به اصحاب پرونده یا یکی از آنها وارد شده باشد ولی هیچ رابطه علیتی بین تقصیر قاضی و ضرر به بار آمده نباشد مثلاً ضرر به شاهد یا کارشناس و یا مامور ابلاغ منتسب باشد.^۲

۱- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، ضمان قهری، مسئولیت مدنی، صص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲ - قاسم زاده، سید مرتضی، الزام هاو مسئولیت مدنی بدون قرارداد، ص ۸۸

۲-۴- جبران خسارت

همان طور که قبلاً بحث کردیم ضرروزیان به دو نوع تقسیم می شود، ضرروزیان مادی و معنوی که پس از اجتماع شرایط فوق خسارت زننده به حیثیت افراد حسب مورد به پرداخت خسارات مادی یا معنوی زیان دیده مکلف می شود، که هر دو نوع آن توضیح داده شد. فقط جهت توضیح بیشتری توان گفت که خسارت معنوی به دو قسمت تقسیم می شود.

۱. زیانهای وارد شده به حیثیت و شهرت و به طور خلاصه آن چه که در زبان عرف سرمایه و دارایی معنوی شخص است. ۲. لطمه به عواطف و ایجاد تالم و تاثیر روحی که شخص با از دست دادن عزیزان خود، با ملاحظه درد و رنج آنان می بیند.^۱ در محدوده شغل قضاء و به ویژه در امور کیفری خسارتی که در اثر تصمیم یا رای خلاف قانونی که سبب تعقیب، احضار، حبس، شلاق و یا تبعید دیگران می شود به یقین از نوع خسارت معنوی است، اگر چه ممکن است خسارت مادی هم به بار آمده باشد.

در قانون مسئولیت مدنی از خسارت معنوی تعریفی به عمل نیامده اما قانون گذار در موارد مختلف این قانون ضرورت جبران این نوع از ضرر را مورد تاکید قرار داده است.^۲

قابل ذکر است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت به پذیرش خسارت معنوی در اصل ۱۷۱ تاکید کرده است و قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۵۸ خسارت معنوی را قبول کرده و بر جبران آن اشاره نموده است. و مادر مباحث آتی در این باره به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

۲-۵- طرق جبران خسارت ناشی از زوال حیثیت:

روشهای جبران خسارت ناشی از زوال حیثیت عبارت است از:

(۱)- ترمیم عینی یا اعاده وضع به حالت سابق: در مواردی که امکان ترمیم عینی و اعاده وضعیت به حالت سابق وجود دارد، جبران خسارت از راههای دیگر غیر موجه می باشد؛ زیرا بهترین نوع جبران خسارت، ترمیم عینی است؛ مثلاً در مورد اشتباه قاضی که یکی از موارد زوال حیثیت محسوب می شود، چنانچه حکم صادره اشتباه که به اجرا درآمده است مبنی بر خلع ید از ملک است، از وضع ید متصرف قبلی بر ملک که بر مبنای حکم اشتباه از آن خلع ید شده است، می توان جبران خسارت نمود. ضمناً مطالبه خسارت بابت

۱- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی ضمان قهری، مسئولیت مدنی، ص ۱۴۴.

۲- از جمله ماده ۲-۱-۱۰۸ قانون مسئولیت مدنی

ایامی که ذیحق در انتفاع از مال خویش محروم بوده است و جبران آن توسط مقصر مطابق قاعده تسبیب ممکن است.

۲- جبران مالی: در مواردی که ترمیم عینی غیر ممکن است جبران مالی می‌تواند پاسخگوی زیان دیده باشد؛ مثلاً در همان مثال بالا چنانچه متصرف ذیحق در ملک که به اشتباه حکم بر خلع ید وی داده شده است، مطالبه خسارت ناشی از عدم النفع مدتی که از ملک اخراج گردیده است را بنماید با تقویم منافع ملک در مدتی که از تصرف ذیحق خارج گردیده است، می‌توان از نظر مالی جبران خسارت نمود.

۳- اعاده حیثیت: طریق جبران ضرر و زیان معنوی که در مواد ۵۸ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی و همچنین اصل ۱۷۱ قانون اساسی به آن اشاره گردیده است اعاده حیثیت است. اعاده حیثیت می‌تواند به طرق گوناگون صورت گیرد؛ از جمله الزام به عذرخواهی، درج حکم در جراید و غیره... که درباره طرق اعاده حیثیت در این پایان نامه مفصل بحث شده است.

بخش سوم: انواع اعاده حیثیت

۱- اقسام اعاده حیثیت:

علمای حقوق جزا در بحث از اعاده حیثیت غالباً دو قسم اعاده حیثیت مطرح نموده و مسائل هر کدام را مورد بررسی قرار داده اند که عبارتست از: اعاده حیثیت قضایی و اعاده حیثیت قانونی. البته منظور اصلی و نتیجه حاصله از آنها یکی است؛ لیکن روش نیل به اعاده حیثیت در طرق قضایی کمی متفاوت با روش قانونی است و نیاز به تشریفات و رسیدگی برخی مقامات قضایی دارد. بدین ترتیب که صرف انقضای زمان معینی که مثلاً ۵ یا ۱۰ سال باشد کافی برای نیل به اعاده حیثیت نیست بلکه لازم است که محکوم علیه بدین منظور از دادگاه صادر کننده حکم درخواست صدور حکم اعاده حیثیت نماید و دادگاه مزبور نیز پس از رسیدگی های لازم و احراز اینکه اخلاق و رفتار محکوم علیه اصلاح شده و از تاریخ مذکور هم عمل خلاف قانونی مرتکب نشده، اقدام به صدور حکم اعاده حیثیت می‌نماید. در حالیکه در روش قانونی فقط گذشت مهلت های مقرر به شرط اینکه محکوم علیه مجدداً مرتکب جرمی نشده باشد؛ کافی است و نیازی به صدور حکم نیست.

که البته در این مورد امروزه در دکترین جزایی اعاده حیثیت به سه نوع دیده می‌شود:

اعاده حیثیت قانونی

اعاده حیثیت قضایی

اعاده حیثیت عرفی

برای سهولت امر و جهت تبیین موضوع ما اعاده حیثیت را در سه دسته مورد بررسی قرار می دهیم:

۱-۱- اعاده حیثیت قانونی:

در مباحث قبلی اشاره شد که اعاده حیثیت به صورت قانونی ابتدا ریشه در قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ داشت که قانون گذار در مواد ۵۸، ۵۷، ۵۶ و ۵۹ به شرایط و ارکان اعاده حیثیت پرداخته بود و قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ نیز در مواد ۵۷ و ۵۸ با اصلاحاتی به نهاد اعاده حیثیت جایگاه قانونی بخشیده بود اما بعد از انقلاب اسلامی و قوانین مصوب بعد از انقلاب اعاده حیثیت قانونی از جایگاه لازم برخوردار نبود و به عبارتی اعاده حیثیتی وجود نداشت و این وضعیت تا تصویب ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی (الحاقی ۱۳۷۷) به وضوح ادامه داشت. و در واقع در حال حاضر ماده ۶۲ مکرر اعاده حیثیت قانونی را در ایران بازگو می کند.

اعاده حیثیت قانونی در واقع نهادی است که در آن پس از انقضای مدتهای معین از تاریخ اجرای مجازات بلافاصله و خود بخود از مجازات های تبعی رفع اثر می شود و زمانی به کار گرفته می شود که فردی که مرتکب جرمی می شود و در اثر ارتکاب همان جرم از حقوق اجتماعی محروم می گردد. قانونگذار برای اینکه فرد برای همیشه محروم از حقوق اجتماعی نگردد با تعیین مدتهای معین و مشخص مقرر می دارد که پس از گذشت مدت های معین از محکومیت های کیفری چنین فردی رفع اثر بشود تا فرد بتواند دوباره به عنوان شخصی اجتماعی و مورد اطمینان افراد جامعه به فعالیت های خود ادامه دهد.^۱

۱ - محمد جعفر لنگرودی در تعریف اعاده حیثیت می نویسد: (هر گاه به جهت گذشتن مدتی که قانون معین کرده و عدم محکومیت جدید جزایی به حکم قانون و بدون

حکم محکمه حیثیت مجرم اعاده شود و اهلیتی را که از دست داده به دست آورد این معنی را اعاده حیثیت قانونی نامند) ترمینولوژی حقوق، ص ۵۹

با توجه به مراتب مذکور در اعاده حیثیت قانونی در صورت جمع شرایط پیش بینی شده در قانون و گذشت مدتهای مقرر در قانون اعاده حیثیت خود به خود به وجود می آید و این حالت آمرانه است و جنبه الزام و اجبار دارد و این جزء حقوق مکتسبه است که شخص بتواند بعد از سپری کردن محرومیت های دوباره به حقوق اجتماعی نایل شود .

دیوان عالی کشور نیز در این رابطه در یکی از آرای خود آورده است:

((اعاده حیثیت از اموریست که به خودی خود بدون احتیاج به حکم محکمه حاصل می شود و محو کردن آثار محکومیت هم از سجل جزایی ظاهرا امری اداریست نه قضایی و موقوف به صدور حکم محکمه نمی باشد.))^۱

۱-۲-۱-اعاده حیثیت قضائی:

با نگاهی به متون جزایی و قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران اعاده حیثیت بیشتر در قالب اعاده حیثیت قانونی وجود دارد اما مواردی نیز در قوانین و حقوق ایران یافت می شود که به اعاده حیثیت قضایی معروف هستند که از آن جمله می توان به اعاده حیثیت تاجر ورشکسته یا اعاده حیثیت در موارد اشتباهات قضایی و یا به اعاده دادرسی اشاره نمود . که هر کدام از موارد مذکور را مورد کنکاش و بررسی قرار می دهیم:

۱-۲-۱-۱-اعاده اعتبار تاجر ورشکسته:

ورشکستگی، اعتبار تاجر را از بین برده و اعتماد مردم را از او سلب می کند و علاوه بر آن، صدور حکم ورشکستگی به خودی خود باعث ایجاد بعضی از محرومیت ها برای تاجر می گردد. این محرومیت ها جدا از کسر حیثیتی است که تاجر در نظر عموم با آن دچار می شود در حقوق ایران برای ورشکستگی عادی محرومیت کلی پیش بینی نشده و قانون مجازات در این مورد پیش بینی خاصی نکرده است. و فقط در بعضی موارد تصدی به بعضی امور از ورشکسته سلب شده است.

^۱ - حکم شماره ۹۵۳۸/۱۲۵۱-۱۶/۵/۳۱ شعبه دوم دیوان عالی کشور

یکی از آثار صدور حکم ورشکستگی، محرومیت تاجر از برخی حقوق اجتماعی است، مثلاً به موجب ماده ۱۱۱ لایحه قانونی ۱۳۴۷ کسانی که حکم ورشکستگی آنها صادر شده است نمی توانند به سمت مدیر شرکت انتخاب شوند.

یاماده ۱۴۷ لایحه فوق الذکر اشخاص مورد نظر را از انتخاب شدن به عنوان بازرس شرکت نیز منع کرده است. ماده ۱۲ لایحه قانون تاسیس اتاقهای بازرگانی (مصوب ۱۳۳۳/۱۰/۷) بازرگانان متوقف را در مدت توقیف از حق عضویت در اتاق های بازرگانی محروم کرده است.

همچنین ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی نیز کسانی را که حکم ورشکستگی آنها صادر شده و هنوز عمل ورشکستگی آنها تصفیه نشده است از قیمومیت محروم کرده است. مع ذالک باید دقت نمود که محرومیت تاجر از تصدی هر امری موکول به نقض قانون است با اینکه بعد از ورشکستگی به اعتبار و حیثیت تاجر لطمه وارد می شود تا زمانی که او مرتکب ورشکستگی به تقصیر و تقلب نشده و به موجب آن به محرومیت های اجتماعی مندرج در قانون محکوم نگردیده است، محروم کردن از حقوق اجتماعی اش مجوز قانونی نخواهد داشت.^۱

در مورد ورشکستگی به تقصیر و تقلب که جنبه جزایی دارند باید گفت که محرومیت از حقوق اجتماعی به دلیل محکومیت به ورشکستگی به تقصیر و تقلب تابع مقررات قانونی مجازات است. لذا دو نوع محرومیت برای این محکومین متصور است یکی از محرومیت های قضایی یعنی صدور حکم مبنی بر محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات ترمیمی یا تکمیلی، علاوه بر مجازات اصلی ورشکستگی دیگر محرومیت های قانونی که در ماده ۶۲ مکرر الحاقی به قانون مجازات اسلامی آمده است. یعنی در صورت محکومیت ورشکسته به تقلب به بیش از سه سال حبس قانوناً مدتی از حقوق اجتماعی محروم است و برای رفع اثر از آنها باید تا انقضای مدت های تعیین شده صبر کند.

اماتاجربه استناد مواد ۵۶۱ الی ۵۷۵ قانون تجارت پس از پرداخت کلیه دیون بامتفرعات و مخارجی که به آن تعلق گرفته است و یا با کسب رضایت طلبکاران می تواند حقا از همان حوزه دادگاهی که حکم ورشکستگی را صادر نموده است تقاضای اعاده اعتبار نماید، پس از صدور حکم به اعاده اعتبار، تاجر از تمام حقوقی که قبلاً داشته است برخوردار می شود که این خود نوعی اعاده حیثیت باری تاجر محسوب می شود.

۱- اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت و ورشکستگی و تصفیه امور شرکتهای، ص ۹۴

۱-۲-۲-اعاده حیثیت در اشتباهات قضایی

همان طور که قبلاً در این باره مفصل بحث کردیم مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی در صورتی که زوال حیثیت اشخاص در اشتباه یا تقصیر قضایی باشد شخص زیان دیده می تواند با رجوع به دادگاه انتظامی قضات تقاضای اعاده حیثیت و جبران ضرر مادی و معنوی نماید. دادگاه انتظامی قضات پس از رسیدگی و احراز زوال حیثیت و ورود ضرر و زیان حکم مقتضی صادر می نماید. و با تحقیقی که در این باره نمودم و مصاحبه ای که با تعدادی از وکلا و قضات محترم داشته ام به این نکته رسیدم که چون در حکومت اسلامی تمام افراد برابرند، پس ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی درباره قضات هم صادق است و آنان را نیز شامل می شود. پس هرگاه اهمیت زیان و نوع تقصیر یا جابجایی دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر فرد زایل کننده حیثیت علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی، حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید. یا حتی چنانچه زوال حیثیت محرز شود دادگاه انتظامی قضات می تواند علاوه بر صدور حکم به جبران ضرر و زیان مادی و معنوی، قاضی را توبیخ و یا با انفصال دائمی از خدمت او را برای همیشه از قضاوت برکنار کند.^۱

۱-۲-۳-اعاده دادرسی

پذیرش اعاده دادرسی در واقع نوعی تمهید برای جبران اشتباهات قضایی است که از طریق این نهاد محکوم علیه که به محکومیت نادرست محکوم شده بی گناهی اش ثابت می شود و حقوق اولیه خود را به دست آورد. اعاده دادرسی از روش های فوق العاده اعتراض به احکام می باشد و موارد آن در قوانین موضوعه جزایی ایران بسیار محدود است و مربوط به احکام قطعی است و تا زمانی که حکم قطعیت نیابد اعاده دادرسی در مورد آن نمی توان تقاضا کرد.

ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری موارد اعاده دادرسی را در ۷ مورد شمرده است.

اعاده دادرسی دارای ویژگی هایی است از جمله آنها اینکه اعاده دادرسی دارای مهلت معین و مشخص نیست و هر زمان که موجبات اعاده دادرسی فراهم شود می توان تقاضای اعاده دادرسی

۱ - ماده ۲۶ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری (۱۳۵۶) و ماده ۴ اصلاحی قانون تکمیل استخدام قضات (۱۳۷۱)

نمود برعکس سایر روش ها و طرق اعتراض بر احکام که دارای مهلت معین و مشخص برای اعتراض به احکام دارند.^۱

ویژگی دیگر اعاده دادرسی این است که اعاده دادرسی بعد از اجرای حکم نیز پذیرفته می شود با اینکه اعاده دادرسی پس از اجرای حکم کیفری نمی تواند مجازات اجرا شده را جبران نماید ولی آثار تبعی آنرا محو می کند و موجبات اعاده حیثیت را برای متهم فراهم می سازد ویژگی دیگر اعاده دادرسی این است که به نفع محکوم علیه پذیرفته می شود. و این امر تا زمان تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید رعایت می شد اما در حال حاضر ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری موصوب ۷۸ اشاره ای به این امر ننموده است و واژه (به سود متهم) که در ماده ۲۳ قانون اصلاح موادی از قوانین دادگستری آمده بود راحذف کرده است و شاید این عمل قانون گذار ناشی از مسامحه بوده، در هر حال این ماده نیاز به اصلاح دارد. ویژگی دیگر اعاده دادرسی این است که اعاده دادرسی حکم قطعی را به تاخیر نمی اندازد اما اگر دیوان عالی کشور درخواست اعاده دادرسی را قبول کند اجرای حکم تا اعلام نتیجه اعاده دادرسی و صدور حکم جدید به تعویق می افتد.^۲

۱-۳-۱-اعاده حیثیت عرفی یا جبران خسارت معنوی :

۱-۳-۱-۱-اعاده حیثیت عرفی(جبران خسارت معنوی)

به هر حال با اینکه معنا و مفهوم ضرر معنوی برای همگان روشن است توصیف و ارایه آن در قالب عباراتی جامع و مانع، دشوار و شاید هم ناممکن باشد. از آن جهت که هم واژه ضرر و هم معنویت از مفاهیم عامه ای هستند که از نظر معیار های منطقی قابل تحلیل نیستند اکثر تعاریف دارای ضوابط و نشانه های تعریف صحیح نبوده و اشکالاتی نظیر دور در آن ها به چشم می خورد. با این حال نباید از جست و جو و تلاش دست برداشت چه اینکه شناخت و ارایه هر چه کاملتر موضوع در قضاوت و اظهار نظر در باره آنچه از آن صحبت می کنیم موثر و راه گشا خواهد بود.

۱ - آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، ج چهارم (اندیشه ها)، ص ۳۱۷

۲ - همان منبع، صص ۲۶۸ و ۲۶۹

در قانون مسئولیت مدنی از خسارت معنوی تعریفی به عمل نیامده اما قانون گذار در موارد مختلف این قانون ضرورت جبران این نوع از ضرر را مورد تاکید قرار داده است.^۱

قانون آیین دادرسی کیفری سابق در بند ۲ ماده ۹ و با عبارت ((ضرر و زیان معنوی که عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبارات خاص یا صدمات روحی)) به برخی از مصادیق خسارت معنوی اشاره کرده بود و نوعی رسمیت به خسارت معنوی اعطا نموده بود.

متأسفانه در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸ مشاهده می شود که قانون گذار اشاره ای به خسارات معنوی نکرده و در ماده ۹ قانون مذکور فقط به ضرر و زیان های مادی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم بسنده شده است.

و این در حالی است که همان طور که ذکر شده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت به پذیرش خسارت معنوی در اصل ۱۷۱ تاکید کرده است و قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۵۸ خسارت معنوی را قبول کرده و بر جبران آن اشاره نموده است.

چنانچه ملاحظه می گردد از حقوق داخلی کشور ما در اینکه ((خسارت معنوی)) به رسمیت شناخته شده اختلافات نظری وجود ندارد چه اینکه در کنار قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی قوانین همچون قانون مسئولیت مدنی آشکارا سخن از خسارت معنوی به میان آورده اند.

تنها چیزی که گاه بحث انگیز و مهم جلوه می کند، دیدگاه فقه و شریعت اسلام نسبت به این موضوع است بویژه آنکه طبق اصل چهارم قانون اساسی ((کلیه قوانین و مقررات ...باید بر اساس موازین اسلامی باشد.))

با نگاهی به فقه اسلامی همان طور که گفتیم در می یابیم، حقوق معنوی افراد و حرمت تعرض به آن به رسمیت شناخته شده است و مسئولیت اخروی ناشی از آسیب رسانی به جنبه های حیثیتی اعتبار و منزلت اجتماعی و سایر دارایی های غیر مادی دیگران از نظر امامیه و سایر مذاهب اسلامی جای تردید وجود ندارد. و با تاملی گذرا در احکام و دستورات شرعی می توان به طور قطعی اعتراف نمود که احترام به اینگونه سرمایه ها و اهتمام به رعایت حدود و ثغور آنها به مراتب پیش از تلاشی است که در مورد حفظ دارایی های مادی انسان صورت گرفته است.

۱ - از جمله ماده ۲-۱ و ۱۰۸-۱ قانون مسئولیت مدنی

اسلام و سایر مکاتب آسمانی، دین ارزشها و معنویت است و حتی سرمایه های مادی را نیز بیشتر از آن جهت مورد حمایت قرار می دهد که حافظ ارزشهای متعالی و غیر مادی است.

در قرآن کریم همان طور که ذکر شد، آیات فراوانی وجود دارد که حاکی از زشتی حرمت و عقوبت اخروی کوچک شمردن دیگران و تمسخر و اهانت، غیبت، به کار بردن الغاب زشت و ناخوشایند و .. می باشد.

پیامبر اکرم (ص) در روایات فراوانی به لزوم حفظ حرمتها تاکید فرموده اند. ایشان بدگویی مومن را حرام، درگیری با او را کفر و غیبت وی را معصیت دانسته است همانگونه که برای مال او به اندازه خون او حرمت در نظر گرفته اند.^۱

خلاصه آنکه حرمت و مجازات اخروی پایمال ساختن سرمایه های معنوی و حتی تحقق مسئولیت کیفری و عقوبتهای دنیوی در بعضی موارد مانند قذف جای تردید نداشته و مورد اتفاق جمیع فقها است. آنچه اکنون مورد مناقشه و گفت و گو هست تنها امکان جبران مادی اینگونه ضرر هاست.

۱-۳-۲- جبران مادی

آیا جبران مادی ضرر معنوی امکان پذیر است؟

خسارت معنوی از آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ حذف شده است، ظاهراً علت آن باید ناشی از نظریه شورای نگهبان که در تاریخ ۱۳۶۴/۹/۵ اعلام کرده است دانست.

شورای نگهبان در این نظریه بیان داشته است ((تقویم خسارت معنوی به مال و امر مادی مغایر با موازین شرعی است)) با نگرش دقیق در این نظریه در می یابیم که شورای نگهبان در رابطه با اصل فلسفه وجودی خسارت معنوی نظری دال بر مغایر بودن آن با موازین شرعی نداده است و در واقع اصل فلسفه وجودی را قبول نموده است و فقط نحوه تقویم آن را از طریق پول غیر شرعی دانسته است. اما متأسفانه قانون گذار آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ درک صحیحی از نظریه فوق الذکر نداشته است و اصل فلسفه وجودی خسارت معنوی را حذف کرده است.

۱ - سیاب المومن فسوق و قتاله كفروا كل لحمه معصيته و حرمه ماله كحرمه دمه)) وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۸ ص ۶۱۰

به هر حال با وجود قواعدی چون قاعده لاضرر و قاعده تسبیب و نیز قوانینی چون قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی و قانون مسولیت مدنی بعید است که نتوان حکم به مشروعیت خسارت معنوی داد.

انسان به عنوان اشرف مخلوقات خداوند که از جانب او صاحب کرامت شناخته شده است (ولقد کرما بنی آدم...) همواره سعی بلیغی را مصروف پاسداری از این شرافت و کرامت خدادادی خود نموده است چون کرامت و حیثیت، هر انسان بعنوان سرمایه معنوی او در زندگی هر گاه در معرض خدشه و آسیبی قرار گیرد آثار مخرب فراوانی تا مدت های مدیدی به جای می گذارد که به سهولت قابل ترمیم نیستند. از این رو تدوین قوانین و مقررات متعددی در حمایت از این سرمایه معنوی و تاسیس نهاد های حقوقی که در صدد احیا و اعاده آن برآیند در بسیاری از نظام های حقوقی مورد توجه حقوق دانان قرار گرفته است.

حال گاهی آسیب وارده به حیثیت و تمامیت معنوی شخص ناشی از عمل دیگران است یعنی آبرو و عزت و احترام او در اثر تجاوز و تعدی افراد دیگر مورد خدشه قرار می گیرد، مثلا مورد هتاک و تهمت واقع می شود بدیهی است به منظور حفظ کرامت و شخصیت وی این کسر آبرو و حیثیت باید حتی الامکان جبران گردد که در اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان ضرر معنوی که در اثر اشتباه و تقصیر قاضی دادگاه متوجه حیثیت اجتماعی اشخاص می گردد قابل جبران شناخته شده و آمده است در هر حال باید از متهم اعاده حیثیت گردد.

و گاهی نیز لطمه وارده به حیثیت اجتماعی شخص ناشی از عمل خود اوست یعنی با تعرض به مقررات و قواعد جامعه و احیانا تعدی به تمامیت مادی و معنوی اشخاص دیگر در واقع به شخصیت و آبروی خود لطمه می زند و شأن و جایگاه اجتماعی خویش را مورد تنزل و بی اعتباری قرار می دهند.

در چنین صورتی هیات اجتماعی وی را شایسته برخورداری از عزت پیشین نمی داند و لذا با تعقیب و محاکمه در صدد مجازات و متنبه ساختن او بر می آیند و صلاحیتش را در استیفای پاره ای از حقوق و مزایای اجتماعی سلب می کند تا به این واسطه هم امور جامعه را تمشیت بخشد و آنرا از بی نظمی و ناهنجاری مصون دارد و هم اسباب تنبیه و اصلاح او را فراهم آوردند.

محکومیت حاصله موجود آثار و تبعاتی دارد، همچون اعمال مجازات های اصلی و تبعی و ایجاد سوء پیشینه کیفری که مجموعاً موجب زوال حیثیت اشخاص می گردد.

پس قابل ذکر است که بحث جبران مادی ضررمعنوی فقط در مواردی مطرح است که زوال حیثیت شخص از ناحیه دیگران باشد نه از ناحیه خودش، و در این مورد هم جبران مادی ضررمعنوی مثلاً در مورد شخصی که حیثیتش از ناحیه دیگری زایل شده و ضررمعنوی دیده است، با توجه به بحث فوق گرچه قانون آیین دادرسی کیفری آن را با استنباطی که از نظر شورای نگهبان داشته است، نپذیرفته است. اما بایستی گفت درباره این ضعف قانونی بایستی چاره ای اندیشیده شود. و با توجه به آن چه مفصل بحث کردیم و با توجه به آیات و روایاتی که قبلاً بیان کردیم به نظرمی رسد، جهت کاستن از آلام اشخاص در مواردی که جبران این ضرر از طرق معنوی امکان پذیر نیست، جبران مادی می تواند تسکینی در رنج روحی و روانی شخص باشد، بخصوص اگر فرد قربانی فقیر باشد، اگرچه این ضرر از طریق مادی قابل جبران نیست امامی تواند تسکین دهنده باشد.

بخش چهارم: چگونگی کسب اعاده حیثیت و طرق نیل به آن

۱- چگونگی کسب اعاده حیثیت:

۱-۱- در صورت زوال حیثیت شخص توسط دیگران:

همان طور که قبلاً گفتیم چنانچه حیثیت فردی در اثر هتک حرمت (تهمت یا افترا) یا قذف توسط شخص دیگری یا در اثر اشتباه یا تقصیر قاضی و یا اتهامات واهی از ناحیه ضابطین دادگستری یا هر کس دیگری زایل گردد. در این مورد فرد می تواند از طریق محاکم قضایی حسب مورد با رجوع به دادگاه صالح تقاضای رسیدگی قضایی نماید و خواستار جبران ضرر و زیان مادی و معنوی گردد. مثلاً در مورد شخصی که به او توهین شده یا فردی که به او افترا زده شده است. آن فرد می تواند با رجوع به دادگاه کیفری تقاضای صدور حکم برای مجازات متهم و به نوعی اعاده حیثیت خود نماید. و همچنین تقاضای صدور حکم در جهت جبران ضرر مادی و معنوی را از دادگاه داشته باشد. اگرچه اعاده حیثیت قضایی در سیستم قضایی ما به آن نوعی که ما از آن تعریف نمودیم و در تمام موارد آن هنوز به آن صورتی که

بایسته و شایسته است مرسوم و متداول نیست. که امید است انشاء الله در آینده ای نه چندان دور باهمت مسئولین قوای مقننه و قضائیه و مجریه باب آن گشوده شود و این نقص هم برطرف گردد.

۱-۲- در صورت زوال حیثیت از ناحیه خود شخص:

اگر حیثیت شخص توسط خودش زایل شود و دیگران در هتک آبروی او نقشی نداشته باشند، یعنی این که مثلاً شخصی با ارتکاب به جرمی نگاه افراد جامعه را نسبت به خودش تغییر دهد، به طوری که افراد جامعه در افکار و گفتار و کردار او را عنصر غیر اجتماعی می دانند. در چنین موردی شخص، حیثیت و آبرو و اعتباری در جامعه ندارد اما نمی توان پذیرفت که چنین شخصی هیچگاه نتواند دوباره حیثیت خود را بدست آورد، چرا که اگر چنین شود نمی تواند در پی اصلاح خود در آینده به آغوش اجتماع بازگردد که در این صورت او تبدیل به یک فرد مطرود و ضد اجتماعی می شود و اگر ببیند که اجتماع او را نمی پذیرد به مقابله با اجتماع برمی خیزد. پس بسیار ضرورت دارد که اجتماع پس از مجازات از خطای او درگذرد و اجازه دهد که او این خطا را جبران کند، در مجموع باید گفت که حق اعاده حیثیت برای چنین شخصی بایستی در جامعه به رسمیت شناخته شود.

اما این برگشت به جامعه نبایستی بی ضابطه و بی حد و حصر باشد و هر کسی بخواهد از قوانین جامعه تخطی کند و به راحتی دوباره به جایگاه سابق خود بازگردد، چرا که این خود باعث ترویج جرم می شود. پس باید مقررات و شرایطی برای آن باشد که در ذیل مابا توجه به ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی به آن می پردازیم.

الف- شروط رسیدن به اعاده حیثیت در محکومیت کیفری

۱- محکومیت قطعی کیفری- اولین شرط لازم برای اعاده حیثیت این است که محکوم علیه دارای محکومیت قطعی کیفری باشد چرا که در این صورت شخص دارای سابقه کیفری شده و مشمول مجازات های تبعی می شود و از حقوق اجتماعی محروم می شود این شرط در صدر ماده ۶۲ مکرر قید شده است. و منظور از این شرط این است که محکوم علیه به خاطر یک امر کیفری محکوم شده باشد و دیگر اینکه محکومیت او قطعی باشد یعنی جز از طرق فوق العاده قابل اعتراض نباشد مثل اعاده دادرسی و یا وقوع اشتباه یا عدم صلاحیت دادگاه.^۱

۱- ماده ۲۳۵ و ۲۷۲ ق. آ. د. ک مصوب ۷۸

۲- محکومیت ناشی از جرایم عمدی باشد- چون در جرایم غیر عمدی محکومیت در سبج کیفری منعکس نمی شود بنابراین بحث از اعاده حیثیت در جرایم غیر عمدی مطرح نمی شود چون سابقه ای نیست و محرومیت از حقوق اجتماعی وجود ندارد، که مجرم بدنبال اعاده حیثیت و برخورداری از حقوق اجتماعی باشد. پس جرم باید عمدی باشد تا در سبج کیفری مجرم ثبت شود آنگاه او بدنبال اعاده حیثیت باشد.

۳- گذشتن مدت های مقرر- شرط دیگر برای اعاده حیثیت این است که بعد از اجرای مجازات یا اجرای فرضی آن در موارد سقوط مجازات در مدت های لازم برای اعاده حیثیت از تاریخ خاتمه مجازات در ماده ۶۲ مکرر به قرار زیر می باشد .

۱- محکومان به قطع عضو در جرایم مشمول به حد پنج سال پس از اجرای حکم.

۲- محکومان به شلاق جرایم مشمول حد یک سال پس از اجرای حکم

۳- محکومان تعزیری بیش از ۳ سال دو سال پس از اجرای حکم

بربند سوم چند ایراد عمده وارد است : یکی اینکه در این بند اصل تناسب بین جرم و مجازات رعایت نشده ، چرا که مدت محرومیت از حقوق اجتماعی حبس بیش از ۳ سال ۲ سال پس از اجرای حکم می باشد و این در حالی است که اگر شخص فرضاً ۴ سال حبس را تحمل کرده باشد طبیعتاً ۲ سال از حقوق اجتماعی محروم است و حال آنکه شخصی که ۱۵ سال حبس خود را تحمل نموده ۲ سال محرومیت از حقوق اجتماعی دارد . و این برخلاف عدالت و اصل تناسب بین جرم و مجازات می باشد . ایراد دوم که بر این بند وارد است این است که تکلیف حبس ابد را مشخص نکرده چرا که اگر حبس ابد به حبس مدت دار تبدیل شود (بر اثر عفو) در صورت آزادی محکوم تکلیف زمان محرومیت از حقوق اجتماعی او چگونه است ؟ آیا به طور کلی محرومیتی ندارد ؟ یا مثل اینکه اعدامی که اجرا نشده مدت زمان محرومیت از حقوق اجتماعی آن باید بیشتر از حبس های معمولی باشد در هر صورت در این مورد تکلیف روشن نیست .

ایراد دیگر بند ۳ ماده ۶۲ مکرر این است که معلوم نیست این سه سال حبس باید مربوط به مجازات یک جرم باشد یا اینکه اگر مجموع مجازات چند جرم نیز بیش از ۳ سال حبس شود ، اشکالی ندارد و همین حکم را دارد. به هر حال در این موارد تکلیف روشن نیست و تا زمان اصلاح این ماده باید حکم کلی مندرج در بند ۳ اجرا شود.

در تبصره ۲ ماده ۶۲ مکرر در مورد مجازات اعدامی که اجرا نشده چنین مقرر شده است ((چنانچه اجرای مجازات اعدام به جهتی از جهات متوقف شود در این صورت آثار تبعی آن پس از انقضای ۷ سال از تاریخ توقف اجرای حکم رفع می شود)) این تبصره قبل از تصویب نهایی در پیش نویس به این شکل بود ((تبصره یک- مجازات اعدام در صورت اجرا اعم از اینکه مشمول قصاص حد یا سایر عناوین باشد فاقد آثار موثر است و چنانچه اجرای مجازات اعدام به جهتی از جهات متوقف شود در این صورت آثار تبعی آن پس از انقضای هفت سال از تاریخ توقف اجرای حکم رفع می شود))

ظاهراً تبصره یک پیشنهادی بهتر و کاملتر از تبصره دوفعلی ماده ۶۲ مکرر می باشد چرا که در تبصره فعلی به نظر می رسد که بین مجازات اعدام ناشی از احکام شرعی و مجازات اعدام ناشی از مجازات های عرفی و تعزیری فرق قائل شده است. مگر اینکه اعدام به کار رفته در تبصره ۲ را به معنای اعدامهای شرعی نیز به کار ببریم که در این صورت با بعضی مقررات مثل ماده ۸۸۰ ق.م. که قاتل را از ارث محکوم می کند مخالفت دارد چرا که به موجب ماده ۸۸۰ ق.م قاتل به طور دائم از ارث محروم می شود و این در حالی است که تبصره یک پیشنهادی و تبصره ۲ فعلی ماده ۶۲ مکرر می گوید: آثار تبعی مجازات اعدام اجرا نشده بعد از ۷ سال منتفی می شود. مطلب دیگر که در تبصره یک پیشنهادی قابل توجه است این است که، مجازات اعدام را در هر صورت اگر اجرا شود فاقد آثار موثر کیفری دانسته است. مطلب جالب این است که محرومیت حقوقی برای شخص زنده ایجاد می شوند و شخصی که اعدام شده منشا آثار حقوقی نمی تواند باشد. و از طرفی دیگر اصل شخصی بودن مجازات ها نیز بر اجرای مجازات ها حاکم است و تاثیری در حق وارث محکوم ندارد که بخواهیم بگوییم مجازات اعدام فاقد آثار کیفری است به نظر می رسد که این جمله قانون گذار در ابتدای تبصره یک پیشنهادی درست نبوده است.

در تبصره ۳ ماده ۶۲ مکرر آمده که در جرایم قابل گذشت، به محض گذشت آثار محکومیت کیفری منتفی می شود و به این ترتیب محکوم خود به خود اعاده حیثیت حاصل می کند. تبصره ۳ ((در مورد جرایم قابل گذشت در صورتی که پس از حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی اجرای مجازات متوقف شود اثر محکومیت کیفری زایل می شود)) همین امر را ماده ۸ قانون آ د ک مصوب ۱۳۷۸ تاکید نموده است.

اما در مورد مدت لازم برای اعاده حیثیت در مورد عفو در تبصره های ۴ و ۵ ماده ۶۲ مکرر که به عفو اختصاص یافته آمده است که: تبصره ۴ ((عفو مجرم موجب زوال آثار مجازات نمی شود مگر اینکه

تصریح شده باشد)) و تبصره ۵ ((در مواردی که عفو مجازات آثار کیفری را شامل می شود همچنین در آزادی مشروط آثار محکومیت پس از گذشت مدت مقرر از زمان آزادی محکوم علیه رفع می گردد)) در این دو تبصره عفو به طور مطلق ذکر شده و در مورد آن دو فرض پیش می آید یک- در صورتی که در عفو بر زوال آثار محکومیت کیفری تأکید شده باشد در این صورت پس از اجرای عفو دیگر لازم نیست مدتی برای اعاده حیثیت سپری شود. دوم- در عفو بر زوال آثار محکومیت کیفری تأکید نشده که در این صورت پس از اجرای عفو بایستی مدتهای لازم برای اعاده حیثیت سپری شود تا آثار محکومیت از سجل کیفری حذف شود. در مورد آزادی مشروط نیز تبصره ۵ ماده ۶۲ مکرر مقرر می دارد ((.... در آزادی مشروط آثار محکومیت پس از گذشت مقرر از زمان آزادی محکومیت محکوم علیه رفع می شود)) البته محکوم مدت آزمایشی آزادی مشروط را بایستی بدون ارتکاب جرمی به پایان رسانده باشد ، تا فرض آزادی قطعی او حاصل شود و پس از آن مدت مقرر برای اعاده حیثیت آغاز می شود .

در مورد تعلیق نیز مهلت مقرر برای اعاده حیثیت لازم نیست منقضی شود، چرا که بموجب ماده ۳۲ ق.م.ا. اگر محکوم در مهلت مقرر (۲ تا ۵ سال ماده ۲۵ ق م ا) برای تعلیق مجازات مرتکب جرایم مندرج در ماده ۲۵ نشود محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب می شود و از سجل کیفری او محو می گردد. در مورد اعاده دادرسی و نسخ قانون جزا نیز همین حکم جاری است، به محض صدور حکم جدید، بر براءت در اعاده دادرسی و لازم الاجرا شدن قانون جدید آثار محکومیت سابق متوقف می شود و محکوم اعاده حیثیت حاصل می کند و لزومی ندارد که مدتهای لازم برای اعاده حیثیت سپری شود.

با توجه به قبول مرور زمان در مورد مجازات های باز دارنده اقدامات تأمینی در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ در ماده ۱۷۳ و اینکه مرور زمان موجب زوال آثار تبعی محکومیت نمی شود، پس برای اعاده حیثیت باید بعد از سپری شدن مدت مرور زمان و اجرای فرضی مجازات مهلت های مقرر در ماده ۶۲ مکرر نیز منقضی شود تا محکوم اعاده حیثیت حاصل کند.

۴- محکوم علیه باید تحمل مجازات نموده باشد، و حکم در رابطه با وی اجرا شده باشد.

مطابق این شرط محکوم علیه باید تمام مجازاتهای اصلی و تکمیلی را تحمل کرده باشد، به عبارت دیگر اگر در حکم صادره اقدامات تأمینی و تربیتی نیز بوده، این اقدامات نیز باید در مورد محکوم علیه اجرا شده باشد. البته می توان استثنائاتی را نیز برای همین شرط در قوانین کیفری

و خود ماده ۶۲ مکرر مشاهده نمود. مثلاً یکی از استثناءها در مورد تعلیق اجرای تمام یا قسمتی از مجازات است که مجازات اجرا نمی شود که در ماده ۲۵ و ۳۲ قانون مجازات اسلامی مقرر گشته است. یاد مورد جرایم قابل گذشت که اگر شاکی گذشت نماید مجازات اجرایی شود یا موقوف الاجرامی شود، و این امر در تبصره ۳ ماده ۶۲ مکرر و ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ ذکر شده است.

۵- عدم حصول محکومیت جدیدی برای مجرم در حین مدت معین.

محکوم علیه می بایست در مهلت مقرر برای اعاده حیثیت مرتکب جرم دیگری نشود، که او را مشمول محرومیت اجتماعی جدیدی کند، چرا که در صورت محرومیت از حقوق اجتماعی نمی تواند از محکومیت قبلی اعاده حیثیت نماید. بنابراین محکوم علیه برای رسیدن به اعاده حیثیت نباید مرتکب محکومیت جدیدی گردد.^۱

۶- برای اعاده حیثیت باید محکومیت فرد از نوع محکومیت‌های مندرج در ماده ۶۲ مکرر باشد.

در ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی در صدر آن به چهار نوع محکومیت اشاره شده است که به عنوان محکومیت‌های قابل اعاده حیثیت به شمار می آیند:

۱- محکوم به قطع عضو

۲- محکوم به شلاق

۳- محکومان به حبس تعزیری بیش از ۳ سال

۴- تبصره ۲ این ماده مقرر نموده که محکومان به اعدام در صورتی که اجرای مجازات آنها به جهت از جهات متوقف شود آثار تبعی آن پس از ۷ سال از تاریخ توقف اجرای حکم رفع می شود.

ب- نحوه کسب اعاده حیثیت:

در موردی که زوال حیثیت از ناحیه خود شخص است، پس از آنکه فرد شرایط نیل به اعاده حیثیت را کسب نمود آنگاه این سؤال مطرح می گردد که این شخص چگونه و از چه راهی حیثیت خود را اعاده

۱- صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، ص ۳۲۹

نمایند؟ همانطور که قبلاً هم بحث شد در این مورد فردی که بارتکاب جرم حیثیت خود را از بین برده تنها راه اعاده حیثیتش از راه اعاده حیثیت قانونی است که در آن پس از انقضای مدتهای معین از تاریخ اجرای مجازات بلافاصله و خود بخود از مجازات های تبعی رفع اثر می شود و زمانی به کار گرفته می شود که فردی که مرتکب جرمی شده و در اثر ارتکاب همان جرم از حقوق اجتماعی محروم گردیده است. قانونگذار برای اینکه فرد برای همیشه محروم از حقوق اجتماعی نگردد با تعیین مدتهای معین و مشخص مقرر می دارد که پس از گذشت مدت های معین از محکومیت های کیفری از چنین فردی رفع اثر بشود تا فرد بتواند دوباره به عنوان شخصی اجتماعی و مورد اطمینان افراد جامعه به فعالیت های خود ادامه دهد.^۱

پس اعاده حیثیت در صورتی که شرایط فوق حاصل گردند به طور خود بخود و خود کار صورت می گیرد، و اعاده حیثیت در اینجا چون بر مبنای پیش بینی قانونی هست از نوع اعاده حیثیت قانونی است.

وقابل ذکر است که با تحقیقاتی که انجام داده ام این موضوع روشن گردید که اعاده حیثیت قضایی در حقوق کشور ما سابقه عملی ندارد، یعنی فرد نمی تواند برای اعاده حیثیت خود به دادگاه مراجعه کند و تقاضای اعاده حیثیت نماید، که البته این خود یک ضعف در قانون ما می باشد و بایستی در باره آن قوانین صریحی مدون شود.

۲- طرق نیل به اعاده حیثیت

۲-۱- در صورت زوال حیثیت از ناحیه دیگران:

الف- اعاده حیثیت با کیفر دادن مجرم:

اگر حیثیت شخصی تحت هر عنوانی (تهمت و افترا، قذف و...) از ناحیه دیگران زایل شود و اچاره ای ندارد، جز اینکه به دادگاه مراجعه کند. در واقع در این موارد اعاده حیثیت از نوع قضایی مطرح است، ولی همچنان که قبلاً بحث شد در حقوق کشور ما اعاده حیثیت قضایی سابقه عملی ندارد و قانون گذار به صراحت این نوع از اعاده حیثیت را به رسمیت نشناخته است، و منظور ما هم این نیست که طرف به

۱- لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۵۹

دادگاه مراجعه کند و درخواست اعاده حیثیت بدهد، بلکه منظور ما اعاده حیثیت ضمنی است، یعنی مثلاً درموری که شخصی به دیگری به دروغ نسبت زنا می دهد، فردی که حیثیتش لکه دار شده به دادگاه مراجعه می کند و شکایت قذف را مطرح می کند، که پس از آنکه قاضی به موضوع رسیدگی کرد و برای قاضی معلوم شد که نسبت ناروا بوده است، آنگاه حکم به حد قذف صادر می نماید که شخص قاذف به هشتاد تازیانه محکوم می شود و این مجازات نسبت ناروایی بوده که او به فرد مقذوف داده است، گرچه در این موضوع قاضی حکم به اعاده حیثیت شخص مقذوف صادر نکرده است. اما چون دروغ بودن ادعای قاذف در محکمه مشخص شده است و به همین دلیل او مجازات می شود، این مجازات شخص قاذف در عرف نوعی اعاده حیثیت محسوب می شود، و در واقع در ضمن حکم به نوعی از فرد مقذوف اعاده حیثیت می شود.

پس یکی از طرق اعاده حیثیت در صورت زوال حیثیت از ناحیه دیگران این است که اعاده حیثیت با کفردادن مجرم محقق می شود.

ب- اعاده حیثیت با جبران ضرر معنوی:

در برخی از جرایم مثلاً در جرایم مطبوعاتی چنانچه روزنامه ای به شخصی افتراپی رانست به نسبت دهد، در این مورد شخص می تواند به دادگاه مراجعه کند و به جرم افترا شکایت نماید، دادگاه دقیقاً به موضوع رسیدگی می کند و پس از آن که آن شخص در محکمه افترا را ثابت نمود و نسبت دهنده نتواند صحت آن انتساب و اسناد را ثابت نماید مورد مشمول ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی خواهد بود، که چنانچه مورد انتسابی از جرایم مشمول حد نباشد به حبس از یک ماه تا یک سال و تا ۷ ضربه شلاق یا یکی از آنها حسب مورد محکوم می شود. البته با توجه به ماده ۶۹۷ برای تحقق جرم افتراء وجود سه شرط ضروری است. ۱- انتساب جرم به دیگری ۲- صراحت انتساب ۳- ناتوانی مفتری از اثبات صحت اسناد. و در ماده ۶۹۸ ق.م.ا. علاوه بر پیش بینی مجازات از مفهوم ماده فهمیده می شود که چنانچه به شخص ضرر معنوی وارد شود این ضرر معنوی باید جبران شود، و از او اعاده حیثیت شود. که این جبران ضرر یا اعاده حیثیت فرد جز با انتشار کذب بودن انتصاب یا عذرخواهی از انتشار خبر، امکان پذیر نیست.

البته قابل ذکر است که در تمامی موارد زوال حیثیت فرد توسط دیگران، جبران ضرر معنوی صورت نمی پذیرد، بلکه فقط در برخی از موارد است که جبران ضرر معنوی در حقوق ایران پیش بینی

۱- صادقی، حسین میر محمد، حقوق کیفری اختصاصی، ص ۱۱۸

شده است. مثلاً اگر همان افترا به صورت شفاهی باشد و در جراید درج نشود دیگر جبران ضرر معنوی پیش بینی نشده است، که ماده ۷۰۰ ق.م.ا. به این مورد می پردازد و در آن فقط به ذکر مجازات حبس شخصی که به طور شفاهی اقدام به افترا می کند، اکتفا کرده است.

ج- جبران مادی ضرروزیان معنوی :

البته همان طور که قبلاً بحث کردیم خسارت معنوی عبارت است از ضرر و زیان وارد شده به شهرت، حیثیت و آبرو، آزادی، معتقدات مذهبی، زیبایی احساسات و عواطف و علائق خانوادگی^۱

همان طور که گفتیم در فقه، جبران خسارت معنوی پذیرفته شده است، و گفتیم که در قانون هم اصل آن پذیرفته شده است، اما از نظر قانون خسارت معنوی قابل تبدیل به پول نیست. ولی با توجه به آن چه قبلاً مفصل بحث کردیم به نظرمی رسد، جهت کاستن از آلام اشخاص در مواردی که جبران این ضرر از طرق معنوی امکان پذیر نبود، با جبران مادی، تسکینی در رنج روحی و روانی شخص باشد، بخصوص اگر فرد قربانی، فقیر باشد اگرچه این ضرر از طریق مادی قابل جبران نیست امامی تواند تسکین دهنده باشد.

۲-۲- در صورت زوال حیثیت از ناحیه خود شخص:

همانطور که انجام تعهد موجب برائت ذمه و سقوط انجام تعهد می شود اجرای مجازات هم آن را خاتمه می دهد. و در عرف عامه وقتی که محکومی مجازات خود را تحمل می کند می گویند او دین خود را به جامعه ادا نمود. اما از آن جا که ممکن است مدیونی بدون پرداخت دین خود و در نتیجه بعضی علل برائت ذمه حاصل کند، محکومین نیز ممکن است به نوعی از مجازات معاف شوند یعنی طریقه عادی اجرای مجازات به طرق دیگری که موجب سقوط حق جامعه در اجرای مجازات است تبدیل شود. مقرراتی که اجرای مجازات را متوقف می کند مانند بخشودگی و عفو عمومی و مرور زمان و تعلیق اجرای مجازات و غیره مانع اجرای مجازات می شوند، و به تبع آن آثار ناشی از محکومیت رانیز از بین می برند.

۱- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۲۱۰

در اینجا در پی آنیم که مواردی را که موجب رفع اثر از محکومیت مجرم می شوند و راههای اعاده حیثیت در موردی که شخص محکوم به مجازات شده است را قبل از تحمل کامل مجازات مورد بررسی قرار دهیم. نظیر: عفو، تعلیق اجرای مجازات و سایر موارد که در ذیل به تمام آن موارد می پردازیم.

۳- عوامل رافع آثار محکومیت کیفری (که با آن مجرم به اعاده حیثیت نایل می شود):

۳-۱- اعاده حیثیت در نتیجه عفو

۳-۱-۱- عفو گذشتن از اشتباه مجرم است

همان طور که قبلاً در این باره گفتیم در صورتی که جرمی واقع شود قوای عمومی کشور می توانند به لحاظ رعایت عدالت یا نفع اجتماعی از حق تعقیب خود جزأ یا کلاً صرف نظر نمایند. اجرای حق مزبور به صور مختلف انجام می پذیرد: گاهی تعقیب را زایل می سازد گاهی هم مجازات را تخفیف می دهد یا به مجازات از نوع دیگر تبدیل می نماید و در مواردی محرومیت‌های حقوقی و فاقد صلاحیت را که ضمن حکم یا به تبع آن برقرار گردیده قطع می کند.

در تمام حالات فوق یک اصطلاح کلی در خصوص تمام موارد به کار می رود که می گویند، دولت او را مورد عفو قرار داد. عفو یک وسیله اعلام گذشت و ابراز رأفت و محبت است که توسط قانونگذار یا رئیس حکومت و دولت به منظور تعدیل احکام شدید کیفری نسبت به مجرمین و یا محکومین به عمل می آید. در حقوق جزا اصطلاح عفو در مفهوم عفو عمومی و عفو خصوصی به کار رفته است و هر کدام دارای مبانی و آثار خاص خود می باشد که در این باره قبلاً بحث نمودیم. قانون اساسی عفو و تخفیف مجازات محکومان را از اختیارات مقام معظم رهبری دانسته است.^۱

۳-۱-۲- عفو نوعی اعاده حیثیت است

گاهی تعقیب را زایل می سازد گاهی هم مجازات را تخفیف می دهد یا به مجازات از نوع دیگر تبدیل می نماید و در مواردی محرومیت‌های حقوقی و فاقد صلاحیت را که ضمن حکم یا به تبع

۱- اصل یکصد و دهم ق.ا. جمهوری اسلامی ایران.

آن برقرار گردیده قطع می کند. بنابراین عفو عمومی باعث زوال محکومیت قطعی می شود. بدین ترتیب اگر اقدامات تحقیقی و تعقیبی جریان داشته باشد قطع می شود و اگر قضیه منتهی به صدور حکم شده باشد آثار حکم محو می گردد.^۱

در عفو خصوصی هم محکوم علیه از تمام یا قسمتی از مجازات مقرر معاف می شود. و در هر حال مجرم با عفو به حالت قبل از ارتکاب جرم بازمی گردد، که این همان آثار اعاده حیثیت را دارد.

۳-۲- اعاده حیثیت در نتیجه تعلیق اجرای مجازات:

در اثر تحولاتی که در چند قرن اخیر در جوامع پیشرفته پدیدار گردید ملاحظه می شود که مبانی حقوق قضائی از نظر اهمیتی که جامعه برای اجرای مجازات ملحوظ می داشت نیز دستخوش تغییر و تبدیل شده و اساس و پایه اعمال مجازات در قرن حاضر با آنچه که در قرون گذشته به آن نگریسته می شد تفاوت کلی یافته است. می توان گفت که امروزه مجرم را بیشتر یک بیمار اجتماعی می پندارند تا یک عنصر فاسد و ضد اجتماعی و بر اساس این طرز تفکر است که آن اعتقادی که در قرون گذشته نسبت به اجرای عدالت نمودن در اعمال مجازات وجود داشت دیگر وجود ندارد و کمتر کسی است که بزهکار را صد در صد مسئول اعمال و رفتار ضد اجتماعی خود دانسته و او را در ارتکاب جرم از تاثیر و نفوذ محیط به طور کلی مستثنی و دور بداند. با توسعه و نفوذ این طرز تفکر و با شناخت بهتر بزهکار و بزهکاری بر اساس مبانی نوین حقوق جزایی و جرم شناسی، فلسفه مجازات نیز تغییر کلی پیدا کرده و آن را بیشتر عاملی برای اعاده نظم جامعه و تربیت و اصلاح و درمان بزهکار می دانند تا تظاهری از انتقام ارباب یا اجرای عدالت. با تغییر فایده مجازات، هدف از مجازات نیز لاجرم تغییر پیدا می کند و برای هدف جدید، مجازاتهای جدید یا طرق جدید پیش بینی می شود. در مسیر این طرز تفکر و این تحول بوده است که عده ای از علمای حقوق جزائی و جامعه شناسان به این فکر افتاده اند که شاید بهتر باشد در پاره ای از موارد اجرای مجازات موقتاً معلق بماند و این مجازات اجرا نشود مگر آنکه محکوم علیه خود را با شرایطی که بوسیله قانون گذار و محکمه برای استفاده او از تعلیق مقرر داشته اند منطبق نسازد و در جهت خلاف آنچه که برای او مقرر شده است گام بردارد. این تاسیس حقوقی که آن را تعلیق اجرای مجازات می نامند از زمان

۱- همان، ص ۷۶۹

تدوین قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ در حقوق جزائی ایران راه یافته است و بعد از انقلاب نیز مقنن اسلامی آن را در قانون مجازات اسلامی ذکر نموده است .

۳-۲-۱- فلسفه و فایده تعلیق اجرای مجازات

حقوق دانان و جرم شناسان را عقیده بر این است که با قبول فلسفه جدید اجرای مجازات که همان تأمین نظم عمومی و اصلاح مجرم از راه ارباب و تربیت و آموزش اوست ، در باره موارد اجرای مجازات و تحمیل مشقت بدنی یا زیان مالی به مجرم چندان با فلسفه جدید مجازات سازگار نبوده و گاهی نیز مغایر آن فلسفه و هدف به نظر می رسد ، لذا بهتر است راهی انتخاب گردد که بهتر و بیشتر هدفهای جدید مجازات را تأمین نماید . این راه همان تعلیق اجرای مجازات درباره مجرمینی است که به علت نداشتن سوء پیشینه کیفری و یا زوال آثار آن نه تنها از مجرمین بالفطره و به عادت محسوب نمی شوند بلکه گاهی سوابق خوب زندگیشان معرف شخصیت قابل اصلاح آنان بوده و مانع از آن می شود که به چشم یک جانی به آنان نگریسته شود . از این رو سیاست جزائی جدید مصلحت نمی داند که این افراد به زندان افکنده شوند و در اثر نامطلوب محیط زندان به عنصری خطرناک و ضد اجتماعی و فاسد تبدیل گردند ، و با این کار عملاً مجرم را از فراگیری رفتارهای مجرمانه بیشتر در شرایط نامساعد زندان (بر اثر تماس بامجرمین سابقه دار) دور می کند و این امر در تهذیب اخلاق و تربیت و وضعیت روحی و روانی مجرم می تواند موثر باشد.

فایده دیگر تعلیق مجازات دور نگهداشتن این مجرمین از ارتکاب جرم جدید است . چه شرط اصلی و اساسی استفاده از مقررات تعلیق عدم ارتکاب جرم جدید در مدت تعلیق به وسیله کسی است که اجرای مجازات جرم اولیه او به حال تعلیق در آمده است.

دادگاه هنگام صدور حکم تعلیق آثار عدم تبعیت از دستورهای دادگاه را صریحاً به محکوم علیه اعلام و به او تفهیم خواهد نمود که اگر در مدت تعلیق مرتکب جنایت یا جنحه ای با محکومیت موثر شود علاوه بر مجازات جرم اخیر مجازات معلق نیز درباره او اجرا خواهد شد .

فایده سوم کمک به مجرم برای اجتماعی شدن و بازگشت به زندگی عادی در جامعه : یکی دیگر از هدفهای تعلیق اجرای مجازات، ابراز عطف و ارفاق به مجرم از طریق تهدید به اجرای مجازات در آینده ای است که بیش از خود مجازات در رفتار مجرم - در مدت تعلیق - می تواند موثر باشد . چنانکه در فرصت مناسبی برای مجرم در نظر گرفته می شود و او با اتخاذ رفتار مناسب ، آمادگی

خود را برای بازگشت به زندگی عادی در جامعه به اثبات می رساند و ازمزایای معافیت از مجازات نیز بهره مند می شود.

صرفه جویی در هزینه های زندان و استفاده جامعه از کار و فعالیت مجرمین : تعلیق اجرای مجازات مجرم از طرف دادگاه ، مشروط است به اینکه مجرم در ایام تعلیق ، مرتکب جرم دیگری نشود تا از اجرای مجازات معاف گردد . این امر نه تنها باعث کاهش هزینه های نگهداری زندانی می گردد بلکه چون مجرم در زمان استفاده از تعلیق پیشه و شغل معین خود را از دست نداده و به کار و فعالیت اجتماعی خود ادامه می دهد ، در نتیجه هم او و هم جامعه ، از عملکرد اقتصادی و عملی وی ، بهره مند خواهند شد . با توجه به آنچه تاکنون گفته شد ، می توان نتیجه گرفت که اعطای تعلیق به مجرم ، بدین ترتیب که در زمینه تاخیر در اجرای مجازات را فراهم می نماید ، فرصت مناسبی در اختیار محکوم قرار می دهد تا با پیروی و اطاعت از قواعد و مقررات اجتماعی به اثبات برساند و این امر متضمن فواید فردی و اجتماعی است زیرا در این مدت ، مجرم با بهره مند شدن از آزادی در خارج از زندان می تواند از نیروی کار و خلاقیت خویش استفاده نماید . علاوه بر آن ، این ارفاق قانونی باعث جلوگیری از تاثیر سوء معاشرت و مصاحبت مجرم با مجرمین سابقه دار در زندان خواهد شد و از تکرار جرم مجرم در آینده جلوگیری می کند و نیز موجب صرفه جویی در هزینه ها و مخارج نگهداری این قبیل مجرمین در زندان خواهد شد .^۱

۳-۲-۲- رفع آثار محکومیت ونیل به اعاده حیثیت در تعلیق اجرای مجازات :

از جمله موارد رفع آثار محکومیت کیفری تعلیق اجرای مجازات است. که با استفاده از آن محکوم علیه هم از محیط زندان- که خود عاملی مؤثر در آموختن شیوه های جدید بزهکاری به مجرمین است - دور نگه داشته می شود و هم در مدت تعلیق کاملاً مواظب اعمال و رفتار خود می باشد تا از انجام اعمال خلاف قانون خودداری بنماید. چرا که در غیر این صورت نامبرده اگر محکومیت قطعی جدیدی پیدا نماید حکم معلق نیز درباره او اجرا می شود. بدین ترتیب در این تأسیس حقوقی، هم نفع فردی و هم نفع اجتماعی ملحوظ است. و تعلیق اجرای مجازات موجب رفع اثر از محکومیت مجرم می شود و راهی برای اعاده حیثیت درموردی که شخص محکوم به مجازات شده است را قبل از تحمل مجازات محسوب می شود.

۱ - نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، پیشین

۳-۳- اعاده حیثیت در نتیجه گذشت شاکی یا مدعی خصوصی^۱

یکی دیگر از مواردی که باعث رفع آثار محکومیت کیفری می گردد و باعث می شود که محکوم علیه به اعاده حیثیت نائل گردد، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی است.

بعضی از جرایم را قانون گذار صرفاً به خاطر حمایت از افراد و دفاع از منافع آنان قابل مجازات می داند و در صورت رضایت و اعلام گذشت آنها، از اجرای مجازات مترتب بر آن صرف نظر می کند.

از طرف دیگر چون مجرم با ارتکاب جرم نظم مطلوب و امنیت اجتماعی و ثبات جامعه را به هم می زند، لذا در هر موردی نمی توان صرفاً با اعلام رضایت شاکی یا مدعی خصوص، مجازات یا محکومیت را ساقط نمود و مجرم را به امان خدا رها کرد؛ چرا که این اقدام نه تنها موجب تعدی و تجاوز مجرمین می شود بلکه به نظم عمومی هم لطمه وارد می سازد؛ لذا با توجه به این جهات قانون گذار فقط بعضی از جرائم را قابل گذشت دانسته و با اجتماع شرایطی گذشت شاکی یا مدعی خصوصی را به سبب زوال مجازات و محکومیت اعلام نموده است؛ مثل صدور چک بلا محل و غیره.

۳-۳-۱- آثار گذشت متضرر از جرم

گذشت متضرر از جرم نتایج و آثار زیر را در بر خواهد داشت:

۱- سقوط دعوی عمومی

با گذشت متضرر از جرم، در جرایم قابل گذشت رسیدگی در هر مرحله ای که باشد موقوف خواهد شد. تبصره ۲ ماده ۸ ق.آ.د.ک. در این رابطه مقرر می دارد:

"...در صورت گذشت او تعقیب یا اجرای حکم موقوف می گردد...." و در ماده ۲۳ ق.م.ا. نیز آمده است:

۱_ در ماده ۵۹ قانون آئین دادرسی کیفری شاکی و مدعی خصوصی چنین تعریف شده است:

"شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان می شود و به تبع ادعای دادستان مطالبه ضرر و زیان می کند مدعی خصوصی است و مادام که دادخواست ضرر و زیان تسلیم نکرده شاکی خصوصی نامیده می شود."

"در جرایمی که با گذشت متضرر از جرم تعقیب یا رسیدگی یا اجرای حکم موقوف می گردد...."

۲- سقوط مجازات

ممکن است بعد از صدور حکم قطعی مجازات، متضرر از جرم مجرم را ببخشد؛ در این صورت نیز مجازات ساقط می گردد. تبصره یک ماده ۸ ق.آ.د.ک. در این خصوص چنین پیش بینی کرده است:

"..... هر گاه مدعی خصوصی پس از صدور حکم قطعی گذشت نماید، اجرای حکم موقوف می گردد و چنانچه قسمتی از حکم اجرا شده باشد بقیه آن موقوف می ماند و آثار حکم مرتفع می گردد." همین طور در ماده ۲۳ ق.م.ع. همین امر تصریح شده بود. ذکر این نکته لازم است که در مقررات فعلی قاعده مذکور مطلق نیست و در برخی جرایم گذشت بعد از صدور حکم مسقط مجازات نمی باشد؛ مثل جرم سرقت.

۳- امکان تخفیف مجازات

یکی دیگر از آثار گذشت متضرر از جرم، در جرایم قابل گذشت تخفیف مجازات می باشد.

ماده ۲۲ ق.م.ا.د. در این باره می گوید: "دادگاه می تواند در صورت احراز جهات مخففه مجازات تعزیری یا باز دارنده را تخفیف دهد یا تبدیل به مجازات از نوع دیگر نماید که مناسب تر به حال متهم باشد، جهات مخففه عبارتند از: "گذشت شاکی یا مدعی خصوصی..."

۴- محو آثار محکومیت

گذشت متضرر از جرم نه تنها مجازات را ساقط می نماید بلکه آثار محکومیت کیفری رانیز از بین می برد و در صورت تکرار جرم محکوم علیه مشمول عنوان تکرار نخواهد شد. تبصره ۱ ماده ۸ ق.آ.د.ک. در این باره تصریح دارد که: ".... آثار حکم مرتفع می گردد."

که منظور از آثار حکم، آثار محکومیت کیفری بوده و بدین ترتیب سابقه محکومیت از سجل کیفری محکوم محو شده و در واقع وی به اعاده حیثیت نایل می شود. ضمناً نکته ای که اشاره بدان می نماید این است به طور کلی سقوط دعوی عمومی تأثیری در دعوی خصوصی ندارد؛

بنابراین همان طوری که در ذیل ماده ۱۰ ق.آ.د.ک. نیز آمده است مجرم باید ضرر و زیان ناشی از جرم را جبران نماید: "...کلیتاً اسقاط حقوق عمومی به جهتی از جهات قانونی موجب اسقاط حقوق خصوصی نمی شود."

۳-۲-۳- اعاده حیثیت در اثر گذشت شاکی

همان طور که در آثار گذشت شاکی یا مدعی خصوصی بیان نمودیم از جمله آثار گذشت شاکی سقوط دعوا، سقوط مجازات، تخفیف مجازات و محو آثار محکومیت است که تمام این موارد به نوعی اعاده حیثیت برای مجرم محسوب می شود.

چنانچه گذشت شاکی قبل از خاتمه رسیدگی باشد و جرم ارتكابی از جمله جرایم قابل گذشت باشد، با گذشت شاکی دعوا ساقط می شود و اصلاً بدلیل عدم محکومیت، زوال حیثیتی از مجرم نمی شود و چنانچه گذشت شاکی بعد از صدور حکم و قبل از اجرای مجازات باشد و جرم ارتكابی از جمله جرایم قابل گذشت باشد، باز هم به دلیل عدم اجرای مجازات از مجرم زوال حیثیت نمی شود. اما اگر گذشت شاکی بعد از صدور حکم و بعد از اجرای مجازات باشد گرچه حیثیت مجرم زایل شده اما با تخفیف مجازات و یا با محو آثار محکومیت بخصوص محرومیت های اجتماعی ناشی از مجازات تا حدودی از مجرم اعاده حیثیت می شود.

۳-۴- اعاده حیثیت در نتیجه مرور زمان

یکی از طرق رفع آثار محکومیت کیفری این است که اجرای حکم محکومیت مشمول مرور زمان می گردد.

بامرور زمان، محکومیت جزائی و آثار و نتایج آن از بین می رود:

۱- محو آثار محکومیت

آثار محکومیت نسبت به محکوم علیهی که مجازات او مشمول مرور زمان شده محو می گردد. و با محو این آثار به نوعی می توان گفت که محکوم علیه خود به خود به اعاده حیثیت نایل می گردد.

در این خصوص علاوه بر ماده ۵۷ ق.م.ع. و ماده ۱۷۳ق.آ.د.ک. که قبلاً اشاره شد و دلالت بر اعاده حیثیت به سبب مرور زمان و رفع آثار تبعی مرور زمان داشت ماده ۲۴ ق.م.ع. بیان می داشت:

"هر کس به موجب حکم قطعی به حبس جنحه ای یا جنایی محکوم شده و از تاریخ قطعیت حکم تا زمان اعاده حیثیت یا شمول مرور زمان مرتکب جنحه یا جنایت دیگری شود مشمول مقررات تکرار جرم خواهد بود." بدین ترتیب چنانچه محکومی پس از خاتمه مدت مرور زمان مرتکب جرم جدید می شد مشمول مقررات تکرار جرم قرار نمی گرفت ، چرا که سابقه محکومیت وی به واسطه مرور زمان از بین می رفت و از سجل کیفری او حذف می شد.

۲- اسقاط مجازات:

اثر مهم مرور زمان که مورد اتفاق همه علمای حقوق است و در قوانین مجازات عمومی مصوب

۱۳۰۴ و ۱۳۵۲ پیش بینی شده بود و مواد ۱۷۳ الی ۱۷۵ ق.آ.د.ک به آن اشاره دارد، سقوط مجازات می باشد. ماده ۵۲ ق.م.ع. صریحاً مقرر می داشت: "مرور زمان، اجرای احکام قطعی را موقوف می کند...." و ماده ۱۷۳ ق.آ.د.ک تصریح دارد که مرور زمان در مجازاتهای بازدارنده و یا اقدامات تأمینی و تربیتی باعث موقوفی تعقیب و توقف اجرای مجازات می شود.

ضمناً همان طوری که گفتیم مرور زمان اجرای مجازاتها تنها به جنبه های عمومی جرم مجازاتها توجه دارد و به حقوق شاکی خصوصی لطمه ای وارد نمی آورد.

نتیجه فصل دوم:

در این فصل به بررسی مسائل اعاده حیثیت پرداختیم، و آشکال زوال حیثیت را بیان نمودیم. و گفتیم گاهی آسیب وارده به حیثیت و تمامیت شخص ناشی از عمل دیگران است (اعاده حیثیت عام) یعنی آبرو و عزت و احترام او در اثر تجاوز و تعدی افراد دیگر مورد خدشه قرار می گیرد که در مواردی نظیر اشتباه و تقصیر قاضی، هتک حرمت (توهین و افترا) کذب و اتهامات واهی، حیثیت شخص زایل می شود، بدیهی است به منظور حفظ کرامت و شخصیت وی این کسر آبرو و حیثیت باید حتی الامکان از طریق جبران خسارت معنوی و تشفی خاطر زیان دیده و مجنی علیه جبران گردد، که اصول ۳۶، ۳۸، ۳۳، ۳۲، ۲۵، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۳۹ فصل سوم ق، ۱ - و اصول ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۵ ق. ۱ - و مواد ۵۸ و ۶۹ ق. م. ۱ و همچنین مواد ۲ و ۸ و ۱۰ قانون مسولیت مدنی بر اعاده حیثیت عام تاکید دارند. گرچه این نوع از اعاده حیثیت در حقوق ایران پذیرفته شده است، اما در خصوص نحوه اعاده حیثیت در موارد یاد شده قوانین ما ساکت است و نقص بسیار فاحشی در این باره در قوانین ما وجود دارد، که با توجه به استدلالهای محکم فقهی که در متن ارائه می شود، اعاده حیثیت این افراد بسیار ضروری است. و گاهی نیز لطمه وارده به حیثیت اجتماعی شخص ناشی از عمل خود اوست (اعاده حیثیت خاص) یعنی مجرم با تعرض به مقررات و قواعد جامعه و احیانا تعدی به تمامیت مادی و معنوی اشخاص دیگر در واقع به شخصیت و آبروی خود لطمه میزند و شان و جایگاه اجتماعی خویش را مورد تنزل و بی اعتباری قرار می دهد. و با ارتکاب جرم علاوه بر اینکه به مجازات اصلی می رسد، به عنوان مجازات تبعی مدتی از حقوق اجتماعی محروم می شود. و در حال حاضر در نظام حقوقی ایران ماده ۶۲ مکرر به عنوان اصلی ترین ماده اعاده حیثیت به شمار می آید.

سپس در ادامه راههای پیشگیری از زوال حیثیت و ارکان مسؤلیت مدنی در زوال حیثیت را بیان نمودیم و انواع اعاده حیثیت را ذکر کردیم و در آنجا توضیح دادیم که ما به جهت تبیین موضوع اعاده حیثیت را در سه دسته مورد بررسی قرار می دهیم: الف) اعاده حیثیت قانونی که به صورت خود به خود محکوم علیه پس از تحمل مجازات و گذاراندن مدت معین پس از مجازات، به حکم قانون به وضعیت پیش از ارتکاب جرم برگردانده می شود و گویی جرمی مرتکب نشده است و پس از آن جامعه با وی

مانند دیگر افراد خود رفتار خواهد کرد، اعاده حیثیت قانونی در قوانین پیش از انقلاب وجود داشت، اما بعد از انقلاب خلاء این نوع از اعاده حیثیت احساس می شد که با الحاق ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۷۷ اعاده حیثیت قانونی احیاشد اما همان طور که گفته شد کامل نیست. ب) اعاده حیثیت قضایی به این معناست که فرد با مراجعه به محاکم قضایی درخواست اعاده حیثیت می کند و به صورت خود به خودی به اعاده حیثیت نایل نمی شود که این نوع از اعاده حیثیت در حقوق ماسبقه عملی ندارد. ج) اعاده حیثیت عرفی راهمان جهان خسارت معنوی بیان کردیم و گفتیم خسارت معنوی عبارت است از ضرر و زیان وارد شده به شهرت، حیثیت و آبرو، آزادی، معتقدات مذهبی، زیبایی احساسات و عواطف و علایق خانوادگی. و به این نتیجه رسیدیم که عرف اعاده حیثیت را جبران ضرر و زیان وارد شده به شهرت، حیثیت و آبرو... می داند.

درباره چگونگی کسب اعاده حیثیت هم گفتیم، اعاده حیثیت قضایی در سیستم قضایی مابه آن نوعی که ما آن تعریف نمودیم مرسوم و متداول نیست و سابقه عملی در سیستم قضایی کشورمان ندارد. که بایستی برای این نقص و عیب چاره‌های اندیشیده شود، گرچه مادرپایان به عنوان دست آورد پژوهش پیشنهاداتی ابتکاری برای حل این نقص و بسیاری از نواقص و معایب دیگر ارائه نمودیم. آن چه که فعلاً در حقوق کشور ما پذیرفته شده و متداول است، اعاده حیثیت از نوع قانونی برای تنها مجرمین است که مجرم پس از تحمل مجازات و طی مدت محرومیت و یادرمواردی که قانون مستثنی کرده است بدون طی مجازات و محرومیت و با دارا بودن شرایطی که در قانون پیش بینی شده است به اعاده حیثیت نایل می شود. برخی دیگر از طرق نایل به حیثیت را که در قانون پیش بینی شده است را نیز بیان نمودیم که در مورد اعاده حیثیت خاص می توان از عفو، تعلیق اجرای مجازات، مرور زمان و گذشت شاکی یا مدعی خصوصی نام برد.

فصل سوم:

آثار و احکام اعاده حیثیت

بخش اول: اعاده حیثیت در قانون مجازات اسلامی (بعد از انقلاب اسلامی)

هر چند با وقوع انقلاب اسلامی وقفه ای نسبتاً طولانی در رابطه با نهاد اعاده حیثیت ایجاد شد و به نوعی ما با نبود جایگاه قانونی اعاده حیثیت روبرو بودیم، اما بالاخره شرایط زمانی و اجتماعی قانونگذار را وادار به پذیرش اعاده حیثیت نمود، در نتیجه در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۷ قانونگذار با الحاق ماده ۶۲ مکرر به قانون مجازات اسلامی موقعیت قانونی برای نهاد اعاده حیثیت در حقوق ایران ایجاد نمود. اما از آنجایی که این ماده قانونی در عین نوآوری دارای اشکالات زیادی بود، قانونگذار در پی آن شد که این قانون را تکمیل کند. بر این اساس لایحه قانون مجازات اسلامی در جهت رفع این نواقص در دستور کار قانونگذار قرار گرفت، که در فصل ششم آن لایحه یکی از موارد سقوط مجازات و زوال محکومیت کیفری را اعاده حیثیت بر شمرده که قرار است این لایحه پس از تصویب نهایی در شورای نگهبان بزودی اجرایی شود. اما با توجه به اشکالات ماده مکرر ۶۲، این لایحه ای هم که اخیراً پیش بینی شده است، دارای نواقص زیادی است که در ادامه به شرح آن می پردازیم.

۱- نوآوری ها و اشکالات ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی

۱-۱- نوآوری های موجود در ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی:

با توجه به اینکه در این مبحث ما به تجزیه و تحلیل و بررسی ماده ۶۲ مکرر خواهیم پرداخت لذا برای سهولت امر ابتدائاً ماده ۶۲ مکرر را به صورت کامل بیان می کنیم:

ماده ۶۲ مکرر الحاقی به قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۷/۲/۲۷ مجلس شورای اسلامی مقرر می دارد:

((محکومیت قطعی کیفری در جرائم عمدی به شرح ذیل، محکوم علیه را از حقوق اجتماعی محروم می نماید و پس از انقضاء مدت تعیین شده و اجرای حکم رفع اثر می گردد:

۱- مضمولان به قطع عضو در جرائم مشمول حد، پنج سال پس از اجرای حکم.

۲- مضمولان به شلاق در جرائم مشمول حد، یک سال پس از اجرای حکم.

۳- محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال، دو سال پس از اجرای حکم.

تبصره ۱: حقوق اجتماعی عبارتند از حقوقی که قانونگذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می باشد. از قبیل:

الف) حق انتخاب شدن در مجالس شورای اسلامی و خبرگان و عضویت در شورای نگهبان و انتخاب شدن به ریاست جمهوری.

ب) عضویت در کلیه انجمن ها و شوراهای و جمعیت هایی که اعضای آن به موجب قانون انتخاب می شوند.

ج) عضویت در هیئت های منصفه و امناء

د) اشتغال به مشاغل آموزشی و روزنامه نگاری

ه) استخدام در وزارتخانه ها، سازمان های دولتی، شرکت ها، موسسات وابسته به دولت، شهرداری ها، موسسات مامور به خدمات عمومی، ادارات، مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و نهادهای انقلابی.

و) وکالت دادگستری و تصدی دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق و دفتر یاری.

ز) انتخاب شدن به سمت داوری و کارشناسی در مراجع رسمی.

ح) استفاده از نشان و مدال های دولتی و عناوین افتخاری.

تبصره ۲: چنانچه اجرای مجازات اعدام به جهتی از جهات متوقف شود در این صورت آثار تبعی آن پس از انقضای ۷ سال از تاریخ توقف اجرای حکم رفع می شود.

تبصره ۳: در مورد جرائم قابل گذشت در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی اجرای مجازات موقوف شود، اثر محکومیت کیفری زایل می گردد.

تبصره ۴: عفو مجرم موجب زوال آثار مجازات نمی شود مگر اینکه تصریح شده باشد.

تبصره ۵: در مواردی که عفو مجازات آثار کیفری را شامل می شود همچنین در آزادی مشروط، آثار محکومیت پس از گذشت مدت مقرر از زمان آزادی محکوم علیه رفع می گردد.

با اینکه ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی تعریف و تبیین مشخصی از اعاده حیثیت ارائه نداده است اما آنچه که از فحوای کلام قانون گذار در این ماده برداشت می شود این است که قانون گذار اعاده حیثیت را با شرایط مربوط به آن پذیرفته است و این از صدر ماده ۶۲ مکرر قابل استنباط است که مقرر می دارد:

((محکومیت کیفری در جرایم عمدی به شرح ذیل محکوم علیه را از حقوق اجتماعی محروم می نماید و پس از انقضاء مدت تعیین شده و اجرای حکم رفع اثر می گردد)) و از ((...رفع اثر می گردد)) نکته بارز ماده فوق الذکر در قبول نهاد اعاده حیثیت به شکل قانونی از سوی قانون گذار است. اما جای آن، داشت که ابتدائاً قانون گذار تعریف جامع و کاملی از اعاده حیثیت در صدر ماده ارائه می داد و بعد به شرایط حصول آن می پرداخت و اما باین حال نیز همین اقدام قانون گذار از دو مزیت برخوردار است:

۱- بخشیدن موقعیت قانونی به نهاد اعاده حیثیت و تعیین مدت های معین و مشخص جهت نیل به اعاده حیثیت، و این به رسمیت شناختن اعاده حیثیت از نوع قانونی در حقوق ایران خود نشان از اهمیت دین مبین اسلام به این موضوع است، گرچه با آن همه آیات و روایاتی که در بخش ادله فقهی بیان کردیم و تأکید بسیار شریعت اسلام به حیثیت و آبروی افراد، شایسته تر بود که قانون گذار بسیار بیشتر از این به این موضوع می پرداخت.

۲- در تبصره ۱ ماده ۶۲ مکرر قانون گذار اقدام به تعریف حقوق اجتماعی نموده است و مقرر می دارد: ((حقوق اجتماعی عبارتند از حقوقی که قانون گذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می باشد.))

این اقدام شایسته قانون گذار در ارائه حقوق اجتماعی در نوع خود جای تحسین دارد که حد و مرز حقوق اجتماعی را تا حدودی مشخص نموده است. از نکات مفید و مثر ثمر همین تبصره می توان به مصادیق و موارد محرومیت های حقوق اجتماعی اشاره کرد که در همین تبصره ذکر شده است و این نیز در تضمین حقوق اجتماعی افراد گامی به سوی جلو می باشد.

و در مجموع این دو مزیت هم می توانند نشان دهنده این موضوع باشد که، حقوق شهروندی در کشور ما مدنظر قانون گذار بوده و هست گرچه نمی توان ادعا کرد که اعاده حیثیت در حقوق ما کامل است.

۱-۲- اشکالات موجود در ماده ۶۲ مکرر الحاقی به قانون مجازات اسلامی:

۱- عدم ارائه تعریف مشخص از اعاده حیثیت از سوی قانون گذار.

۲- نداشتن عنوان برای ماده ۶۲ مکرر نیز از ایرادات مهم نسبت به این ماده می باشد با توجه به کلیت ماده لازم بود که قانون گذار عنوان خاصی مثل ((نهاد اعاده حیثیت)) برای این ماده مشخص می نمود تا جایگاه خاص خود را پیدا می کرد.

۳- نحوه قرار گرفتن این ماده تحت عنوان ۶۲ مکرر نیز جای تعجب و ابهام دارد. معمولاً در رویه قضایی و دکترین حقوق وقتی که صحبت از ماده مکرر می شود منظور این است که ماده مکرر به نوعی تکمیل کننده ماده قبلی خود می باشد و نوعی ارتباط و تناسب بین ماده مکرر و ماده ماقبل آن دیده می شود منتهی با نگاهی به ماده ۶۲ مکرر ملاحظه می شود که هیچ تناسبی بین ماده ۶۲ مکرر و ماده ماقبل آن وجود ندارد و ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی که در واقع ماقبل ماده ۶۲ مکرر قرار گرفته در ارتباط با دفاع مشروع می باشد و هیچ هماهنگی با ماده ۶۲ مکرر ندارد.

۴- در تبصره ۱ ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی حقوق اجتماعی که محکوم علیه از آن ها محروم می شود به صورت ((تمثیلی)) آمده است و قانون گذار با استفاده از ((... واژه از قبیل)) حالت احصایی به ماده و تبصره نداده است و این در دامنه شمول تبصره ۱ ماده ۶۲ مکرر به نحو وسیعی گسترش داده و این امر خود باعث تشتت در رابطه با اعاده حیثیت می شود و تفاسیر گوناگونی را در پی خواهد داشت که چندان با حقوق محکومان سازگاری نخواهد داشت.

۵- ایراد اساسی دیگری نیز که به ماده ۶۲ مکرر الحاقی به قانون مجازات اسلامی وارد است این است که تکلیف و وضعیت جرائم سیاسی از جهت نیل به اعاده حیثیت مشخص نشده است و این در صورتی است که قوانین سابق تکلیف مجرمین سیاسی در جهت استفاده از اعاده حیثیت مشخص شده بود و ماده ۵۸ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ مقرر داشته: ((در مورد جرائم سیاسی کسانی که به مجازات جنحه ای محکوم می شوند ظرف ۵ سال از اتمام تاریخ مجازات حبس یا شمول مرور زمان در صورتی که محکومیت به جنایت و جنحه موثر جدیدی نداشته باشند به اعاده حیثیت نائل می شوند مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.))

البته ظاهراً عدم ذکر مجرمین سیاسی، بلا تکلیفی این دسته از مجرمین و محکومین از اعاده حیثیت راباعث شده است، چرا که در پیش نویس ماده ۶۲ مکرر در تبصره ۴ آن وضعیت محکومین سیاسی

را معین کرده بودند و در تبصره نهایی آن را حذف کرده اند. در تبصره ۴ در پیش نویس به نحو بسیار منطقی و اصولی آمده بود:

((مجازات هایی که برای جرائم سیاسی و مطبوعاتی تعیین می شود اثر محکومیت کیفری ندارد)) اما چنین تبصره ای که می توانست بابازنگری بهتر در واقع گام مثبتی در تضمین حقوق مجرمین سیاسی باشد، حذف گردیده است.

۶- اشکال زوال حیثیت و چگونگی و طرق نیل به اعاده حیثیت در آن ذکر نشده است.

۷- ایراد دیگری نیز که به ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی وارد است این است که در این ماده تکلیف مرور زمان، تعقیب مرور زمان مجازات مشخص نشده است که چگونگی اعاده حیثیت در این زمینه را معین کند و این در حالی است که در قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ در موارد ۵۷ و ۵۸ تکلیف چنین مواردی مشخص شده .

۸- ایراد دیگر نیز در رابطه با تبصره ۵ ماده ۶۲ مکرر است که عفو و آزادی مشروط در آن آمده است تبصره ۵ مقرر می دارد: ((در مواردی که عفو مجازات آثار کیفری را شامل می شود همچنین در آزادی مشروط، آثار محکومیت پس از گذشت مدت مقرر از زمان آزادی محکوم علیه رفع اثر می گردد.))

ابهامی که در این تبصره دیده می شود این است که در قسمت اول مساله عفو را آورده است و این واژه به صورت کلی آمده و جای آن داشت که قانون گذار منظور خود را از عفو بیان می نمود چرا که ما دو نوع عفو داریم: عفو خصوصی و عفو عمومی که در عفو عمومی اصولاً آثار محکومیت کیفری زایل می شود و خود به خود اعاده حیثیت حاصل می شود و نیازی نیست که بعد از آزادی کسی که عفو عمومی شده مدتی بگذرد تا وی به اعاده حیثیت نایل آید. اما در عفو خصوصی اصل بر این است که آثار محکومیت کیفری زایل نمی شود مگر اینکه تصریح شده باشد و این در حالی است که در تبصره ۵ به هیچ کدام از عفو عمومی و خصوصی اشاره نشده است.

قسمت دوم تبصره ۵ در رابطه با آزادی مشروط است که نکته ای که در اینجا ضروری می رسد این است که قانون گذار زمان آزادی را معین ننموده است. مشخص نکرده که منظور از آزادی، آزاد شدن پس از سپری شدن نصف محکومیت است یا اینکه زمان آزادی پس از سپری شدن مدت آزمایشی است که همان ۱ تا ۵ سال است می باشد. به نظر می رسد که تفسیر منطقی و قانونی این باشد که

زمان آزادی را پس از سپری شدن مدت آزمایشی بدانیم چرا که بعد از سپری شدن مدت آزمایشی است که فرض تمام شدن مجازات حاصل می شود و در واقع مجازات کامل اجرا شده تلقی می گردد.

۹- مهمترین اشکال این ماده این است که قانون گذار در این ماده صرفاً اعاده حیثیت قانونی را بیان کرده آن هم بدین نحو که اگر فردی به مجازات جرمی محکوم شود تحت شرایطی و پس از گذشت مدت زمان مقرر و آن هم در جرائم عمدی و آن هم فقط در بعضی از این جرائم عمدی می تواند به اعاده حیثیت نایل شود، حال سؤالاتی در این جادرباره نواقص و اشکالات دیگر این ماده مطرح می شود، که با توجه به ماده ۶۲ مکرری پاسخ می ماند.

اولاً: تکلیف اعاده حیثیت در مورد سایر افراد جامعه و افرادی که مرتکب جرم نشده اند اما حیثیت آنها به نوعی زایل شده است چیست؟

ثانیاً: اگر فردی این شرایط قانونی که شرایطی ناقص است رانداشت، اما خواستار اعاده حیثیت خود بود، آیا این فرد حق ندارد درخواست اعاده حیثیت خود از نوع قضایی شود؟ یعنی مستقیماً به دادگاه مراجعه نماید و درخواست اعاده حیثیت کند؟ متأسفانه قانون گذار در این ماده فقط اعاده حیثیت قانونی را به رسمیت شناخته و گفته در بعضی از جرائم و تحت شرایطی قانون حکم می کند که از بعضی از افراد اعاده حیثیت شود، پس تکلیف بعضی دیگر چه می شود؟

ثالثاً: تکلیف اعاده حیثیت در جرائم غیر عمدی چه می شود؟ در این باره هم در این ماده و در هیچ قانون دیگری پاسخی نیست.

۲- لایحه پیشنهادی قانون مجازات اسلامی

همان طور که گفته شد لایحه پیشنهادی که قرار است بزودی به صورت قانون اجرایی شود گامی روبه جلو برای نهادینه کردن نهاد اعاده حیثیت در دل قوانین ایران است، اما به نظر می رسد که این لایحه هم دارای اشکالاتی است و نمی تواند به طور کامل موضوع اعاده حیثیت را در حقوق ایران تبیین نماید. در فصل ششم (سقوط مجازات و زوال محکومیت کیفری) این لایحه نگاهی گذرا به این موضوع شده است که مادر این جادقیقاً آن را به همان شکل بیان می کنیم، و سپس در ادامه به بررسی آن می پردازیم.

((مبحث ششم: اعاده حیثیت

ماده ۱-۱۶۶: کسانی که طبق ماده ۳-۱۲۳ این قانون از حقوق اجتماعی محروم شده‌اند، پس از گذشت زمان‌های تعیین شده در آن ماده به اعاده حیثیت نایل می‌شوند و آثار تبعی محکومیت آنها زایل می‌گردد؛ مگر این‌که به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

ماده ۲-۱۶۶: کسانی که به موجب حکم قطعی دادگاه به صورت مستقل یا تبعی یا تکمیلی از تمام یا برخی از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند، یا از اقامت در نقطه یا نقاط معین ممنوع و یا به اقامت در نقطه یا نقاط معینی مجبور می‌شوند پس از انقضای حداقل یک سوم مدت مقرر، در صورتی که مرتکب بزه عمدی جدیدی نشده و مستمراً از خود حسن اخلاق نشان داده باشند، دادگاه صادرکننده حکم قطعی می‌تواند با درخواست محکوم‌علیه و پیشنهاد دادستانی که حکم زیر نظر وی اجرا شده یا می‌شود، حکم به زوال محرومیت وی از تمام یا برخی از حقوق اجتماعی به استثنای بند یک ماده ۱۲۴ و ۱۲۳ این قانون و یا توقف اجرای اقدامات تأمینی مزبور صادر نماید. حکم دادگاه در این موارد قطعی است.

تبصره- دادستان پس از درخواست محکوم برای اعمال مفاد این ماده، سوابق کیفری وی را بررسی و راجع به اخلاق و رفتار وی در طول مدت اجرای حکم و پس از آن، از مراجع مربوط و اشخاص مطلع استعلام نموده و چنانچه درخواست وی را موجه تشخیص دهد، پیشنهاد خود را به دادگاه اعلام می‌کند و نظر خود را به طور کتبی به متقاضی اعلام می‌نماید. نظر دادستان در این مورد مانند قرارهای نهایی قابل اعتراض می‌باشد.))

۲-۱- نوآوریهای این لایحه درباره اعاده حیثیت:

۱- برای اولین بار با افتتاح یک باب در قوانین ایران نهاد اعاده حیثیت به طور کاملاً صریح به رسمیت شناخته شد.

۲- برای اولین بار در حقوق ایران اعاده حیثیت قضایی در کنار اعاده حیثیت قانونی مطرح شده است و به رسمیت شناخته شد.

۳- اعاده حیثیت و رفع کلیه محرومیت‌های اجتماعی رابه استثنای - حق انتخاب شدن در مجالس شورای اسلامی، خبرگان و عضویت در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و حق انتخاب شدن به ریاست جمهوری یا عضویت در هیئت وزیران و حق عضویت در تمامی انجمن‌ها، شوراها، احزاب و جمعیت‌هایی که اعضای آن به موجب قانون با رأی مردم انتخاب می‌شوند- برای مجرم امکان پذیرنموده است.

۴- این امکان رامهیانموده است که کسانی که از تمام یا برخی از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند، یا از اقامت در نقطه یا نقاط معین ممنوع و یا به اقامت در نقطه یا نقاط معینی مجبور می‌شوند پس از انقضای حداقل یک سوم مدت مقرر، در صورتی که مرتکب بزه عمدی جدیدی نشده و مستمراً از خود حسن اخلاق نشان داده باشند، بتوانند از خودرفع محرومیت کنند و به اعاده حیثیت نایل شوند.

۵- حق اعتراض رابرای مجرم در صورت عدم موافقت بادرخواست اعاده حیثیت اوبه رسمیت شناخته است.

۶- بپیش بینی رفع محرومیت‌ها و اعاده حیثیت مجرمین، و به رسمیت شناختن این موضوع که پس از آن محکوم علیه می تواند به آغوش اجتماع بازگردد و به کار و اشتغال حتی استخدام در اداره ها و نهادها و سازمانهای دولتی مشغول شود، زمینه رابرای بازاجتماعی کردن مجرمین و فرصت دوباره دادن برای جبران کردن کاملاً مهیامی سازد.

۲-۲- اشکالات این لایحه درباره اعاده حیثیت:

۱- مهمترین اشکال این لایحه این است که فقط اعاده حیثیت برای مجرمین رابه رسمیت می شناسد و برای سایر افراد جامعه در صورتی که حیثیتشان از ناحیه دیگران زایل شود، پیش بینی اعاده حیثیت نشده است.

۲- اشکال دیگر این است که اعاده حیثیت رافقط در جهت رفع محرومیت‌های اجتماعی می داند، حال آنکه هدف اصلی از اعاده حیثیت افراد برگشت حیثیت و آبروی از دست رفته است نه صرفاً رفع محرومیت‌های اجتماعی.

۳- در این لایحه هم اشکال زوال حیثیت و چگونگی و طرق نیل به اعاده حیثیت در آن ذکر نشده است.

۴- تعریف مشخص از اعاده حیثیت از سوی قانون گذار در این لایحه هم صورت پذیرفته است.

۵- در این لایحه صرف گذشت یک سوم محرومیتها و عدم ارتکاب به بزه جدید را برای اعاده حیثیت کافی دانسته در حالی که ماده ۶۲ مکرر شرایط کاملتری برای نیل به اعاده حیثیت پیش بینی کرده بود و مان شرایط راهم ناقص برشمردیم. و معلوم نیست که این اعاده حیثیت مشمول جرایم عمدی یا غیرعمدی می شود یا مثلاً اگر در گذشته مرتکب جرمی شده آیا باز هم مشمول اعاده حیثیت می شود؟ یا مثلاً در این لایحه گفته شده اگر مجرم در طی مدت محرومیت خود مستمراً از خود حسن اخلاق نشان داده باشد مشمول اعاده حیثیت می شود حال اگر مجرمی باشد که در گذشته انسان بسیار شریفی بوده و فرد مفیدی برای جامعه خود بوده و خوش سابقه بوده است آیا این فرد اگر چه اکنون مجرم است آیا بهترین است که با دارا بودن سایر شرایط در اولویت اعاده حیثیت قرار بگیرد. پس سابقه افراد در این لایحه لحاظ نشده است.

۶- در ارتباط با اعاده حیثیت در اثر عفو و تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط و سایر طرق نیل به اعاده حیثیت حتی یک حکم کلی برای تمام این موارد بیان نشده است. که می توانست در یک قانون جامع ترحمی جزئیات آن هم به طور کامل شرح داده شود.

۷- در سایر حقوق افراد، قانون گذار حق درخواست تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر را نسبت به رأی دادگاه را برای افراد به رسمیت شناخته است. مثلاً افراد نسبت به حق قذف می توانند به رأی دادگاه بدوی اعتراض کنند، اما متأسفانه با وجود اهمیت حق اعاده حیثیت افراد، قانون گذار نظر دادستان را درباره درخواست اعاده حیثیت به عنوان نظر بدوی پذیرفته است و رأی دادگاه بدوی را به عنوان رأی قطعی پذیرفته است. که این برخلاف سایر حقوق است و بهتر بود اعاده حیثیت راهم همانند سایر حقوق قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر می دانست.

۸- در این لایحه به جای معین کردن شرایط قانونی دقیق که فقط می بایستی مطابق قانون عمل شود، پس از درخواست مجرم برای اعاده حیثیت آنرا به نظر شخصی دادستان موکول کرده گرچه برخی شرایط برای آن پیش بینی کرده است، اما مسلماً این شرایط کافی نیست و شرایط دقیق قانونی معین نشده است. و به همین دلیل ممکن است سلیقه ای عمل شود و این کار هم در یک جامعه اسلامی و مدنی پسندیده نیست. لذا می طلب که شرایط دقیق معین شود تا از عمل سلیقه ای جلوگیری شود، و هر چه در این شرایط دقیق تر و ضابطه مند شود به همان نسبت از عملکرد سلیقه ای جلوگیری می شود.

بخش دوم: آثار و فواید و ثمرات اعاده حیثیت

۱- آثار نهاد اعاده حیثیت

۱-۱- در صورت زوال حیثیت از ناحیه دیگران

برگشت حیثیت و جایگاه و موقعیت اجتماعی سابق:

در زمانی که حیثیت شخصی توسط دیگران زایل گردد. مثلاً اگر کسی دیگری را قذف کند و آبروی او را بنسبت ناروایی که داده از بین ببرد. پس از اینکه فرد در محاکم قضایی از فرد قاذف شکایت می کند، وقاضی پس از رسیدگی کامل فرد قاذف را محکوم به حد قذف می کند، در این مورد خود همین محکومیت فرد قاذف نوعی اعاده حیثیت برای مقذوف محسوب می شود. چرا که بر همگان روشن می شود که تهمت نسبت داده شده به او ناروا و ناجایب بوده است چون که اگر تهمت او ثابت می شد، قاذف محکوم به حد قذف نمی شد، به دلیل اینکه در قذف زمانی حد ثابت است که نسبت دهنده نتواند نسبتی را که داده است ثابت نماید. بنابراین پس از صدور حکم حد قذف برای قاذف به نوعی از فرد مقذوف اعاده حیثیت می شود. در سایر موارد زوال حیثیت شخص توسط دیگران، وضع تقریباً به همین نوع است یعنی اعاده حیثیت فرد تنها با مجازات فرد زایل کننده حیثیت ممکن است چرا که همان طور که قبلاً گفتیم در این مورد قانون صریحی وجود ندارد که فرد پس از زوال حیثیتش از ناحیه دیگران بتواند به دادگاه مراجعه کند و صرفاً تقاضای اعاده حیثیت کند، و از نظر این جانب در این باره بایستی این کاستی در قانون برطرف شود.

از طرفی کسی که حیثیت او بر باد رفته در بین جامعه جایگاه و موقعیت خود را از دست می دهد. مثلاً در مورد مثال قبلی کسی که به او نسبت زنا داده شده است، دیگر نمی تواند در بین اجتماع همچون سابق رفت و آمد کند چرا که ممکن است در نگاه بعضی از افراد جامعه او فردی خطا کار باشد، و به تبع آن اعتماد آنان نسبت به او از بین می رود، و وظایف و کارهایی که در گذشته به او محول می گردید دیگر به او محول نمی شود. و دیگر اینکه برخی به گفتار و کردار او مشکوک می شوند، و با کوچکترین عملی که موجب سوءظن شود دوباره انگشت اتهام به سوی او روانه می شود. در چنین شرایطی فرد موقعیت و جایگاه سابق خود را در اجتماع از دست می دهد، که در این باره هم تنها پس از اثبات قذف و مجازات قاذف امکان اعاده موقعیت و جایگاه سابق وجود دارد، و دادگاه تنها حکم به مجازات قاذف به حد قذف صادر می نماید و به طور مشخص حکمی برای اعاده موقعیت و جایگاه اجتماعی فرد صادر نمی کند. گرچه

می توان همان صدور حکم به مجازات رانوعی اعاده حیثیت و بازگشت فرد به جایگاه خود در اجتماع برشمرد. اما بهتر است که این اعاده حیثیت و اعاده موقعیت اجتماعی فرد در حکم تصریح گردد تا این موضوع برای تمام افراد جامعه تبیین گردد، چراکه در اعاده ضمنی وضوحی در حکم نیست. بنابراین برخی از افراد جامعه آن را متوجه نمی شوند و این امر همچون داغی در دل فردی که حیثیتش زایل شده برای همیشه باقی می ماند.

پس به اختصار آثار اعاده حیثیت در مورد شخصی که دیگران حیثیت او را زایل نموده اند برگشت حیثیت و موقعیت و جایگاه اجتماعی سابق او در ضمن مجازات فرد زایل کننده حیثیت به سبب جرمی که مرتکب شده است می باشد.

۱-۲- در صورت زوال حیثیت از ناحیه خود شخص

پیش از ذکر آثار به این نکته اشاره می کنیم که محکومیت های کیفری در بردارنده دو نوع اثر مجازاتی می باشند یکی اعمال مجازات های اصلی و تکمیلی بر شخص بوده که یا محدود به مدت های معین و مقرر در قانون و حکم دادگاه است، مثل انواع حبس های مقرر و محدود به مدت خاص، انواع محرومیت و ممنوعیت های مقرر و مقید به مدت معین و دیگر مجازات های موقتی است و یا دائمی بوده و مدتی برای اعمال آن تعیین نشده است که در صورت اول بر این نوع محکومیت قابلیت اعمال اعاده حیثیت وجود دارد و در صورت دوم به علت طبیعت خاص و دائمی این نوع از مجازاتها اعاده حیثیت وجود ندارد. دیگر محکومیت های تبعی که به دنبال محکومیت به مجازات های اصلی و تکمیلی بر شخص محکوم اعمال می گردد، که مورد دوم از نظر اعاده حیثیت واجد اهمیت فراوانی است اثر دیگری که محکومیت کیفری در پی داشتند و جدای از اعمال مجازاتها مورد بحث و تقسیم قرار می گیرد وجود حصول سابقه محکومیت کیفری است که در این گفتار سعی بر آن داریم تا به بررسی لغو این آثار بپردازیم.

الف- زوال آثار تبعی محکومیت کیفری (مجازات های تبعی)

غرض و هدف اصلی از بیان آثار تبعی محکومیت در این قسمت مجازاتهای تبعی وارد آمده بر شخص به تبع محکومیت کیفری می باشد. به عبارت دیگر این اثر مربوط به لغو اثر محکومیت از نوع مجازاتها است و از اثر دیگر اعاده حیثیت یعنی زوال سابقه محکومیت کیفری به نحو عام جدا است.

کیفر تبعی اثر ناشی از حکم بوده که بر خلاف کیفر اصلی و تکمیلی در حکم دادگاه قید نمی گردد.^۱ این نوع کیفر هم می تواند به صورت دائمی وضع و اجرا گردیده و هم به صورت مقید و محدود به صورت خاص که در صورت حصول اعاده حیثیت، آثار تبعی محکومیت کیفری به اضافه محکومیت های تبعی، لغو می گردند.

قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲ صراحتاً در ذیل ماده ۵۷ خود به این مورد پرداخته بود و عنوان می داشت ((.... به اعاده حیثیت نائل می شوند و آثار تبعی محکومیت آنان زائل می گردد مگر اینکه به موجب قانون، ترتیب دیگری مقرر شده باشد)) مجازات های تبعی با اعاده حیثیت خود بخود از بین می رود ولی در مورد جزایهای تکمیلی یا اقدامات تامینی مندرج در حکم، اعاده حیثیت وقتی صورت می گیرد که اجرای آنها انجام پذیرفته یا آنکه مشمول مرور زمان شده باشند. ماده ۵۷ همان قانون در این رابطه مقرر می داشت: ((در مورد جزایهای تکمیلی یا اقدامات تامینی مندرج در حکم، اعاده حیثیت و رفع محرومیت موکول به خاتمه اجرای آنها یا شمول مرور زمان است. ولی اعاده حیثیت در سایر موارد بشرح مذکور در ماده فوق خواهد بود.))^۲

مانعی که بر سر راه محکومین بعد از اعمال و اجرای کیفر خود نمایی می کند، وجود کیفر های تبعی محرومیت از حقوق اجتماعی است هدف و غرض از اعاده حیثیت رفع اثر از این نوع محرومیت ها و از بین بردن آنها مطابق با جرم ارتكابی است. این امر خود ذهن را به مسئله و مورد دیگر رهنمون می کند و آن نهاد یا قوانینی است که میزان محرومیت از حقوق اجتماعی به واسطه ارتكاب به جرم را در خود درج نموده اند و ارتباط آن با نهاد اعاده حیثیت است که در قسمت مربوط به بیان اعاده حیثیت در قوانین جدید مورد بررسی قرار می گیرد.

ب- زوال و امحاء سابقه محکومیت کیفری

تبعات سابقه محکومیت کیفری این است که سابقه محکومیت کیفری واجد مواردی از جمله تشدید در تکرار جرم، منع تعلیق اجرای مجازاتها و آزادی مشروط در صورت ارتكاب به برخی از جرایم همچنین، محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان کیفر تبعی به شمار می رود. محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان کیفر تبعی را در قسمت پیشین مورد بررسی قرار دادیم در این قسمت به توضیح

۱ - تبصره ماده ۱۹ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴ (اصلاحی ۱۳۲۸/۴/۷)

۲ - وضعیت مرور زمان در قوانین جدید، در بردارنده تغییراتی است. قانونگذار در مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب سه نوع مرور زمان را مقرر داشته است. که در ماده ۱۷۴ پس از عنوان موقوف شدن مجازات آثار تبعی حکم و محکومیت را به قوت خود باقی می گذارد.

موارد دیگر از تبعات سابقه محکومیت کیفری یعنی منع از تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط (سوء سابقه به جرایم خاص) و تکرار جرم (سوء سابقه به جرایم تعزیری و باز دارنده به نحو عام) را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- عدم تأثیر مقررات مربوط به تکرار جرم

تأثیر مهمی که مقررات مربوط به اعاده حیثیت (نهاد اعاده حیثیت) بر محکومیت کیفری می گذارد علاوه بر نفی و لغو آثار محکومیت کیفری پیرو هدف اصلی اعاده حیثیت، محکومیت کیفری یا پیشین شخص را از بین برده و وی را هم سو و همراه با دیگر افراد جامعه که عملی ناقض نظم اجتماعی مرتکب نشده اند قرار می دهد. این امر به معنای زوال یا نابود سازی سابقه و پیشینه محکومیت کیفری یا شخصی است که در این صورت به دلیل فقدان محکومیت شخص، مقررات مربوط به تکرار جرم بر وی اعمال نمی گردد.

ماده ۲۴ ق.م.ا.مصوب ۱۳۵۲ مقرر داشت ((هر کس به موجب حکم قطعی به حبس جنحه ای یا جنایی محکوم شده و از تاریخ قطعیت حکم تا زمان اعاده حیثیت یا شمول مرور زمان مرتکب جنحه یا جنایت دیگر بشود، مشمول مقررات تکرار جرم خواهد بود))

در واقع قانون گذار با اعمال مقررات مربوط به اعاده حیثیت و مقرر ساختن مدتی معین پس از اجرای مجازات ها میزان مجازات و نیز مدت زمان آزمایشی و نیز وجود کیفرها و آثار تبعی در این مدت را کافی جهت تحمیل به مجرم دانسته و با اعمال آنها فرض بر دستیابی کامل بر اهداف مورد نظر خود از مجازات ها دارد.^۱

۲- استفاده از مقررات تعلیق مجازات و آزادی مشروط

گفتیم که فرض قانون گذار در اعمال مقررات مربوط به اعاده حیثیت، رسیدن به هدف مورد نظر در رابطه با مجازات ها با اعمال آنان و همچنین مقرر ساختن مدت زمان مشخص جهت آزمایش و تحمیل کیفرهای تبعی و دیگر آثار مربوط به آن می باشد. لذا پس از این مدت آثار محکومیت پیشین به کلی مرتفع گردیده و زایل می گردند. در این حال شخص به مانند دیگر اشخاص جامعه از

۱ - مقررات مربوط به تکرار جرم در قانون مجازات اسلامی، با مشخصاتی چون، وجود محکومیت های خاصی (تعزیری و بازدارنده) حکم تشدید اختیارات توسط دادگاه و

وجود سابقه محکومیت کیفری صورت دائمی می باشد که به دلیل فقدان نهاد اعاده حیثیت دائمی بوده مدت و وجود سابقه محکومیت مطابق با موازین عدالت و موازین

اجتماعی نمی باشد.

مواردی چون تعلیق آزادی مشروط بهره مند می گردد. قانون تعلیق اجرای مجازات مصوب ۱۳۴۶ در بند الف ماده ۱ خود به سابقه محکومیت کیفری به عنوان یکی از موانع تعلیق اشاره نموده و مقرر می ساخت:

الف: محکوم علیه سابقه محکومیت کیفری موثر نداشته باشد و در صورتی که سابقه محکومیت کیفری داشته به جهتی از جهات قانونی محکومیت و آثار آن زایل گردیده باشد.

مراد از محکومیت های موثر کیفری در این ماده محکومیت های کیفری موجد تمامی آثار و تبعات محکومیت کیفری می باشد در قوانین کیفری جدید، به جای درج محکومیت های موثر به عنوان عوامل بازدارنده از تعلیق مجازات، به تعیین انواع خاصی از جرایم به عنوان عامل بازدارنده از تعلیق مجازات پرداخته است.^۱

همچنین ماده واحده قانون راجع به آزادی مشروط زندانیان مصوب ۱۳۳۷ وجود سابقه خاص ارتکاب به جنحه یا جنایت مستوجب حبس را مانع از اعمال و اجرای مقررات مربوط به آزادی مشروط می دانست در قوانین جدید^۲ نیز یکی از شرایط مربوط به اعمال آزادی مشروط عدم محکومیت به جرایمی است که مستوجب حبس بوده باشد

لذا این نتیجه حاصل می گردد که با اعمال مقررات مربوط به اعاده حیثیت تمامی سوابق شخص همچنین کیفرهای تبعی که به تبع محکومیت به فرد تحصیل می گردند از بین می روند.

۲-فواید و ثمرات اعاده حیثیت

تأسیس و استقرار بنیان اعاده حیثیت وسیع کامل آن در جهان متکی بر عالی ترین و زیباترین تفکرات بشر دوستی و مبتنی بر مبانی علمی و اخلاقی است. زیرا اکثریت عظیم افرادی که متأسفانه به جهات وعللی دچار گمراهی و مرتکب جرمی می شوند از آغاز تعقیب کیفری تا پایان دادرسی و صدور حکم محکومیت آنان و در تمام مدت تحمل مجازات تحت تأثیر پشیمانی و ندامت اخلاقی قرار می گیرند و پس از تحمل مجازاتهای مقرر در صورتی که با تعلیمات صحیح همراه باشند، آرزوی جز

۱- بند الف - ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰

۲- منظور از قوانین جدید قوانین تصویب شده در دوره قانون گذاری پس از انقلاب، نظیر قانون راجع به مجازات اسلامی (ماده ۳۹) و قانون مجازات اسلامی ماده (۳۸) می باشد.

یک زندگی شرافتمندانه و توام با درستی و حس جبران گذشته ندارند. و بنابراین اگر تنها روزنه امید و راه رستگاری یعنی اعاده حیثیت بر آنها مسدود گردد واقعه ایست مخالف انصاف و عدالت و اخلاق و در عین حال بر ضد اندیشه انسان دوستی و مغایر با مصالح جامعه و در نتیجه عملی خطرناک می باشد. زیرا به احتمال بسیار زیاد افرادی که در نتیجه محکومیت و تحمل مجازات نادم شده و در شمار اعضای مفید و مستعد خدمت به جامعه قرار گرفته اند اگر دچار یاس و ناامیدی و بیچارگی مطلق گردند و جبران حقوق از دست رفته آنها ممکن نباشد بدون تردید به عناصری خطرناک و ستیزه جو تبدیل خواهند شد.

در این زمینه یکی از حقوقدانان می نویسد: "برخی قوانین جزایی پس از آنکه بزهکار دوران مجازات و دوران تحمیلی را به پایان رساند به مدت مدید چون سایه ای او را تعقیب می کنند و سراسر آینده اش را دچار تباهی می سازد. زیرا به علت پرونده سوء پیشینه ای که برای او می گشاید از کلیه افراد اجتماع می خواهد که به چنین فردی کاری واگذار نکنند به او اعتماد نمایند و بالاخره او را از خود طرد سازند به سخنی دیگر قانون چنین فردی را بطور اجبار به سوی جرایم گوناگون مجدداً می راند تا از نو مکافاتهای دیگری درباره او عمل نماید.^۱

در هر حال منظور از اعاده حیثیت این است شخصی که در اثر ارتکاب جرم حقوق قانونی و وضع اجتماعی خود را از دست داده مجدداً بتواند آنرا بدست آورد. اعاده حیثیت یکی از تدابیر و وسایل قانونی برای ابراز اغماض و رأفت در مورد شخصی است که مجازات و محکومیت خود را متحمل شده و بعداً رفتار نیک خود را بمنصه ظهور گذارده است.

یکی دیگر از حقوقدانان در این رابطه می نویسد: "وقتی مجرم با تحمل مجازات، مکافات عمل خود را پس می دهد و دین خود را به صورت تسکین احساسات بر انگیخته مردم به جامعه ادا می کند، باید بتواند دوباره مانند سایر افراد بدون اینکه در معرض تبعیض و بی مهری باشد، به زندگی خود ادامه دهد.

بدین ترتیب در کشورهای مدرن نهاد حقوقی اعاده حیثیت پذیرفته شده است.^۲

۱ - مظلومان، رضا، جرم شناسی، ص ۷۱

۲ - صانعی، دکتر پرویز، حقوق جزا عمومی، ج ۲، ص ۳۲۷

اعاده حیثیت یکی از مهمترین مدار سیاست اجتماعی و نظم جامعه است که همانند عفو عمومی محکومیت را زایل و آثار آنرا از بین می برد. ولی به صورت خصوصیات ذیل از آن متمایز می باشد:

عفو عمومی ممکن است قبل از هر محکومیتی اعطا شود. در صورتی که در اعاده حیثیت باید یک محکومیت قطعی وجود داشته باشد، به علاوه غیر از مواردی مثل تعلیق اجرای مجازات، لازم است مجازاتهای اصلی کاملاً به مورد اجرا گذاشته شود.

علل تأسیس این دو نهاد حقوقی مختلف است، هدف اصلی از اعاده حیثیت این است که محکوم را در اصلاح کردن خود تشویق نماید و اعمال و رفتار شایسته او را پس از انقضای مجازات پاداش دهند در حالی که در عفو عمومی چنین نیست.

اعاده حیثیت نسبت به گذشته اثر ندارد و نمی تواند محکومیت را از خاطره ها بزدايد، بلکه اثر آن نسبت به آینده است یعنی موجب می شود که محکوم علیه در آینده فاقد سابقه گردد و آثار ناشی از محکومیت نیز از بین می رود.^۱

از طرف دیگر اعاده دادرسی که نتیجه آن هم زوال محکومیت جزایی است نباید با اعاده حیثیت اشتباه گردد. چرا که در اعاده دادرسی فرض بر این است که در تشخیص واقعیت و اجرای عدالت اشتباه رخ داده است. و هدف از آن، اصلاح اشتباه گذشته است و به همین جهت عطف بما سبق می شود. اما در اعاده حیثیت و همین طور عفو عمومی اصل بر این است که در تشخیص حق و اجرای عدالت اشتباهی صورت نگرفته لکن بنا به ملاحظات سیاست جزایی، مصلحت جامعه در این است که محکومیت جزایی منتفی شود.

به طور کلی منظور از اعاده حیثیت این است که محکوم علیه را در اصلاح کردن خود تشویق کنیم و سیرت نیک او را پس از انقضای مجازات پاداش دهیم. اعاده حیثیت باعث احیای اخلاقی شخصی می شود که در معرض محکومیت عادلانه قرار گرفته و شایستگی او را برای خدمت مجدد به اجتماع فراهم می سازد. زیرا منظور از مجازات در تشکیلات کیفری اصلاح و ندامت مجرم است؛ بنابراین توبه و ندامت مجرم باید پاداشی هم داشته باشد والا محکومی که از عمل خود پشیمان شده و مصمم گردیده خود را اصلاح کند، چنانچه مشاهده نماید که حقوق از دست رفته خود را هیچ وقت نمی تواند بدست آورد هرگز به فکر اصلاح خود بر نمی آید.

۱ - رافائل گارو فالو، ج ۲، پیشین، ص ۸۱۶.

پس به طور خلاصه فواید و ثمرات اعاده حیثیت عبارت است از:

- ۱- فراهم کردن زمینه برای برگشت مجرمین به جامعه
- ۲- اگر از مجرمین اعاده حیثیت نشود، دچار یاس و ناامیدی می شوند و بدون تردید به عناصری خطرناک و ستیزه جو تبدیل خواهند شد.
- ۳- با اعاده حیثیت شخصی که در اثر ارتکاب جرم حقوق قانونی و وضع اجتماعی خود را از دست داده می تواند مجدداً آنرا بدست آورد .
- ۴- محکومیت را زایل و آثار آنرا از بین می برد .
- ۵- محکوم را در اصلاح کردن خود تشویق نماید .
- ۶- اثر آن نسبت به آینده است یعنی موجب می شود که محکوم علیه در آینده فاقد سابقه گردد .

بخش سوم: احکام اعاده حیثیت

۱- آیا مجازات شخصی که هتک حرمت کرده کافی است یا از باب اعاده حیثیت می توان مجازات دیگری هم تعیین کرد؟

می توان سوال را به این صورت مطرح کرد که آیا صرف مجازات شخصی که موجبات هتک حیثیت افراد را فراهم آورده و به آنها صدمه مادی و معنوی شدیدی وارد کرده است برای اعاده حیثیت مجنی علیه و قربانی کافی است و یا اینکه اقدامات دیگری نیز لازم است ؟

در این مورد مقررات جزایی کشور ما بی پاسخ نیست ، ولی حکم تصریح شده ای هم ندارد. اما با تحقیقی که در این مورد انجام داده ام می توان از مجموع قوانین چنین برداشت نمود که در اینجا می شود گفت در مورد اشخاصی که نسبت به دیگران کذب کرده اند، یا تهمت و افترا زده اند، نمی توان فرد مجرم را که مرتکب یک جرم شده است به چندین مجازات محکوم کرد و از باب تعدد جرم هر گاه فعل واحدی دارای عناوین متعدده جرم باشد مجازات جرمی داده می شود که مجازات آن اشد است.^۱

و به صراحت ماده ۴۷ ق.م.ا. در صورتی که مجرم مرتکب یک جرم شود فقط یک مجازات تعیین می شود البته گرچه برخی از مجازاتهای تبعی و تکمیلی هم ممکن است با مجازات اصلی تعیین شود

۱ - ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی

ولی همچنان که گفتیم این مجازاتها مکمل مجازاتهای اصلی است و یا به تبع مجازات های اصلی تعیین می شود. مثلا برخی اقدامات دیگر در ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ پیش بینی شده است. و این ماده قانونی هم اکنون نیز معتبر می باشد و مقرر می دارد: کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد کند آورده است جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهند هر گاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذر خواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید.

این ماده در حد خود راه حل مناسب و مطلوب را تعیین نموده و اگر به مورد اجرا گذاشته شود تا حد معقول و متعارف حیثیت خدشه دار شده و آسیب دیده را ترمیم می نماید. مع الوصف رویه عملی محاکم ما این است که صرفا به صدور حکم مجازات اکتفا می نمایند و بر فرض اینکه درخواست خسارت هم شده باشد متأسفانه اقدامی در این خصوص به عمل نمی آید. به نظر می رسد که نگاه محاکم ما بیشتر متوجه ماده ۴۷ ق.م.ا. است و دیگر اینکه اصل بر تخفیف مجازات است ولی بایستی دقت شود که از نظر فقه و حقوق اسلامی همان طور که مفصل بحث کردیم، حیثیت افراد مصون از تعرض است.^۱

بنابر این در اینجا به نظر می رسد که نگاه به حیثیت افراد اهم از تخفیف مجازات مجرم است و باید با متعرضین به حیثیت اشخاص قاطعانه و بدون ترحم برخورد شود.

۲- آیا اعاده حیثیت به ارث می رسد؟

در ابتدا بایستی گفته شود که دراعاده حیثیت قضایی در صورتی که زوال حیثیت در اثر عمل دیگران باشد، مثلا شخص مورد هتک حرمت (تهمت و افترا) قرار گرفته باشد، یا در اثر اشتباه و تقصیر قاضی و یا اتهامات واهی حیثیتش زایل شده باشد و برای اعاده حیثیتش بخواهد به محکمه رجوع کند، یا در صورتی که زوال حیثیت ناشی از عمل خود شخص باشد مانند اینکه مرتکب جرمی شده باشد و برای اعاده حیثیتش بخواهد به محکمه رجوع کند، واز طریق قضایی بخواهد به اعاده حیثیت

۱- اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: حیثیت جان، مال، حقوق مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

نایل شود. در هر صورت اعاده حیثیت قضایی در حقوق کشور ما در باره اشخاص زنده سابقه عملی ندارد، حال اینکه مادر اینجنا از ارث رسیدن یا نرسیدن این نوع از اعاده حیثیت می خواهیم بحث کنیم، که البته این خود یک ضعف در قانون ما می باشد و بایستی در باره آن قوانین صریحی مدون شود، و به تبع آن بحث به ارث رسیدن حق اعاده حیثیت هم دنبال شود. در بحث اعاده حیثیت قانونی نیز در قانون فعلی ما در باره اعاده حیثیت اشخاص زنده هم همان طور که بیان شد، به طور روشن و کامل اعلام تکلیف نشده است و در این مورد بحث بیشتر به اعاده حیثیت کیفری باز می گردد و به طور خلاصه قانون به این نکته اشاره دارد که اگر شخص مرتکب جرمی شود و به تبع آن جرم؛ فرد دچار یک سری محرومیت های اجتماعی شود، چگونه و در چه فاصله زمانی از آن شخص رفع محرومیت گردد و چطور به اجتماع بازگردانده شود و اگر کمی بیانیشیم این نوع اعاده حیثیت کیفری برای میت تقریباً بی معناست، چون منظور از اعاده حیثیتی که هم اکنون در قانون ماست این است که فردی که از بعضی از حقوق اجتماعی خود محروم شده است، دوباره بتواند از آن حقوق برخوردار باشد حال اینکه این برخورداری از حقوق اجتماعی برای میت بی معناست. البته بی معنا بودن این نوع از اعاده حیثیت (که برای رفع محرومیتهای اجتماعی است) برای میت فقط مربوط به اعاده حیثیت شخص حقیقی می شود یعنی در صورتی که بخواهیم برای خود میت اعاده حیثیت نماییم، اما اگر بحث در باره اعاده حیثیت شخص حقوقی باشد موضوع فرق می کند مثلاً مدیر عامل یک شرکت تجاری خوش نام و خوش سابقه چنانچه حیثیتش با ارتکاب جرم از سوی خودش خدشه دار شود به تبع آن، شرکت بد نام شود حال چنانچه مدیر عامل فوت کند در این فرض هم اعاده حیثیت برای خود میت لازم نیست اما به نظر می رسد به دلیل اینکه حیثیت شرکت به حیثیت مدیر عاملش گره خورده می بایست از شخص حقوقی یعنی مدیر عامل اعاده حیثیت شود تا در واقع برای شرکت اعاده حیثیت شود. حال آن که ما در اعاده حیثیت خواستار برگشت حیثیت و آبروی بر باد رفته ایم نه صرفاً رفع محرومیتهای اجتماعی آن گونه که قانون فعلی دنبال آن است آن هم فقط با اعاده حیثیت قانونی، در این باره در ادامه بحث بیشتر توضیح داده می شود.

بحث قذف را مطرح نمودیم و درباره آن مفصل بحث کردیم حال در اینجا این سوال را مطرح می کنیم و می گوییم حال که قذف اشخاص نوعی زوال حیثیت افراد محسوب می شود و قذف نوعی بازگرداندن حیثیت به فرد مقذوف است بنابر این همان طور که قذف به عنوان یک حق به ارث می رسد، آیا اعاده حیثیت هم به ارث می رسد؟ در پاسخ دلایلی مطرح می شود که می توانیم بگوییم جواب مثبت است و اعاده حیثیت به ارث می رسد.

الف-قبلا اعاده حیثیت راحق محسوب کردیم و مفصل بحث کردیم، حال اگر حیثیت کسی زایل شود این حق اوست که حیثیت از دست رفته به او باز گردانده شود بنابر این چه فرقی در این حق می توان قائل شد که چنین شخصی زنده باشد یا مرده باشد چرا که حقی زایل شده و بایستی به صاحب حق باز گردانده شود. از طرفی قذف اشخاص را نوعی زوال حیثیت افراد برشمردیم و جاری ساختن حد را نوعی بازگرداندن حیثیت به فرد مقذوف محسوب نمودیم و حال اگر فردی که در اثر قذف حیثیتش زایل گردیده است فوت نمود آیا نایستی حیثیت چنین فردی به او بازگردانده شود؟

اکثر فقها در این مورد نظرشان این است که حیثیت این فرد باید باز گردانده شود و در این مورد معتقدند که قذف به وارث سببی شخص فوت شده به ارث می رسد. ۱

و بدین صورت در واقع اعاده حیثیت فرد فوت شده پس از فوتش برای وارث او باقی می ماند بنابر این حال که حد قذف که یک نوع اعاده حیثیت است به ارث می رسد پس خود حق اعاده حیثیت هم به ارث می رسد.

ب- از طرفی به دلیل عموم ادله ارث مانند: ما ترک المیت من حق فھولوارثه. می گوئیم حق به ورثه به ارث می رسد همان گونه که حق شفعه و حق قصاص و... به ارث می رسد. ۲ پس حق اعاده حیثیت هم مانند دیگر حقوق به ارث می رسد.

ج- قاعده لاضرر و لاضرار

مفاد این قاعده عبارت از نفی احکام ضرریه است یعنی نفی حکمی که از ناحیه آن ضرر ناشی می شود پس بر اساس این قاعده حکم ضرری وجود ندارد حال در بحث مادر اینکه آیا اعاده حیثیت به ارث می رسد اگر قائل به این موضوع شویم که چنانچه فردی در اثر هتک حرمت حیثیتش زایل شود و سپس قبل از اعاده حیثیتش بمیرد و بگوئیم در اینجا لازم نیست به او اعاده حیثیت شود و اعاده حیثیت به او به ارث نمی رسد در واقع حکم به ضرر نموده ایم چرا که در اینجا با زوال حیثیت شخص، دچار ضرر شده است و ما با پذیرفتن عدم لزوم جبران ضرر، حکم به ضرر شخص داده ایم حال آنکه بر اساس مفاد قاعده لا ضرر قائل به نفی حکم ضرری شدیم و گفتیم نمی توان حکم به

۱ الف - طوسی، محمد بن حسن. المسبوط، ج ۸، باب قذف

ب- تحریرالروضه البیہ فی شرح اللمعہ. امینی علی رضا. آئینی محمد رضا- باب قذف ص ۶۱۳

۲ - شرح لمعه، ترجمه دکتر علی شیروانی ص ۱۴۷

ضرر شخص داد. بنابر این لازمه قاعده لاضرر در این بحث این است که اگر حیثیت کسی زایل شد بایستی به او اعاده حیثیت شود تا جبران ضرر گردد اگر چه چنین شخصی پس از زوال شخصیتش فوت کرده باشد در اینجا وارث شخص برای او اعاده شخصیت می کند تا ضرر وارده جبران گردد.^۱

د- حکم عقل:

بر اساس قاعده احترام مال مسلمانان محترم بوده و هر شخص مالک مالش است و کسی حق ندارد بدون اذن مالک در مال او تصرف کند یا تجاوز به مال دیگران کند. و همان گونه که رسول اکرم (ص) فرمود: ((حرمت مال المسلم کحرمة دمه))^۲ مستند دیگر قاعده احترام به سیره عقلا و خردمندان است مبنی بر اینکه مال انسان محترم است و چنانچه کسی بدون اذن مالک در مال او تصرف کند نزد عقلا مذمت شده و شارع مقدس هم این سیره را رد و منع نکرد.^۳ از طرفی در قضیه میان انصاری و سمره بن جندب آنجا که میان حق سمره استفاده از درخت (مال) و حق انصاری (عرض و آبرو) تراحم پیش می آید رسول خدا (ص) عرض و آبروی انصاری را بر مال سمره مقدم می دارند و از باب اهمیتی که برای آبروی مسلمانان قائل می شود، اهم (عرض و آبروی مسلمان) را بر مهم (مال مسلمان) ترجیح می دهند. ترجیح اهم بر مهم یک حکم عقلی است.^۴ بر اساس قاعده احترام پیامبر (ص) حرمت مال مسلمان را مانند حرمت خون او دانسته است و احترام مال مسلمان را مهم در نظر گرفته اند و در قضیه میان انصاری و سمره عرض و آبروی مسلمان را بر مال مسلمان ترجیح داده اند و ما با یک مقایسه می فهمیم که حیثیت و آبروی مسلمانان در جایگاه بالا تری قرار دارد و از چه اهمیت و حرمتی برخوردار است. با این تفصیل و همان گونه که گفته شد ترجیح اهم بر مهم یک حکم عقلی است و از مواردی است که در آن نمی توان خدشه وارد کرد و از احکام ((عقلا بما هم عقلا)) است و جزء آرای محموده است و از مواردی است که قاعده ملازم ((کل ما حکم به العقل حکم به الشرع)) جاری است. پس حال که اهمیت حرمت حیثیت و آبرو نسبت به مال مشخص گردید چگونه می توان تصور کرد پس از فوت شخص چنانچه شخصی مال میت را زایل کرده باشد ورثه او حق دارند از باب ضمان به او رجوع کنند اما اگر کسی حیثیت شخص را زایل کند و آن شخص بمیرد ورثه او حق نداشته باشند برای مورث خود اعاده حیثیت کنند با اینکه ما حیثیت

۱ - موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰

۲ - کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ترجمه، ج ۴، ص ۶۴

۳ - مصطفوی، سید محمد کاظم، القواعد، ص ۲۴

۴ - موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۹۷

شخص را بر مال او ترجیح داده ایم پس به ضرورت حکم عقل و از باب ترجیح اهم بر مهم می‌گوییم حق اعاده حیثیت به ارث می‌رسد.

همچنین می‌توانیم بگوییم بنای عقلا بر این است که چنان چه ضرری به شخصی وارد شود عقلا جبران ضرر را لازم می‌دانند، چون در صورت عدم جبران ضرر ظلمی آشکار بر وی شده است و عقلا چنین ظلمی را نمی‌پذیرند. و در این موضوع هم چنانچه حیثیت شخص مورد تعرض قرار بگیرد و زایل شود اگر چه فرد بعد از آن بمیرد عقلا از جهت اینکه ظلمی به او نشود اعاده حیثیت به او ضروری می‌دانند.

۲-۱- اعاده حیثیت بعضی از وراث برای مورث

بحث دیگر این است که آیا همان گونه که در باب قذف و شفعه و قصاص گفته می‌شود که مثلاً اگر تعدادی از وارث از حق قذف خود در گذرند حد قذف ساقط نمی‌شود بلکه دیگر وارث می‌توانند حد قذف را کامل جاری سازند. در بحث اعاده حیثیت هم اگر تعدادی از وارثان از اعاده حیثیت مورث خود منصرف شوند آیا می‌توان گفت که بقیه وارث می‌توانند اعاده حیثیت مورث خود را پیگیری نمایند؟

حال که ما پذیرفتیم حق اعاده حیثیت به ارث می‌رسد این حق هم مانند سایر حقوق از جمله حق قذف و حق شفعه و حق قصاص است که اگر یکی از وارث از حق خود در گذرد حق سایر وارث ساقط نمی‌شود چون این حق از آن همه وارث است و لذا حق یکی با ترک دیگری ساقط نمی‌شود پس اگر یکی از وارث خواستار اعاده حیثیت مورث خود شود این حق برای او محفوظ است و از میت اعاده حیثیت می‌شود.

۲-۲- اعاده حیثیت به میت در صورتی است که زوال حیثیت او ناشی از عمل دیگران باشد.

همان طور که بحث کردیم اعاده حیثیت به میت در فرضی است که زوال حیثیت شخص فوت شده ناشی از عمل دیگران باشد. یعنی میت در زمانی که زنده بوده مورد هتک حرمت و تهمت و افترا قرار گرفته است، یا در اثر اشتباه یا تقصیر قاضی یا اتهامات واهی حیثیتش زایل شده باشد. البته بایستی یاد آوری شود که این نوع اعاده حیثیت یعنی در صورتی که زوال حیثیت ناشی از عمل

دیگران است و برای اعاده حیثیت بایستی به محکمه رجوع کرد (اعاده حیثیت قضایی) در حقوق کشور ما در باره اشخاص زنده سابقه عملی ندارد که بایستی در باره آن قوانین صریحی مدون شود و به تبع آن این بحث نیز دنبال شود. اما در صورتی که زوال حیثیت میت ناشی از عمل خودش در زمان حیاتش بوده باشد یعنی مرتکب جرمی شده باشد و یا محکومیت کیفری داشته باشد و بطور کلی اعاده حیثیت کیفری برای میت، این نوع از اعاده حیثیت برای میت بی معنا می باشد چون هدف از این نوع اعاده حیثیت در واقع رفع محرومیت های اجتماعی که تابع حکم کیفری بوده است می باشد و در واقع بازگشت مجرم به موقعیت و جایگاه سابق اجتماعی مورد نظر است و حال آنکه این هدف برای کسی که فوت شده بی معنا است. مثلاً فرض کنید شخصی مرتکب شرب خمر شده و پس از اثبات در دادگاه مستند به ماده ۱۷۴ ق.م.ا. محکوم به ۸۰ تازیانه می شود، حال چنین شخصی به استناد ماده ۶۲ مکرر ق.م.ا. تا یک سال پس از اجرای حکم از حقوق اجتماعی مانند استخدام در وزارت خانه ها و سازمان های دولتی محروم است حال اگر چنین شخصی قبل از اتمام یک سال فوت شود آیا عقلاً لازم است در این مورد از میت اعاده حیثیت شود تا محرومیت استخدام و سایر محرومیت های اجتماعی او برداشته شود؟، پاسخ واضح است پس اعاده حیثیت از میت بی معنا است ولی در مورد اعاده حیثیت شخصی که مورد تهمت و افترا قرار گرفته و پس از آن فوت شده عقل می پذیرد که چنین شخصی اعاده حیثیت شود هر چند به صورت درج آگهی یا انتشار عمومی رفع تهمت یا رفع افترا شود. چون با مرگ یک شخص او تبدیل به نیستی نمی شود بلکه فقط جسم خاکی او از بین می رود و حیثیت مال و روح و اولاد و ناموس او باقی است. از طرف دیگر چه بسا تهمت و افترا بی که به اوزده شده موجب آزرده گی خاطر و تألم شدید برای بازماندگان او شود که اعاده حیثیت می تواند تسکینی بر این دردها باشد، لذا اعاده حیثیت برای میت در صورتی که حیثیتش را دیگران زایل کرده باشند اجتناب ناپذیر است.

نتیجه فصل سوم:

در این فصل به بررسی آثار و احکام اعاده حیثیت پرداختیم، و به طور ویژه اعاده حیثیت در قانون مجازات اسلامی در بعد از انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار دادیم، و نوآوریها و اشکالات ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی (اعاده حیثیت در حال حاضر) و همچنین ماده ۱-۱۶۶ و ماده ۲-۱۶۶ لایحه پیشنهادی قانون مجازات (اعاده حیثیت در قوانین آینده) را مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم و معایب بسیاری را برای هر دو بیان نمودیم و بر طرف کردن این معایب تأکید کردیم.

سپس در ادامه بازگشت به موقعیت و جایگاه اجتماعی سابق افراد و همچنین زوال آثار تبعی محکومیت کیفری و زوال و امحاء سابقه محکومیت کیفری مجرمین را از آثار نهاد اعاده حیثیت بر شمردیم. و به بررسی ثمرات و فواید اعاده حیثیت پرداختیم، و گفتیم ثمره اصلی اعاده حیثیت این است که شخصی که در اثر ارتکاب جرم حقوق قانونی و وضع اجتماعی خود را از دست داده مجدداً بتواند آنرا بدست آورد. اعاده حیثیت یکی از تدابیر و وسایل قانونی برای ابراز اغماض و رأفت در مورد شخصی است که مجازات و محکومیت خود را متحمل شده و بعداً رفتار نیک خود را بمنصه ظهور گذارده است.

سپس بحث ها و سؤالاتی پیرامون اعاده حیثیت مطرح نمودیم، از جمله اینکه: آیا مجازات شخصی که هتک حرمت کرده کافی است یا از باب اعاده حیثیت می توان مجازات دیگری هم تعیین کرد؟ که در این باره گفتیم چون دیدگاه شریعت اسلام درباره کرامت و شخصیت، حیثیت و حقوق شهروندی افراد بانگاهی بسیار احترام آمیز است و بسیار حساس است، لذا بهتر است که بازایل کنندگان حیثیت اشخاص قاطعانه تر برخورد شود.

و سؤال دیگر اینکه آیا اعاده حیثیت به ارث می رسد؟ که با دلایلی که ارائه نمودیم ثابت کردیم که اعاده حیثیت به عنوان یک حق به ارث می رسد و علاوه بر آن اعاده حیثیت بعضی از وراث برای مورث هم امکان پذیر است.

نتایج و دست آوردهای پژوهش:

با توجه به آیات و احادیث می توان در یافت که سرمایه بزرگ انسان در زندگی، آبرو و حیثیت است و هر چیز که آن را به خطر اندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته بلکه گاه از ترور شخصیت هم مهمتر محسوب می شود و اینجاست که گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است یکی از فلسفه های تحریم ضرر رساندن به دیگران این است که سرمایه های بزرگ بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنها لکه دار نشود و این مطلبی است که اسلام با اهمیت بسیار به آن تأکید می کند! انسان نباید نسبت به دیگران گمان بد ببرد و نه در زندگی خصوصی افراد به جست و جو بپردازد و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند می توان گفت انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای قانون قرار گیرد و محفوظ باشد که عبارتند از: جان، مال، ناموس و آبرو که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنهاست بلکه از بعضی جهات مهم تر است. اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکم فرما باشد، نه تنها مردم در اعمال و کردار به یکدیگر هجوم نبرند بلکه از نظر زبان، مردم و از آن بالاتر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشد و هر کس حس کند که دیگری حتی در حیطة افکار خود تیر های تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه اسلامی و باروحیه برادری امکان پذیر نیست. پیغمبر گرامی اسلام (ص) در حدیثی می فرماید: ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه و ان یظن به السوء: خداوند خون و مال و آبرو مسلمان را و همچنین گمان بد بردن در باره او را بر دیگران حرام کرده است. این سوء ظن داشتن درباره دیگران نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند بلکه برای صاحب آن نیز بلایی بزرگ است. زیرا سبب می شود که او از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی کنار رود در دنیایی وحشتناک و آکنده از غربت و انزوا زندگی کند. چنان که در حدیثی از امام علی (ع) آمده است «من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد» کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد. پس ضرورت دارد، انسان آن چنان که دوست دارد که دیگران درباره او رفتار کنند، و آبرو و حیثیت او را محترم بشمارند و درباره او گمان نیکو ببرند، او هم باید متقابلاً آبرو و حیثیت دیگران را محترم بشمارد و درباره آنها حسن گمان داشته باشد.

درباره لزوم حفظ حیثیت مجرمین بایستی خاطرنشان شود که در جمع آوری دلایل جهت اعلام اتهام علیه متهم ، اصل آزادی و احترام به حقوق افراد جزو جدا نشدنی بازجویی ها و همچنین فرآیند دادرسی است ؛ چرا که احترام به آزادی افراد ، مورد تأکید دین مبین اسلام است . تمام نظام های مردم سالار در دنیا هر گونه دلیلی را که به اراده آزاد شخص خدشه وارد کند ، باطل می دانند و پایبندی به اصل برائت در تمامی نظام های حقوقی ، بیانگر اهمیت موضوع صحت تحصیل دلایلی است . اصل برائت از اصول خدشه ناپذیری است که باید در تمام مراحل دادرسی مورد توجه قرار گیرد و هیچ استثنایی نباید ما را از توجه به این اصل دور کند . همچنین باید با استدلال های منطقی و دلایل ، این اصل را رد کرد و با توجه به حرفه ای شدن بزهکاران ، خود را مجهز به روش کشف علمی جرایم نمود که البته این امر ضرورت احیای پلیس قضایی را ایجاب می کند .

همچنین ضرورت تدوین قانون آیین دادرسی کیفری کاملاً علمی ، به طوری که حقوق هر سه ضلع بزه دیده ، بزهکار و جامعه (مدعی العموم) را رعایت کند ، کاملاً مشهود است . باید توجه داشت ، دقت و ظرافتی که در تدوین قانون آیین دادرسی به کار برده می شود ، از قوانین دیگر بیشتر باشد . به عنوان مثال ، باید از وضع موادی که اجازه آن دسته از تفسیر های قضایی را می دهد که به ضرر متهم یا شاکی است ، پرهیز کرد ؛ زیرا چنان که مشهور است ، قانون آیین دادرسی کیفری ، قانون بی گناهان است . و در این قانون رعایت حقوق متهمان و حیثیت و کرامت و حقوق شهروندی اشخاص الزامی است . وجهت تدوین آن هم نهایت دقت و اتکابه علم حقوق و فقه و ضرورت های اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است . و بالاخره خاطرنشان می کنیم که توبه به عنوان یکی از مبنای شرعی اعاده حیثیت مطرح است و توبه واقعی همان آثار و نتایج اعاده حیثیت رادری دارد ، چون هر دوه این معنا هستند که فرد به حالت قبل از خطا و گناه یا جرم بازمی گردد و گویی که گناه و جرمی مرتکب نشده است و ذاتش پاک می شود ، بنابراین توبه همان اعاده حیثیت است ، پس ضرورت دارد که در کنار احیای نهاد اعاده حیثیت در جامعه به نهاد توبه هم که در آیات و روایات فراوان به آن تأکید شده است ، توجه کافی شود و علاوه بر توسعه فرهنگی آن به این نهاد به دیدیک نهاد پاکسازی جامعه از جرم و جنایت و خطا و گناه نگریسته شود . چون توبه در واقع همان علاج واقعه قبل از وقوع است و علاوه بر نقش پیشگیری متعده در مان اجتماع در برابر جرم و جنایت است . پس نظر اسلام بر پیشگیری از زوال حیثیت است و از نظر اسلام پیشگیری بهتر از درمان است یعنی باید اصلاً از زوال حیثیت افراد جلوگیری نمود تا اینکه بعد به فکر اعاده حیثیت باشیم و اگر حیثیت کسی برباد رود از دیدگاه اسلام اعاده آن ضروری است .

پیشنهادات :

قبل از ارائه پیشنهادات لازم است یادآور شوم که اهمیت بحث لزوم احترام به آبرو و حیثیت اشخاص و حقوق شهروندی و پیش بینی نهادی بسیار کامل در جهت اعاده حیثیت و حقوق شهروندی به شهروندان جامعه اسلامی بیش از هر آن چیزی است که تصوری شود. در لزوم آن همین بس که اگر این نهاد پایه گذاری شود، یاره گویان غربی که فریاد حقوق بشرشان گوش فلک را کر کرده و مدام اتهام نقض حقوق بشر و نقض حقوق شهروندی را با سوء استفاده از این خلأ بر علیه شهروندان جامعه اسلامی مطرح می نمایند. پس از تدوین قانونی جامع و کامل دیگر زبان نشان بسته تر خواهد شد. چرا که افکار عمومی غرب با اطلاع رسانی از طریق تریبون های مجامع و نشستهای بین المللی بیدارتری شود و اقلیت دروغگو با هر تبلیغاتی کار به جایی نخواهند برد. و علاوه بر رفع اتهام از خود مهمترین ضرورت بنای کامل این نهاد این است که، نظام اسلامی خود داعیه دار و پرچم دار نظام جهانی است و مدعی طرح ایدئولوژی و مکتبی تمام و کمال برای بشریت است، پس بایستی در تمام زمینه ها الگو باشد و الگو معرفی نماید، از طرفی احترام به شخصیت و آبرو و حیثیت و حقوق شهروندی افراد جامعه ویتترین هر جامعه ای هست و بسیار حائز اهمیت است و امروزه به عنوان یکی از شاخصه های توسعه مطرح است. لذا بسیار زیاد ضرورت دارد که این نهاد به نحوا حسن در تمام جهان تجلی کند و حتی الگوی قانون گذاری برای سایر کشورها شود. به امید چنین روزی و با چنین هدفی به شرح پیشنهاداتم می پردازم.

۱- قانونی جامع و کامل در باب لزوم حفظ کرامت و حیثیت اشخاص و اعاده حیثیت، تصویب و تدوین گردد، بدین نحو که:

الف- اصلی به قانون اساسی افزوده شود که چارچوب اصلی اعاده حیثیت در ایران را معین کند و در کنار اصل ۲۲ و ۱۷۱ قانون اساسی که کرامت و حیثیت افراد را محترم شمرده و حق اعاده حیثیت اشخاص را به طور خاص فقط در صورت اشتباه و تقصیر قاضی به رسمیت شناخته است، در آن اصل حق اعاده حیثیت به طور کلی و به هر شکل که زایل شود قابل رسیدگی به صورت قضایی در دادگاه باشد. و حق ارائه شکایت برای شخصی که آبرو و حیثیتش بر باد رفته محفوظ شمرده شود و به طور صریح ذکر شود.

ب- ماده واحده قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی بازنگری گردد و قانونی جامع تر و کامل تر و به صورت یک جا و در یک باب در جهت احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی و احترام به حیثیت اشخاص و حق اعاده حیثیت تحت عنوان قانون احترام به حیثیت

و آزادیهای اشخاص و حفظ حقوق شهروندی تدوین و تصویب گردد. که علاوه بر مواردی که اکنون دارا می باشد البته با محوریت حفظ کرامت و حیثیت اشخاص به طور دقیق و صریح آشکال زوال حیثیت، انواع اعاده حیثیت، چگونگی کسب اعاده حیثیت، طرق نیل به اعاده حیثیت را هم در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه دیگران باشد و هم در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه خود شخص باشد را معین و مشخص کند. البته بایستی درباره چگونگی کسب اعاده حیثیت هم اعاده حیثیت قانونی و هم قضایی پیش بینی شود. همچنین در همان قانون ضوابط و شرایط و نحوه اجرای قانون و چگونگی اجرای آن و مقامات و مسئولین اجرای آن و مقامات مسئول در نظارت بر حسن اجرای آن به طور صریح معین گردد. البته درباره این موارد در ادامه پیشنهادهای ارائه می گردد.

ج- در قانون مجازات اسلامی بابی گشوده شود و در آن موارد زوال حیثیت دقیقاً ذکر شود و مجازات هر مورد که ذکر نشده مثلاً درباره اتهامات واهی، مجازات بازدارنده تعیین گردد.

د- قوانینی تصویب گردد که مشخص کند که جرم زوال حیثیت اشخاص مشمول قانون آیین دادرسی کیفری و قانون اجرای کیفری محسوب شود تا درباره کشف جرم و نحوه رسیدگی و صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به زایل کنندگان حیثیت اشخاص و نحوه تجدیدنظر و اعاده دادرسی و اجرای احکام و هزینه دادرسی تعیین تکلیف گردد.

(۲) - نحوه رسیدگی و اجرا و نظارت بر قوانین پیشنهادی فوق

الف- نحوه رسیدگی و اجرای قوانین پیشنهادی

به نظرمی رسد این قوانین وقتی در مشمول قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) قرار گرفت نحوه رسیدگی به جرایم زوال حیثیت و همچنین صدور حکم اعاده حیثیت و نحوه اثبات آن در دادگاه مطابق شرایط و ضوابط همین قوانین قرار بگیرد بهتر است، البته لازم به تذکر است که ما در این مورد فقط از نحوه رسیدگی و نحوه اجرای قانون بحث می کنیم، و درباره اینکه چه مواردی زوال حیثیت محسوب می شود جای بحث آن همان طور که ذکر شد در قانون مجازات اسلامی است.

ب- دادگاه رسیدگی به جرایم زوال حیثیت و در ارتباط با صدور حکم اعاده حیثیت

۱- در مواردی که زوال حیثیت شخص در اثر اشتباه و تقصیر قاضی باشد.

در صورتی که شخصی حیثیتش به دلیل اشتباه و تقصیر قاضی در حین رسیدگی قضایی زایل شده باشد، می تواند به دادگاهی مراجعه کند، که آن دادگاه به عنوان دادگاه ویژه انتظامی قضات است که فقط به جرایم زوال حیثیت رسیدگی می کند و سایر تخلفات و جرایم قضات همانند سابق در دادگاه انتظامی قضات رسیدگی می شود، و دارای کمیته ای است متشکل از چندین قاضی مجرب دادگستری به همراه چند کارشناس خبره، که تقصیر یا اشتباه قضات را احراز نمایند و به قاضی اصلی پرونده جهت صدور حکم گزارش نمایند و او هم پس از مشورت با بقیه قضات پرونده که به عنوان مستشار دادگاه هستند اقدام به صدور رأی نماید. (تقریباً شبیه دادگاه تجدیدنظر) این از باب اهمیت حیثیت افراد و همچنین مسئولیت خطیر قاضی و ضرورت رسیدگی دقیق تر با توجه به شغل حساس و ادعاهای فرارانی است که به جهت ضرورت شغلی بر علیه قاضی مطرح می شود. همچنین ضروری است که مسوولیت مدنی قاضی را در محدوده حرفه و شغلش به تقصیر عمدی وی محدود کنیم و الا اگر قرار باشد دادرسی را از لحاظ مدنی مسئول تمام اشتباهاتی بدانیم که در جریان دادرسی ممکن است پیش آید دیگر کسی به این کار پر خطر دست نمی زند. زیرا ممکن است با ارتکاب تقصیری کوچک که به غیر از قاضی دهها عوامل دیگر هم در وجود آن موثر بوده است به پرداخت خساراتی سنگین محکوم شود. دادگاه تجدیدنظر هم به همان شکل می تواند پیش بینی شود.

۲- در صورتی که زوال حیثیت از ناحیه دیگران و یا از ناحیه خود شخص باشد.

در این موارد نیازی به دادگاهی که در فوق به آن اشاره شد نیست و محاکم عمومی می توانند به این مسأله رسیدگی کنند و حکم مقتضی صادر نمایند، و دادگاه تجدیدنظر آن هم به همین شکل کنونی که در سایر دعاوی است باشد.

ج- نحوه نظارت بر اجرای قوانین پیشنهادی

برای حسن نظارت بر قوانین پیشنهادی بهتر است تشکیلات و کمیته ای قوی ایجاد شود، تا در جهت حفظ کرامت و حیثیت اشخاص و پی گیری حق اعاده حیثیت آنان اقدام کند، البته بایستی همسو با هیأت نظارت مرکزی بر حفظ حقوق شهروندی و کمیته حقوق بشر باشد تا از موازی کاری و ایجاد تشکیلات جدید و دراز و طویل و در نتیجه آن بزرگتر شدن دولت به معنای عام آن جلوگیری شود.

د- چارت سازمانی: برای نظارت دقیق بر اجرای قوانین پیشنهادی می توان دستورالعمل اجرایی بنده ۱۵ قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ را به کار بست. البته می توان نظارتی کاربردی تر و در عین حال کوچکتر و به تبع آن کم هزینه تر به کار گرفت.

که به شرح ذیل پیشنهاد می گردد:

- هیئت نظارت مرکزی: شورایی مرکب از پنج نفر که دونفر از معاونین رئیس قوه قضائیه و یک نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و یک نفر از نمایندگان دولت به ریاست شخصی که رئیس قوه قضائیه معین می کند. که این هیئت همانند دستورالعمل فوق دارای همان دبیرخانه مرکزی پیش بینی شده می باشد که این وظیفه را در کنار وظایف قبلی انجام می دهد.

- هیئت نظارت و بازرسی استان: شورایی مرکب از پنج نفر و دونفر از معاونین رئیس کل دادگستری استان و یک نفر از نمایندگان شورای اسلامی شهر مرکز استان و یک نفر نماینده استانداریه ریاست شخصی که رئیس کل دادگستری استان معین می کند.

- هیئت نظارت و بازرسی شهرستان: شورایی مرکب از سه نفر که یک نفر از معاونین رئیس دادگستری شهرستان و یک نفر از نمایندگان شورای شهر به ریاست رئیس دادگستری شهرستان تشکیل می گردد.

تمامی این هیئتها مکلفند بایستی گیری و نظارت دقیق در صورت مشاهده زوال حیثیت اشخاص و یا عدم رعایت حقوق شهروندی فوراً موضوع را به دادگاه صالح ارجاء دهند و نظارت خود را بدون دخالت در روند رسیدگی اعمال نمایند و در صورت مشاهده تخلف و یا عدم رسیدگی قانونی از سوی دادگاه موضوع را به رده بالاتر گزارش دهند تا نسبت به آن مطابق قوانین و ضوابطی که از پیش تعیین شده است تصمیم گیری شود. مثلاً هیئت نظارت شهرستان موضوع را به هیئت نظارت استان گزارش می نماید.

(۳) - آموزش و تبلیغ و ترویج فرهنگ والای اسلامی در بین پرسنل قضایی، و تبیین این موضوع که آنها به عنوان پاسداران عدالت در منظر قضاوت افکار عمومی هستند. و متهم به عنوان ارباب رجوع این نیروها، گروهی از افراد و پیکر همین اجتماع هستند. و رعایت عدالت و انصاف و عطف اسلامی و احترام به آنها و حفظ حقوق و حیثیتشان امری ضروری است.

(۴) - تأسیس و سازمان دهی پلیس قضایی جهت تخصصی کردن و تفکیک وظایف پلیس، و نهادی

را در دل این نیروها بوجود آورد که وظیفه اش فقط کار قضایی باشد، که در نحوه برخورد با متهم و حفظ حقوق و حیثیت متهم آموزش کافی دیده باشد.

(۵) - آموزش عمومی در جهت احترام به حقوق دیگران و حفظ حیثیت اشخاص از طریق برنامه سازی در رسانه ملی، با دعوت از کارشناسان مذهبی و کارشناسان حقوقی.

۶- مجازات های پیشنهادی تکمیلی برای جرایم زوال حیثیت.

الف- الزام به عذرخواهی درجرایدکثیرالانتشار. یارسانه های عمومی و رادیو و تلویزیون در صورتی که جرم از آن طریق اتفاق افتاده باشد.

ب- الزام به عذرخواهی با حضور در جمعی که قبلا اقدام به زوال حیثیت شده است.

ج- پیش بینی مجازات های بیشتر برای مجرمینی که تکرار زوال حیثیت می کنند. مثلا انتشار اسامی پس از اثبات جرم و صدور حکم قطعی و اثبات تکرار جرم در دادگاه.

د- ثبت اسامی مجرمین زوال حیثیت در یک دفتر کل، جهت به روز بودن شناسایی این افراد.

و- پیش بینی برخی از محرومیتهای اجتماعی برای کسانی که حاضر نیستند به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی افراد احترام بگذارند و بارها در این زمینه مرتکب جرم شده اند.

۷- درباره محکومیتهای کیفری که در ماده ۶۲ مکرر ذکر شده و فقط این مجازاتها از مصادیق جرایم مشمول محرومیت محسوب شده است. در ارتباط با این محکومیت ها به نظر می رسد که منحصر بودن مجازاتهای دارای محرومیتهای اجتماعی به آنچه که در ماده ۶۲ مکرر قید گردیده است، از پشتوانه منطقی و علمی برخوردار نیست و سؤال این است که چرا قانون گذار فقط این جرایم حدی و جرایم در بردارنده حبس تعزیری را مشمول محرومیت می داند؟ به نظرمی رسد برخی از جرایم همچون جرایم دارای مجازاتهای بازدارنده می تواند مشمول محرومیتهای اجتماعی باشد، و این انحصار فاقد پشتوانه منطقی می باشد، لذا بایستی در این مورد بازنگری شود. همچنین درباره مصادیق خود این محرومیتهای اجتماعی بایستی بازنگری شود و تعدادی از این محرومیتهای ذکر شده از این ماده حذف و محرومیتهای دیگر جایگزین شود. مثلا: درباره محرومیت از استخدام در وزارتخانه ها، سازمانهای دولتی، شرکت ها و مؤسسا توأسته به دولت و... چون با این محرومیت فرد از اشتغال محروم می شود و به تبع آن اقتصاد زندگی فرد با بحران روبرو می شود و با توجه به نمونه های موجود در تحقیقات و از جمله تحقیقی که در ادامه شرح داده می شود، به تبع آن زندگی فرد دچار بحران می شود و به جای اینکه مشکلی راحل کند مشکلات فراوانی را هم به وجود می آورد. لذا پیشنهاد می شود این مورد از محرومیت فقط درباره مجرمینی اعمال شود که دارای حالت خطرناک می باشند و مجرمین به عادت هستند. و به جای آن محرومیت های دیگری اعمال شود. مثلا در تعلیمات دینی ما در مراتب امر به معروف و نهی از منکر با فرد ابتدا قطع گفتگو و مباشرت می شود، چقدر خوب است همین تعالیم شریعت مقدس در جامعه

نهادینه شود و فرهنگ سازی شود و مثلاً افراد در اجتماعات کوچکتر برای مدت تقریباً ۲۰ روز، کمتری بیشتر از مباشرت و گفتگو با چنین فردی خودداری کنند. به طور مثال در یک روستای محیط یک اداره یا شرکت این کاملاً امکان پذیر است و با هر فردی توان در اجتماعات کوچکتر چنین برخوردی نمود، که قطعاً مؤثر واقع می شود.

۸- در ارتباط با اعاده حیثیت مجرمینی که تحمل مجازات نموده اند، بایستی به این دید به آنها نگاه شود که به جز افرادی معدود و مجرمین به عادت که قاطعیت قانونی در برخورد با آنها لازمه اجتماع انسانی است، البته با این رویکرد که اصلاح شوند و به جامعه بازگردند. می توان گفت اکثریت آنها کسانی بوده اند که از روی اشتباه و غفلت و عدم آموزش و اطلاع از حقوق شهروندان و یا اضطراب و سایر عواملی که می شود آسیب شناسی شود و پیش گیری هم انجام شود، دچار تخلفاتی شده اند و همان طور که بحث شد و بسیار تأکید گردید ضرورت دارد اجتماع به گناه و خطای این افراد با دید گذشت و رأفت اسلامی بنگرد و زمینه را برای جبران این خطا آماده نماید، چرا که اگر تردید شود عواقبی بسیار خطرناک برای جامعه دارد. لذا بایستی :

الف: قوانین طوری از این افراد حمایت کند که این زمینه به خوبی فراهم شود.

ب: مطابق سیره معصومین گذشته افراد نمی تواند ملاک قضاوت برای آینده افراد باشد و انسانها رابه جرمی که در گذشته انجام داده اند نمی توان آنها را مادام العمر مجازات کرد.

ج: می توان در بعضی از موارد که متهم تحمل مجازات نموده است و در حال سپری کردن مدت محرومیت های اجتماعی است، در مورد متهمانی که دارای حسن سابقه در طول مدت تحمل مجازات می باشند و مشخص می شود که واقعا اصلاح شده اند، مدت محرومیت ها را کاهش داد تا زودتر به اعاده حیثیت نایل شوند و زودتر در آغوش جامعه قرار بگیرند. و خود این تخفیف برای مجرمین می تواند در اصلاح شدن سریع آنها بسیار مؤثر باشد.

د: در مورد مجرمینی که تحمل مجازات کرده اند و حتی مدت محرومیت آنها از حقوق اجتماعی سپری شده است، اما اصلاح نشده اند و به اصطلاح دارای حالت خطرناک می باشند و مجرمین به عادت می باشند. در این موارد پیشنهاد می شود تدابیری در قانون مجازات پیش بینی شود که دادستان یا یکی از معاونین او گزارشی به قاضی پرونده بدهد تا مدت محرومیت از حقوق اجتماعی چنین مجرمینی افزایش پیدا کند تا این مجرمین در صدد اصلاح خود برآیند.

و: پس از کسب اعاده حیثیت این افراد در دل اجتماع پذیرفته شوند زمینه اشتغال و امرار معاش آنها فراهم شود، نه اینکه مثل زمان فعلی که متأسفانه مرسوم شده است در هر کاری حتی کارهای بسیار معمولی و عادی، سوابق افراد به شدت کنترل شود و اداره تشخیص هویت و دادگستری هم با یک درخواست گواهی عدم سوء پیشینه ساده، فوراً تمام گذشته اشخاص را در کارنامه ای با مهر مردودی در اختیار حتی شرکتهای خصوصی برای کارهای بسیار عادی قرار می دهند و افرادی که چندین سال قبل مرتکب خطایی حتی کوچک شده اند بابتی رحمی محض از حق اشتغال محروم می شوند. به نظر اینجانب راه حل این قضیه این است که سنت مذموم از جامعه برچیده شود، به طوری که اداره تشخیص هویت فقط به درخواستهای استعلام برای کارهای مهم که کارشناسانی خبره این مشاغل را معین می نماید پاسخگو باشد. این به نفع این اداره هم هست چرا که از این همه تقاضاهای بی اساس برای استعلام سوابق، ذمه اش بری می شود. در ثانی در همان موارد مشاغل مهم هم کارشناسان خبره و جرم شناسان سوابق مجرمین را دسته بندی کنند و مجرمینی که واقعا خطرناک هستند سوابقشان گزارش شود و نسبت به افرادی که فقط یک خطای کوچکی مرتکب شده اند و دیگری به شرافت انسانی بازگشته اند به هیچ عنوان سابقه ای گزارش نشود.

شرح یک تحقیق

جهت تبیین این موضوع مواردی را که در تحقیق میدانی با آنها روبرو شده ام بیان می نمایم. شخصی به نام م-د که ایرانی و ساکن مشهد است و تحصیلات دیپلم دارد پس از آزادی از زندان به جرم اعتیاد و ضرب و شتم با این دید که دیگر دنبال خلاف نرود چون عاقبت خوبی ندارد، بعد از زندان با کتمان این سابقه برای همسر آینده اش با او ازدواج می نماید، از او درباره علت این کار پرسیدم؟ در جواب گفت که: (خوب من یک اشتباهی کردم و به شدت از این عملم پشیمانم و حاضرم هر کاری برای جبران آن انجام دهم من قبلاً نماز نمی خواندم ولی حالا نماز می خوانم و به وظایف دینی ام عمل می نمایم بارو حانی محل صحبت کردم و او را بسیار نصیحت کرد حتی درباره قصد ازدواج هم گفتم و او گفت که درخواستگاری راستش رابه خود دختر بگو، اما در هنگام خواستگاری ترسیدم که اگر حقیقت را بگویم این بار هم مثل دفعات قبل آنها نپذیرند و آینده ام تباه شود، چند بار خواستم بگویم اما چون موقعیت زیاد نبود و موقعیتی هم که پیش آمده بود با خودم گفته بودم من که دیگه آدم شدم و واقعا می خواهم مثل بقیه زندگی کنم و از طرفی هم سرم را دوست داشتم و نمی خواستم او را از دست بدهم و باز با خودم گفتم بعداً تمام قضیه را برایش می گویم و عذرخواهی می کنم و میگویم که این کار را کردم چون دوستش داشتم و نمی خواستم او را از دست بدهم، و به او خواهم گفت من آدمی می شوم باب دل

او هر طور که او بخواهد خواهیم بود و اصلاً طوری برخورد می‌کنم که هر طوری که شده ازدنش در بیارم و با او بخاطر این گناه بسیار مهربان خواهم بود. (از او پرسیدم بعد از ازدواج این کار را کرده ای و حقیقت را به او گفته ای و به قول خود آدم خوبی شده ای؟ در جواب:) (قسم خورد که بله من همه چیز رو بهش گفتم و گفتم که بسیار دوستش دارم و حاضر نیستم به هیچ قیمتی تورا و زندگی کردن با تورا از دست بدهم.) به طور کاملاً نامحسوسی تحقیق نمودم و دیدم که واقعا راست می‌گوید. و از برکت همین مهربانی با همسر روابط بسیار گرم و خوبی با خانواده همسرش دارد و جالب تر اینکه خانواده همسرش به جز خواهر همسرش هیچ اطلاعی از سوابق او ندارد اما همسرش کاملاً در جریان موضوع بود. تحقیق کردم و دیدم زن و شوهر اکثر شبها در نماز جماعت مغرب و عشاء در مسجد محل حاضر می‌شوند، و فهمیدم به برکت معنویت این زندگی بسیار کانون گرمی دارد، بیش از آنچه که تصور می‌کردم. خوب این شخص از همان بدو آزادی از زندان به دنبال اشتغال بود بخصوص بعد از ازدواجش جهت امرار معاش خود و خانواده اش دنبال هر کار مشروعی رفته بود. از او در این باره پرسیدم که بر ای اشتغال چه کار کردی قبل از زندان به چه کاری مشغول بودی؟ و الآن به چه کاری مشغولی؟ در جواب گفت: (قبلاً دلال بودم می‌رفتم یک راننده بدبخت پیدامی کردم و خامش می‌کردم و می‌بردم به یک باربری و اون بارشوبه قیمت بسیار نازل که قبلاً من تعیین می‌کردم به مقصد می‌برد، و من کمسیون می‌گرفتم. بعد از آزادی از زندان تصمیم گرفتم که به هیچ عنوان مرتکب خلاف نشوم و تصمیم گرفتم یک زندگی شرافتمندانه داشته باشم و شغل خوبی پیدا کنم و ازدواج کنم. شغل قبلیم یک نوع کلاهبرداری بود که از عدم اطلاع رانندگان سوء استفاده می‌کردیم و این در حالی بود که تقریباً بیشتر سود آن به جیب ساندیکای باربری می‌رفت. برای همین منظور به دنبال کار رفتم در ابتدا دنبال کارهای خوب و آبرومند و پردرآمد بودم، حتی در آزمون‌های دولتی مثل بانک و استخدامی ارتش و.... شرکت کردم، بخاطر شرایطی که در آن قرار داشتم و قولی که به همسرم برای خوشبخت کردنش داده بودم، خیلی زحمت کشیدم و منابع راتهی کرده بودم و خیلی درس خواندم، خدا هم کمک کرد قبول شدم. برای مصاحبه و گزینش به اداره مرکزی بانک.... رفتم، قبل از مصاحبه مسئول گزینش توضیحاتی داد و گفت کسانی که گزینش می‌شوند باید گواهی عدم اعتیاد و گواهی عدم سوء پیشینه بیاورند. داخل اطاق مصاحبه شدم و از من درباره سوابقم پرسیدن و من راستش را گفتم، فردی که مصاحبه می‌کرد گفت: در شرایط استخدامی بانک عدم سوء پیشینه کیفری ذکر شده بود، و شما حق شرکت در این آزمون را نداشتی و نیاستی شرکت می‌کردی. بعد از اتمام مصاحبه از اطاق آمدم بیرون و دیدگه دنبالش هم نرفتم، پرسیدم چنان رفتی؟ گفت: (چون همان جا آب پاکی را ریخت روی دستم.) پرسیدم بالاخره نتوانستی یک شغل مناسب پیدا کنی؟ گفت: (بعد از اون دیدگه دنبال کار دولتی نگشتم، و دنبال کار در شرکت‌های خصوصی رفتم در تمام

این موارد همسر یاروشتیبانم بود و مشوق من بود. اما در شرکت هاهم همان گواهی عدم سوء پیشینه می خواستند، هر جا می رفتم همین بودیک بارهم رفتم گواهی گرفتم بینم چیزی درمیاد که مسئول شرکت بعد از دریافت استعلام بابد رفتاری من رو از شرکت بیرون انداخت ،دیگه تصمیم گرفتم به مشاغلی برم که گواهی نخواسته باشن اما هر جا رفتم باز هم همین بود. دیگه رسته شده بودم از بس برای یک شغل عادی و معمولی گشتم اما در عین اینکه سایر شرایط راداشتم فقط بخاطر اشتباه گذشتم منو کنار می گذاشتند. و هنوز هم نتوانستم شغل مناسبم را پیدا کنم و الان دست فروشی می کنم و فقط به خاطر یک اشتباه همش دارم تاوان پس می دهم.) و متأسفانه بعد فهمیدم که عدم موفقیت در پیدا کردن شغل مناسب ، بر اقتصاد این خانواده و به تبع آن بر کانون گرم چنین خانواده ای پراز عشق و محبت تأثیر گذاشته است.

در این تحقیق اگر جامعه از یک خطای کوچک چنین فردی که به حق توبه کرده بودمی گذشت و بابرگواری او را در آغوش جامعه می پذیرفت ، بی نهایت به گرمای محبت این خانواده می افزود و باعث تزلزل پایه های خانواده ای نوبیان نمی شد. حال واقعیت این است که این تازه بهترین سرنوشت ممکن برای یک سابقه دار در جامعه امروزی ماست. و نتایج این تحقیق را در ابتدای بحث بیان کردم و امیدوارم واقعا فکری به حال این افراد از جامعه شود، چون مثل شخصیت این واقعه در جامعه زیادند که در خوش بینانه ترین حالت عاقبتی همانند شخصیت ذکر شده دارند. و بدترین که اگر این افراد را جامعه پس بزند آنها چاره ای ندارند جز اینکه خود جامعه ای تشکیل دهند و برای امرامعاش خود هم که شده اقدام کنند. و عواقب بسیار بد دیگر که قبلا بحث شد گریبان گیر جامعه می شود.

۹- از آنجا که هدف اصلی از اعاده حیثیت کیفری ، بازاجتماعی کردن مجرم و باز گرداندن او به آغوش اجتماع است. لذا برای تحقق این هدف بایستی مجرمین در طی مدت تحمل مجازات آموزش کافی بینن بنا بر این پیشنهاد می گردد، در سازمان زندانها برنامه ای تدوین شود تا در این جهت هم به مجرم آموزش کافی داده شود تا بیا موزد پس از آزادی چطور به حقوق دیگران بخصوص درباره کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی، احترام بگذارد و چطور به اعاده حیثیت نایل شود و چطور به اجتماع باز گردد، و سایر آموزشهای لازم در این باره را بیا موزد.

۱۰- تشکیل کانونهای فرهنگی حفظ کرامت و حیثیت اشخاص و احترام به حیثیت و حقوق شهروندی.

که این کانونها می توانند در مدارس و دانشگاهها و مساجد و ادارت و سازمانهای دولتی به صورت کانونهای مردمی تشکیل شود و در جهت فرهنگ سازی برای احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی اقدام نمایند. همچنین به افراد جامعه آموزش دهند که چگونه به حقوق دیگران احترام بگذاریم و چگونه کرامت و حیثیت هم نوع خود را حفظ نماییم.

۱۱- پیش بینی شرح وظایف برای رئیس یا معاونین ادارات و نهادها و سازمانها در جهت احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی افراد و مراجعین به آنها و نظارت بر کارکنان خود، در واقع در ادارات دولتی این سنت پسندیده تحت عنوان طرح تکریم ارباب رجوع آغاز شده است، اما بهتر است اولاً: احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی سرلوحه کار قرار بگیرد و ثانیاً: برنامه ریزی دقیق تر و کامل تری صورت پذیرد، و حتی برنامه های تشویقی و تنبیهی جهت رعایت یا عدم رعایت این دستورالعمل ها پیش بینی شود. مگر نه این است که به فرموده ولی فقیه مسلمین مسئولین و کسانی که کار مردم بر عهده آنهاست خادمین ملت هستند. لذا این سیستم پاداش و جزا برای خادمین ملت اجتناب ناپذیر است، تا همگان ملزم به پاس داشت این خدمت گذاری شوند.

۱۲- تعیین روز ملی احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی

از آنجایی که ایرانیان از دیرباز دارای این فرهنگ بوده اند و در عید نوروز همین کار را انجام می دهند بهتر است برای جلوه کردن و اسوه کردن این عمل و معرفی این سنت حسنه برای سایر ملل، روز اول فروردین به روز ملی احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی نامگذاری شود. تا بر همگان مسلم شود که جامعه اسلامی کرامت و حیثیت افراد را در اولویت اول قرار داده است.

۱۳- رواج ارزش ها و آموزه های دینی و مذهبی و رسوخ تربیت دینی صحیح، عامل مهمی در پیشگیری از جرائم است. با توجه به تعالیم و توصیه های معصومان و مذمت شدید تهمت و افترا و آزار و اذیت دیگران و لزوم حفظ آبروی مسلمان، بروز چنین پدیده هایی نشان از بی توجهی به تعالیم دینی است. عوامل اقتصادی که خود عامل مهمی در بروز جرائم است، نیز ریشه در عدم توجه به دستورهای دینی مبنی بر انفاق به تهیدستان و حمایت از فقرا و عدم تبعیض در تقسیم منابع و ایجاد عدالت اجتماعی است. لذا به نظر اینجانب استفاده از روحانیون در جهت ترویج لزوم احترام به کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی در زمان مأموریت به تبلیغ در روستاها و شهرها بسیار می تواند مؤثر باشد.

۱۴- پررنگ کردن فعالیت کمیته حقوق بشر در سطح بین المللی و افزایش وظایف این کمیته در جهت لزوم حفظ کرامت و شخصیت و حیثیت و حقوق شهروندی افراد بشر در سطح بین المللی و رایزنی در جهت بهبود وضع این حقوق و حتی تدوین قوانین لازم در این زمینه در سطح بین الملل و این کمیته به استناد مدارک حداقل در سال یک بار به افکار عمومی جامعه و افکار عمومی جهان گزارش دهد.

۱۵- تشکیل کمیته های دانشجویی و دانش آموزی در جهت پی گیری این موضوعات در سطح بین الملل و بخصوص در کشورهای استعمارگر و مدعیان دروغین حقوق بشر.

۱۶- تشکیل کمیته ای در سازمان کنفرانس اسلامی و حتی کشورهای جنبش عدم تعهد در جهت شرح وظایفی که در بند ۸ گفته شد. و جهت جلوگیری از موازی کاری و کاهش بوجه مصرفی کمیته های بند ۸ و ۹ و این کمیته می تواند مشترک عمل کنند. و علاوه بر تهیه گزارش در زوال کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی و نقض حقوق بشر برای کشورهای مسلمان عضو برای افکار عمومی جهان هم گزارش منتشر شود.

فهرست منابع و مأخذ:

۱- قرآن کریم

۲- ابوالحمد، دکتر عبدالحمید، ۱۳۷۰ش، حقوق اداری ایران، انتشارات توس

۳- احمد جاد ، محمد ، ۱۳۸۷ش، کتاب قصه های قرآن یا تاریخ الانبیاء (از خلقت آدم تا رحلت خاتم)، المولی ، محمد ابولفضل ابراهیم ، علی محمد البجاوی ،السید شحاته ، مترجم : استاد مصطفی زمانی ، انتشارات پژوهاک اندیشه

۴- آخوندی ، محمود ، ۱۳۸۲ش ، آیین دادرسی کیفری ، تهران : نشر میزان ، ج ۱ و ۵

۵- اردبیلی ،محمد علی ، ۱۳۸۲ش ، حقوق جزای عمومی ،تهران: نشر میزان ،ج ۲

۶- اسکینی ،دکتر ربیعا، ۱۳۵۷ش، حقوق تجارت و ورشکستگی و تصفیه امور شرکتهای، تهران: انتشارات سمت

۷- اسماعیل الوهیب، ابراهیم، ۱۹۸۸م ،القاموس القانوني، بیروت: بی نا، چاپ سوم

۸- آشوری ، محمد ، ۱۳۸۱ش، آیین دادرسی کیفری ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران (سمت) ، ج ۱

۹- امامی، دکتر محمد، استوار سنگری، دکتر کوروش ، ۱۳۸۸ش، حقوق اداری ، تهران: نشر میزان ،ج ۱

۱۰- انصاری ، ولی الله ، ۱۳۸۰ش، حقوق تحقیقات جنایی (مطالعه تطبیقی) ، تهران: سمت

۱۱- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، ۱۴۰۳هـ ق، بلغة الفقیه، تهران :مکتبه الصادق ،ج ۱

۱۲- بکاریا ،سزار ، ۱۳۶۸ ش، جرایم و مجازاتها دکتر محمد علی اردبیلی ، تهران : انتشارات دانشگاه شهید

بهشتی

۱۳- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، سنن الکبری، ۱۴۱۳هـ ق، بیروت: دارالمعرفه، ج ۶

۱۴- پاینده، ابو لقاسم، بی تا، نهج الفصاحه ، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان ،ج ۱ و ۲

۱۵- پرادل ژان ، ۱۳۷۳ش، تاریخ اندیشه های کیفری، ترجمه دکتر حسین علی نجفی ابرند آبادی، انتشارات

دانشگاه شهید بهشتی

۱۶- پور تیمور، سعید، ۱۳۷۵ش، محکومیت کیفری مؤثر در ساختار حقوق ایران ، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران

۱۷- پیکاک، ژرژ ، ۱۳۷۰ش، جرم شناسی، ترجمه دکتر حسین علی نجفی ابرند آبادی ، انتشارات دانشگاه شهید

بهشتی

۱۸- جعفر زاده ، فخر الدین ، ۱۳۸۶ش، اجرای احکام کیفری در حقوق ایران و فرانسه ، تهران: نشر دادیار

۱۹- جعفری لنگرودی ، دکتر جعفر، ۱۳۷۲ش، دایرة المعارف حقوق (دانشنامه حقوقی)، تهران: مؤسسه انتشارات

امیرکبیر

۲۰- جعفری لنگرودی ، دکتر جعفر، ۱۳۷۰ ش، مکتب های حقوقی در اسلام ، تهران : گنج دانش

۲۱- جمعی از نویسندگان ، ۱۳۸۵ش، تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا ، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ

اسلامی

- ۲۲- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵ش، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، انتشارات اسراء، ج ۱۱
- ۲۳- جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد، الصحاح، بی تا، بیروت: دارالعلم، ج ۲
- ۲۴- حر عاملی، محمدبن الحسن، ۱۴۰۱هـ ق، وسائل الشیعه، مکتب الاسلامیه، ج ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱
- ۲۵- حسینی میلانی، سید علی، ۱۴۰۱هـ ق، کتاب القضاء، تقریر مباحث مرحوم آیت الله گلپایگانی، قم: چاپ خیام، ج ۱
- ۲۶- حسینی نژاد، حسینقلی، ۱۳۷۰ش، مسئولیت مدنی، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران حکیم، محسن، ۱۳۷۱هـ ق، نهج الفقاهه، نجف: مطبعه العلمیه
- ۲۷- حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن ابو الحسن (محقق حلی) ۱۴۰۸ هـ. ق، شرایع الاسلام، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۴
- ۲۸- خرمشاهی، بها الدین، و انصاری، مسعود، ۱۳۷۶ش، پیام پیامبر (مجموعه ای از نامه ها، خطبه ها، وصایا، دعاها، تمثیل ها، سخنان جامع، و فراگیر حضرت محمد(ص)، انتشارات حامی
- ۲۹- خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۷۷ش، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: انتشارات دوستان-ناهد
- ۳۰- خمینی، روح...، ۱۴۰۳هـ ق، تحریر الوسیله، تهران: مکتبه الاعتماد، ج ۴
- ۳۱- خوئی، ابوالقاسم، ۱۹۷۵ م، مبانی تکمله المنهاج، النجف الاشرف، مطبعه الاداب، ج ۱
- ۳۲- خوانساری نجفی، موسی بن محمد، ۱۳۵۷هـ ق، منیه الطالب (تقریرات درس میرزای نایینی)، نجف: مطبعه المرتضویه
- ۳۳- دستغیب، آیت... عبد الحسین، ۱۳۸۶ش، گناهان کبیره، انتشارات گنجینه، ج ۲ و ۱
- ۳۴- دستغیب، آیت... عبد الحسین، بی تا، قلب سلیم، بی تا، ج ۳
- ۳۵- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷ش، لغتنامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، دوره جدید، ج ۳ و ۱۳
- ۳۶- دهقان، احمد، بی تا، چهل مجلس، هزار حدیث، موسسه انتشاراتی صبح پیروزی
- ۳۷- رازی، ابوالفتح، ۱۳۶۹ش، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: انتشارات آستان قدس
- ۳۸- رحیمی نژاد، اسماعیل، ۱۳۷۸ش، آشنایی با حقوق جزا و جرم شناسی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ۳۹- سپهوند، دکتر امیرخان با همکاری حمید عسکری پور، ۱۳۸۶ش، حقوق کیفری اختصاصی، مجمع علمی و فرهنگی مجد
- ۴۰- ستوده تهرانی، حسن، ۱۳۸۰ش، حقوق تجارت، تهران: نشر دادگستر، ج ۴
- ۴۱- شامبیاتی، هوشنگ، ۱۳۸۸ش، حقوق جزای عمومی، تهران: انتشارات ژوبین و انتشارات مجد، ج ۱ و ۲

- ۴۲- شحاته، عبدالله محمد، ۱۳۶۹ش، درآمدی بر تحقیق در اهداف و مقاصد سوره ها، ترجمه محمد باقر حجتی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی
- ۴۳- شمس، دکتر عبدا...، ۱۳۸۱ش، آیین دادرسی مدنی، نشر میزان، ج ۱
- ۴۴- شهید اول، محمد بن مکی، ۱۳۸۲ش، اللمعه دمشقیه، ترجمه علی رضا فیض و علی مهذب، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲
- ۴۵- شیرازی (صدر المتألهین)، صدرالدین، ۱۳۹۱هـ.ق، شرح اصول کافی، کتاب الحجّه، تهران: مکتبه محمودی
- ۴۶- شیروانی، علی، عباسی، محمد مسعود، ۱۳۸۳ش، ترجمه شرح لمعه، قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم
- ۴۷- شیرینی، عباس، ۱۳۷۲ش، سقوط مجازات، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی
- ۴۸- صادقی، دکتر حسین میر محمد، ۱۳۸۶ش، حقوق کیفری اختصاصی، تهران: نشر میزان
- ۴۹- صانعی، دکتر پرویز، ۱۳۷۴ش، حقوق جزا عمومی، چاپ گنج دانش، ج ۲
- ۵۰- صفایی، سید حسین، قاسم زاده، سید مرتضی، ۱۳۷۵ش، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، تهران: انتشارات سمت
- ۵۱- صفایی، سید حسین، ۱۳۵۱ش، دوره مقدماتی حقوق مدنی، تعهدات و قراردادها، تهران: نشریه مؤسسه عالی حسابداری، ج ۲ او
- ۵۲- صلاحی، جاوید، ۱۳۵۴ش، کیفرشناسی، انتشارات دانشگاه ملی
- ۵۳- طباطبائی مومنی، دکتر منوچهر، ۱۳۷۹ش، حقوق اداری، تهران: انتشارات سمت
- ۵۴- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۳ش، تفسیر میزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: انتشارات محمدی، ج ۱۵
- ۵۵- طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۴۰۶هـ.ق، تفسیر مجمع البیان، بیروت: دارالمعرفه، ج ۹
- ۵۶- طوسی، ابن جعفر (محمد بن حسن بن علی)، ۱۳۵۱هـ.ق، مبسوط، تهران: مکتبه المرتضویه، باب قذف
- ۵۷- عامر، حسین، ۱۹۹۸م، المسؤولیته العقديه و التقصیریه، بیروت: دارالفکر، ج ۱
- ۵۸- العاملی الجبعی، زیدالدین بن علی، معروف به شهید ثانی، ۱۳۶۷ش، مسالک الافهام فی شرح الشرایع الاسلام، ترجمه ابوالحسن محمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ۵۹- العاملی الجبعی، زیدالدین بن علی، معروف به شهید ثانی، ۱۳۸۶ش، الروضه فی شرح اللمعه، ۶۰- امینی علیرضا، آیتی محمد رضا، ترجمه سید مهدی دادمرزی، باب قذف
- ۶۱- العاملی الجبعی، زیدالدین بن علی، معروف به شهید ثانی، بی تا، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، قم: مؤسسه العارف الاسلامیه، ج ۱۴
- ۶۲- عرفانی، محمود، ۱۳۸۰ش، حقوق تجارت به زبان ساده، تهران: نشر میزان

- ۶۳- عزیزی، عباس، ۱۳۸۱ ش، امام علی (ع)، نهج البلاغه (موضوعی)، تهران: انتشارات عترت
- ۶۴- علامه حلی، حسن بن یوسف، بی تا، تذکره الفقهاء، تهران: مکتبه مرتضویه، ج ۱
- ۶۵- علی آبادی، عبدالحسین، ۱۳۶۷ ش، حقوقی جنایی، انتشارات فردوسی، ج ۲
- ۶۶- عمید، حسن، ۱۳۶۹ ش، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، تک جلدی
- ۶۷- فتحی بهسنی، احمد، ۱۳۸۹ هـ. ق، نظریات فی الفقه الاسلامیه، قاهره: الطبعة الثانية، مؤسسه الخبلی والشركا
- ۶۸- فرخی، حمیدرضا، ۱۳۸۴ ش، حقوق کیفری و پدیده شاکیان حرفه ای، تهران: انتشارات مجد
- ۶۹- فیض، علیرضا، ۱۳۷۰ ش، تطبیق در حقوق جزای عمومی در اسلام، تهران: سازمان نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۷۰- قاسم زاده، دکتر سید مرتضی، ۱۳۸۳ ش، مبانی مسئولیت مدنی، تهران: نشر میزان
- ۷۱- قرائتی، محسن، ۱۳۸۱ ش، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ج ۱ و ۲
- ۷۲- قهرمانی، دکتر نصراله، ۱۳۷۷ ش، مسئولیت مدنی، نشر گندم
- ۷۳- کاتبی، دکتر حسینقلی، ۱۳۶۳ ش، فرهنگ حقوقی فرانسه فارسی، گنج دانش
- ۷۴- کاتوزیان، دکتر ناصر، ۱۳۶۹ ش، حقوق مدنی، ضمان قهری مسئولیت مدنی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۷۵- کلینی، محمدابن یعقوب، ۱۴۱۱ هـ. ق، اصول کافی، تعلیقه محمدجعفر شمس الدین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ج ۳
- ۷۶- گاروفالو، پروفسور رافائل، ۱۳۴۳ ش، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه دکتر ضیاء الدین نقابت، تهران: ابن سینا، ج ۱
- ۷۷- گلدوزیان، ایرج، ۱۳۸۰ ش، حقوق جزای اختصاصی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۷۸- گلدوزیان، ایرج، ۱۳۶۸ ش، حقوق جزای عمومی، دانشگاه تهران، ج ۱
- ۷۹- گلدوزیان، ایرج، ۱۳۸۴ ش، بایسته‌های حقوق جزا، تهران: میزان
- ۸۰- لازرژ، کریستین، ۱۳۵۷ ش، سیاست جنایی مترجم دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر یلدا
- ۸۱- لطفی، اسدالله، ۱۳۸۲ ش، قواعد فقه مدنی، تهران: انتشارات سمت
- ۸۲- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۰۴ هـ. ق، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ج ۳
- ۸۳- محقق داماد، مصطفی، ۱۳۸۲ ش، قواعد فقه مدنی، مرکز نشر علوم اسلامی، ج ۱
- ۸۴- مدنی، دکتر سید جلال الدین، بی تا، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، نشر همراه

- ۸۵- مصطفوی ، سید محمد کاظم ، ۱۴۱۲ هـ ق ، القواعد ، قم: مؤسسه النشر الاسلامیه
- ۸۶- مظلومان، رضا، ۱۳۵۵ ش، جرم شناسی ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران (سمت)
- ۸۷- معتمدنژاد، کاظم، ۱۳۷۹ ش، حقوق مطبوعات، بررسی تطبیقی مبانی حقوقی آزادی مطبوعات و مقررات تاسیس و انتشار آنها، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها
- ۸۸- معزی، سید کاظم، ۱۳۶۳ ش، ترجمه قرآن کریم، (به ضمیمه فهرست نامه قرآنی دکتر رامیار)، مؤسسه انتشارات صابرین
- ۸۹- معین ، دکتر محمد، ۱۳۶۳ ش، فرهنگ فارسی ، تهران: انتشارات امیر کبیر
- ۹۰- مکارم شیرازی ، ناصر، ۱۳۷۶ ش ، تفسیر نمونه ، تهران : دارالکتاب الاسلامیه ، جلد ۴
- ۹۱- موسوی بجنوردی، سید میرزا حسین، ۱۴۱۳ هـ ق، قواعد فقهیه، قم، مؤسسه اسماعیلیان
- ۹۲- موسوی بجنوردی، سید محمد، ۱۳۸۵ ش، قواعد الفقهیه، تهران: انتشارات مجد، ج ۱
- ۹۳- موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۷۳ ش، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
- ۹۴- نجفی، محمد حسن ، ۱۳۶۸ ش، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ، تهران: دار الکتب الاسلامیه ، ج ۴۱ و ۴
- ۹۵- نجفی ابرند آبادی ، دکتر حسین علی ، ۱۳۸۱ ش، تاریخ اندیشه های کیفری ، انتشارات سمت
- ۹۶- نجفی ابرند آبادی، حسین علی و هشام بیگی، حمید، ۱۳۷۷ ش، دانشنامه جرم شناسی ، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
- ۹۷- نوریها، رضا، ۱۳۸۳ ش، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران: دادآفرین
- ۹۸- هاشمی، سید محمد، ۱۳۸۳ ش، حقوق اساسی، حاکمیت ونهادهای سیاسی، تهران: نشر میزان، ج ۲
- ۹۹- هاشمی رفسنجانی ، اکبر و جمعی از محققان مرکز و فرهنگ و معارف قرآن ، ۱۳۷۹ ش، تفسیر راهنما، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۱۲
- ۱۰۰- هاشمی رفسنجانی ، اکبر و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۳ ش، فرهنگ قرآن ، قم: بوستان کتاب
- ۱۰۱- هدایتی، محمد علی ، ۱۳۴۲ ش، آیین دادرسی کیفری، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۰۲- هندی ، علامه علاء الدین ، ۱۲۹۹ هـ ق، کنز العمال ، بیروت: مؤسسه الرساله ، ج ۳ و ۴
- ۱۰۳- ولیدی ، محمد صالح ، ۱۳۷۳ ش، حقوق جزای عمومی ، نشر داد، ج ۴
- پایان نامه، مقاله و روزنامه**
- ۱- آخوندی ، دکتر محمود، پاییز ۱۳۷۷ ش، مجله ی حقوقی دادگستری، شماره ۲۴

- ۲- حبيب زاده، محمدجعفر، بابايي، محمدعلي، ۱۳۸۲ش، اعاده حیثیت، نشریه دادرسی، شماره ۴۱
- ۳- روزنامه رسمی، شماره ۱۵۵۲۵-مورخ ۱۳۷۷/۳/۲۸
- ۴- روزنامه رسمی، شماره ۱۲۲۹۳-مورخ ۱۳۷۳/۱۴
- ۵- روزنامه کیهان، آرشیو، شماره ۱۶۸۰۷-دوشنبه ۲ خرداد ۱۳۷۹ش
- ۶- سیری نژاد، وجیهه، فروردین ۱۳۸۰ش، اعاده حیثیت در حقوق جزای ایران، بررسی و تحلیل آثار محکومیت کیفری، نشریه نوروز
- ۷- شیخ زاده، محمود، ۱۳۷۳ش، اعاده حیثیت، تهران: دانشگاه تربیت مدرس
- ۸- الشیرازی، صدرالدین، ۱۳۶۶ش، تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار
- ۹- عینی، محسن، ۱۳۸۵ش، گامی کوتاه در راه اعاده حیثیت و بررسی و نقد ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، نشریه نامه مفید، شماره ۵۵
- ۱۰- فروغی، محمد علی، سال ششم، سخنرانی، مجله تعلیم و تربیت، شماره دهم
- ۱۱- کریمی، محمدباقر، زمستان ۱۳۷۵ش، سیاست جنایی ایران در قبال بزه دیده، فصلنامه دیدگاههای حقوقی نشریه دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، سال اول، شماره ۴
- ۱۲- کی نیا، مهدی، دی ماه ۱۳۷۰ش، بزه دیده شناسی یا مجنی علیه شناسی، مجله علوم قضایی و خدمات اداری، دوره اول، شماره یک
- ۱۳- گرجی، ابوالقاسم، مرداد ۱۳۷۲ش، مجموعه مقالات حقوقی، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱
- ۱۴- مازندرانی، محمد صالح، ۱۳۸۴ش، فصلنامه تخصصی فقه و اصول، سال دوم، شماره ۷
- ۱۵- مرعشی، محمد حسن، ۱۳۷۱ش، شرح قانون حدود و قصاص، نشریه حدود دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، سال اول، شماره ۲
- ۱۶- مرعشی شوشتری، محمد حسن، ۱۳۷۵ش، توبه، فصلنامه دیدگاههای حقوقی، شماره سوم
- ۱۷- معینی، حسین، ۱۳۱۹ش، اعاده حیثیت، مجموعه حقوقی، سال دهم، شماره ۴
- ۱۸- موگویی، حاجی علی، خرداد ۱۳۷۷ش، مقدمه ای بر اعاده حیثیت و رفع آثار محکومیت در حقوق جزایی ایران، نشریه اطلاعات

- ۱۹- مهرا، نسرين، زمستان ۱۳۷۶ تا تابستان ۱۳۷۷ش، درآمدی بر جرم زدایی - کیفرزدایی - قضا زدایی، مجله تحقیقات حقوقی، تهران: دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۱ و ۲۲
- ۲۰- نعمت زاده، محمد، جانی پور، مجتبی، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، آثار محکومیت های کیفری و ضرورت احیای نهاد اعاده حیثیت، نشریه حقوق و اجتماع، شماره دوازدهم
- ۲۱- نوربها، رضا، پاییز ۱۳۷۷، نگاهی به قانون مجازات اسلامی و چند مقاله، تهران: نشر میزان، چاپ اول

قوانین، نظریه ها و رویه های قضایی

- ۱- آذرننگ، غلام حسین، ۱۳۵۰ش، مجموعه رویه قضایی استخدامی، سازمان انتشارات بامداد
- ۲- پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، ۱۳۶۳ش، انتشارات روزنامه رسمی، ۲ جلد
- ۳- جهان گیر، منصور، ۱۳۸۸ش، مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوقی، به انضمام آرای وحدت رویه و نظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار
- ۴- جهان گیر، منصور، ۱۳۸۸ش، آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، به انضمام آرای وحدت رویه و نظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار
- ۵- جهان گیر، منصور، ۱۳۸۸ش، قوانین آئین دادرسی کیفری، به انضمام آرای وحدت رویه و نظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار
- ۶- جهان گیر، منصور، ۱۳۸۸ش، مجموعه کامل قوانین اساسی و مدنی، به انضمام آرای وحدت رویه و نظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار
- ۷- جهان گیر، منصور، ۱۳۸۸ش، مجموعه کامل قوانین و مقررات جزایی، به انضمام آرای وحدت رویه و نظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار
- ۸- شهری، غلامرضا و جهرمی، ستوده، بهار ۱۳۷۵ش، نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری، سروش، چاپ روزنامه رسمی کشور
- ۹- عباسی، محمود، فروردین ۱۳۷۳ش، قانون رسیدگی به تخلفات اداری، مجمع علمی و فرهنگی مجد، تک جلدی
- ۱۰- مجموعه قوانین سال ۱۳۳۷ش، چاپ روزنامه رسمی کشور
- ۱۱- مجموعه قوانین سال ۱۳۵۲ش، چاپ روزنامه رسمی کشور
- ۱۲- محسنی، مرتضی، کلانتری، مرتضی، بی تا، مجموعه نظریه های مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری چاپ روزنامه رسمی
- ۱۳- مهرپور، حسین، ۱۳۷۴ش، مجموعه نظریات شورای نگهبان، تهران: انتشارات مؤسسه کیهان

۱۴- ناصرزاده، هوشنگ، ۱۳۸۰ش، مجموعه کامل قوانین و مقررات جزایی و رویه های قضایی، تهران: مؤسسه انتشارات خورشید

نرم افزارهای کامپیوتری

- ۱- جامع الاحادیث ۲/۵، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۲- جامع تفاسیر نور ۲/۱، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۳- جامع فقه اهل بیت (ع) ۱/۲، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۴- زمزم ۴، قرآن و حدیث، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۵- فصلنامه پژوهشهای قرآنی، گروه مطالعات و پژوهشهای قرآنی، زیر نظر دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی، نسخه یک و دو
- ۶- کتابخانه شیخ ابوالفتح رازی ۲، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۷- مجموعه آثار آیت الله العظمی مکارم شیرازی، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۸- معجم موضوعی بحارالانوار، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ۹- نورالفقاهه ۳، قم: مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مراجعه به سایت :

www.hawzah.net

www.ghavanin.com

www.dadsetani.ir

www.judiciarybar.ir

www.vekalat.ir

www.dadkhahy.ir

<http://lawyers.irbar.com>

<http://www.maavanews.ir>

<http://www.vakilmodafe.ir>

Web site: Www.pahlavan.hoqooqdan.com

www.qabas.net - <http://www.qabas.org/>

www.taghrib.ir

ومن الله التوفيق